برزخ و معاد

از دیدگاه قرآن و روایات

مجمع جهانی شیعه شناسی
محمد عظیم محسنی دایکندی

مشخصات کتاب

سرشناسه : محسنی دایکندی، محمدعظیم، 1345 -

عنوان و نام پدیدآور : برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات/ محمد عظیم محسنی دایکندی؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، 1391.

مشخصات ظاهری : 616ص.

شابک : 140000 ریال: گالینگور 978-600-6164-34-2 ؛ 120000 ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [603] - 616.

موضوع : برزخ -- جنبه های قرآنی

موضوع : معاد -- جنبه های قرآنی

موضوع : برزخ -- احادیث

موضوع : معاد -- احادیث

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP222/24/م254ب4 1391

رده بندی دیویی : 297/44

شماره کتابشناسی ملی : 2737652

ص: 1

اشاره

نام کتاب: برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات

نام مؤلف:محمد عظیم محسنی دایکندی

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی و تحقیق: خلیل بخشی زاده

ویراستار:سیدعلی محمد محمودیان

امورفنی / طرح جلد:علی اکبر رشیدی گلروئیه

صفحه آرا:علی اکبر احسانی تیرگر

حروفچینی: مهدی لطفی مرام

تعداد صفحات: 616

چاپخانه:گلها

چاپ: اول / 1391

تیراژ: 3000

قیمت گالینگور:- 14.000 تومان

قیمت شومیز: 12.000 تومان

شابک: 978-600-6164-34-2

عکس دارد

ص: 5

الحمد لله والصّلوه والسّلام على رسول الله وعلى آله آل الله ولاسيّما الفاطمه الزهراء÷ الذى امرنا النّبى صلى الله عليه و آله وسلم بمحبّتها حيث قال: «مَن احبّها فقد احبّنى ومَن احبّنى فقد احبّ الله»

تقدیم به:

روح ملکوتی و مطهّر «امّ ابیها» فاطمه زهرا÷ شافعه روز جزا و یازده فرزند برحقّش علیهم السلام و به:

ارواح پاک شهدای عزیز که برای رضایت ذات اقدس حق جان خود را نثار دفاع از اسلام و قرآن نمودند و با برزخیان در کنار سفره حق میهمان گردیدند.

و به: روح پدر و مادر گرامی ام که افتخار شاگردی امام صادق علیه السلام را به من آموختتند.

ص: 6

فهرست مطالب

ص: 8

ص: 9

ص: 11

ص: 12

{إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ }.((1))

«بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. (خدا شما را وعده داد) وعده ای حق و ثابت؛ بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند، سپس آن را (به قیامت) باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت پاداش دهد و برای کسانی که کافر شدند، به کیفر کفری که همواره می ورزیدند شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است».

معاد و چگونگی تأثیرگذاری آن در زندگی انسان از موضوعات اساسی و بسیار مهمی است که جای تحقیق و پژوهش فراوان دارد. دارای چنان اهمیت و عظمتی که آن را از اصول دین قرار داده و بیش از هزار و دویست آیه از قرآن کریم را به خود اختصاص داده است.

ایمان به خداوند بدون ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ کامل نیست. انسان عبث و بیهوده آفریده نشده تا نسبت به قیامت و برزخ و معاد بی اعتنا باشد. {أَفَحَسِبْتُمْ

أَنّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ }؛ «آیا گمان کردید که شما

1- یونس / 4.

را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد».((1))

بنابراین زندگی ما با مرگ پایان نیافته و پس ازمرگ به سوی خداوند باز خواهیم گشت. {قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی... }((2)).

از مراحل چهارگانه((3)) زندگی انسان تنها یک مرحله مربوط به دنیا و سه مرحله دیگر آن مربوط به برزخ((4)) و معاد است. با درب مرگ از یک مرحله گذر کرده به طرف مراحل و دوران اصلی می رویم. قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام : «لکل دار باب وباب دار الآخره الموت»؛ «برای هر خانه ای دری هست و درب خانه آخرت مرگ است».((5))

برخی از آثار مرگ اندیشی و اعتقاد به برزخ و معاد، عبارتند از:

اول: فهم و درک بهتر از حکمت آفرینش انسان، دوم: اعتقاد به نتیجه مطلوب و روند تکاملی سیر الی الله، سوم: رهایی از پوچی گرایی و تحیر و سرگردانی در زندگی، چهارم: اعتقاد به معاد انگیزه ای برای تهذیب نفس و اقدام به عمل صالح، پنجم: معاد ضامن قوانین و عدالت الاهی، ششم:ایمان به معاد زداینده روح دنیاپرستی و اساسی ترین عامل ترک گناه، هفتم: یقین در رسیدن به نتیجه اعمال اعم از پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال بد و ناپسند. هشتم:

1- مؤمنون / 115.
2- سجده / 11.
3- مرحله اول: دوران تولد تا مرگ، مرحله دوم: مرگ تا قیامت (برزخ یا قیامت صغری)، مرحله سوم: قیامت کبری، مرحله چهارم: بهشت و دوزخ.
4- برزخ در لغت به معنای حائل، مانع و فاصله بین دو چیز است. راغب مفردات الفاظ قرآن، ص118 و در اصطلاح به فاصله ای خاص که همان فاصله دنیا و آخرت یعنی از مرگ تا قیامت باشد گفته می شود.
5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

دست یابی انسان مؤمن به زندگی و سعادت جاودان در بهشت و... .

لقمان به فرزندش فرمود: «ای فرزندم، همانا دنیا دریای عمیقی است و افراد زیادی در آن غرق شده اند، پس قرار بده کشتی خودت را در دنیا ایمان به خدا و توشه خودت را پرهیزگاری و بادبان آن را توکل بر خدا، پس اگر نجات پیدا کردی به رحمت خداوند است و اگر هلاک شدی به گناهان توست. سخت ترین ساعات انسان روزی است که به دنیا می آید و روزی که می میرد و روزی که مبعوث می شود...».((1))

اکنون که به دنیا آمده ایم، باید به فکر ساعات سخت مرگ و قیامت باشیم بدانیم که حقیقت مرگ چیست؟ آیا سرآغاز زندگی نوینی است؟ زمان آن کی فرا می رسد؟ چهره عزرائیل هنگام قبض روح چگونه است؟ سکرات موت چیست؟ تفاوت مرگ مؤمن و غیر مؤمن در چیست؟ چرا از مرگ فراری هستیم؟ احتضار چگونه است؟ برزخ از کی و چگونه شروع می شود؟ حکمت سؤالات نکیر و منکر چیست؟ آیا فشار قبر برای همه است؟ فلسفه تلقین میت چیست؟ آیا ارواح برزخیان با یکدیگر ارتباط دارند؟ تجسم اعمال در قیامت چگونه است؟ علائم و نشانه های قیامت کدامند؟ معاد جسمانی و معاد روحانی هرکدام چگونه اند؟ لذائذ جسمانی و روحانی در قیامت چگونه است؟ آلام و عذاب های دردناک قیامت برای چه کسانی بخشیده می شود؟ و... .

و صدها سؤال متفاوت که باید با مطالعه کتب علمی، متقن و استدلالی به

1- «قال لقمان لابنه: یا بنی ان الدنیا بحر عمیق و قد هلک فیها عالم کثیر، فجعل سفینک فیها الایمان بالله واجعل زادک فیها تقوی الله واجعل شراعها التوکل علی الله، فان نجوت فبرحمته الله وان هلکت فیه فبذنوبک واشد الساعه یوم یولد ویوم یموت یوم یبعث...». بحارالانوار، ج6، ص250.

جواب آنها دست یافت. البته آن هم کتبی که مطالب آن برگرفته از آیات قرآن و کلام نورانی ائمه معصوم علیهم السلام باشد. کتبی که به همت عالمان اسلام شناس و محققان توانمند، نوشته شده باشد.

از این رو با عنایت به موضوع محوری و مهم برزخ و معاد و اهمیت و تاثیر شناخت آن در جامعه مسلمین، استاد اسلام شناس، پژوهشگر فرهیخته، حضرت حجهٌ الاسلام والمسلمین محمد عظیم محسنی دایکندی(زید عزه الشریف) با سبکی زیبا، ساده و روان، اقدام به تألیف کتاب وزین «برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام » نموده اند. کتاب ارزشمندی که با استفاده کارشناسنه و عالمانه مؤلف از آیات و روایات، اثر ارزشمند و گران سنگی گردیده است. اثر وزینی که در خور استفاده برای عموم مؤمنین به ویژه مبلغین، خطبا و دانش پژوهان خواهد بود. امید آنکه مؤلف محترم مورد لطف و رحمت الاهی قرار گیرند. ان شاء الله کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام

الله ظله ودامت افاضاته والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابی طالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: 16

پیشگفتار

پیروان همه ادیان و مذاهب اسلامی، با تمام تفاوت هایی که در طرز تفکّر دارند، در ایمان به مرگ اتّفاق نظر دارند. بدون تردید انسان دوست دارد از سرنوشت خود در آینده آگاه شود و بداند که آیا با فرارسیدن مرگ، تمام وجود آدمی می میرد یا آن که مرگ، به بُعد مادّی و حیات جسمانی انسان در دنیا خاتمه می دهد امّا روحش که معیار بُعد معنوی و میزان شخصیّت انسانی انسان است، همچنان زنده و پایدار می ماند؟ و از این جهان به جهان دیگر منتقل می گردد؟ در آن جا زندگی با چه ویژگی هایی ادامه خواهد داشت؟ و نیز می خواهد بداند سرای دیگر کجاست؟ ویژگی های آن چیست؟ نام آن عالم چیست؟ و پس از آن چه خواهد شد؟ سؤال های دیگری از این قبیل درباره مرگ وجود دارد که هر کدام به نوبه خود انسان را متوجّه می سازد که مرگ را به خوبی بشناسد و از حقیقت آن آگاهی پیدا کند. روشن است که اعتقاد به وجود جهان پس از مرگ، بخشی از جهان بینی مکتب پیامبران الاهی است که با سپری شدن ایّام زندگی دنیا و فرارسیدن مرگ، روح آدمی از بدن جدا می شود و به عالم برزخ منتقل می گردد و در آن سرای به حیات خویش ادامه می دهد. چون انسان پدیده صد در صد مادّی

ص: 19

نیست بلکه ترکیب و آمیخته ای است از مادّه و روح که موجودی ماوراء مادّه است. به اصطلاح بعضی از دانشمندان، انسان دارای دو جنبه است؛ مادّی و معنوی، ناسوت و ملکوت. تا وقتی که در قید حیاتیم محسوس و نامحسوس یا ناسوت و ملکوتمان به هم آمیخته و روح و جسممان با هم متّحدند، ولی مرگ این دو را از هم تفکیک می نماید و جسم را از روح جدا می کند.

ولی باید بدانیم که دوران برزخ هم مثل دنیا محدود است و همیشگی نخواهد بود، هر چند طول مدّت آن را جز خدا کسی نمی داند. شاید میلیون ها سال باشد. شروع عالم برزخ از هنگام مرگ است و تا قیامت ادامه دارد.

البتّه این عالم به خلاف عالم دنیا تاریک ترین، پرحادثه ترین، وحشتناک ترین و طولانی ترین دوران های سرگذشت انسان از مبدأ تا معاد است. با توجّه به آیات قرآن شریف و روایات ائمّه معصومین علیهم السلام دانسته می شود که رنج و سختی انسان در عالم برزخ به اندازه عذاب قیامت شدید نخواهد بود، از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام به این نکته زیبا توجّه داده، فرموده است:

وَ اذْکُرْ قَبْرَکَ فَإِنَّ عَلَیْهِ مَمَرَّکَ.((1))

به یاد قبرت باش؛ زیرا از آن جا به طرف قیامت مرور می کنی.

در جای دیگر فرمود:

مَنْ تَذَکَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَد.((2))

1- نهج البلاغه، خطبه 153.
2- همان، حکمت 280.

کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد، خود را آماده محاسبه آن روز خواهد کرد.

چه خوب است که از این رهنمودها عبرت بگیریم و خود را برای آن روز آماده کنیم؛ روزی که در قبر تنها گذاشته می شویم و سپس تنها محشور می شویم و از مال، جاه، اولاد و شهرت هیچ کاری ساخته نیست؛

{یَوْمَ لا یَنفَعُ مَالٌ وَلا بَنُون }.((1))

روزی که مال و فرزندان (برای کسی) سود ندارند.

بنابراین همه ما باید توجّه داشته باشیم که شاید روز را به شب نرسانده و یا شب را به صبح نرسانده، از این عالم به عالم برزخ که همان عالم قبر است منتقل شویم و در آنجا، بلافاصله نخستین دادگاه ما شروع می گردد که قاضی، شاهد و مجری احکام در آن،دو فرشته اند که هر دو مأمور الاهی هستند و به دنبال آن، پاداش و ثواب، کیفر و عذاب برزخی تحقّق می یابد که از آن به «قیامت صغری» یاد می شود و پس از آن، دادگاه دوّم که حکم نهایی و ابدی و همه جانبه است، در روز رستاخیز صورت خواهد گرفت که معروف به «قیامت کبری» است.

ایمان به معاد از عقاید بین المللی تمام مذاهب دنیاست. پیروان مکاتب پیامبران - تابع هر مذهبی که هستند - عموماً به عنوان یک عقیده مقدّس و همگانی، موضوع زندگی پس از مرگ را باور دارند امّا در چگونگی بقاء روح و بازگشت آن به اختلاف سخن گفته اند. متکلّمان، فیلسوفان و عارفان مسلمان از

ص: 21

1- شعراء/ 88.

منظرهای مختلف به آن نگریسته اند. با نگاهی به منابع کهن و جدید کلامی، روشن می شود که متکلّمان نیز نظر یکسانی به این مسئله ندارند، بلکه رهیافت های گوناگونی را در بحث معاد برگزیده اند و هر یک از مکاتب کلام اسلامی، آراء خویش را بر مبانی و پیش فرض های خاص استوار ساخته است و اظهار نظر نموده اند. مثلاً آیا معاد روحانی است یا جسمانی؟ و یا اینکه هم روحانی است و هم جسمانی؟ در آینده به وادی پیچیده معاد جسمانی گام خواهیم گذاشت و ثابت خواهد شد که معاد جسمانی به هر صورت که باشد، حقیقتی است امکان پذیر و می شود به صورت یک امر ممکن در ظرف خارج، وجود پیدا کند و دلیل قانع کننده و قابل توجّهی بر امتناع آن در محیط خارج وجود ندارد. دلیل منکران معاد جز استبعاد محض چیز دیگری نیست.

یادآوری این نکته نیز لازم است کسانی که زندگی در مکتب های انسانی آن ها شعار «نان و آب برای همه» می باشد، ممکن است بحث های این کتاب برایشان خارج از محیط زندگی جلوه کند، ولی واقعیّت این است که ایمان به زندگی پس از مرگ اثر عمیق مثبتی در تأمین رفاه و آسایش همین زندگی مادّی او (در ابعاد گسترده) دارد. مهم ترین اثر یاد معاد، اجرا و برپاداری عدالت فردی و

اجتماعی است همانگونه که مهم ترین اثر نفی و انکار آن نیز تبهکاری و ستمگری فردی و اجتماعی است؛ زیرا ملحدان و منکران معاد، دارای یک زندگی حیوانی و رفتارهای التذاذی و برخاسته از غرایز هستند که همان از (خود بیگانگی) است. یعنی انسان در بُعد اعتقادی و عمل به حدی سقوط می کند که از امور فطری و ویژگی های انسانی خود کاملاً بیگانه شده، غرایز حیوانی و هوای نفسانی خود را،

انسانیت خویش می پندارد و (ناخود) را به جای (خود) قلمداد می کند؛ چرا که جهان بینی او و اعتقادش به نبود ماورای طبیعت چنین چیزی را اقتضا می کند.

عقل سلیم هرگز نمی پذیرد که دستگاه محیّر العقول آفرینش منحصر به مادّه و محسوسات باشد. اگر انسان باور کند که «دنیا دار عمل است و برزخ، سرای آماده شدن برای حساب و جزای اعمال، و قیامت هم دار حساب و جزا» قطعاً زندگی او متحوّل شده و حیات معنوی و

انسانی طلب میکند؛ در برابر غرایز حیوانی تسلیم نبوده، همه امیال و گرایش های حیوانی خود را در استخدام نیروهای انسانی و در جهت شکوفا شدن آنها به کار می گیرد. امّا اگر همین انسان ایمان به معاد نداشت، بدون شک عمرش در اسارت هوا و غرائز، اطاعت از شهوات و خواهش های نفسانی سپری شده، همچنان حیوان زندگی نموده و سرانجام حیوان از دنیا خواهد رفت.

ناگفته پیدا است که پذیرش محتویات این کتاب که نشأت گرفته از آیات و روایات در جهت اثبات جاودانگی روح و حیات پس از مرگ در عالم برزخ و قیامت است، منوط به اعتقاد، تصدیق و پیروی از دو گوهر گرانبها می باشد.

1. منوط به پذیرش قرآن: این کتاب معجزه ی الاهی است که در بردارنده معارف و حقایق مسلّم الاهی است؛ کتابی که انسان را از تاریکی های ضلالت، جهالت و خرافات، به سمت وسوی نور ایمان، هدایت و سعادت ابدی رهنمون می کند.((1)) کتابی که در برگیرنده ی همه معارف و بیان کننده همه واقعیات و

1- {الر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلىَ النُّورِ}؛ ابراهیم/1.

حقایقی است که بشر برای نیل به سعادت ابدی نیازمند شناخت آنهاست.((1))

2. منوط به پذیرفتن سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است؛ سخنانی که خود از علم الاهی نشأت گرفته و روح عطشان انسان را سیراب می کند؛ چرا که آن بزرگواران، فرودگاه وحی الاهی، خزانه داران علم، درهای ایمان، حافظان سرّ خدا، حاملان کتاب او و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند.((2))

پیامبر بزرگوار اسلام درباره ی دو ثقل اکبر - در حدیث شریف و معروف ثقلین - چنین فرموده است:

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَإِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.((3))

همانا من دو چیز گرانبها را در میان شما میگذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت خویش را. هر گاه به این دو تمسّک جویید گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نگردند تا آن هنگام که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

جدایی ناپذیری قرآن و اهل بیت و اقتدای بی قید و شرط مردم به آنان نیز بر این دو مطلب تأکید دارد.

از این رو کوشیده ایم با الهام از آیات شریفه و روایات ائمّه معصومین علیهم السلام ، بسیاری از مسائل برزخ و قیامت را در این مجموعه مورد بررسی قرار دهیم. البتّه

1- {وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شیَ ْءٍ وَهُدًی وَ رَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِین }؛ نحل/89.
2- زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان.
3- بحارالانوار، ج2، ص 99.

در برخی موارد، روایاتی در تأیید مدلول آیات آورده شده اندولی اگر در مورد حقیقتی از حقایق برزخ و قیامت در ظاهر آیه ای وجود نداشت به روایات معصومان علیهم السلام که بیان حقایق قرآن و تفسیر آن است، بسنده شده است.

برای اینکه مطالب مورد بحث به صورت کتاب درآید و آیندگان نیز بتوانند از آن بهره مند گردند، برای تکمیل بحث، آیات و روایات و کلام محققّان اسلامی را بررسی و مطالبی چند را بر آن افزودم.

ناگفته نماند که در این بررسی و تحقیق، شاید نقد و اشکالی هم بر فهم و برداشت برخی از محقّقان بزرگ داشته باشم. امیدوارم که این تلاش ناچیز، نه گستاخی و ادّعا، بلکه آغازی برای کوشش صادقانه، در جهت تجزیه و تحلیل، بازشناسی و بازسازی عقاید اسلامی تلقّی شود. البتّه در قلمرو اندیشه، وظیفه ما آن نیست که صرفاً پاسدار گذشته باشیم، بلکه باید در آثار بزرگان نیز تحقیق کنیم و به تکمیل و بازسازی آن بپردازیم. این روش، تنها با روشن اندیشی و با خودباوری امکان دارد. اگرچه مستلزم رد و نقد نظریه بزرگان هم باشد. نقد و ارزیابی نظریه بزرگان گذشته و حال، از شأن آنان نمی کاهد، بلکه کامیابی و پیروزی نسل جدید را بشارت می دهد. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عیسی بن مسیح علیه السلام روایت می کند که: «...كُونُوا نُقَّادَ الْكَلَامِ...»((1)) انسان محقق باید همواره نظریه ها را نقد نماید.

البتّه با تمام کوشش هایی که نگارنده به کار برده، ممکن است در این اثر

1- محاسن برقی، ج 1، ص 230؛ بحار الانوار، ج 2، ص 96.

کاستی و اشکالاتی وجود داشته باشد؛ زیرا هیچ کس نمی تواند ادّعا کند در این بحث آخرین سخن را بر زبان رانده است و از هر عیب و نقصی پیراسته می باشد. امید است صاحب نظران و خوانندگان عزیز و محترم به بزرگواری خود ببخشند و تذکّرات لازم را برای اصلاح آن منعکس نمایند.

امید است که این کتاب نیز همانند «رجعت در عصر ظهور» مورد استقبال عموم قرار گیرد. مباحث این کتاب، در دو بخش و هر بخش به چند فصل و چند مطلب تنظیم شده است، که در فهرست مندرج، مذکور می باشد. در پایان لازم می دانم از همکاری های صمیمانه فرزندانم که با دقّت تمام و صرف وقت بسیار مرا در تهیه مطالب این کتاب یاری کردند، کمال تشکّر را داشته باشم. امید اینکه خداوند عالم، اجر و ثواب به آنان عنایت فرماید.

از محضر ربوبی و کمال قدسی، خاضعانه خواهانم که همه ما را به کمال واقعی رهنمون سازد و توفیق عمل به آن را عنایت فرماید و ذخیره آخرت قرار دهد.

وَ ما تَوفیقی الاّ بالله.

عَلیه توکّلتُ و إلَیه اُنیب.

محمد عظیم محسنی دایکندی

28/1/1390 ه-.ش مصادف با ایام فاطمیه

13 جمادی الاول 1432 ه-.ق

ص: 26

بخش اوّل: برزخ

اشاره

ص: 27

فصل اوّل: مفهوم شناسی

عالم برزخ پس از مرگ

اشاره

بدون هیچ تردیدی قبل از رسیدن برق آسای قیام قیامت، وقتی که مرگ انسان ها فرا می رسد، روح او از بدن مادی جدا شده به عالم برزخ منتقل می شود، و در آنجا حیات جدید را آغاز می کند، چنانچه رسول مکرّم اسلام فرمودند:

الْمَوْتُ اوّل مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الآخِرَهِ وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْیَا.((1))

مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است.

بنابراین هم اکنون عالم «برزخ» وجود دارد، و آنانی که مرده اند در این عالم به سر می برند. به عبارت روشن تر وقتی انسان مُرد، بدن او مرده است، امّا روح او از بدن جدا شده و زنده است، زیرا روح از عوارض جسم دنیایی نیست، تا با مرگ جسم، او نیز بمیرد. بلکه روح «گوهر مستقلّی» است مجرّد از بدن که بدون جسم عنصری نیز به بقای خود ادامه می دهد؛ یعنی از آن جا که روح خلقتی جدا

ص: 29

1- بحار الانوار، ج 6، ص 133.

از بدن دارد، از این رو می توان گفت بعد از مرگ همان بدن مثالی به امر الاهی قابلیت پذیرش آن روح را دارد که بعداً بحث خواهیم نمود.

البتّه اینکه می گویند روح مجرّد است، به معنای آن نیست که روح، برهنه و تنها است بلکه - به اصطلاح حکما - یعنی منزّه از مادّه خاکی است و این معنا نیز می رساند که روح، مستقل و آزاد است. اگر دقّت بیشتری داشته باشیم می توان گفت که بقای روح از جهت همان مسأله تجرّدش می باشد که آن موجود، یکّه و تنها به حیات خود ادامه می دهد. اساساً تجرّدبه چیزهایی استعمال می شود که از دید چشم پنهان است، همچون عوالم عقول و فرشتگان و... و همین روح است که بعد از مرگِ جسم دنیایی در عالمی به نام برزخ قرار می گیرد.((1))

چون انسان ترکیبی است از دو حقیقت از یک حقیقت اصل که روح مجرّد است و یک حقیقت فرعی که همان بدن مادّی اوست. پس وقتی که مرگ فرا می رسد، اصل (یعنی روح) بدن را که فرع است رها می کند. این فرع بی اصل، رو به فرسودگی و پوسیدگی می رود، پس آن حقیقت

مجرّد که به نام روح است هرگز احکام جسم مادی دنیایی و قوانین مادّی در او راه ندارد.

1- معنای تجرد اصطلاحی که در اینجا برای روح ذکر شده تجرد مطلق نیست، چون مجرد مطلق مربوط به چیزی است که زمان و مکان و محدودیت و هیچ قیدی نداشته باشد که فقط مخصوص خدای تعالی است. در کتاب «الفصول المهمه»، شیخ حرعاملی بابی را به این عنوان آورده که غیر از خدا مجردی نیست (باب 26 ص 197). اما این تجرد نسبی است همان طور که در زندگی روزمره به کسی که در قید خانواده و همسر نباشد، مجرد می گوییم، البته می توان نتیجه گرفت که تجرد روح به همان معنای استقلال روح است و به نظر می رسد که روح مستقل نامیده شود. (محقق)

بنابراین مرگ انسان جز رهایی روح مجرّد از قفس تن و انتقال از این جهان به عالم دیگر یعنی (برزخ) نخواهد بود. البتّه چنانچه روح انسانی مجرّد نباشد، و بعد از رهایی بدن، حیات دیگری نداشته باشد؛ ثواب و عذابی نخواهد بود حال آنکه آیات قرآن کریم که محکم ترین سند تاریخی بشر و روایات ائمّه معصومین علیهم السلام که افق های تازه ای از معارف الهی را می گشایند، به وضوح ثواب و عذاب برزخی را تبیین نموده که در بحث بهشت و جهنّم برزخی خواهد آمد. برای روشن شدن مفهوم و معنای برزخ که در سراسر این مجموعه مطرح خواهد بود، پیش از آغاز بحث اصلی به تعریف و توضیح آن می پردازیم تا در کاربرد آن، ابهامی نباشد و اشتباهی رخ ندهد.

مطلب اوّل: واژه برزخ

الف) برزخ در لغت

لفظ برزخ در لغت به معنای حائل و مانع بین دو چیز است.((1)) مانند دیوار بین دو خانه، و مرز بین دو ملک و همچنین آن مرزی که بین آب شیرین و شور قرار گرفته و مانع مخلوط شدن آن دو است، برزخ نام دارد. در قرآن کریم، در سه مورد واژه برزخ آمده است و در دو مورد آن، این واژه به معنای «مرز حاجب و حائلی» است که در دریا، بین آب شیرین و شور قرار دارد و از مخلوط شدن آن دو نوع آب، جلوگیری می کند.

1- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص 118.

1. {وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَهذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً}.((1))

اوست که دو دریا را به هم آمیخت، این خوش طعم و گوارا، و این شور و تلخ است، و میان آن دو مانع و حایل

و سدّی نفوذناپذیر واستوار قرار داد [تا به هم مخلوط نشوند].

2. {مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ}.((2))

دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند. میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند.

ولی در یک مورد منظور همان عالم برزخ است که مورد بحث می باشد.

ب) برزخ در اصطلاح

معنای اصطلاحی برزخ از معنای لغوی آن گرفته شده است. تفاوت معنای اصطلاحی و لغوی در این است که برزخ در لغت عام است و به هر نوع حائل و فاصله اطلاق می شود؛ امّا در اصطلاح به یک فاصله خاص گفته می شود. در این زمینه شاید بهترین تعریف این باشد که بگوییم: برزخ فاصله بین دنیا و آخرت ازهنگام مرگ تا برانگیخته شدن در روز قیامت است و در مواردی، حائل میان عالم دنیا و عصر رجعت است.

علّت نامگذاری برزخ این است که میان دنیا و قیامت واقع شده است و در

1- فرقان/ 53.
2- الرحمن/19-20.

مواردی حائل و حدّ میان عالم دنیا و دوران رجعتِ رجعت کنندگان قرار می گیرد. مقصود ما از برزخ، معنای اصطلاحی آن که از قرآن و روایات استفاده می شود می باشد.

در قرآن کریم آمده:

{حَتَّی إِذا جاءَ أحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّی أعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ کَلاَّ إِنَّها کَلِمَهٌ هُوَ قائِلُها وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلیَ یَوْمِ یُبْعَثُون }.((1))

تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان. امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می گویند:] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و از جلوی آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

کلمه (وراء)، هم به معنی پشت سر گفته می شود هم به معنی پیش رو، در قرآن به هر دو معنا استعمال شده است، در این آیه کلمه (وراء) به معنای جلو اطلاق می شود و کلمه «الی یوم یبعثون» هم قرینه بر این معنا است. مانند آیه

{وَکانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفینَهٍ غَصْباً }.((2))

پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (درستی) را به زور می گرفت.

1-) مؤمنون/100-99.
2- کهف/ 79.

که وراء در این آیه به معنای پیشاپیش و جلو استعمال شده است.

البتّه می توان گفت به دلیل همین آیه و روایات بسیار، که واژه برزخ در متن آن ها آمده است به جهان بعد از مرگ تا روز قیامت یا تا عصر رجعت، عالم برزخ گفته می شود. ناگفته نماند برزخ عالمی است که نه مادّه محض است و نه تجرّد خالص. یعنی در مرز مشترک مادّه و تجرّد قرار دارد که بعداً بحث خواهیم نمود.

در قرآن مجید علاوه بر آیه بالا، آیات متعدّدی درباره عالم برزخ وجود دارد که با صراحت یا اشاره، سخن از عالم برزخ به میان آورده است. که در بحث بهشت و جهنّم برزخی به طور مفصل ذکر خواهد شد. در اینجا برای آشنایی بیشتر با جهان برزخ و ویژگی های آن، به ذکر چند نمونه از روایات، - با شرح کوتاهی پیرامون پاره ای از آنها - می پردازیم.

1. امیرمومنان علیه السلام در نهج البلاغه با بیان روشن و سخن پند آمیز در رابطه با پادشاهان و کسانی که در دنیا دارای مقام و اعتباری بودند، می فرماید:

الَّذِینَ کَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ الْعِزِّ وَحَلَبَاتُ الْفَخْرِ مُلُوکاً وَسُوَقاً سَلَکُوا فی بُطُونِ الْبَرْزَخِ سَبِیلاً، سُلِّطَتِ الأَرْضُ عَلَیْهِم، فَأَکَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ، وَشَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ... .((1))

در حالی که آنها دارای عزّت پایدار، و درجات والای افتخار بودند، پادشاهان حاکم، یا رعیت سرفراز بودند که سرانجام به درون برزخ

1- نهج البلاغه، خطبه 221. ابن ابی الحدید می گوید: از روزی که این خطبه را یافتم، تا کنون پنجاه سال است حدود هزار بار آن را خواندم و در هر بار، در دلم ترس، لرزش و پندپذیری تازه بوجود آمد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 153.

راه یافتند و زمین آنها را در خود فرو گرفت و از گوشت بدن های آنان خورد و از خون آنان نوشید، پس در شکاف گورها بی جان و بدون حرکت پنهان مانده اند، نه از دگرگونی ها نگرانند، و نه از زلزله های ترسناک و نه از فریادهای سخت هراسی دارند.

در اینجا آن حضرت برزخ را به معنای قبر گرفته اند؛ چون می فرماید: در درون برزخ آرمیدند؛ وشاید فاصله بین میّت و اهل دنیا، یا فاصله بین دنیا و آخرت مراد باشد.

2. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «وَمَا الْبَرْزَخُ؟» برزخ چیست؟ «قَال: الْقَبْرُ مُنْذُ حِینِ مَوْتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ»((1))؛ آن حضرت فرمود: مقصود از برزخ، قبر انسان است از لحظه مرگ تا روز رستاخیز.

3. و مقصود از قبر در روایتی از امام سجّاد علیه السلام آمده است که:

إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ أوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النِّیرَانِ.((2))

قبر (برزخ) باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتش است.

4. در روایت دیگری آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إِنَّ الْقَبْرَ اوّل مَنَازِلِ الآخِرَهِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أیْسَرُ مِنْهُ وَ إِنْ لَمْ یَنْجُ مِنْهُ فَمْا بَعْدَهُ لَیْسَ أقَلَّ مِنْه.((3))

1- بحار الانوار، ج 6، ص267.
2- همان، ص214.
3- همان، ص 242.

همانا قبر، نخستین منزل آخرت است، اگر انسان در این منزل نجات یابد، حوادث بعد از آن، آسانتر از آن است و اگر در این منزل نجات نیابد، سختی حوادث بعد از آن، کمتر از آن نیست.

5. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جای دیگری می فرمایند:

مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُه.

هر کس بمیرد، قیامت او بر پا شده است.((1))

خلاصه قبل از دادگاه عظیم قیامت،- که یک دادگاه نهایی و همه جانبه است- دادگاه دیگری در چند قدمی ما قرار دارد که گاهی از آن به «قیامت صُغری» یاد می شود که دادگاه بسیار سخت و زودرسی است برای مجرمان و دادگاه بسیار شیرین و زودرسی است برای مؤمنان راستین، آنانکه درست می اندیشند و اسیر هوس های مادّی دنیا نیستند. خود را برای این سفر نزدیک، آماده می نمایند، ولی آنانکه غافل و مغرورند، بدانند که عذاب سخت عالم برزخ، در انتظار آنها است.

بنابراین می توان گفت: یکی از ضروریات دین اسلام آن است که در بدن هر یک از انسانها روح مستقلّی وجود دارد که به وقت مرگ از بدن خارج شده و در دنیا باقی می ماند و چون روز قیامت فرا رسد، بدنها از خاک روییده و روح هر کس به بدن خود برمی گردد تا آماده حساب در پیشگاه عدالت باشد.

در پایان این گفتار، توجّه شما خوانندگان عزیز را به تشبیه برزخ با دنیا که پیامبر

1- همان، ج 58، ص 7.

گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با تعبیری بسیار زیبا و دقیق، ترسیم نموده است، جلب می کنیم:

إنّ مثل المؤمن فی الدّنیا کمثل الجنین من بطن امّه؛ اذا خرج من بطنها، بکی علی مخرجه؛ حتّی اذا رأی الضوء لا یحب أن یرجع إلی بطن امّه، فکذلک المؤمن یجزع من الموت؛ فذا أفضی الی ربّه، لم یحبّ أن یرجع إلی الدّنیا، کما لا یحبّ الجنین أن یرجع الی مکانه.((1))

مثال مؤمن در دنیا، مثل جنین است در شکم مادر [چنان به آن خو گرفته است که گویی عالمی برتر و باصفاتر از آن نیست]. از این رو پس از پایان عمر آن جهان، با اکراه و سختی، همراه با ترس و گریه، دل از آن مکان می کند.

پس از اندکی که با این جهان انس گرفت، دیگر میل بازگشت به وطن نه ماهه خویش را ندارد.

مؤمن نیز چنان به دنیا خو گرفته است که دل کندن از آن، برایش سخت و مرگ بر او ناپسند است؛ امّا پس از مرگ، وقتی چشمش به جمال نعمت های فرح بخش و دل انگیز برزخی روشن شد، به هیچ وجه حاضر نیست به وطن چند ده ساله خویش بازگردد.

مرحوم فیض کاشانی، با استفاده از روایات، دنیا و برزخ را چنین تشبیه نموده است:

یکون الدّنیا بالاضافه إلیه کالسّجن والمضیق ویکون مثاله کالمحبوس فی بیت مظلم، فتح له باب الی بستان واسع الاکناف، لا یبلغ طرفه اقصاه، فیه

1- همان، ص 299.

انواع الأشجار والأزهار والثّمار فلا یشتهی العود الی السجن المظلم.((1))

دنیا، همچون زندان تنگی است و انسان در آن خانه تاریک حبس می باشد. دری برای او به سوی بستان وسیع و گسترده ای باز می شود که کسی توان دیدن اطرافش را ندارد. در آن انواع درختان، گل های زیبای عطرآگین و میوه هایی است. پس هیچ کس میل به بازگشت به آن زندان تاریک را ندارد.

به هر حال آنچه مسلم و قطعی است اینکه: فاصله میان این جهان و روز رستاخیز جهان سومی وجود دارد به نام «برزخ» که ارواح همه انسانها پس از مرگ تا روز قیامت در آن قرار می گیرند. البته از جزئیات آن جهان آگاهی زیادی نداریم و نمی توانیم داشته باشیم، ولی اینقدر می دانیم که ارواح نیکان و صالحانی که در درجات بالا قرار دارند در آن جهان، متنعم به نعمت های فراوانی هستند و نیز ارواح ظالمان و طاغوت ها و حامیان آنها در آن جهان معذبند.

مطلب دوم: دلیل تجربی بر اثبات زندگی برزخی

تاکنون منطق عمیق قرآن و روایات امامان معصوم علیهم السلام را درباره عالم پس از مرگ به طور خلاصه مورد بررسی قرار داده ایم. اکنون به سراغ دلیل تجربی می رویم تا به کمک آن، عالم پس از مرگ را به طور فشرده مورد بررسی قرار داده و حقیقت آن را اثبات کنیم.

احضار ارواح (اسپرتیسم) در دنیای امروز غوغایی به راه انداخته است و

1- المحجّهْ البیضاء، ج8، ص 298.

دلیل تجربی خوبی بر زندگی برزخی انسان ها است، در عصری که بشر در این فن ترقّی نکرده بود، بسیاری از حقایق بعد از مرگ برای خیلی از افراد در زاویه ابهام باقی مانده بود ولی در قرن ما که تسخیر ارواح به نحو اعجاب انگیزی پیشرفت نموده و موضوع ارتباط با ارواح و گفت وگو با آنها، امروز به صورت یک علم درآمده منطق وحی از نظر تجربه نیز تأیید شد و پایه های فلسفه منکران عالم پس از مرگ سست شد و فرو ریخت. تا آنجایی که جمعی از دیرباورترین دانشمندان علوم طبیعی در برابر این دلیل تجربی تسلیم شده و به وجود روح و بقای آن به عنوان یک موجود ما فوق مادّه اعتراف کرده اند، به همین دلیل دانشمندان روحی می گویند:

مسئله ارتباط بین انسان و ارواح در نتیجه یک سلسله آزمون های نوین به ثبوت رسیده و کاملاً واضح شد که انسان پس از مرگ در پرتو جسم سیالی که کامل تر از این کالبد جسمانی است زندگی می کند، این شکلی که از زمان مرگ باقی می ماند مخلّد و لا یموت و همیشه با ارواح همراه بوده و دائماً شاهد و ناظر مجاهدات و رنج و تعب های روحی می باشد.

در این زمینه کتاب های بسیار زیادی نوشته شده است که خوانندگان محترم می توانند به آنها مراجعه کنند.((1)) ما به طور خلاصه به دو مورد در این باره اشاره می کنیم؛

1-) از جمله: اصول روانکاوی، فروید؛ عالم پس از مرگ، لئون دنی؛ علی اطلال المذاهب المادّی، فرید وجدی؛ عود ارواح، مکارم شیرازی و... .

1. آیت الله محسنی قندهاری در ارتباط با احضار و ارتباط با ارواح مطالبی رامی نویسد و به جریان احضار روح شیخ بهائی اشاره کرده و به پرسش و پاسخ درباره مسائل علمی با ایشان می پردازد.

ایشان علاوه بر این داستان در همان کتاب به احضار روح مرحوم آیت الله حکیم نیز اشاره می کند.((1))

2. آیت الله مکارم شیرازی می نویسد:

مسئله ارتباط با ارواح از نظر محقّقان این فن و جمعی از دانشمندان دیگر یک موضوع قطعی و مسلّم است. ولی این موضوع به آن معنا نیست که ما ادّعاهای بی اساس جمعی شیاد و یا ساده لوح را که مدعی ارتباط با ارواحند بپذیریم.

زیرا متأسفانه از مسئله ارتباط با ارواح، سوء استفاده های فراوان شده است و عده زیادی از سودجویان حرفه ای و یا ساده لوحان ابله، گاهی چنین ادّعاهایی را می کنند و خود را با همه ارواح در ارتباط می دانند و از این رهگذر احیاناً استفاده های سرشار می برند، اینگونه افراد بدبختانه رنگ خرافی به این مسئله علمی و تجربی در انظار بعضی از ناآگاهان زده اند، و خیال بافی ها و شیادی های آنها سبب شده که بعضی اصل موضوع را انکار کنند، در حالی که حساب اینگونه افراد از دانشمندان و محقّقان این بحث جدا است و گاهی از میان دهها مدّعی ارتباط با ارواح، یکی صادق نیست. بنابراین ما باید کاملاً به هوش باشیم و این بحث علمی را از سوء استفاده افراد شیّاد و یا

1- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص 256.

خیالباف بر کنار داریم و فریب مدّعیان دروغین را نخوریم و اعمال نادرست آنها را به حساب این بحث علمی نگذاریم.((1))

در نتیجه می توان گفت اثبات بقای روح بعد از فنای بدن، گامی به سوی عالم پس از مرگ محسوب می شود یعنی برزخ، دائر مدار بقای روح است و روح بعد از مرگ فقط لباس عوض می کند، قالب مادی را می شکند و در قالب دیگری در عالم دیگر ادامه حیات می دهد.

این پاسخ بسیار روشن خواهد بود به آنهایی که مرگ را آخرین مرحله وجود انسان و نقطه فنا و نابودی او می دانند و معتقدند که انسان با مرگ، بازگشت به جهانِ بی جان می کند و ذرات وجود او، در لا به لای خاک و آب و هوا گم می شود و همه چیز پایان می یابد!

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا در منابع اسلامی، دلیلی بر امکان ارتباط با ارواح وجود دارد؟

پاسخ این سؤال مثبت است زیرا در تواریخ اسلامی می خوانیم که بعد از جنگ بدر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با ارواح ارتباط برقرار کردند و هم چنین امیرالمؤمنین در جنگ نهروان و نیز بعد از جنگ صفّین در قبرستان پشت کوفه با ارواح ارتباط برقرار کردند و موارد زیاد دیگر که در فصل چهارم مفصّلاً ذکرخواهیم کرد.

با توجّه به این دلایل روشن می شود که ارتباط با ارواح غیر ممکن نیست.

1- معاد و جهان پس از مرگ، ص271.

مطلب سوّم: بدن مثالی

اشاره

با جدایی روح از بدن طبیعی در دنیا، عالم جدیدی به نام برزخ شروع می شود، روح در آن عالم، داخل بدن مثالی گردیده و به فعّالیت خود تا روز قیامت ادامه می دهد. (مثل) از نظر لغت، به معنای شباهت چیزی به چیز دیگر در صفات ممتاز می باشد.((1)) از همین جهت است که می گوییم آن بدن از لحاظ شکل و قیافه، مانند بدن دنیوی است. فرقی که با هم دارند این است که بدن مثالی، جسم مادّی نیست، لطیف تر از هواست. به یک چشم بر هم زدن، همه جهان را سیر می کند و در آسمان ها

پرواز می نماید، در نقطه ای که قرار بگیرد، همه چیز و همه جا را می بیند، این طرف و آن طرف دیوار برایش فرق نمی کند، اگر شما پدر یا یکی از بستگان خود را در خواب ببینید با همان بدن می بینید! اگر چه آن بدن سال ها از آن گذشته و در خاک پوسیده شده است؛ امّا در قالب مثالی سالم به خواب شما می آید. این مطلب همان واقعیت بقای روح را بعد از مرگ به اثبات می رساند.((2)) برای یافتن تصویر روشن تری از بدن مادّی و برزخی ذکر چند نکته ضروری است:

الف) ماهیت بدن مثالی

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که روح انسان بعد از مردن، برای ادامه حیات در عالم دیگر (غیر از عالم دنیا و عالم قیامت) به بدن مثالی منتقل می شود. آنچه

1- فیومی، معجم مقاییس اللغه، ج5، ص 296. واژه (تمثّل) از باب تفعّل و از ریشه (مثل) است. تمثّل در لغت به معنای مثال چیزی شدن است؛ لوئیس معلوف، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد احمد سیاح، ج2، ص 1868.

2- البته این مسئله در مواردی که آن خواب رؤیای صادق باشد می تواند به عنوان یک مؤید باشد (محقق).

که قابل بحث است در چگونگی پیدایش بدن مثالی است. در فلسفه ی اسلامی، بحث های دقیقی درباره عوالم سه گانه ی وجود، یعنی عالم طبیعت و ماده، عالم مثال یا برزخ و عوالم مجردات تام (عالم عقول) مطرح شده است. در این دیدگاه، عالم مثال یا برزخ از تجرّد غیر تام برخوردار است؛ یعنی موجودات برزخی، هر چند مادّی نیستند، امّا برخی لوازم مادّه را مانند شکل و مقدار (ابعاد سه گانه) دارند. برای توضیح بیشتری از بدن مثالی یا برزخی می توانیم در وضعیت صورت هایی که هنگام خواب مشاهده می کنیم تأمّل نماییم. بدون هیچ تردیدی صورت های عالم خواب مادّی نیستند و جا و مکان را اشغال نمی کنند و جرم و وزن ندارند. با این حال، دارای شکل و اشکال همانند اشکال و اشیای مادّی هستند. بر خلاف عالم عقول که مجرّد تام است و در آن نه از ماده خبری است و نه از لوازم و خصوصیات آن.

موضوع جسم مثالی، یکی از مسائل مهمّ است.

بحث مفصّل آن در این مختصر نمی گنجد. ولی به گفته ی مولانا: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، به طور خلاصه آرای مختلفی را که در این زمینه وجود دارد، بیان می کنیم:

الف) در نزد بسیاری از متکلّمان، بدن مثالی به صورت مستقل آفریده می شود و روح انسان، پس از جدا شدن از بدن مادّی به آن می پیوندد.

ب) بر اساس رأی دیگری، بدن مثالی، هنگام حیات شخص درون بدن طبیعی او قرار دارد و با مرگ از آن جدا می گردد.

ج) در نظر برخی فیلسوفان اسلامی (مانند صدر المتألّهین شیرازی) بدن

مثالی، حقیقت مستقل از روح نیست، بلکه مرتبه ای از مراتب وجودی نفس است که پس از مرگ، در هیئت بدنی، ظهور می یابد.((1))

به هر صورت که باشد به اتّفاق آرا، جسم برزخی شبیه به قالب دنیوی است. به همین دلیل ارواحی که در دنیا با هم آشنا بوده اند، پس از مرگ یکدیگر را می شناسند و از همدیگر از احوالات آشنایان می پرسند.

بنابراین روح انسان در عالم برزخ با بدن مثالی به حیات خود ادامه می دهد نه با بدن مادّی دنیایی.((2))

گرچه برخی از اندیشمندان معتقدند که بدن مادّی آدمی در قبر به سخن می آید یا مورد فشار قبر قرار می گیرد یا عذاب می بیند. البتّه این قول، دلیل درست بر اثبات مدعای خود ندارد، از این رو در فصل های بعد موردبررسی دقیق قرار خواهد گرفت.

ب) بدن مثالی در روایات

از روایاتی که وارد شده است چنین استفاده می شود که روح قبل از قیامت و پس از جدا شدن از بدن، در عالم برزخ در بدن های مثالی که شبیه بدن های دنیایی است قرار می گیرد و این گونه نیست که روح مجرّد در عالم برزخ، بدون

1- ناگفته نماند که بحث تجرّد بدن مثالی، غیر از بحث تجرّد روح است که برخی فلاسفه چون صدر المتالهین شیرازی، روح را جسمانیّهٔ الحدوث و روحانیهٔ البقا می دانند و گروهی دیگر همانند مرحوم شیخ صدوق، طبق روایات اهل بیت علیهم السلام آن را روحانیهٔ الحدوث و روحانیهٔ البقا می شناسند.

2- برای جسم مثالی نام های دیگری نیز وجود دارد: قالب مثالی، جسد اثیری، روانپوش، همزاد، پریسپری، جسد مطابق، جسد نمونه، مثال اصلی، جسد حیاتی، جسد هیولی، جسد سیّال و...

بدن باشد. در این رابطه روایات زیاد است، تنها به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1. وَقَدْ رُوِیَ عَنِ الصّادق علیه السلام وَسُئِلَ عَمَّنْ مَاتَ فِی هَذِهِ الدَّارِ؛ أَیْنَ تَکُونُ رُوحُهُ فَقَالَ مَنْ مَاتَ وَهُوَ مَاحِضٌ لِلْإِیمَانِ مَحْضاً أَوْ مَاحِضٌ لِلْکُفْرِ مَحْضاً نُقِلَتْ رُوحُهُ مِنْ هَیْکَلِهِ إِلَی مِثْلِهِ فِی الصُّورَهِ وَجُوزِیَ بِأَعْمَالِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَإِذَا بَعَثَ اللهُ مَنْ فی الْقُبُورِ أَنْشَأَ جِسْمَهُ وَرَدَّ رُوحَهُ إِلَی جَسَدِهِ وَحَشَرَهُ لِیُوَفِّیَهُ أَعْمَالَهُ فَالْمُؤْمِنُ یَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَی مِثْلِ جَسَدِهِ فی الصُّورَهِ فَیُجْعَلُ فی جِنَانٍ مِنْ جِنَانِ اللهِ یَتَنَعَّمُ فِیهَا إِلَی یَوْمِ الْمَآبِ وَالْکَافِرُ یَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَی مِثْلِهِ بِعَیْنِهِ وَیُجْعَلُ فی النَّارِ فَیُعَذَّبُ بِهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.((1))

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: در رابطه با کسی که در دنیا می میرد، روحش در کجا خواهد بود؟ فرمود: مؤمن خالص و کافر خالص که می میرند، روحشان به هیکلی که نظیر آنها است منتقل می شود و تا قیامت با اعمال خویش (اعمّ از خوب و بد) مجازات می شوند و چون خداوند اهل قبور را زنده کند، جسم آنها را می سازد و روح را به بدن آنها برمی گرداند و محشورشان می کند تا اعمالشان را (که تبدیل به نعمت یا عذاب شده اند) به آنها بدهد. پس مؤمن روحش از جسدش منتقل می شود در جسدی در شکل قبلی آن و در بهشتی از بهشت های خداوند قرار داده می شود و تا روز قیامت در آن منعّم خواهد بود و کافر، روح از جسدش به مثل آن جسد منتقل می شود و در آتش قرار داده می شود و با آن تا قیامت معذّب خواهد بود.

2. عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فَقَالَ: مَا یَقُولُ

1- بحار الانوار، ج58، ص 81.

النَّاسُ فی أرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ؟ فَقُلْتُ: یَقُولُونَ تَکُونُ فی حَوَاصِلِ طُیُورٍ خُضْرٍ فی قَنَادِیلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام : سُبْحَانَ اللهِ الْمُؤْمِنُ أَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْ أَنْ یَجْعَلَ رُوحَهُ فی حَوْصَلَهِ طَیْرٍ. یَا یُونُسُ إِذَا کَانَ ذَلِکَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وسلم وَعَلِیٌّ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ علیه السلام وَالْمَلَائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ فَإِذَا قَبَضَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ صَیَّرَ تِلْکَ الرُّوحَ فی قَالَبٍ کَقَالَبِهِ فی الدُّنْیَا فَیَأْکُلُونَ وَ یَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَیْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْکَ الصُّورَهِ الَّتِی کَانَتْ فی الدُّنْیَا.((1))

یونس بن ظبیان می گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام بودم فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می گویند؟ گفتم: می گویند ارواح مؤمنین در چینه دان های پرندگان سبز رنگ در قندیل هایی تحت عرش هستند. فرمود: سبحان الله مؤمن پیش خداعزیزتر از آن است که روح او را در چینه دان پرندهای قرار دهد، ای یونس وقتی که ارتحال مؤمن از دنیا فرا می رسد، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقرّب نزد او می آیند. چون خداوند روح او را قبض می کند، او را در قالبی مانند قالب دنیا قرار می دهد، سپس در همان قالب ها می خورند و می آشامند و وقتی کسی بر او وارد می شود، او را به همان چهره ای که در دنیا بوده است، می شناسد.

3. در روایت صحیح ابی ولاد حناط باز هم از امام صادق علیه السلام آمده است:

لَکِنْ فی أبْدَانٍ کَأَبْدَانِهِمْ.((2))

1- الکافی، ج3، ص245، ح 6 و 7.

2- همان، ص244، بحار الانوار، ج 6، ص 268. در بعضی روایات به این صورت آمده است: «فَإِذَا قَبَضَهُ اللهُ إِلَیْهِ صَیَّرَ تِلْکَ الرُّوحَ إِلَی الْجَنَّهِ فی صُورَهٍ کَصُورَتِهِ...».

بلکه ارواح در برزخ در بدن هایی مانند بدن های (دنیایی)شان قرار می گیرند.

و جمله «فی أبْدَانٍ کَأبْدَانِهِمْ» مانند دوحدیث گذشته حاکی از وجود یک قالب لطیف مثالی غیر مادّی در خارج است که روح بعد از جدایی از بدن در آن فرو می رود و به زندگی خود در برزخ ادامه می دهد.

4. در حدیث صحیح دیگری ابی بصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

أبی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لأِبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام : إِنَّا نَتَحَدَّثُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ أنَّهَا فِی حَوَاصِلِ طُیُورٍ خُضْرٍ تَرْعَی فی الْجَنَّهِ وَتَأْوِی إِلَی قَنَادِیلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ لا إِذاً مَا هِیَ فی حَوَاصِلِ طَیْرٍ قُلْتُ فَأَیْنَ هِیَ قَالَ فی رَوْضَهٍ کَهَیْئَهِ الأَجْسَادِ فی الْجَنَّه.((1))

ابوبصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: ما درباره ارواح مؤمنین چنین گفتگو می کنیم که آنها در چینه دان های پرندگان سبز در بهشت می چرخند و به سوی قندیل های تحت عرش درمی آیند. آن حضرت فرمود: نه، آن وقت در حواصل و بدن پرندگان نخواهند بود. گفتم: پس کجا هستند؟ فرمود: ارواح مؤمنین مثل جسد دنیوی خود بدنی دارند که در بهشت مستقر است.

از مجموع این روایات، دانسته می شود که انسان بعد از مردن، در عالم برزخ با همین بدن مثالی معذّب یا متنعّم است.

1- الکافی، ج3، ص245.

ج) بدن مثالی در کلام بزرگان

از روایات گذشته به دست آمد که روح آدمی پس از خروج از بدن معدوم نخواهد شد و فنا در آن راه ندارد. آنچه که از انسان جدا می شود، قالب مادّی اوست و روح در عالم برزخ به واسطه قالب مثالی - که با آن جهان، سنخیّت دارد- سیر خود را ادامه می دهد. اکنون نظرات بعضی از بزرگان را در این باره مورد بررسی قرار می دهیم.

1. عالم ربّانی مرحوم مفید در این باره چنین می نویسد:

إن الله تعالی یجعل لهم أجساماً کأجسامهم فی دار الدّنیا ینعم مؤمنیهم فیها و یعذّب کفّارهم فیها و فساقهم فیها دون أجسامهم الّتی فی القبور یشاهدها النّاظرون تتفرّق وتندرس و تبلی علی مرور الأوقات... .((1))

همانا خدای تعالی برای آنان جسم هایی همانند جسم های دنیویشان ایجاد می کند که مؤمنان در آن اجسام، از نعمت های الاهی بهره مند می شوند و کفّار و فاسقان نیز در چنین جسم هایی معذّب خواهند شد. این اجسام، غیر از آن جسم هایی است که در قبرها قرار می گیرند و بینندگان شاهد تفرّق اجزاء و مندرس و کهنه شدن و از بین رفتن آنها در اثر مرور زمان هستند.

2. حکیم الاهی و محقّق عالی قدر شیخ بهایی پس از بررسی آیات برزخ نتیجه می گیرد:

روح پس از مفارقت از بدن به بدنی همگون با بدن عنصری خود

1- اوائل المقالات، ص 77.

تعلّق می گیرد، چنانکه از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است: ارواح، در عالم برزخ گروه گروه در شکل جسدهای خویش گرد هم آمده به گفتگو می پردازند... .((1))

3. دانشمند بزرگ، مرحوم فیض کاشانی، چنین می گوید:

وهذا نصّ صریح فی انّ العقل لا یتغیر بالموت؛ انّما یتغیر البدن والاعضاء فیکون المیت عاقلاً مدرکاً عالماً بالآلام واللّذات کما کان فی حیاته لا یتغیر من عقله شیء ولیس العقل المدرک هذه الاعضاء بل هو شیء باطن لیس له طول ولا عرض... .((2))

روح به واسطه مرگ، تغییر نمی کند؛ بلکه قالب مادّی و اعضای ظاهری بدن دگرگون می شود. روح پس از مرگ باقی است؛ رنج ها و لذّت ها را همانند دنیا [لیکن با قالب درونی و مثالی] درک می کند. قالب مثالی از جنس مادّی نیست؛ بلکه مجرّد از طول و عرض است.

4. محدّث بزرگوار مرحوم مجلسی می گوید:

ظهر من الآیات الکثیره والأخبار المستفیضه والبراهین القاطعه... تتعلق الروح بالأجساد المثالیه اللطیفه الشبیهه بأجسام الجن والملائکه المضاهیه فی الصوره للأبدان الأصلیه فینعم ویعذب فیها ولایبعد أن یصل إلیه الآلام ببعض ما یقع علی الأبدان الأصلیه لسبق تعلقه بها وبذلک یستقیم جمیع ما ورد فی ثواب القبر وعذابه واتساع القبر وضیقه وحرکه الروح وطیرانه فی الهواء وزیارته لأهله ورؤیه الأئمه علیهم السلام بأشکالهم

1- اربعین، ص261.
2- المحجّهْ البیضاء، ج8، ص 311.

ومشاهده أعدائهم معذبين وسائر ما ورد فی أمثال ذلک مما مر... وإن کان یمکن تصحیح بعض الأخبار بالقول بتجسّم الروح أیضا بدون الأجساد المثالیه لکن مع ورود الأجساد المثالیه فی الأخبار المعتبره المؤیّده بالأخبار المستفیضه لا محیص عن القول بها...

((1)).

آیات بسیار و روایات مستفیضه و دلایل قوی دلالت دارند که... روح بعد از خارج شدن از بدن در اجساد مثالی لطیفی که شبیه اجسام (لطیف غیر مادّی) جن و ملائکه است قرار می گیرد که شبیه ابدان اصلی دنیایی اند و در آن ابدان مثالی در نعمت یا در عذاب خواهند بود، بعید نیست به آن بدن ها نیز مانند بدن های اصلی آلام و مانند آن برسد و با این نظر همه مطالب از قبیل ثواب و عذاب قبر، اتّساع و ضیق قبر، حرکت روح و پرواز آن و زیارت خانواده و دیدن امامان در اَشکالشان و دیدن دشمنان در عذاب و غیر آن، قابل حل می شود ... هر چند که می شود بعضی اخبار را حل کرد با قول به این که ارواح بدون اجساد مثالی متشکّل و ممثّل و مجسّم می شوند، ولی با ورود آن همه روایات معتبر درباره اجساد مثالیّه که با اخبار مستفیضه مؤیّد

شده اند، چاره ای جز قول به اجساد مثالی نداریم.

5. فلاسفه الاهی از جمله ملاصدرا می گویند:

انسان دارای دو قالب و کالبد است؛

الف) قالب مادّی (چهره ظاهری و بیرونی)

ب) قالب مثالی (چهره باطنی و درونی)

1- بحار الانوار، ج6، ص 270.

6. امام خمینی در بیان قبر حقیقی چنین می فرماید:

و الحاصل: از خود اخبار کاملاً می توان فهمید قبر کجاست و بدنی که در آن قبر است کدام بدن است، در بعضی از اخبار فرموده اند: ارواح در عالم قبر به صور ابدان هستند، این صورت بدن که روح در این صورت است همان بدنی است که گفتیم جسم الطف است که با تبدّل این بدن حاصل گردیده و با حرکت جوهری موجود شده

است.((1))

با آوردن یک مثال، کیفیت قالب مثالی را نسبت به قالب مادّی بیان می کنیم؛ تا فهم عبارت آسان تر شود.

مثلاً شخصی جامه ای به تن دارد، پس از مدّتی که کهنه و فرسوده شد، جامه ای دیگر می پوشد. روح انسان نیز پس از مرگ، بدن و قالب مادّی را همانند لباس فرسوده کنار می گذارد و جامه ای نو به تن می کند که از آن به قالب مثالی (بدن مثالی، قالب درونی و بدن برزخی) تعبیر می شود.

1- تقریرات فلسفه، ج 3، ص 600.

فصل دوّم: مرگ

مطلب اوّل: حقیقت مرگ

اشاره

قبلاً گفته شد که مرگ همان جدایی روح آدمی از بدن مادی است؛ بنابراین روح، حقیقتی است غیر از بدن؛ که حقیقت انسان را همین روح تشکیل می دهد. هرچند فلاسفه مسلمان در باب حقیقت روح و ارتباط روح و بدن مباحث ارزشمندی را ارائه کرده اند، با توجه به پیچیدگی این موضوع که مربوط به بحث فلسفی می شود و از حوصله بحث ما خارج است، از این رو از ذکر تفصیلی آن صرف نظر نموده و به طور خلاصه اشاره می کنیم.

الف) انسان ترکیبی دو بعدی

در اینکه انسان در زمره جانداران به شمار می آید شکی نیست امّا بدون هیچ تردیدی همین انسان با دیگر انواع موجودات زنده (نظیر گیاهان و جانوران) تفاوتهای اساسی دارد، زیرا در آدمی ویژگی هایی مانند تعقّل، استدلال، ایمان، حب و بغض، عشق و... وجود دارد که دیگر موجودات عالم طبیعت بی بهره اند. با ژرف نگری و تأمل در این ویژگی ها درمی یابیم که باید در وجود انسان یک حقیقتی وجود داشته باشد که او را از سایر موجودات ممتاز گردانیده و منشأ

ویژگی های فوق شده است. از سوی دیگر، اگر اندک توجّه و دقّت داشته باشیم در درون خویش حقیقتی را می یابیم که با بدن جسمانی ما و آثار مادّی آن کاملاً متفاوت است و این همان حقیقتی است که از آن با لفظ (روح) یاد می کنیم و آن را حقیقت و ذات خود می دانیم، وجدان هر انسانی این تفاوت را به آسانی و با اندک توجّهی به درون خویش، درک می نماید. فیلسوف بزرگ جهان اسلام ابو علی سینا در اشارات و تنبیهات که آخرین اثر فلسفی اوست، دلایل وجود نفس را بر چند مبنا استوار ساخته است که ما جهت اختصار فقط یک

مورد آن را می آوریم که به عنوان برهان (انسان معلّق) معروف است این سینا انسانی را فرض می کند که در فضا آفریده شده و در فضا معلّق بوده، تمام حواس ظاهری و اجزای باطنی او از کار افتاده است و هیچ راهی برای ادراک حسی بدن خود ندارد یعنی اندام های خود را نبیند ولی در همان حال نسبت به ذات خویش یا همان (من) ادراک و آگاهی دارد. این واقعیت حاکی از آن است که ذات انسان غیر از بدن اوست.((1)) همچنین بو علی سینا در (شفا) نیز برای اثبات وجود نفس دو دلیل ذکر کرده است که یکی همین (انسان معلّق در فضا) است((2)) البتّه صدرالمتألهین ملا صدرا هم برای اثبات وجود نفس چندین دلیل ذکر کرده است که خوانندگان محترم را آنجا ارجاع می دهم.((3)) با توجّه به مطالب فوق، به وجود روح در انسان که با بدن مادّی او متفاوت است، جای تردید نخواهدبود. بنابراین، انسان ترکیبی است از دو چیز به عبارت دیگر انسان موجودی دو بُعدی است، یک بُعد وجود او همان بدن

1- نمط سوّم، فصل 1 - 5.
2- شفا، فن 6، فصل 1.
3- الاسفار الاربعه ج 8 ص 28 - 42، چاپ قم.

جسمانی و مادّی اوست و بُعد دیگر، حقیقتی است که از آن به (من) و یا (خود) تعبیر می شود، که در مضامین دینی روح نامیده شده است. از این رو می توان گفت حقیقت روح، جوهری مجرّد و غیر جسمانی است.

البتّه ارتباط میان روح و بدن در دوران حیات آدمی به قدری زیاد است که می توان گفت: آنی روح از بدن منفک و جدا نخواهد شد، حتّی در هنگام خواب اگر روح فرسنگ ها دور از بدن باشد به مجرّد اشاره ای، تماس این دو با هم برقرار می شود. هر عملی که بوسیله بدن انجام پذیرد روح در آن سهیم است و هر تحوّلی که در روحیه آدمی به وجود آید در بدن تأثیر دارد، امراض جسمی روحیه را ضعیف کرده((1)) و امراض روحی جسم راپژمرده و نحیف می سازد، تقویت جسمی در تقویت روح اثر دارد و بیماری روانی در جسم نفوذ مؤثر دارد. به هر حال در بحث حاضر، ما بر محورهای اصلی بسنده کرده و از طرح بحث فلسفی و تجربی و دانش دانشمندان روحی برای اثبات وجود روح صرفنظر می کنیم چنانچه در گذشته یاد آورشدیم که پذیرش محتویات این کتاب منوط به اعتقاد و پیروی از آیات قرآن کریم و روایات ائمّه هدی علیه السلام می باشد. لذا برای اثبات این مطلب که انسان مرکب از جسم و روح است با الهام از این دو گوهر گرانبها بحث را ادامه می دهیم:

الف) برخی آیات قرآن کریم که درباره روح سخن می گوید، بیانگر این

1-) البته این مربوط به کسانی است که دارای قدرت روحی نیستند و الا اهل ایمان دارای آنچنان قدرتی هستند که مانند کوه استوارند و در روایات ذکر شده که: المؤمن کالجبل الراسخ لایجرکه العواصف. (محقق)

است که انسان از روح و جسم تشکیل شده است و تعدادی از آیات تصریح دارند که حضرت آدم ترکیبی از جسم و روح بود؛ چنانچه می فرماید:

{وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائکَهِ إِنیّ ِ خَالِقُ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِین }.((1))

و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

برخی از مفسرّین درباره ی آیه فوق چنین می نویسند: از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو بعد متضاد تشکیل یافته که یکی در بالاترین حد عظمت و بزرگی است و دیگری در پایین ترین حد ارزش. از طرفی روحی الهی در او دمیده شده و از طرفی، از گِل خشکیده و بد بویی (مانند لجن) تشکیل یافته است، تعبیر «روحی» (روح من) نشان دهنده روح بسیار ارزشمند و با عظمت انسان است که مقام او را حتّی از فرشتگان بالاتر می برد؛ البتّه خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه ی روح به خدا - به اصطلاح - «اضافه تشریفی و تکریمی» است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله» (ماه خدا)((2)) و ناقه ی صالح را به خاطر معجزه بودنش، «نافهْ الله» می نامند.

1- حجر/ 28 - 29.
2- تلخیصی از تفسیر نمونه، ج 11، ص 78.

در این که اضافه ی روح به خداوند مثل (روحی، روحه) به جهت تکریم است، روایتی صحیحه وجود دارد از امام باقر علیه السلام :

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ {وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی} قَالَ: رُوحٌ اخْتَارَهُ اللهُ وَاصْطَفَاهُ وَخَلَقَهُ وَأَضَافَهُ إِلَی نَفْسِهِ وَفَضَّلَهُ عَلَی جَمِیعِ الأَرْوَاحِ، فَأَمَرَ فَنُفِخَ مِنْهُ فی آدَمَ علیه السلام .((1))راوی از امام علیه السلام از معنای آیه ای که خداوند فرمود: «در آدم از روح خود دمیدم» سؤال می کند. امام علیه السلام می فرماید: روحی است که خداوند آن را برگزید و خلق کرد و او را به خود نسبت داد و بر همه ارواح برتری داده است((2))، بعد امر فرمود از آن در آدم دمیده شد.

همین مضمون در آیه دیگری نیز در قرآن کریم آمده است:

{إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائکَهِ إِنیّ خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِینٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِین }.((3))

و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.

از این دو آیه شریفه دانسته می شود که روح، حقیقتی غیر از جسم است،

1- بحار الانوار، ج 4، ص 11. قریب به همین مضمون روایت دیگری نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَی نَفْسِهِ لأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَی سَائِرِ الأَرْوَاحِ کَمَا اصْطَفَی بَیْتاً مِنَ الْبُیُوتِ فَقَالَ بَیْتِی وَ قَالَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِیلِی وَ أَشْبَاهِ ذَلِکَ وَکُلُّ ذَلِکَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحْدَثٌ مَرْبُوبٌ مُدَبَّرٌ.» بحار الانوار، همان. کافی، ج 1، ص 133.
2- ممکن است مراد از ارواح، ملائکه باشد.
3- ص/ 71 -72.

وقتی که جسم حضرت آدم تکمیل شد، فرشتگان امر بر سجده نگردید. چون هنوز شایستگی آن را نداشت؛ ولی پس از نفخ روح در او چنین لیاقتی را پیدا می کند، ناگفته نماند این دو آیه از نفخ روح در حضرت آدم می گویند ولی می توان گفت که این مسأله در مورد فرزندان آدم نیز صادق است.

نفخ روح در آیه ای دیگر چنین آمده است:

{وَبَدَأَ خَلْقَ الانسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلالَهٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ }.((1))

آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید. سپس (اندام) او را موزون ساخت و ازروح خویش در وی دمید. در این که ضمیر (سواه) مرجعش چیست، بین مفسّران اختلاف است: برخی گفته اند که مرجع ضمیر، انسان نخستین (حضرت آدم) است.((2)) بعضی بر این عقیده اند که اگر ضمیر به مطلق انسان بر گردد، مناسب تر است. با این توضیح که نخست خلق انسان نخستین را می فرماید و سپس خلقت نسل انسان را از «ماء مهین» بیان می کند؛ سپس حکم کلی را که شامل انسان نخستین و نسل او و هر دو است، بیان می دارد و می فرماید: «سواه»؛ یعنی «و انسان را موزون و بهنجار کرد، خواه انسان نخستین و خواه نسل او» و پس از آن که جنین همه انسان ها یا آفرینش انسان نخستین کامل شد، از روح خود در آن می دمد. به نظر می رسد این احتمال قوی تر است. طبق این احتمال این آیه تنها آیه ای است که

1- سجده/ 7 - 9.
2- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 25، ص 174.

در آن در مورد همه انسان ها تعبیر «نفخ روح» به کار رفته است.((1))

در آیه دیگری چنین آمده است:

{وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أمْرِ رَبیّ ِ وَمَا اُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلاً}.((2))

و از تو درباره «روح» سؤال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!

مفسّران در تفسیر این آیه که مقصود از روح چیست، آرای متعددی بیان داشته اند، بر اساس یک رأی، مقصود از (روح) همان روح انسانی یا مطلق روح است که روح انسانی را نیز در بر می گیرد، به هر صورت که باشد آیه به خوبی دلالت می کند که روح، چیزی غیر از جسم است. در این باره آیات زیادی وجود دارد، به ذکر یک آیه که پس از طرح مراحل تدریجی تکوّن مادّی انسان، سخن از آفرینش

دیگر به میان آمده است بسنده می کنیم.

{ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَر}.((3))

سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوان هایی درآوردیم و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم.

1- مصباح یزدی، معارف قرآن، ص 349.
2- اسراء / 85.
3- مؤمنون/ 14.

از این آیه شریفه دانسته می شود که انسان دارای دو بُعد وجودی است، نخست بُعد جسمانی او که شروع مادّی دارد و به صورت تدریجی به مرحله کمال خود می رسد و دیگری روح او که به گونه متفاوت با آفرینش بعد مادّی انسان آفریده می شود. بویژه آنکه از آخرین مرحله خلقت با تعبیر {أنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَر} یاد می کند و این همان روح آدمی است. حاصل آنکه جمله آخر آیه که «أنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَر» است با جملات اول آیه که {ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...} می باشد به دو بعدی بودن انسان به روشنی دلالت می کند. به عبارت روشن تر از ابتدای آیه بُعد مادّی انسان و از آخر آیه بعد روحانی او استفاده می شود.

ب) تا اینجا طبق دلالت آیات دانسته شد که هستی آدمی از دو بعد اساسی بوجود آمده است، در رابطه به این معنا روایات فراوانی وجود دارد که بر مرکب بودن انسان از روح و بدن دلالت می کند که در بیشتر روایات و مباحث این کتاب که مورد بررسی قرار گرفته است، این مطلب دانسته می شود در اینجا برای نمونه به چند مورد از آن اشاره می شود.

1. از احادیث معروف و مشهور در این باب، حدیثی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که می فرماید:

ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی.

در نزد پروردگارم می روم و ساعاتی در مهمانسرای قدس و محفل انس حضرت الوهیت به سر می برم و او مرا اطعام

می کند و به من آب می دهد.((1))

1- الشواهد الربوبیهْ، ص 166؛ عوالی اللئالی، ج 2، ص 233؛ بحار، ج 16، ص 402.

(آنچه قطعی و مسلم است مقصود طعام و شراب جسمانی نیست بلکه طعام و شراب روحانی و تجلیات و اشراقات وارده بر نفس مقدس اوست.)((1)) از این حدیث و احادیث دیگر دانسته می شود که نفس و روح پس از رسیدن به مرتبه کمال، به ساحت اقدس الوهیت تقرب پیدا می کند و این غیر از بدن مادی است.

2. امام علی علیه السلام در خطبه معروف و مشهور «الزهرا» درباره مرگ برخی افراد چنین می فرماید:

ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ الْتِيَاطاً بِهِ فَقَبَضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبَضَ سَمْعَهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أُوحِشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لا يُسْعِدُ بَاكِياً وَلا يُجِيبُ دَاعِياً ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطٍّ فی الأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِه.((2))

سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می گیرد، و چشم او نیز مانند گوشش از کار می افتد، و روح از بدن او خارج می شود و چون مرداری در بین خانواده خویش بر زمین می ماند که از نشستن در کنار او وحشت دارند، و از او دور می شوند. نه سوگواران را یاری می کند و نه خواننده ای را پاسخ می دهد، سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین می برند، و به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند.

3. امیرالمؤمنین در خطبه دیگری که معروف به خطبه متقین است در جواب

1- و یا از باب تشبیه استفاده های مصنوعی به مسائل ظاهری است.(محقق)
2- نهج البلاغه، خطبه 109.

سؤال همام درباره اهل تقوا فرمود:

وَلَوْ لَا الأَجَلُ الَّذِی كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أرْوَاحُهُمْ فی أجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ

الْعِقَابِ.((1))

و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدنها قرار نمی گرفت. از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم.

4. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که هر گاه مؤمنی مؤمن دیگر را غسل می دهد، در موقعی که او را می گرداند و جابه جا می کند، بگوید:

اللَّهُمَّ هَذَا بَدَنُ عَبْدِکَ الْمُؤْمِنِ وَقَدْ أخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُمَا فَعَفْوَکَ عَفْوَکَ عَفْوَکَ إِلَّا غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَ سَنَةٍ إِلَّا الْكَبَائِرَ.((2))

خدایا این بدن بنده مؤمن تو است در حالی که روحش را از آن خارج نموده و بین آن دو (بدن و روح) جدایی افکندی، پس ببخش تو، ببخش تو، ببخش تو. ممکن است در این صورت خداوندگناهان یک سال او را به غیر از کبائر ببخشد.

5. در روایت صحیحه ابی ولاد که از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، در نماز میت می خوانیم:

اللَّهُمَّ... وقَدْ قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْکَ وَقَدِ احْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِکَ وَأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذَابِه.

1- همان، خطبه 193.
2- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 141.

خدایا به درستی که تو روح او را به سوی خود قبض کردی و هر آینه او به رحمت تو نیاز دارد؛ در حالی که تو از عذاب کردن او بی نیازی... .

6. در روایت دیگری مفضل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت رابطه روح و بدن را به گوهری که در یک صندوق قرار گرفته تشبیه کرده، می فرماید:

مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَبَدَنِهِ كَجَوْهَرَهٍ فِی صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَهُ مِنْهُ طُرِحَ الصُّنْدُوقُ وَلَمْ یُعْبَأْ بِهِ وَقَالَ إِنَّ الأَرْوَاحَ لا تُمَازِجُ الْبَدَنَ وَلا تُوَاكِلُهُ وَإِنَّمَا هِیَ كِلَلٌ لِلْبَدَنِ مُحِیطَهٌ بِهِ.((1))

مَثَل (ارتباط) روح مؤمن و بدنش همانند گوهری است که در صندوقی باشد. هنگامی که آن گوهر از صندوق خارج شد، آن صندوق به دور افکنده شده، و به آن اعتنایی نمی شود و فرمودند: ارواح با بدن ممزوج نمی شوند و به آن تکیه نمی کنند. البتّه به منزله تاجی برای بدن هستند که بر آن احاطه دارند.

7. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت از پدر بزرگوارش نقل می کند:

أنَّ رُوحَ آدَمَ علیه السلام لَمَّا اُمِرَتْ أنْ تَدْخُلَ فِیهِ فَكَرِهَتْهُ فَأَمَرَهَا أنْ تَدْخُلَ كُرْهاً وَ تَخْرُجَ كُرْهاً.((2))

1- بصائر الدرجات، ص 463. بحار الانوار، ج 58، ص 41.
2- قرب الاسناد، ص 38؛ بحار الانوار، ج 11، ص 108.

هنگامی که به روح آدم علیه السلام امر شد که به کالبد او داخل شود، ناخوشایندش افتاد. پس به او امر شد که با

کراهت در آن داخل شود و با کراهت بیرون رود.

شاید کراهت اول به خاطر عدم انس و مجانست او با بدن و ترس از مصائب زندگانی بوده و کراهت دوم بخاطر انس به بدن در حیات دنیوی و یا برای کسب کمال و مزید درجات باشد. به هر صورت روایت بر وجود روح مجرد و بدن مادی دلالت دارد.

با توجه به روایات ذکر شده مطالب زیر بدست می آید:

1. انسان ترکیبی است از روح و بدن. 2. روح غیر از بدن، مستقل و مجرّد است؛ چون روایت ششم صراحت داشت که روح نه با بدن ممزوج می شود و نه به آن تکیه می کند، بلکه همانند تاج بر بدن احاطه دارد و روایت ششم از وارد شدن روح در بدن و نیز خارج شدن آن از بدن سخن می گوید. 3. روح مجرّد همیشه باقی می ماند و هرگز از بین نمی رود. خلاصه، با تأمّل در آیات و روایاتی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت، می توان دوگانگی روح و

بدن و همراهی این دو و حکومت روح بر بدن را نتیجه گرفت. و مرگ از نظر قرآن و روایات جدایی روح از بدن آدمی است. بدن متلاشی می شود ولی بُعد دیگر همچنان به حیات خود در عالم دیگری که برزخ نامیده شده است، ادامه می دهد و در آن جا مؤمنان در شادی به سر می برند ولی کافران و گنهکاران در عذابند تا زمانی که قیامت کبری برپا شود و با حسابرسی هر کسی به سزای عمل خود برسد.

ص: 64

ب) هر نفسی طعم مرگ را می چشد

با مطالعه آیات قرآن که عالی ترین و اطمینان بخش ترین منابع معرفت محسوب می شود روشن می گردد که مرگ همان انتقال روح آدمی از عالم طبیعت به عوالم دیگر و بازگشت آن به سوی مبدأ هستی، یعنی خداوند سبحان است.

{إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون }.

ما از آن خدا هستیم و به او بازمی گردیم.((1))

بنابراین، قرآن کریم آشکارا با این پندار که مرگ، پایان هستی انسان است، مخالفت می ورزد. به همین دلیل انسان نیز بر اساس آموزه های دینی و تجربه تاریخی و شهادت عینی خویش، این حقیقت را پذیرفته است که زندگانی او در این جهان، جاودانه نیست؛ بلکه دیر یا زود، با مرگ هم آغوش گردیده، زندگی دنیوی را وداع خواهد کرد؛ هرچند ما مرگ را فراموش کنیم، مرگ ما را فراموش نخواهد کرد.

قرآن مجید مرگ را قانونی کلّی و ثابت می داند که هیچ گونه تغییر و استثنایی در آن وجود ندارد:

{کُلُّ نَفْسٍ ذَائقَهُ الْمَوْت }.((2))

هر نفسی، شربت مرگ را خواهد چشید.

{قَالَ فِيهَا تحَيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُون }.((3))

1- بقره/ 156.
2- آل عمران/ 185.
3- اعراف/ 25.

پروردگار فرمود: در آن زندگی می کنید، و در آن می میرید، و از آن بیرون می آیید.

{وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِکَ الْخُلْد }.((1))

و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم).

در جای دیگر از قرآن آمده است:

{أَیْنَمَا تَکُونُواْ یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنتُمْ فیِ بُرُوجٍ مُّشَیَّدَه }.((2))

هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را درمی یابد.

{قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیَ عَلِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُون }.((3))

بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید، آگاه خواهد کرد.

{قُل لَّن یَنفَعَکُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلاً }.((4))

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، گریز شما هرگز سودتان نمی دهد، و در این صورت [اگر هم سودتان دهد، از این زندگی زودگذر فانی] جز اندکی برخوردار نخواهید شد.

1- انبیا/ 34.
2- نساء/ 78.
3- جمعه/ 8.
4- احزاب/ 16.

{ثُمَّ إِنَّكمُ بَعْدَ ذَلِکَ لَمَیِّتُّون }.((1))

و بعد از این همه شما خواهید مُرد.

برخی آیات بیان گر آنند که قانون عمومیِ مرگ شامل همه موجودات می گردد:

{کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَان }.((2))

هر که روی زمین است، دستخوش مرگ و فناست.

بنابراین مرگ یکی از لوازم جدایی ناپذیر زندگی در عالم طبیعت است و موجودی که در دامن طبیعت به سر می برد، قابلیت بقای دائمی در آن را ندارد. پس مرگ، سرنوشت محتوم و قطعی همه انسان ها بلکه همه موجودات است.

البتّه عمومی بودن مرگ و گریزناپذیری از آن را نه تنها قرآن کریم، بلکه روایات زیادی نیز بر این مسأله دلالت می کنند که به برخی از آنها برای نمونه به طور خلاصه اشاره می شود.

در این باره مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام درباره عمومیّت مرگ در نامه ای خطاب به محمّد بن ابی بکر می فرماید:

وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَکُمْ وَ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَکَکُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَکُمْ مِنْ ظِلِّکُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِیکُمْ وَالدُّنْیَا تُطْوَی مِنْ خَلْفِکُمْ فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِیدٌ وَحَرُّهَا شَدِیدٌ وَعَذَابُهَا جَدِیدٌ دَارٌ لَیْسَ فِیهَا

ص: 67

1- مؤمنون/ 15.

2- الرحمن/ 26، در بحث معاد خواهیم گفت که در قیامت، نظام عالم طبیعت در هم می ریزد و جهان نو برپا می گردد.

رَحْمَهٌ وَلا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَهٌ وَلا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَه.((1))

شما همگی در تعقیب مرگ قرار دارید؛ اگر توقّف کنید و بمانید، شما را می گیرد و اگر فرار کنید به شما می رسد. مرگ از سایه شما به شما نزدیک تر است. مرگ به زلف پیشانیتان گره خورده است و طومار دنیا پس از شما در هم پیچیده می شود. پس بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد و حرارتش شدید، و عذابش نو به نو وارد می شود. در جایگاهی که رحمت درآن وجود ندارد و سخن کسی را نمی شنوند و ناراحتی ها در آن پایان ندارد !

برای تبیین این حقیقت امیرمؤمنان علیه السلام باکلامی شیوا که قابل درک برای عموم باشد، چنین می فرماید:

فَلَوْ أَنَّ أحَداً یَجِدُ إِلَی الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِیلاً لَکَانَ ذَلِکَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام الَّذِی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الْجِنِّ وَالاِنْس.

اگر کسی می توانست راهی به سوی حیات جاویدان دنیوی بیابد و مرگ را از خود دور سازد، سزاوارتر از همه حضرت سلیمان بود که جن و انس برای وی مسخّر گردیده بود.((2))

ج) تشابه خواب و مرگ

خداوند متعال پدیده خواب را یک پدیده مهم آفرینش و نشانه قدرت و عظمت خود در قرآن مجید مورد توجّه قرار داده چنین می فرماید:

1- نهج البلاغه، نامه 27.
2- نهج البلاغه، خطبه 182.

{وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فى ذَلِکَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ }.((1))

و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش) در این امور نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند !

از این آیه مبارکه به خوبی استفاده می شود که این موضوع در مرتبه ای از اهمیت بوده که خدای تعالی این موهبت عظیم را مورد اهمیت خاصی قرار داده است. در جای دیگر می فرماید: {وَجَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتاً}((2))؛ و ما خواب را مایه آرامش [جسم و روح شما] قرار دادیم» تا سلامتی خود را تأمین نمایید.

در تفسیر المیزان می نویسد که کلمه «سبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات نفس در بدن از بین می رود. برخی گفته اند: (سبات) به معنای قطع است. اگر خواب را قطع خوانده اند، بدین جهت بود که در خواب تصرفات نفس و روح در بدن قطع می شود. گرچه این نظریه هم شبیه به همان نظر اوّل است.

نکته قابل توجّه این که، انسانی که بیشتر عمر خود را در خواب به سر می برد، هنوز نتوانسته حقیقت آن را بفهمد و نمی داند چگونه خواب می بیند. چه بسا در عالم خواب با سرعتی همانند سرعت نور بلکه بالاتر به اطراف دنیا در

1- روم/ 23.
2- نبأ/ 9.

روی زمین به سیر و سیاحت رفته و مراجعت می نماید. بلکه گاهی در اوج آسمان ها و در کرات دیگر پرواز می کند و با صحنه های هیجان انگیزی از سرور و یا صحنه های هراسناکی از وحشت روبرو می شود و احیاناً به همان کیفیتی که در خواب دیده است در بیداری مشاهده می کند پس این سؤال در ذهن به وجود می آید: راستی حقیقت خواب چیست؟ خواب دیدن یعنی چه؟ انسان چگونه درخواب از وقایع گذشته و یا موجود، یا آینده با خبر می شود؟

گاهی آن چه را هنوز واقع نشده است، در خواب می بیند، در این جاست که یقین می نماید که نیروی مرموزی در خود او نهفته است که آن نیرو، مراتب را طی می کند؛ وگرنه جسد که روی بستر خواب آرمیده است. وقتی که از درک حقیقت خواب که قسمت مهمی از عمر خود را در آن به سر می بریم، ناتوانیم چگونه می توانیم از مرگی که در طول مدت عمر فقط یک بار به سراغمان می آید اطلاع صحیحی داشته باشیم. این مسأله یکی از مسائل مبهم و پیچیده ای است که کاوشگران علمی نیز تاکنون از یافتن جواب قاطع و محکم آن عاجز مانده اند. پس طبیعی است که از حقیقت مرگ، که همان جدایی روح از بدن است و تا هنوز به آن نرسیده و طعم آن را نچشیده است، اطلاع صحیحی نداشته باشد و نتواند اظهار علم و اطلاع کند. قرآن کریم که یک سند محکم و متقن آسمانی است از

این حقیقت پرده برداشته می گوید: حقیقت ماورای طبیعی خواب و مرگ، از یک سنخ و مشابه یکدیگر است. یعنی آن نیروی مرموز که در عالم خواب به پرواز در می آید و به جاهایی می رود که در بیداری میسّر نیست، آن همان روحی است

ص: 70

که خداوند در قرآن می فرماید:

{فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی }.((1))

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم...

در واقع برای آنکه درباره شناخت روح، حجّت به اهل عالم تمام شده باشد، خدای تعالی به عنوان خواب این عالم نامرئی (روح) را موقتاً از بدن جدا کرده، تا خلق بدانند که اصل خلقت آن ها بر این امر استوار است، که جاوید و برقرار می باشد و آن به خودی خود استقلال دارد.

خداوند حکیم درباره ارتباط خواب و مرگ با روح، در آیه ای با بیانی روشن تصریح کرده، می فرماید:

{اللهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَالَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الأُخْری إِلی أجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فی ذلِکَ لآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ }.((2))

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) بازمی گرداند تا سرآمدی معیّن در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند!

از این آیه به روشنی دانسته می شود که خواب و مرگ از یک سنخ اند و در

1- حجر/ 29.
2- زمر/ 42.

هر دو حالت، خداوند سبحان نفس و روح آدمی را به صورت کامل می ستاند. بنابراین، حقیقت ماورای طبیعی خواب و مرگ مشابه یکدیگر است، چنانکه آمده است، «أنّ النَّوْمَ أخُو الْمَوْتِ»([1]) خواب برادر مرگ است؛ با این تفاوت که روح پس از پایان خواب، به بدن باز می گردد، امّا پس از مرگ قابل برگشت نیست و به نشئه دیگری منتقل می شود.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق چنین می نویسد:([2])

1. انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است.

2. به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می کند، و روح را به عالم ارواح می برد و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد، امّا نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (حالت حیات و بیداری) ارتباط ناقص (حالت خواب)

قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).

3. «خواب» چهره ضعیفی از «مرگ» است، و «مرگ» نمونه کاملی از «خواب» !

4. خواب از دلائل استقلال و اصالت روح است، مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آنهم رؤیاهای صادقه توأم باشد این معنی روشن تر می شود.

1- مصباح الشریعه، ص 44.
2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 478-479.

5. بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد به طوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی شوند، و امّا ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرا رسد.

6. توجّه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام «خواب» در آستانه مرگ قرار می گیرد درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای «بیداری» او کافی است.

7. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد، و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست «ملک الموت» و فرشتگان مرگ آمده، به عنوان این است که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.

به هر حال این که در پایان آیه می فرماید: «در این موضوع نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند» منظور نشانه هایی از قدرت خداوند و مساله مبدأ و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده او است.

در روایتی وارد شده است، که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «مَا الْمَوْتُ؟» مرگ چیست؟

قَالَ: هُوَ النَّوْمُ الَّذِی یَأْتِیکُمْ کُلَّ لَیْلَهٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِیلٌ مُدَّتُهُ.((1))

حضرت فرمود: مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز آنکه مدّت آن (مرگ) طولانی است.

1- معانی الأخبار، ص 289؛ بحار الانوار، ج 6، ص 155.

سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام درباره تشابه خواب و مرگ می فرماید:

... وَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أنْکَرَ الْمَوْتَ وَهُوَ یَمُوتُ فی کُلِّ یَوْمٍ وَلَیْلَهٍ... . ((1))

شگفت و شگفت تر از همه اینکه، [چگونه است که] کسی منکر مرگ است و حال اینکه در هر شب و روز می میرد!... .

شباهت و همانندی خواب و مرگ در نظر اوّلیای گرامی اسلام به اندازه ای است که «رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که در بستر می خوابید می گفت: «به نام تو ای خدا! می میرم و زنده می شوم» و هنگامی که از خواب بیدار می شد این چنین می فرمود: «سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که ما را پس از میراندن زنده کردو حشر و نشر مردم در قیامت به سوی او خواهد بود»؛

أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله وسلم کَانَ إِذَا أَوَی إِلَی فِرَاشِهِ قَالَ: «بِاسْمِکَ اللَّهُمَّ أَمُوتُ وَأَحْیَا» وَإِذَا اسْتَیْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَحْیَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَیْهِ النُّشُورُ».((2))

بعید نیست که همان طور که ارواح در عالم برزخ دارای بدن مثالی است انسان در عالم خواب نیز دارای جسم مثالی می باشد که بواسطه آن به فعّالیت خود ادامه می دهد. در رابطه به این معنا مرحوم مجلسی می نویسد:

بل لایبعد القول بتعلّق الرّوح بالأجساد المثالیه عند النّوم أیضا کما

1- امالی طوسی، ص 663؛ بحار الانوار، ج 75، ص 142.
2- مستدرک سفینهٌ البحار، ج 10، ص 199 و الکافی، ج 2، ص 539 (با مختصر تغییر در عبارات).

يشهد به ما يرى فى المنام وقد وقع فى الأخبار تشبيه حاله البرزخ وما يجرى فيها بحاله الرّؤيا.((1))

بعید نیست که بگوییم روح هنگام خواب به جسم مثالی تعلّق می گیرد، چنانکه آن چه در خواب می بیند، شاهدی بر آن است همانطور که در روایاتی، کیفیت برزخ، به حالت عالم خواب تشبیه شده است.

بنابراین شاید بتوان گفت: روح در خواب، با جسم مثالی در ارتباط است نه جسم مادّی.

د) مرگ، سرآغاز زندگی نوین

چنانچه گفته شد، مرگ از نظر قرآن، تحویل روح انسان و گرفتن آن از بدن است یعنی اخراج روح از بدن. پس حیات یعنی نفخ و دمیدن روح به بدن.

{وَاللهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاكُمْ }.((2))

و خداوند شما را آفرید سپس شما را می میراند.

بنابراین، مرگ آخرین مرحله زندگی دنیوی و سرآغاز حیات جدید انسان به شمار می رود.

چنانچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

اذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ فَقِیلَ وَمَا هُوَ یَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ الْمَوْتُ فَمَا ذَكَرَهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقِیقَهِ فِی سَعَهٍ إِلَّا ضَاقَتْ عَلَیْهِ الدُّنْیَا وَلا فی شِدَّهٍ إِلَّا اتَّسَعَتْ

1- بحارالانوار، ج6، ص 271.
2- نحل/70.

عَلَیْهِ وَالْمَوْتُ اوّل مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الآخِرَهِ وَآخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْیَا فَطُوبَی لِمَنْ اُکْرِمَ عِنْدَ النُّزُولِ بِاَوّلهَا وَطُوبَی لِمَنْ اَحْسِنَ مُشَایَعَتُهُ فی آخِرِهَا.((1))

زیاد در یاد نابود کننده لذت ها باشید. عرض شد یا رسول الله آن چیست؟ در پاسخ فرمود: مرگ است، آن کس که به حقیقت از مرگ یاد می کند اگر در سعه و گشایش زندگی باشد، غرورش برطرف می شود و دنیا بر وی تنگ می گردد و اگر در مضیقه و سختی باشد با یاد مرگ، از فشار فکری رهایی می یابد و دنیا به نظرش وسیع و گسترده می نماید. مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است. خیر و خوشبختی برای آن کسی است که هنگام فرود آمدن در اوّلین منزل، مورد تکریم و احترام باشد و موقع بیرون رفتن از آخرین منزل به شایستگی و خوبی بدرقه شود.

علی علیه السلام فرمود:

لِکُلِّ دَارٍ بابٌ وبابُ دارِ الآخِرَه الموتُ.((2))

هر خانه ای را در ورودی است و درِ ورود خانه آخرت، مرگ است.

در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ مَلَکاً یُنَادِی فی کُلِّ یَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْت وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.((3))

1- مستدرک الوسائل، ج2، ص 105؛ بحار الانوار، ج6، ص 133.
2- شرح ابن أبی الحدید، ج20، ص 345.
3- نهج البلاغه، حکمت132.

هر روز فرشته ای از جانب خدا اعلان می کند که بزائید برای مرگ و فراهم آورید برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن.

امیرالمؤمنین در جای دیگر می فرمایند:

الدُّنْیَا دَارُ مَمَرٍّ لا دَارُ مَقَر.((1))

دنیا گذرگاه عبور است؛ نه جای ماندن.

خلاصه اینکه از نظر قرآن و روایات ائمّه معصومین علیهم السلام مرگ جهان مادّی قطعی است ولی مسأله مهم، مرگ قطعی انسان است که هر چه مراقبت و تلاش کنیم راهی برای فرار از مرگ نخواهد بود.

قوانین عقلی نیز این معنا را تأیید می کند زیرا معنا ندارد از یک سو جهان برای آزمایش و امتحان آفریده شده باشد و از سوی دیگر، ابدی و ثابت بماند. به طور مسلم معقول نیست انسانی برای ابد در سرای آزمون و امتحان باقی باشد و علم نیز در این مطلب با وحی الاهی هماهنگ است. در این مورد دانشمند معروف، الکسیس کارل، می گوید:

به کجا می رویم؟ به سوی مرگ. حتّی اگر بتوانیم به کمک اکتشافات جدید، جهت زمان «فیزیولوژیکی» خود را

برگردانیم و دوره به دوره جوان تر شویم و زندگی را دو سه قرن طولانی نماییم، بر مرگ فائق نخواهیم آمد، زیرا ساختمان بدن ما ضرورت مرگ را ایجاب می کند. به محض آغاز زندگی، جنین انسانی رو به پیری می رود و سیر پیری در جنین و کودک خردسال خیلی سریعتر از انسان بالغ به خصوص

1- همان، حکمت133.

پیران است و بلاشک سرعت سیر به سوی مرگ، بر حسب پیشرفت سن کمتر می شود، ولی هرگز متوقّف نمی گردد و جهت خود را عوض نمی کند. ترقیّات علم در آینده هر چه باشد، هر موجود انسانی محکوم است که دیر یا زود این جهان را ترک گوید.((1))

نکته قابل توجّه اینکه، اذن خدا در مردن شرط است. تا از خدا اذن نشود قبض روح انجام نمی گیرد، گرچه مقدّمات اذن عواملی است که مرگ از آنها ناشی می شود، امثال پیری و مریضی و صدمات داخلی و خارجی. خداوند متعال می فرماید:

{وَما كانَ لِنَفْسٍ أنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتاباً مُؤَجَّلاً}.((2))

هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد. سرنوشتی است تعیین شده.

{إِذَا جَاءَ أجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ}.((3))

هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود،) نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه پیشی می گیرند!

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه 145 سوره آل عمران، می نویسد:

روی أبان بن عثمان عن أبی جعفر علیه السلام أنّه أصاب علیّاً علیه السلام یوم أحد سِتُّونَ جِرَاحَةً وأنّ النّبی صلی الله علیه و آله وسلم أمر أُمَّ سُلَيْمٍ وَأُمَّ عَطِيَّةَ أَنْ تُدَاوِيَاهُ فَقَالَتَا أنا لا نعالج منه مكانا إلا انفتق مكان آخر وقَدْ خِفْنَا عَلَيْهِ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وسلم

1- راه و رسم زندگی، ترجمه دکتر پرویز دبیری، ص 141.
2- آل عمران/ 145.
3- یونس/ 49.

وَالْمُسْلِمُونَ يَعُودُونَهُ وَهُوَ قَرْحَهٌ وَاحِدَهٌ فَجَعَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم یَمْسَحُهُ بِیَدِهِ وَیَقُولُ إِنَّ رَجُلًا لَقِیَ هَذَا فی اللهِ لَقَدْ أَبْلَی وَأَعْذَرَ وکان القرح الذی یمسحه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یَلْتَئِمُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ إذ لَمْ اَفِرَّ وَلَمْ اوّلی الدُّبُرَ.((1))

ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: به علی علیه السلام در روز احد 60 جراحت رسید و پیغمبر به امّ سلیم و امّ عطیه دستور داد او را مداوا کنند. گفتند یا رسول الله هر جای از بدنش را معالجه و پانسمان می کنیم جای دیگری از بدنش گشاده می شود و از بسیاری و شدّت جراحت ها بر جان او ترسانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مسلمین به عیادت وی آمدند در حالی که یک زخم دیگر برای علاج مانده بود. پیغمبر دست خود بر آن بمالید و فرمود مردی که در راه خداوند باین مصیبت مبتلی شود معذور است و زخمی که حضرت بر آن دست مالیده بود بهبود یافت و علی علیه السلام فرمود: شکر خدا را که از جنگ فرار ننمودم.

با وجود این همه زخم، چون خدا نخواست، آن حضرت در آن زمان شهید نشد.

در نتیجه باید گفت مرگ از نظر قرآن و احادیث و حکم عقل و علم، برای همه انسانها یک پدیده قطعی است که هیچ کس را از آن گریزی نیست. به همین دلیل وقتی که «اجل مسمّی» یعنی «قطعی و حتمی» فرا رسد، لحظه ای قابل تقدیم و تأخیر در وقوع آن نیست.

1- تفسیر مجمع البیان، ج2، ص 852.

چنانچه مرحوم شیخ محمّد مهدی حائری در کتاب شجره طوبی در این باره چنین نقل کرده است:

حضرت عیسی علیه السلام با مادرش مریم صلی الله علیه و آله وسلم در کوهی به عبادت خدا مشغول بودند و روزها را روزه می گرفتند، غذایشان از گیاهان کوه بود که عیسی علیه السلام فراهم می نمود، یک روز نزدیک غروب شد، عیسی علیه السلام مادرش را تنها گذاشت و برای به دست آوردن سبزیجات به کوهی رفت. هنگام افطار فرا رسید، مریم صلی الله علیه و آله وسلم برخاست تا نمازبخواند، ناگاه عزرائیل نزد مریم علیه السلام آمد و بر او سلام کرد، مریم پرسید: «تو کیستی که در اوّل شب بر من سلام کردی و با دیدن تو، بیمناک شدم؟» عزرائیل گفت: «من فرشته مرگ هستم» مریم پرسید: «برای چه به اینجا آمده ای؟» و به عزرائیل گفت: «چند دقیقه به من مهلت بده تا پسرم نزد من بیاید».

عزرائیل گفت: مهلتی در کار نیست. و آن گاه روح مریم ÷ را قبض نمود.

عیسی علیه السلام وقتی نزد مادر آمد، نگاه کرد که مادرش بر زمین افتاده است، تصوّر کرد که مادرش خوابیده است، مدّتی توقّف کرد، دید مادرش بیدار نشد و وقت افطار گذشته است، صدا زد: «ای مادر! برخیز افطار کن».

ندائی از بالای سرش شنید که مادرت از دنیا رفته و خداوند در مورد وفات مادرت به تو پاداش بدهد.

عیسی علیه السلام با دلی سوخته، به تجهیز جنازه مادر پرداخت و او را به خاک سپرد، و غمگین بر سر تربتش نشست و گریه می کرد و به یاد مادر گفتاری جانسوز می گفت، در این هنگام ندائی شنید، سرش را بلند کرد. مادرش را در

بهشت (برزخی) بر تختی که در کاخی از یاقوت سرخ بود دید، گفت: «ای مادرم! از دوری تو سخت اندوهگین هستم».

مریم ÷ فرمود: «پسرم، خدا را مونس خود کن، تا اندوهت برطرف گردد».

عیسی علیه السلام گفت: «مادر جان با زبان روزه و گرسنه از دنیا رفتی».

مریم ÷ فرمود: «خداوند گواراترین غذا را که نظیر نداشت، به من خورانید».

عیسی گفت: ای مادر، آیا هیچ آرزو داری؟ مریم ÷ گفت: آرزو دارم یک بار دیگر به دنیا بازگردم، تا یک روز، روزه بگیرم و یک شب را به نماز به سر آورم، ای پسر اکنون که در دنیا هستی و مرگ به سراغت نیامده است، هر چه می توانی توشه راه آخرت را (با انجام اعمال نیک) از دنیا برگیر».((1))

ه-) مرگ امری است وجودی و مخلوق

لفظ «موت» در لغت عرب، مرادف با واژه «مرگ» در زبان فارسی است. این لفظ به معنای «جان سپردن، مردن، از دنیا رفتن و نیست شدن زندگانی» استعمال می شود.

مرگ از نظر قرآن مجید پایان زندگی نیست، بلکه انتقال از مرحله ای به مرحله دیگر و از یک زندگی پست به یک زندگی برتر است؛

{قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذی وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّكُمْ تُرْجَعُون }.((2))

بگو: فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانیده می شوید.

1- شجره طوبی، ج2، ص 438.
2- سجده/11.

پس مرگ «وفات» است، نه «فوت». زیرا فوت به معنای نابودی و نیست شدن است، امّا وفات به معنای اخذ تام و در اختیار گرفتن تمام و کمال یک حقیقت است. انسان بعد از مرگ به عالم دیگر، زندگی جدیدی را آغاز می کند و به مقصد اصلی و نهایی خود می رسد.

{إِلى رَبِّکَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاق }.((1))

در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید.

در جایی دیگر قرآن کریم می فرماید:

{إِلَيْهِ مَرْجِعُکُمْ جَميعاً }.((2))

بازگشت همه شما بسوی اوست!

در این رابطه، روایاتی از ائمّه معصومین علیهم السلام نقل شده است. از جمله وارد شده که از امیر المؤمنین علیه السلام درخواست شد:

صِفْ لَنَا الْمَوْتَ.

مرگ را برای ما توصیف فرما.

امیر مؤمنان علیه السلام با بیانی شیوا و مفهومی بلند که منشأ فصاحت و منبع بلاغت است، چنین پاسخ داد:

عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتُمْ هُوَ أحَدُ ثَلاثَهِ اُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بِشَارَهٌ بِنَعِيمِ الأَبَدِ وَإِمَّا بِشَارَهٌ بِعَذَابِ الأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأَمْرُهُ مُبْهَمٌ

1- قیامت/ 30.
2- یونس/ 4.

لاتَدْرِی مِنْ ای الْفِرَقِ هُوَ... .((1))

از آگاه پرسش نمودید و در جای شایسته فرود آمدید. سپس فرمود: مرگ به اعتبار اشخاص یکی از سه قسم است. برای گروهی مژده به نعمت های ابدی و همیشگی است. برای دسته ای اعلام عذاب ابدی است. و برای طائفه ای ناراحتی و ترس است و سرنوشت متوفّی، ناشناخته و مبهم است. نمی داند از کدامین فرق است. آیا در صف خوبان قرار می گیرد و متنعّم می شود یا از گروه بدان به حساب می آید و دچار عذاب می گردد.

در جای دیگر می فرماید:

أَیُّهَا النَّاسُ وَإِنَّا خُلِقْنَا وَإِیَّاکُمْ لِلْبَقَاءِ لا لِلْفَنَاءِ وَلَکِنَّکُمْ مِنْ دَارٍ إِلَی دَارٍ تُنْقَلُون فَتَزَوَّدُوا لِمَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَیْهِ وَخَالِدُونَ فِیهِ.((2))

ای مردم! ما و شما برای باقی ماندن آفریده شده ایم، نه برای فانی شدن. لکن تغییر مکان می دهید و از خانه ای به خانه دیگر انتقال می یابید. پس از این سرای گذران برای عالمی که رهسپار آن هستید و برای همیشه در آن می مانید، توشه ای بردارید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم درباره مرگ چنین می فرماید:

یَا عَلِیُّ ... مَا خُلِقْتَ أَنْتَ وَلَا هُمْ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِدَارِ الْبَقَاءِ وَلَکِنَّکُمْ تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَی دَارٍ.((3))

ص: 83

1- بحار الانوار، ج6، ص 153.
2- ارشاد، مفید، ج1، ص 238؛ بحار الانوار، ج68، ص 264.
3- بحار الانوار، ج 37، ص 146.

ای علی، تو و مردم برای سرای فانی آفریده نشدید، بلکه برای بقا در سرای جاویدان خلق گشته و از سرایی به سرای دیگر منتقل خواهید شد.

روایات زیادی از ائمّه معصومین علیهم السلام در این زمینه ذکر شده، که حقیقت مرگ در برخی از آن ها تعریف و در بعضی توصیف شده است؛ که در بحث «تفاوت مرگ مؤمن و کافر» ذکر خواهد شد.

از اصل بحث دور نشویم که مرگ مفهومش عدم و نابودی نیست، بلکه امری است وجودی و مخلوق. قرآن به صراحت اعلام می دارد که مرگ نیز مانند حیات، از آفریدگان خداوند است. یعنی هر دو را مخلوق خدا می داند و می فرماید:

{الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیَوهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أحْسَنُ عَمَلاً }.((1))

خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر (و خلوص اعمالش بیشتر) است.

در این آیه، مرگ و حیات در ردیف هم آورده شده است. قبل از حیات از مرگ نام برده و هردو را به طور یکسان مخلوق آفریدگار جهان خوانده است. پس مرگ و حیات، دو امر وجودی هستند. دلیل این مطلب، آن است که اصولاً هر مخلوقی، از نوعی وجود و هستی بهره مند است و مخلوق بودن عدم بی معناست. بنابراین، اگر حقیقت مرگ چیزی جز فنا و نابودی نباشد، مخلوق بودن آن بی معنا خواهد بود.((2))

1-) ملک/ 2.

2- البتّه فاضل مقداد بعد از استدلال برای اثبات وجودی بودن مرگ، می گوید: «و هو ضعیف فانّ الخلق لغه التقدیر، وهو کما یکون للوجودی یکون للعدمی.» (ارشاد الطالبین، ص 94)

برخی از بزرگان نوشته اند: نیستی و فقدان محض، هرگز متعلّق خلق و آفرینش قرار نمی گیرد و مرگ، ضلع نهایی زندگی دنیوی است.((1))

چنان چه در روایت امام هفتم، موسی بن جعفر علیهم السلام می خوانیم که فرمودند: «الْمَوْتُ هُوَ الْمِصْفَاه؛ مرگ حقیقتی تصفیه کننده است».((2)) پس مرگ، امری است وجودی و مخلوق.

عَن علی علیه السلام : «وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِکَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِکُ الْحَیَاهِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِیت».((3))

علی علیه السلام در نامه ای که به حضرت مجتبی علیه السلام نوشته فرموده است: بدان مالک مرگ، همان خدائی است که مالک حیات است و آفریدگار، همان کسی است که می میراند.

عَن أبی جَعفر علیه السلام :

الْحَیَاهُ وَالْمَوْتُ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللهِ فَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَدَخَلَ فی الاِنْسَانِ لَمْ یَدْخُلْ فِی شَیْ ءٍ إِلَّا وَقَدْ خَرَجَتْ مِنْهُ الْحَیَاهُ.((4))

امام باقر علیه السلام فرمود: حیات و مرگ، دو مخلوق از آفریده های خدا هستند. موقعی که مرگ فرا می رسد و در آدمی راه می یابد به هیچ یک از اعضا و اجزای بدن وارد نمی شود جز آنکه حیات از آن خارج می گردد.

1- منشور جاوید، ج9، ص 212.
2- این روایت در مبحث «تفاوت مرگ مؤمنان و کافران» خواهد آمد.
3- نهج البلاغه، نامه 31؛ بحار الانوار، ج 74، ص 222.
4- الکافی، ج3، ص 259.

در این حدیث، امام علیه السلام از آفرینش مرگ وحیات سخن گفته و هر دو را امر وجودی و مخلوق خالق توانا خوانده است.

در نتیجه می توان گفت: انسان با خداوند، در بقا شریک است. خداوند، باقی است؛ انسان هم باقی؛ با این تفاوت که استعمال «بقا» بر خداوند، علی الاطلاق است؛ یعنی بقاء بالاصالهْ و بالذّات از آنِ خداوند است و برای غیر خداوند، بقا بالتّبع و بالغیر است، که به اراده خداوند خلق شده و به اراده او باقی می ماند؛ بنابراین انسان باید شرایط و زمینه بقا در کنار خداوند را فراهم کند. بر این اساس، قرآن سفارش و موعظه می کند که هر کس صاحب روان سالم و شعور است، باید پیش پای خود را بنگرد و توشه ای برای سرای دیگر خویش تدارک ببیند. چون دین باوران در صراط مستقیم، سریع تر و جلوتر می روند و در صف مقدّم به تماشای جمال مَلِک مقتدر می نشینند.

{إِنَّ الْمُتَّقِینَ فیِ جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فی مَقْعَدِصِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِر }.((1))

پرهیزگاران در باغ ها و نهرهای بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر متنعّم اند.

بنابراین مؤمنان جمال حق را می نگرند و با خدای ارحم الرّاحمین ملاقات می کنند.

{وُجُوهٌ یَوْمَئذٍ نَّاضِرَهٌ إِلیَ رَبِّها نَاظِرَه }.((2))

در آن روز صورت هایی شاداب و مسرور است و به پروردگارش می نگرد!

1- قمر/ 54 - 55.
2- قیامت/ 22- 23.

امّا دین ستیزان به سختی می روند، دیرتر می رسند و دورتر می نشینند.

{یُنَادَوْنَ مِن مَّکاَنِ بَعِید }.((1))

آن ها را از راهی دور ندا می دهند.

این تبهکاران در روز رستاخیز در حضور خداوند قهّار سر به زیر و ذلیلند و می گویند: اکنون عذاب را دیدیم، ما را به

دنیا بازگردان تا کردار شایسته و نیک انجام دهیم:

{وَلَوْ تَرَی إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاکِسُواْ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُون }.((2))

ای رسول ما، اگر مجرمان را بنگری که چگونه در حضور خدای خود، سر به زیر افکنده و می گویند: آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کارهای نیک انجام دهیم، ما به قیامت ایمان داریم.

ولی این خواهش دیگر سودی ندارد و انسان به دنیا بازنخواهد گشت. باید هم اکنون در دنیا آماده سفر آخرت بوده و توشه راه برداشت. خداوند متعال خطاب به رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

{وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّاقَدَّمَتْ وَأَخَّرَت }.((3))

ای پیامبر یاد کن هنگامی که خلائق از قبرها برانگیخته شوند. آن

1- فصلت/ 44.
2- سجده/ 12.
3- انفطار/ 4 - 5.

هنگامی است که هر شخصی به هر چه مقدّم و مؤخّر انجام داده یعنی در اوائل عمر و در اواخر کرده است همه را آگاه شود.

در این باره آیات و روایات زیاد است. ما جهت اختصار به ذکر یک روایت بسنده می کنیم؛

امیرمؤمنان آن پیشوای پارسایان با واژه های بلیغ و زیبا که در برگیرنده معانی ژرف و بلند است به آدمیان چنین گوشزد می فرماید:

فَإِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فی الْيَوْمِ وَأَسْرَعَ الأَيَّامَ فی الشَّهْرِ وَأسْرَعَ الشُّهُورَ فی السَّنَهِ وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فی الْعُمُرِ.((1))

متوجّه آخرت باشید. عمرتان به سرعت می گذرد فردا به امروز نزدیک، ساعات روز زودگذر، روزهای ماه زودگذر، ماه های سال زودگذر و سال های عمر زودگذر است.

در این دیر موحش، در این دار فانی

به غیر از فنا نیست حاصل جهان را

نه فرعون ماند و نه گنج و نه قارون

به فکر سرای بقا باش جانا

نماند و نمانَد کسی جاودانی

خدایست باقی و باقی است فانی

نه در دست موسی عصای شبانی

منه دل به امّید دنیای فانی

و) نامعلوم بودن زمان مرگ

تمام جوامع بشری با همه اختلافات و تفاوت هایی که در این جهان دارند و با همه اختلاف مسیرها، طرز تفکّرها و روش هایی که دارند، بالاخره در یک جا به هم می رسند و آن نقطه پایان این زندگی است که همه در ایمان به

مرگ اتّفاق نظر دارند و همه ناگهان به طرز عجیبی در یک سطح قرار می گیرند و مساوات

ص: 88

1- نهج البلاغه، خطبه 188.

کاملی که هیچ کس تا پیش از این نتوانسته آن را پیاده کند، برقرار می شود. عجیب تر اینکه هیچ کس از زمان و مکان مرگ خود آگاهی ندارد. از این رو قرآن کریم که بهترین کتاب الاهی است سفارش اکید نموده که همیشه در حال اسلام و ایمان باشید تا با

سلامت دین بمیرید:

{وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُون }.((1))

و زنهار مبادا جز با حالت اسلام بمیرید.

حکمت خداوند ایجاب نمی کند که بشر از زمان و مکان درگذشت خود اطّلاع یابد، دلیل رمز و راز پنهان ماندن وقت مرگ این است که همانند برخی امور دیگر، گاهی جهل به چیزی برای انسان سودمندتر و مفیدتر از علم به آن است. این ناآگاهی و بی خبری جدّاً به مصلحت حیات فردی و اجتماعی بشر است. اگر جز این می بود یعنی اگر جهل تبدیل به علم می شد، حالت امید و آرزو که منشأ تحرّک و فعالیت و مایه شور و نشاط و زندگی است از میان می رفت و حیات مردم با اختلالات و ناراحتی های عظیمی مواجه می گردید و نظام زندگی از هم فرو می ریخت. مثال: بشر نمی داند مرگ قطعی او کی فرا می رسد و بر

اثر این ناآگاهی، به زندگی دل خوش است و با وجد و سرور به حیات خویش ادامه می دهد. اگر به فرض دو روز بیشتر به مرگش نمانده باشد چون خبر ندارد به امید طول عمر شادمان است و همچنان با گرمی، فعالیت می کند و با مسرت زندگی را می گذراند. امّا اگر بداند مرگ حتمی او نه دو روز بعد، بلکه دو سال

1- آل عمران/ 102.

بعد است و باید در فلان روز و فلان ساعت قطعاً بمیرد، از امروز خود را مرده به حساب می آورد، غرق یأس و ناامیدی می گردد و باقیمانده عمرش با تلخی و در نهایت افسردگی طی می شود. اگر چنین نبود برای خداوند مانند همه حقایق دیگر فاش کردن آن، هزینه و یا ضرری نداشت. بنابراین، امید و آرزو چراغ فروزنده زندگی است. چنانچه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

الأَمَلُ رَحْمَهٌ لأُمَّتِی وَلَوْ لا الأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَهٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَراً.

آرزو بر امّت من رحمت است. اگر آرزو از انسان گرفته شود، مادری به شیرخوار خود شیر نمی دهد، یا باغبانی نهال را نمی کارد.

بنابراین خداوند بر اساس علم و حکمت درهای آینده را به روی مردم بسته و حوادثی که در روزها، ماه ها و سال های بعد رخ می دهد بر آنان پنهان داشته است و نظام عالم را طوری پای گذاری نموده است که مردم نتوانند از آینده خود و دیگران باخبر شوند و به غیب جهان راه یابند. خداوند در مواردی چند از این قبیل فرموده است:

{إِنَّ اللهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسُ بِأَیِّ أرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرُ}.((1))

بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، که باران فرود آورد، و آنچه را در رحم ها است بداند، کسی نمی داند که فردا چه می کند و کسی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد، امّا خدا داناو آگاه است.

1- لقمان/ 34.

بر اساس برخی روایات تفصیل امور یاد شده را بالإصاله و بالذات کسی جز خداوند علیم نمی داند.

وَقَدْ رُوِیَ عَنْ أئِمَّهِ الْهُدَی أنَّ هَذِهِ الأَشْیَاءَ الْخَمْسَهَ لَا یَعْلَمُهَا عَلَی التَّفْصِیلِ وَالتَّحْقِیقِ غَیْرُهُ تَعَالَی.((1))

از ائمّه هدی علیهم السلام نقل شده است که هیچ کس این پنج تای مذکور را جز خداوند متعال به تفصیل و تحقیق نمی داند.

در جای دیگر می فرماید:

{قُل لَّا یَعْلَمُ مَن فیِ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللهُ }.((2))

ای پیامبر به مردم بگو در آسمان ها و زمین جز خدای یکتا کسی غیب نداند.

ولی منافاتی ندارد که خداوند اراده فرماید تا خازنان علم الاهی، هم چون پیامبران و ائمّه معصومین علیهم السلام تا حدودی از این مزیّت برخوردار شوند و به مقداری که مورد اجازه حضرت باری تعالی قرار گیرد به پاره ای از مغیّبات آگاهی یابند. این مطلب در خلال بعضی از آیات قرآن شریف خاطر نشان گردیده است:

{وَمَا کاَنَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلیَ الْغَیْبِ وَلَکِنَّ اللهَ یَجْتَبیِ مِن رُّسُلِهِ مَن یَشَاءُ }.((3))

چنین نبود است که خداوند شما را بر غیب آگاه سازد وی از بین

1- نور الثّقلین، ج 4، ص 220؛ بحار الانوار، ج 26، ص 101.
2- نمل/ 65.
3- آل عمران/ 179.

فرستادگان خود کسانی را که خواسته است برگزیده و آنان را از این فیض بزرگ بهره مند ساخته است.

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلىَ غَيْبِهِ أحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضىَ مِن رَّسُول }.((1))

خداوند عالم غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد مگر آن فرستاده ای که مورد رضایتش باشد.

بنابراین اوّلین راه آگاه شدن از غیب اجازه و رضای حضرت باریتعالی است. اینکه برگزیدگان خدا و اوّلیای گرامی او در طول زندگی خویش گاهی از مغیّبات خبر داده اند به استناد اذن الاهی و بر اساس الهام ذات مقدّس او است.

برخی از مفسّرین درباره رمز و راز ناآگاهی انسان از زمان مرگ گفته اند:

جهل به مرگ، به گونه ای دیگر نیز می تواند اثر تربیتی داشته باشد و آن اینکه: آگاهی از مرگ در آن زمان که میان انسان و مرگ فاصله فراوانی باشد چه بسا در انسان، روح عصیان را به امید توبه در آینده، پرورش دهد. زیرا با خود می گوید: من پنجاه سال بعد رخ در نقاب خاک خواهم کشید. پس دَم را مغتنم شمارم و در آینده توبه می کنم. ولی آنگاه که زمان مرگ برای انسان مجهول باشد و در هر لحظه احتمال فرارسیدن آن را بدهد، در این صورت اگر فرد عاقلی باشد کمتر گناه می کند. زیرا

نمی تواند به خود امید توبه و نوید نجات دهد.((2))

1- جن/ 26و27.
2- منشور جاوید، ج9، ص 229.

مطلب دوّم: وصیت از احکام ثابت اسلام

اشاره

از نظر قرآن و احادیث، مرگ یک رخداد طبیعی و سنّت قطعی در زندگی انسان است. همه می دانیم که مرگ، حق است و همه موجودات، سرانجام طعم مرگ را می چشند؛ {کُلُّ نَفْسٍ ذَائقَهُ الْمَوْتِ }.((1))

پس چرا آن را در نیابیم و به آن نیندیشیم؟ و شایسته است انسان، همواره آماده حضور مرگ باشد و نسبت به بعد از مرگ وصیت کند. خداوند متعال می فرماید:

{کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذَا حَضَرَ أحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَکَ خَیرْا الْوَصِیَّهُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلیَ الْمُتَّقِین }.((2))

دستور داده شد که چون مرگ یکی ازشما فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست وصیّت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل و به قدر متعارف. این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

از ظاهر این آیه دانسته می شود که وصیت کردن حکم الزامی است، ولی در مواردی که حقّ خدا یا حقّ خلق بر عهده کسی باشد وصیت واجب است وگرنه مستحب بودن آن اجماع است.

برای اینکه وصیت انسان چه لفظی و چه کتبی تنفیذ شود یادآور می شود که دو فرد عادل، وصیت او را بشنوند و بر آن شهادت دهند. چنانکه می فرماید:

1- آل عمران/ 185.
2- بقره/ 108.

{يَاأيُّها الَّذِينَ ءَامَنُواْ شَهَادَهُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ }.((1))

ای اهل ایمان، چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسید، برای وصیّت خود دو شاهد عادل را گواه گیرید.

گرچه وصیّت مخصوص وقت مرگ نیست و بهتر است انسان هرچه زودتر وصیّت کند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و پیشوایان دین سفارش اکید به وصیت دارند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

فَيَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أنْ يُوصِیَ.((2))

شایسته است مسلمان وصیت کند.

از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

مَا يَنْبَغِی لامْرِئٍ مُسْلِمٍ أنْ يَبِيتَ لَيْلَهً إِلَّا وَ وصیّتهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.((3))

بر انسان مسلمان شایسته نیست که شب را بخوابد مگر اینکه وصیت او زیر سر او باشد.

آن حضرت بر این معنا آن قدر پای فشرده تا آن جا که چنین می فرماید:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّهٍ مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّه.((4))

کسی که بدون وصیت بمیرد، به نوع مرگ جاهلیّت مرده است.

1- مائده/ 106.
2- وسائل الشیعه، ج19، ص 258.
3- همان.
4- همان، ص 259.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند:

الْوَصِیَّهُ حَقٌّ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ.((1))

وصیّت، از احکام ثابت و استوار بر هر مسلمان است.

پس شایسته است یک فرد مسلمان، پیر باشد یا جوان، همیشه با وصیت باشد. البتّه مورد وجوب وصیّت و موارد استحباب آن در فقه بیان شده است که به طور خلاصه به آن اشاره شد. نیز ناگفته پیداست این که گفته شده مرگ بدون وصیت مرگ جاهلیت است در صورت وجوب وصیّت است. البتّه در اسلام، مقدارِ موردِ وصیّت مشخّص شده است. انسان تا مقدار یک سوّم مالش را می تواند وصیّت کند؛ ولی به خاطر آن که به سهم وارثان ضرر نرسد و روح آنان از انسان و قانون اسلام جریحه دار نشود، بهتر است که کمتر از یک سوّم وصیّت نماید. دروصیّت نباید توجّه انسان تنها، به مسائل مالی و جنبه های مادّی باشد و همه می دانیم که سفارشات دینی و اخلاقی لحظه مرگ برای تمام بازماندگان و بستگان از خاطرات فراموش نشدنی است و تأثیر به سزایی در رشد انسانی و تربیت دینی و اخلاقی دارد. در این باره قرآن مجید که رمز حیات، وسیله نجات و مملوّ از برنامه های زندگی است، می فرماید:

{إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی }.((2))

هنگامی که مرگ یعقوب رسید، فرزندان خود را فراخواند و پرسید: شما بعد از من چه چیزی را خواهید پرستید؟

1- همان.
2- بقره/ 133.

مشاهده می فرمایید که حضرت یعقوب در لحظه مرگ در فکر توحید فرزندان است.

گرچه لازم می دانیم وصیّت های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمّه معصومین علیهم السلام را در اینجا بیاوریم((1))، ولی جهت اختصار تنها چند فراز از وصایای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که در نهج البلاغه فرموده است، یادآور می شویم؛ که این وصیّت در حقیقت مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی را بیان می کند.

وصیّت نامه آن حضرت که در ماه رمضان، سال 60 هجری، در شهر کوفه، به فرزندان عزیزش امام حسن و امام حسین علیهم السلام بعد از ضربت ابن ملجم در حالی که در بستر شهادت قرار گرفته بود و آخرین لحظات عمرش را سپری می کرد؛ بیان فرمود:((2))

«ای حسن! و ای حسین! «أُوصِیکُمَا بِتَقْوَی الله»؛ من شما را به ترس از خدا سفارش می کنم. «أَلَّا تَبْغِیَا الدُّنْیَا وَ إِنْ بَغَتْکُمَا»؛ به دنیاپرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید «وَلَا تَأْسَفَا عَلَی شَیْ ءٍ مِنْهَا زُوِیَ عَنْکُمَا» اگر چیزی

از دنیا از دست شما رفت، تأسّف نخورید. [این دو فراز رابطه انسان با دنیا را بیان می کند.] «وَقُولَا بِالْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ» حق بگویید و برای قیامت و پاداشهای الهی کار کنید. [این دو جمله خط و هدف را بیان می کند.] «وَکُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ

1- اهل تحقیق جهت بررسی وصایای آن بزرگواران در بحار الانوار، جلد 42 تا جلد 48 و جلد 78 مراجعه نمایند. چون وصایای امامان را در پایان زندگی هر کدام نقل فرموده است.
2- نهج البلاغه، نامه 47.

عَوْناً» دشمن ستمگر و یاور ستمدیده و مظلومان باشید. [این جمله، برخورد سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی را هم در رابطه با قدرتمندان روزگار و هم در رابطه با مستضعفان و مظلومان بیان می کند.] «أُوصِیکُمَا وَجَمِیعَ وَلَدِی وَأَهْلِی وَمَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی بِتَقْوَی اللهِ وَنَظْمِ أَمْرِکُمْ» من هم، به شما دو فرزندم و هم به تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیّت به آن ها می رسد به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی سفارش می کنم. [در اینجا اگر دقّت کنید، امام همه مردم جهان را مورد خطاب قرار می دهد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود: «أَنَا وَعَلِیٌّ أَبَوَا هَذِهِ الأُمَّهِ((1))؛ من و علی پدران این امّت هستیم» و پدر امّت باید به هنگام وصیّت همه مردم را مورد توجّه قرار دهد. قابل توجّه اینکه امام علیه السلام تقوا و نظم را در کنار یکدیگر آورده؛ یعنی همانگونه که باید مراعات حقوق الهی را نمود، باید نوبت ها، اوّلویّت ها و قراردادها را نیز مراعات نمود و هر گونه بی نظمی و هرج و مرج دردیدگاه اسلام مردود است.] سپس امام وصیّت خویش را چنین ادامه می دهد: «وَصَلَاحِ ذَاتِ بَیْنِکُمْ؛ فَإِنِّی سَمِعْتُ جَدَّکُمَا صلی الله علیه و آله وسلم یَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِ الصَّلَاهِ وَالصِّیَامِ» [ای فرزندانم و ای امّت مسلمان سعی کنید] کدورت ها را از جامعه ریشه کن کنید؛ زیرا که من از جدّ شما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه [مستحبیِ] یک سال برتر است».

«اللهَ اللهَ فی الأَیْتَامِ ...» خدا را! خدا را!درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و

1- بحار الانوار، ج 16، ص 95.

گاهی گرسنه بمانند؛ و حقوقشان ضایع گردد! باز می فرمایند: «اللهَ اللهَ فی جِیرَانِکُمْ...» خدا را! خدا را! درباره همسایگان تان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شما است. همواره به خوش رفتاری با همسایگان سفارش می کرد، تا آنجا که «حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ» گمان بردیم برای آنان ارثی معیّن خواهد کرد. سپس با الفاظ و لحن مخصوصی که در وصیّت آمده است، مردم را نسبت به قرآن و نماز و حج و جهاد و حُسن روابط و نظارت عمومی، امر به معروف و نهی از منکر سفارش فرمود؛ و درباره هر کدام جملات زیبایی را بیان داشته و در ادامه وصیّت، به عدالت در قصاص اشاره کرده و در مورد قاتل خود چنین می فرماید: ای فرزندان عبد المطلب! مبادا پس از من دست در خون مسلمین فرو برید!، [و دست به کشتار بزنید] و بگویید امیر مؤمنان کشته شد؛ بدانید جز کشنده من کسی دیگر نباید کشته شود. درست بنگرید: «إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ» اگر من از ضربت او مُردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اعضای او را قطعه قطعه نکنید. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

إِیَّاکُمْ وَالْمُثْلَهَ وَلَوْ بِالْکَلْبِ الْعَقُورِ.

بپرهیزید از بریدن اعضای مرده، هرچند سگ درنده باشد.

از همین جهت است که از طرف آورندگان دین و حافظان آن، برای وصیّت و عمل به آن، سفارش های ویژه ای شده است و به عدم تخلّف از وصیّت تأکید نموده اند.

تخلّف از وصیّت

در گذشته گفته شد، وصیّت در برخی موارد (مستحب) و در بعضی موارد (واجب) است. اکنون نوبت آن است، که درباره تخلّفات از وصیّت نامه و تغییرات در آن توضیح دهیم:

عدم تخلّف از وصیّت یک سفارش اخلاقی نیست، بلکه وظیفه واجب و ضروری است. در آیات و روایات بر لزوم عمل بر طبق وصیّت تأکید شده و مسئولیت و گناه تغییر آن را بر عهده کسی می داند که با شنیدن و یا دیدن وصیّت نامه، بخاطر هوس های خود و یا طرفداری از شخصی معیّن وصیّت را تغییر می دهد.

قرآن مجید در این باره چنین می فرماید:

{فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ... }.((1))

پس هر کس که آن (وصیّت را) بعد از شنیدن، تغییر دهد، گناهش تنها بر کسانی است که آن را تغییر می دهند.

البتّه عمل به وصیّت آن قدر تأکید شده است که امام باقر علیه السلام می فرماید:

سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أوْصَى بِمَالِهِ فى سَبِيلِ اللهِ قَالَ: أعْطِهِ لِمَنْ أوْصَى لَهُ وَإِنْ كَانَ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرَانِيّا.((2))

راوی می گوید از امام باقر علیه السلام در مورد شخصی که وصیّت کرده است تا مالش را در راه خدا بدهند، سؤال کردم.

فرمودند: باید به

1- بقره/ 181.
2- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 117.

وصیّتش عمل کند و مالش را به هر که وصیّت کرده بدهد، اگرچه یهودی یا نصرانی باشد.

و از نظر فقه اسلام هرگاه تغییر وصیّت، سبب از بین رفتن حق کسی شود، تغییر دهنده، گناهکار و ضامن است و باید از مال خودش دستور شخص وصیّت کننده را عمل نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا أَوْصَی الرَّجُلُ بِوَصِیَّهٍ فَلا یَحِلُّ لِلْوَصِیِّ أنْ یُغَیِّرَ وَصِیَّهً یُوصَی بِهَا بَلْ یُمْضِیهَا.((1))

هنگامی که فردی وصیّت نماید؛ جایز نیست که وصیّ، وصیّت را تغییر دهد و باید آن را طبق وصیّت انجام دهد.

مطلب سوّم: بازگشت، تنها راه

اشاره

همان طور که برای هر نوع مرضی دوای مخصوصی است، برای هر نوع گناهی هم توبهای است که مناسب با آن گناه باشد. توبه به معنای بازگشت است از این رو در قرآن توبه هم به خدا نسبت داده شده و هم به انسان؛ توبه انسان به معنای برگشت از حالات و اعمال فاسد گذشته خود می باشد و توبه خدا به معنای برگرداندن لطف و رحمت خود بر بندگان است. این حقیقت را قرآن مجید چنین بیان می کند:

{ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُواْ إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ }.((2))

ص: 100

1- وسائل الشیعه، ج 19، ص 350.
2-) توبه/ 118.

سپس خدا رحمتش را شامل حال آن ها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است!

برخی از مفسّران در تفسیر این آیه گفته اند که: توبه بنده، در میان دو توبه از طرف خدا قرار گرفته است.

ابتدا خداوند به انسان عنایت می کند و به او توفیق توبه می دهد، سپس انسان توبه و استغفار می کند و بعد از آن باز خداوندعنایت فرموده، توبه انسان را می پذیرد.((1))

مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام توبه را این چنین معنا می فرماید:

التَّوْبَهُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَرْکٌ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارُ أَنْ لَا یَعُودَ.((2))

توبه چهار مرحله دارد؛ [اوّل:] پشیمان شدن قلبی، [دوّم] آن پشیمانی را در قالب استغفار به زبان آوردن، [سوّم] در کنار آن دو، ترک گناهِ گذشته، [چهارم] تصمیم بر اینکه در آینده آن گناهان را تکرار نکند.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی با مضامینی بسیار عالی و زیبا، ابعاد گوناگون توبه را چنین توضیح می دهد:

أَتَدْرُونَ مَنِ التَّائِبُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.((3))

ص: 101

1- اقتباس از: المیزان، ج 9، ص 401.
2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 137.
3- «أَتَدْرُونَ مَنِ التَّائِبُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ لَا. قَالَ صلی الله علیه و آله وسلم : إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ یُرْضِ الْخُصَمَاءَ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُغَیِّرْ مَجْلِسَهُ وَطَعَامَهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُغَیِّرْ رُفَقَاءَهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یَزِدْ فی الْعِبَادَهِ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُغَیِّرْ لِبَاسَهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُغَیِّرْ فِرَاشَهُ وَ وِسَادَتَهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یَفْتَحْ قَلْبَهُ وَلَمْ یُوَسِّعْ کَفَّهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُقَصِّرْ أَمَلَهُ وَلَمْ یَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ یُقَدِّمْ فَضْلَ قُوتِهِ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ فَلَیْسَ بِتَائِبٍ وَإِذَا اسْتَقَامَ

عَلَى َهَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاکَ التَّائِبُ». جامع الاخبَار، ص 88؛ مستدَرکَ الوسائل، ج12، ص131.

آیا می دانید توبه کننده حقیقی کیست؟ گفتند: نه. فرمود: 1. هرگاه انسان به زبان و دل توبه کند، ولی ستم کشیدگان را از خود راضی ننماید، فَلَیْسَ بِتَائِبٍ؛ در حقیقت توبه نکرده است. 2. کسی که توبه کند، ولی به عبادتش چیزی اضافه نشود؛ او هم توبه نکرده است. 3. هرگاه کسی توبه کند، ولی در لباس و قیافه ظاهری او تغییراتی داده نشود؛ باز هم توبه نکرده است. 4. هر کس توبه کند، ولی در مسائل اجتماعی روابط قبلی خود را با افراد فاسد همچنان ادامه دهد وآنان را عوض نکند؛ گویا اصلاً توبه نکرده است. 5.کسی که توبه کند، لیکن در نشست و برخاستهای او تغییری در مجلسش داده نشود؛ باز هم توبه او اساسی نیست. 6. هر گاه کسی توبه کند، ولی در مسائل خانوادگی و زناشویی و تربیت فرزند، اخلاق و رفتار اسلامی نداشته باشد؛ باز هم توبه نکرده است. 7. اگر کسی توبه کند، ولی در حالات روحی و فکری و قلبی او تغییراتی حاصل نشود؛ باز هم توبه او ریشه و اساسی ندارد. 8. هرگاه کسی توبه کند، لیکن روحش باز و رویش گشاده نباشد؛ او هم توبه نکرده است. 9. هرگاه کسی توبه کند، ولی از خیال پردازیهای وهم انگیز و آرزوهای دور و درازِ خویش دست بر ندارد و زبانش را از انواع تهمت ها و دروغ ها و غیبت ها و نیش ها و سوگندهای نابجا و گواهی

دادن های ناروا و شایعه سازی ها و یاوه گویی ها و سخن چینی ها و ... باز ندارد؛ او هم درحقیقت توبه نکرده است. 10. کسی که توبه کند، ولی در مسائل اقتصادی و مصرف مال و نسبت به محرومان و گرسنگان جامعه بی تفاوت باشد؛ او هم توبه نکرده است.

سپس پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بعد از بیان این ابعاد ده گانه آثار توبه، سخن شریف خود را چنین ادامه می دهد:

إِذَا اسْتَقَامَ عَلَی هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاکَ التَّائِبُ.

یعنی هرگاه توبه کننده این صفات ده گانه را مراعات کرد، توبه حقیقی کرده است.

از همین جهت است که قرآن مجید و روایات به توبه و بازگشت سریع به سوی خدا تأکید فراوان نموده اند.

توبه و پشیمانی در حال مرگ

آیات قرآن و روایات ائمّه معصومین علیهم السلام حاکی از آن است که انسان هنگام مرگ، رابطه اش از جهان طبیعت قطع، یا نزدیک به قطع بوده ودر آستانه اتّصال و ارتباط با برزخ است؛ زیرا در مرز خروج از حوزه تکلیف قرار دارد. هنگام مرگ حجاب های مادّی از دیدگان افراد برداشته می شود، فرشتگان و اوّلیایی برای او متمثّل می شوند و به گونه ای عالم برزخ را با دیدگان برزخی خود می بینند، این جاست که گروه نیکوکاران به استقبال مرگ می روند و آن را هدیه الاهی تلقّی می کنند. امّا گنهکاران سخت در ندامت و پشیمانی فرو رفته و گمان می کنند که توبه و انابه و تظاهر به ایمان در این لحظه سودی دارد. قرآن مجید به حکم این

که کتاب هدایت است در آیاتی تذکّر می دهد که ایمان این گروه به خدا و پیامبران و روز پاداش مفید فایده و مثمرثمر واقع نمی شود؛ چون ایمان اضطراری است و از اختیار خارج؛ پس توبه این گروه در این لحظه قطعاً پذیرفته نیست؛ زیرا ندامت در صورتی مایه کمال روح است که کار نیک یا بدی از او صادر شود و فرد نادم به انجام گناه قادر باشد. ولی حال که قدرت و توان از او سلب گردیده، جز یک راه پیش روی او نیست. در این صورت پشیمانی، حاکی از دگرگونی روحی و توبه به معنای شست و شوی روح نخواهد بود. از این جهت این نوع پشیمانی و توبه با ندامت ها و توبه های دوره قبل از لحظات مرگ، اختلاف ماهوی دارد. آیات در این باره فراوان است که برخی را یادآور می شویم:

{وَلَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيَّاتِ حَتىَّ إِذَا حَضرَ أحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنىّ ِ تُبْتُ الان }.((1))

و کسانی که (تمام عمر) به اعمال زشت اشتغال ورزند، تا آن گاه که یکیشان مشاهده مرگ کند در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم، توبه چنین کسی پذیرفته نخواهد شد.

و در آیه ی دیگر می فرماید:

{حَتىَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبّ ِ ارْجِعُونِ لَعَلىّ ِ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ }.((2))

کافران در جهل و غفلتند) تا آن گاه که وقت مرگ هر یک از آن ها

1- نساء/ 18.
2- مؤمنون/ 99و 100.

فرا رسد، در آن حال گوید: بارالها، مرا به دنیا بازگردانید. تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم.

جواب می شنود: {كَلاَّ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائلُهَا}؛ هرگز شدنی نیست، این سخنی است که او می گوید.

نمونه آن فرعون است؛ وقتی که فرعون و لشکریانش به دنبال حضرت موسی و پیروانش حرکت می کردند که آن ها را دریابند و همه را از دم تیغ کین بگذرانند، حضرت موسی علیه السلام به کنار رود نیل رسید. راه فرار هم ندارد؛ زیرا از اطراف لشکریان او را احاطه می کنند. فقط به جلو راه دارد که آن هم رودخانه است. حضرت موسی علیه السلام و پیروانش خود رابه آب زدند؛ آب شکافته شد و به امر خدا کنار رفت؛ نیمی از آب این طرف و نیمی، آن طرف بالا آمد و گِل های کف رودخانه خشک شد. حضرت موسی علیه السلام و تمام پیروان او وارد رود نیل شدند که فرعون و لشکریانش رسیدند؛ دیدند که حضرت موسی علیه السلام و یارانش در میان رودخانه در حال عبورند! گفتند: عجیب نیست، ما هم می رویم، آن ها را درمی یابیم و آن ها را دستگیر می کنیم. همین که وارد رودخانه شدند، آب بسته شد. فرعون هنگامی که مرگ را به چشم خود دید و غرق شدن را ادراک کرد و دریا او را به کام مرگ کشید، خواست از این اصل بهره گیرد و اظهار ایمان نمود؛ ولی با ردّ خدا روبرو شد. آن جا که می فرماید:

{حَتىَّ إِذَا أدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُ لا إِلَاهَ إِلَّا الَّذِى ءَامَنَتْ بِهِ بَنُواْ إِسْرَائِيلَ وَأنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ءَالانَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِين}. ((1))

ص: 105

1- یونس/ 90و 91.

فرعون بر پیمودن راه بد ادامه دادتا چون هنگام غرق او فرا رسید، (در این هنگام به فکر توبه افتاد) گفت: اینک من ایمان آوردم که حقّا جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند، خدایی در عالم نیست و من هم از مسلمانان و اهل تسلیم فرمان او هستم. (خطاب آمد) اکنون باید ایمان بیاوری؟ در صورتی که از این پیش عمری به (کفر و) نافرمانی زیستی و از مردمِ ظالمِ بدکار بودی.

{فَالْيَوْمَ نُنَجِّيکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آيَةً وَإِنَّ کَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُون }.

امروز ما نفس تو را می رباییم و با خود می بریم به آن جا که محل و مقر فعلیت و نتیجه اعمال پیش فرستاده توست و ببین بر سر تو چه خواهد آمد؟ ولیکن بدنت را از آب بیرون می اندازیم و در کنار ساحل قرار می دهیم تا مردم بیایند و ببینند که بدن متعفن و گندیده تو چگونه به ذلّت و پستی دچار شده است و نگویند که از میان دریا فرعون جزء رجال

الغیب شده، و یا به آسمان رفته است.

امّت هایی که مستحقّ نزول عذاب بودند، تا پیش از نزول آن، پیامبران الاهی را مسخره می کردند؛ ولی آن گاه که با عذاب روبرو می شدند، دست به دامن انبیاء شده اظهار ایمان می کردند؛ چنان که می فرماید:

{فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُواْ ءَامَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا }.((1))

پس همین که عذاب ما را بدیدند، گفتند: ما تنها به خدا ایمان آورده

1- غافر/ 84 و 85.

و به آنچه شریک خدا می پنداشتیم، کفر می ورزیم. ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت.

مولای متّقیان، امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از سخنان شیرین و شیوای خود، به این حقیقت چنین اشاره می کند:

فَهُوَ یَعَضُّ یَدَهُ نَدَامَةً عَلَی مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أمْرِهِ.((1))

گناهکاران در برابر عذابی که هنگام مرگ برای آن ها آشکار می شود، انگشت ندامت به دندان می گیرند.

کوتاه سخن اینکه پذیرفتن پشیمانی در دستگاه تشریع به خاطر لفظ آن نیست، بلکه برای این است که در روح انسان تحوّل و دگرگونی خاص ایجاد کند. چنین دگرگونی در موقع آزادی بشر و قدرت او بر گناه و ترک آن دست می دهد، نه در لحظه ای که یک راه بیش، در پیش پای او نباشد.

مطلب چهارم: قبض روح

الف) کسانی که هنگام قبض روح حاضرند

1. قابضان ارواح

اشاره

قبض روح و گرفتن جان ها یک پدیده طبیعی و تجربی است که در هنگام مرگ، روح آدمی که بُعد اصیل وجود را تشکیل می دهد و به صورت کامل باز ستانده، قبض می شود و از بدن طبیعی و مادّی جدا می گردد.

1- نهج البلاغه، خطبه 109.

در بیان این مطلب که گیرنده ارواح انسانها، در هنگام مرگ کیست، قرآن تعابیر مختلفی دارد. در برخی آیات، خداوند، قابض روح آدمی معرفی شده است و نسبت فعل را به او می دهد، قرآن در این باره می فرماید:

{اللهُ یَتَوَفیَّ الأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا }.((1))

خدا، ارواح را به وقت مردن ابدان، تحویل می گیرد.

در بعضی آیات نیز، از فرشته خاصی، به عنوان «فرشته مرگ» نام برده شده است که مأمور ستاندن جان های آدمیان است؛

{قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُم }.((2))

(ای پیامبر به مردم) بگو: فرشته مرگ که موکّل بر شما است، شما رامی میراند.

گاهی این عمل، به فرشتگان الاهی نسبت داده شده است:

{حَتیَّ إِذَا جَاءَ أحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا یُفَرِّطُون }.((3))

تا آن گاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح شما، هیچ کوتاهی نخواهند کرد.

در جای دیگر می فرماید:

{الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبین }.((4))

1- زمر/42.
2- سجده/11.
3- انعام/61.
4- نحل/ 32.

آنان در حالی که [از آلودگی های عملی و اخلاقی] پاک و پاکیزه اند، فرشتگان جانشان را می گیرند.

و آنجا که می فرماید:

{الَّذینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی أنْفُسِهِمْ }.((1))

همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که ستمکار بر خود بوده اند.

این نوع نسبت، در قرآن کریم فراوان است. یعنی یک پدیده، در عین انتساب به خدا به غیر او نیز نسبت داده شده است امّا با دو نسبت مختلف و متغایر، یکی بالإصاله و بالذّات، دیگری بالتّبع و غیر مستقل؛ البتّه این گونه مسائل نظیر و نمونه در موارد دیگر نیز وجود دارد. خداوند درباره کارهای پنهانی انسان می فرماید:

{وَاللهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ }.

و خدا اندیشه شبانه آن ها را خواهد نوشت.

در آیه دیگر آن را به فرشتگان نسبت داده، می فرماید:

{أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَئهُم بَلیَ وَ رُسُلُنَا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُون }.

آیا گمان می کنند که سخنان سرّی و پنهان که به گوش هم می گویندنمی شنویم؟ بلی می شنویم و رسولان ما (فرشتگان) همان دم آن را می نویسند.

1- نحل/ 28

در نگاه ابتدایی، به نظر می رسد بین این آیات، تعارض وجود دارد؛ امّا اگر دقّت کنیم، در این آیات، هیچ تعارضی وجود ندارد؛ زیرا فاعل حقیقی در جهان، خداوند قادر حکیم است و تمام افعال، حقیقتاً منسوب به او است؛ امّا بسیاری از افعال الاهی از راه وساطت و اسباب صورت می گیرد؛ از این رو می توان این افعال را، از یک نظر به خداوند متعال، نسبت داد و از جهت دیگر به وسایط و اسباب. این یک قاعده کلّی است. این قاعده، درباره قبض ارواح انسان ها نیز قابل تطبیق است؛ به این صورت که خداوند، گیرنده حقیقی روح است و همه کارها از اوست و به او منتهی می شود.

{وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ الله }.((1))

هیچ کس جز به فرمان خدا نمی میرد.

ولی این کار، از طریق یکی از فرشتگان الاهی (عزرائیل) تحقّق می پذیرد و او نیز در این کار، از وساطت جمعی دیگر از فرشتگان استفاده می کند؛

نقش هستی، نقشی از ایوان ماست آب و باد و خاک، سرگردان ماست

ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج، فرمان می دهیم

آب ها از خود، نه طغیان می کنند آن چه می گوییم ما، آن می کنند

بنابراین، انتساب قبض روح انسان ها به هر سه مورد (خداوند، عزرائیل و فرشتگان مرگ) صحیح است؛ چون از نظر عقل و عرف، استناد معلول به علّت قریب، متوسّط و بعید صحیح می باشد.

1- آل عمران/ 145.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است که آن حضرت در جواب این سؤال: «در یک زمان در دنیا به قدری انسان از دنیا می رود که شمارش آن ها را جز خدا نمی داند، این چطور است؟» حضرت فرمود:

إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی جَعَلَ لِمَلَکِ الْمَوْتِ أعْوَاناً مِنَ الْمَلَائِکَهِ یَقْبِضُونَ الأَرْوَاحَ بِمَنْزِلَهِ صَاحِبِ الشُّرْطَهِ لَهُ أَعْوَانٌ مِنَ

الْإِنْسِ یَبْعَثُهُمْ فی حَوَائِجِهِ فَتَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ وَیَتَوَفَّاهُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ مِنَ الْمَلَائِکَهِ مَعَ مَا یَقْبِضُ هُوَ وَیَتَوَفَّاهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مَلَکِ الْمَوْت.((1))

خداوند تبارک و تعالی، برای ملک الموت دستیاران و کمک کارانی از فرشتگان قرار داده است که آنان ارواح را از طرف ملک الموت قبض می کنند؛ همان گونه که فرمانده نگهبانان دستیارانی برای کارهایش دارد، پس فرشتگان، آن ارواح را باز می ستانند و ملک الموت، علاوه بر ارواحی که خود می ستاند، ارواح قبض شده از سوی آن فرشتگان را نیز تحویل می گیرد و خداوند نیز ارواح را از ملک الموت می ستاند.

مرحوم طبرسی در «احتجاج» نقل کرده که؛

فی خَبَرِ الزِّنْدِیقِ الْمُدَّعِی لِلتَّنَاقُضِ فی الْقُرْآنِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین علیه السلام : ...انَّ اللَهَ تَعَالَی أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أنْ یَتَوَلَّی

ذَلِکَ بِنَفْسِهِ وَفِعْلُ رُسُلِهِ وَمَلَائِکَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ فَاصْطَفَی جَلَّ ذِکْرُهُ مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُسُلًا... وَمِنَ النَّاسِ فَمَنْ کَانَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَهِ تَوَلَّتْ قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِکَهُ الرَّحْمَهِ وَمَنْ کَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِیَهِ تَوَلَّی قَبْضَ رُوحِهِ مَلَائِکَهُ النَّقِمَهِ وَلِمَلَکِ الْمَوْتِ أَعْوَانٌ مِنْ مَلَائِکَهِ الرَّحْمَهِ وَالنَّقِمَهِ یَصْدُرُونَ عَنْ أمْرِه وَفِعْلُهُمْ فِعْلُهُ وَکُلَّ

1- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 136، ح 368. بحار الانوار، ج 6، ص 144.

مَا يَأْتُونَهُ مَنْسُوبٌ إِلَيْهِ وَإِذَا كَانَ فِعْلُهُمْ فِعْلَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَفِعْلُ مَلَكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللهِ.((1))

زندیقی در محضر علی علیه السلام ادّعای تناقض در قرآن کرد و گفت: در جایی می گوید ملک الموت شما را می میراند و در جایی آمده که این کار خداست و در محل دیگری آن را به ملائکه نسبت داده است. امام علیه السلام در جواب فرمودند: خدای تبارک و تعالی بالاتر از آن است که این کار را بنفسه انجام بدهد، بلکه کار ملائکه، کار خدا است. چون آن ها به امر خدا کار

می کنند. خداوند میان خود و خلقش ملائکه ای را برای کارها انتخاب کرده است... هر که اهل طاعت باشد، روح او را ملائکه رحمت تحویل می گیرند و هر که اهل معصیت باشد، روح او را ملائکه عذاب قبض می کنند. ملک الموت اعوانی از ملائکه رحمت و عذاب دارد که با دستور او کار می کنند، کار آن ها کار او است، پس کار آن ها کار ملک الموت و کار ملک الموت کار خدا است.

الف) احاطه و تسلّط ملک الموت

می دانیم که در یک وقت و یک ساعت، هزاران انسان در روی زمین از دنیا می روند، بنابراین باید ملک الموت و عزرائیل محیط بر کره زمین و مسلّط بر همه آن باشد و تمام انسان هایی را که اجلشان سرآمده در نظر بگیرد، روایات اهل بیت علیهم السلام این احاطه عجیب و تسلّط کامل را مطرح کرده و بیان داشته اند که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا می کنیم:

1- احتجاج طبرسی، ج1، ص 247؛ بحار الانوار، ج6، ص 140.

در تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه:

{قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلیَ رَبِّکُمْ تُرْجَعُون }.((1))

بگو: فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانیده می شوید.

از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لَمَّا أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ رَأَیْتُ مَلَکاً مِنَ الْمَلَائِکَهِ بِیَدِهِ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ لا یَلْتَفِتُ یَمِیناً وَلَا شِمَالاً مُقْبِلاً عَلَیْهِ ثَبُّهُ کَهَیْئَهِ الْحَزِینِ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ هَذَا مَلَکُ الْمَوْتِ مَشْغُولٌ فی قَبْضِ الْأَرْوَاحِ فَقُلْتُ أَدْنِنِی مِنْهُ یَا جَبْرَئِیلُ لِأُکَلِّمَهُ فَأَدْنَانِی مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ یَا مَلَکَ الْمَوْتِ أَکُلُّ مَنْ مَاتَ أَوْ هُوَ مَیِّتٌ فِیمَا بَعْدُ أَنْتَ تَقْبِضُ رُوحَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَتَحْضُرُهُمْ بِنَفْسِکَ قَالَ نَعَمْ مَا الدُّنْیَا کُلُّهَا عِنْدِی فِیمَا سَخَّرَهَا اللهُ لِی وَمَکَّنَنِی مِنْهَا إِلَّا کَدِرْهَمٍ فی کَفِّ الرَّجُلِ یُقَلِّبُهُ کَیْفَ یَشَاءُ.((2))

وقتی مرا در معراج به آسمان بردند، ملکی از ملائکه را دیدم در دستش لوحی بود از نور، به چپ و راست نگاه نمی کرد، به حالت غمگین چشم به آن لوح دوخته بود. گفتم: جبرئیل این کیست؟ جواب داد: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح می باشد.

گفتم: مرا پیش او ببر تا با او سخن گویم، او مرا به ملک الموت نزدیک کرد. گفتم: ای ملک الموت هر که مرده یا خواهد مرد تو روحش را قبض می کنی؟ گفت: آری.

1- سجده/11.
2- تفسیر قمی، ج2، ص 168؛ بحار الانوار، ج6، ص 141.

گفتم: خودت بالای سر آن ها حاضر می شوی؟ گفت: آری و دنیا در نزد من با قدرتی و تسلّطی که خدا داده، مانند درهمی است در دست مردی که هر طور بخواهد زیر و رو می کند.

مرحوم کلینی از زید شحّام نقل کرده است که:

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ مَلَکِ الْمَوْتِ یُقَالُ الأَرْضُ بَیْنَ یَدَیْهِ کَالْقَصْعَهِ یَمُدُّ یَدَهُ مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ قَالَ نَعَم.

از امام صادق علیه السلام از ملک الموت سؤال کردند که می گویند زمین همهاش در نزد او مانند یک کاسه است، دستش را به هر کجا خواست دراز می کند؟ فرمود: آری.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

قِیلَ لِمَلَکِ الْمَوْتِ علیه السلام : کَیْفَ تَقْبِضُ الأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فی الْمَغْرِبِ وَبَعْضُهَا فی الْمَشْرِقِ فی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ فَقَالَ أَدْعُوهَا فَتُجِیبُنِی قَالَ فَقَالَ مَلَکُ الْمَوْتِ علیه السلام إِنَّ الدُّنْیَا بَیْنَ یَدَیَّ کَالْقَصْعَهِ بَیْنَ یَدَیْ أَحَدِکُمْ یَتَنَاوّل مِنْهَا مَا شَاءَ وَالدُّنْیَا عِنْدِی کَالدِّرْهَمِ فی کَفِّ أَحَدِکُمْ یُقَلِّبُهُ کَیْفَ یَشَاء.((1))

به ملک الموت گفته شد: چطور این همه ارواح را در یک وقت قبض می کنی با آنکه بعضی در مشرق و بعضی در مغربند؟ جواب داد: آن ها را می خوانم اجابت می کنند. باز فرمود: ملک الموت گفت: دنیا در جلوی من مانند یک کاسه است در جلوی یکی از شما که از آن هر چه بخواهد بر می دارد دنیا نزد من مانند یک درهم است در دست یکی از شما، که هر طور بخواهد حرکت می دهد.

1- من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 134.

بنابراین خداوند این ملک مقرّب را به قدری احاطه و تسلّط داده است که همه روی زمین و همه انسان ها را در آن واحد زیر نظر دارد و از این روایات معلوم می شود: قبض روح توسّط اعوان او نیز زیر نظر او و با توجّه و دانستن او است.

ب) تمثّل ملائکه و ملک الموت

اشاره

ملائکه موجودات غیر مادّی هستند ولی نه غیر مادّی مطلق چون غیر مادّی و مجرّد مطلق فقط خدای تعالی است لا غیر، بهترین عبارت درباره ملائکه آن است که آن ها را «نیروهای باشعور» بنامیم. چنانکه مرحوم شهید مطهری گفته است به صراحت قرآن: ملائکه می توانند به شکل انسان در بیایند و در صورت انسان دیده شوند و کسی نداند که آن ها ملک اند.

چنانکه درباره حضرت مریم در قرآن می خوانیم که خداوند ملک را در حالیکه به صورت انسان کامل متمثّل شده بود پیش مریم فرستاد، مریم از دیدن او وحشت کرد که انسانی است و شاید قصد تجاوز به او را دارد، لذا گفت: من از دست تو به خدا پناه می برم اگر خدا ترسی متعرّض من مباش، در آن وقت ملک گفت: من فرشته ام و از طرف پروردگار آمده ام تا پسری به تو بدهم...

{فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا قالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَكِيًّا }.((1))

در سوره هود، آیات 69 تا 83 می خوانیم که ملائکه به صورت انسان هایی نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند، آن حضرت آن ها را انسان معمولی تصوّر کرده و

1- مریم/ 17-19.

برای آن ها طعام آورد و چون دید طعام او را نمی خورند ترسید (که مبادا قصد سوئی دارند) آنان گفتند: نترس ما ملائکه و فرستاده خدای تو هستیم مأموریم که قوم لوط را هلاک کنیم.

{قالُوا لا تَخَفْ إِنّٰا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمِ لُوط }.((1))

آن ها از آن جا محضر لوط علیه السلام آمدند، او نیز آن ها را جوانان معمولی تصوّر کرد و ناراحت شد که شاید قومش آن ها را از دست او بگیرند. آن ها به لوط علیه السلام گفتند: ما انسان نیستیم ما ملائکه هستیم آمده ایم این قوم را عذاب کنیم. خود و خانوادهات از این محل خارج شوید:

{قالُوا یا لُوطُ إِنّٰا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ... }.((2))

تا آن ها خود را معرفی نکردند، نه ابراهیم علیه السلام آن ها را شناخت و نه لوط علیه السلام .

جبرئیل، بسیاری از اوقات در شکل و قیافه دحیه کلبی((3)) محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می آمد. در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب خویش فرمود:

إِذَا رَأَیْتُمْ دِحْیَةَ الْکَلْبِیَّ عِنْدِی فَلا یَدْخُلَنَّ عَلَیَّ أَحَد.((4))

چون دحیه کلبی را در نزد من دیدید، کسی پیش من نیاید.

1- هود/ 70.
2- هود/ 81.
3- دحیه کلبی یکی از صحابه بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که نامه رسول خدا را برای هرقل پادشاه روم برد.
4- بحار الانوار، ج 37، ص 325.

پس شکی نیست که ملائکه به اشکالی درمی آیند و ظاهراً این قدرت در دست آن ها و در اختیار آن ها است. المَلائکه یتشکّل بأشکال المختلفه.

بنابراین ملائکه و ملک الموت چون برای قبض روح کسی حاضر می شوند، تمثّل پیدا کرده و شخص محتضر او را می بیند.

علامه مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عبّاس نقل کرده است:

أَنَّهُ أُغْمِیَ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم فِی مَرَضِهِ فَدُقَّ بَابُهُ فَقَالَتْ فَاطِمَهُ مَنْ ذَا؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ غَرِیبٌ أَتَیْتُ أَسْأَلُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم أَتَأْذَنُونَ لِی فی الدُّخُولِ عَلَیْهِ؟ فَأَجَابَتْ: امْضِ رَحِمَکَ اللهُ لِحَاجَتِکَ فَرَسُولُ اللهِ عَنْکَ مَشْغُولٌ. فَمَضَی ثُمَّ رَجَعَ فَدَقَّ الْبَابَ وَقَالَ: غَرِیبٌ یَسْتَأْذِنُ عَلَی رَسُولِ اللهِ أَتَأْذَنُونَ لِلْغُرَبَاءِ؟ فَأَفَاقَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم مِنْ غَشْیَتِهِ وَقَالَ: یَا فَاطِمَهُ، أَتَدْرِینَ مَنْ هَذَا؟ قَالَتْ: لَا یَا رَسُولَ اللهِ. قَالَ: هَذَا مُفَرِّقُ الْجَمَاعَاتِ وَمُنَغِّصُ اللَّذَّاتِ. هَذَا مَلَکُ الْمَوْتِ مَا اسْتَأْذَنَ وَ اللهِ عَلَی أَحَدٍ قَبْلِی وَلَا یَسْتَأْذِنُ عَلَی أَحَدٍ بَعْدِی. اسْتَأْذَنَ عَلَیَّ لِکَرَامَتِی عَلَی اللهِ اِئْذَنِی لَهُ فَقَالَتْ: ادْخُلْ رَحِمَکَ اللهُ. فَدَخَلَ کَرِیحٍ هَفَّافَهٍ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَی أَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ الله... .((1))

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وقت رحلت به بیهوشی افتاد، در خانه زده شد، فاطمه ÷ فرمود: کیست؟ گفت: مرد غریبی هستم آمدهام از رسول خدا چیزی بپرسم، آیا اجازه می دهید داخل شوم؟ حضرت فاطمه ÷ فرمود: برگرد. خدا تو را رحمت کند، رسول خداگرفتار مرض خویش است. آن مرد برگشت، سپس آمد و دقّ الباب کرد و گفت: مرد غریبی است اجازه می خواهد محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیاید. آیا غریبان را اجازه می دهید؟

1- بحار الانوار، ج 22، ص 527.

در آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هوش آمد و فرمود: یا فاطمه، آیا می دانی او کیست؟ گفت: نه یا رسول الله. فرمود: او پراکنده کننده جماعت ها و از بین برنده لذّت ها است و ملک الموت است، به خدا قسم از کسی اذن دخول نخواسته است و از کسی بعد از من اذن دخول نخواهد خواست، به جهت احترامی که پیش خدا دارم، اجازه بده بیاید. فاطمه÷ فرمود: داخل شو. خدا رحمتت کند. ملک الموت مانند نسیم پاکی داخل شد و گفت: السّلام علی اهل بیت رسول الله... .

در نتیجه به جرأت می توان گفت آنچه از آیات قرآن درباره تمثّل ملائکه بیان شده است، کاملاً طبیعی و قابل قبول است.

چهره عزرائیل در هنگام مرگ

أنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام لَقِیَ مَلَکاً فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أنَا مَلَکُ الْمَوْتِ فَقَالَ: أَتَسْتَطِیعُ أَنْ تُرِیَنِی الصُّورَةَ الَّتِی تَقْبِضُ فِیهَا رُوحَ الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ: نَعَمْ أَعْرِضْ عَنِّی. فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَإِذَا هُوَ شَابٌّ حَسَنُ الصُّورَهِ حَسَنُ الثِّیَابِ حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَیِّبُ الرَّائِحَهِ فَقَالَ: یَا مَلَکَ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ یَلْقَ الْمُؤْمِنُ إِلَّا حُسْنَ صُورَتِکَ لَکَانَ حَسْبَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِیعُ أَنْ تُرِیَنِی الصُّورَةَ الَّتِی تَقْبِضُ فِیهَا رُوحَ الْفَاجِرِ؟ فَقَالَ: لَا تُطِیقُ. فَقَالَ: بَلَی. قَالَ: فَأَعْرِضْ عَنِّی فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْهِ فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ أَسْوَدُ قَائِمُ الشَّعَرِ مُنْتِنُ الرَّائِحَهِ أَسْوَدُ الثِّیَابِ یَخْرُجُ مِنْ فیهِ وَمِنْ مَنَاخِرِهِ النِّیرَانُ وَالدُّخَانُ. فَغُشِیَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ ثُمَّ أَفَاقَ وَقَدْ عَادَ مَلَکُ الْمَوْتِ إِلَی حَالَتِهِ الاوّلی. فَقَالَ: یَا مَلَکَ الْمَوْتِ لَوْ لَمْ یَلْقَ الْفَاجِرُ إِلَّا صُورَتَکَ هَذِهِ لَکَفَتْه.((1))

ص: 118

1- بحار الانوار، ج12، ص 74.

حضرت ابراهیم علیه السلام روزی شخصی را دید.

از او پرسید تو کیستی؟ او گفت: عزرائیل هستم.

ابراهیم گفت: آیا می توانی خودت را به آن صورتی که مؤمنین را قبض روح می کنی، به من بنمایانی؟ عزرائیل گفت: بله. ولی از تو می خواهم روی خود را برگردانی.

ابراهیم به دستور او، روی خود را برگردانید و سپس به او نگاه کرد، جوانی بسیار زیبا و خوشرو و شاد دید، گفت: «اگر مؤمن پس از مرگ، چیزی (پاداشی) غیر از این چهره زیبا را نبیند، همین دیدار برای او کافی است و پاداش خوبی برای کارهای نیکش خواهد بود.

سپس ابراهیم به عزرائیل گفت: اگر می توانی، خودت را در آن چهره ای که گمراهان و گنهکاران را با آن، قبض روح می کنی، به من بنمایان.

عزرائیل گفت: ای ابراهیم ! تو طاقت دیدن آن چهره را نداری.

ابراهیم علیه السلام خواستهاش را تکرار کرد.

عزرائیل گفت: روی خود را بگردان، ابراهیم علیه السلام روی خود را برگردانید و سپس به او نگاه کرد، دید مردی سیاه که موهای بدنش راست شده و بسیار بوی بدی دارد و از دهان و سوراخ های بینی او دود و آتش بیرون می آید، حضرت ابراهیم علیه السلام نتوانست آن چهره را مشاهده کند، بر اثر شدّت ناراحتی بیهوش شد، وقتی که به هوش آمد، عزرائیل را به صورت اوّل دید، به او فرمود: «ای فرشته مرگ، اگر انسان گنهکار جز دیدن همین چهره، کیفر دیگری نبیند، همین نگاه برای عذاب و کیفر او کفایت می کند.

ص: 119

ج) سکرات موت

اشاره

مرگ در نظر بیشتر انسان ها، چهره بس وحشتناک و هولناکی دارد؛ از این رو کم تر کسی را می توان پیدا کرد که ترس از مردن را به خود راه نداده باشد. البتّه طبیعی است و باید انسان از مرگ وحشت داشته و از آن نگران باشد؛ زیرا با آمدن مرگ، انسان در سکرات مرگ قرار می گیرد و از چند جهت به اوفشار می آید: از یک سو همه محبّت ها و دلبستگی ها به امور دنیوی پایان می پذیرد؛ همانند: از دست دادن مال و ثروت که از تهیه و جمع کردن آن ها از حلال و حرام و مشکوک چشم خود را به هم گذاشته و انباشته بود، جدا شدن از زن و فرزند و بازماندگان، از دست دادن عمر که بزرگترین سرمایه او بود و به باطل گذشته است. از سوی دیگر دیدن صحنه ها و قیافه های هول انگیز و وحشتناک که تا به حال آن را مشاهده نکرده بود، زیرا در لحظه مرگ، انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. آن چه از همه مهم تر به نظر می رسد وارد شدن به عالمی نامأنوس خواهد بود. در عالمی قدم می گذارد که برای او کاملا تازه و اسرار آمیز است، که نه تنها هیچ نشانی و علامتی از سعادت ابدی در دست نیست، بلکه آدمی هیچ اطلاعی ازاوضاع و احوال آینده خود ندارد و این، خود مایه نگرانی است. این جاست که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می دهد، ولی مست نیست.

پیامبر گرامی اسلام، هنگام معراج در آسمان، فرشته مرگ را دید. بعد از

سؤال و جواب به جبرئیل فرمود:

کفی بالموت طامه یا جبرئیل.

ای جبرئیل! مرگ به عنوان یک فاجعه وحشتناک (برای موعظه انسان) کافی است.

مرگ، بسی رخداد سنگین و تحوّلی بسیار بزرگ و اساسی است؛ از این رو آدمی در وقت مردن و حالت احتضار، از خود بی خود می گردد و به حالتی شبیه مستی، دچار می شود که از آن به «سکره موت» تعبیر شده است:

{وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَالِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ ... }.((1))

و سکرات مرگ که قضاء حتمی خدا است، می آید و به انسان گفته می شود: این همان بود که برای فرار از آن حیله می کردی.

واژه «سکرهْ» از «سکر» به معنی مستی و گیجی گرفته شده است، چنین حالتی در موارد مختلف مانند مستی شراب خوردن، خشم شدید، درد بسیار سخت، نگرانی و پریشانی شدید برای انسان ایجاد می گردد. حالت سکره، در اثر شدّت و سختی فوق العاده مرگ پیدا می شود؛

در جای دیگر می فرماید:

{وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّلِمُونَ فيِ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَئكَةُ بَاسِطُواْ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلىَ اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ ءَايَتِهِ تَسْتَكْبِرُون }.

1- ق/19.

و اگر (فضاحت و سختی حال) ستمکاران را ببینی آن گاه که در سکرات موت گرفتار می شوند! و فرشتگان (برای قبض روح آن ها) دست (قهر و قدرت)برآورند و گویند: جان از تن به در کنید، امروز کیفر عذاب و خواری می کشید چون بر خدا سخن به ناحق می گفتید و از (حکم) آیات او گردنکشی و تکبّر می نمودید.((1))

«غمره» به معنای پوشاندن و در زیر گرفتن است.

«غمرات الموت» شدائد مرگ است که انسان را احاطه می کند. آیه مبارکه در بیان اهوال و شداید مرگ صریح است.

مرحوم شاه آبادی در این رابطه می نویسد مبنی بر این که:

فرشتگان دو دسته اند: گروهی متصدّیان امر آخرتند و گروه دیگر سرپرستان و کارگزاران امور دنیا. فرشتگان دنیا وقتی دیدند عمر شخص تبه کار سپری شده و او عمل صالحی ندارد، هنگام مرگ پشت او را محکم می زنند و شکنجه می کنند و او را از دنیا بیرون می کنند و به فرشتگان برزخ و آخرت می سپارند. فرشتگان برزخ وقتی او را می بینند که با دست خالی می آید به صورت او می کوبند.((2))

طبق برخی روایات حتّی مردان خدا و پیامبران الاهی که نه دلبستگی به دنیا داشته اند و نه وحشتی از آینده، از لحظه مرگ، این لحظه انتقالی، نگران بوده اند.

در این زمینه روایات زیادی از ائمّه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم.

1- انعام/93.
2- شذرات المعارف، ص 64.

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعاهای خود فرموده است:

اللَّهُمَّ أعِنِّی عَلَی غَمَرَاتِ الْمَوْت وسَکَرَاتِ الْمَوْت.((1))

خدایا مرا در شداید مرگ و در بیهوشی های آن کمک کن.

2. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بیشتر اوقات در دعاهایش می گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الرَّاحَهَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ.((2))

3. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِی أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَهٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَی عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْیَا.((3))

قطعاً مرگ شداید و سختیهایی دارد که شدیدتر از آن است که در وصف بگنجد یا با معیار عقل اهل دنیا سنجیده شود.

4. امیرمؤمنان در نهج البلاغه درباره سکرات موت، ترسیم زنده و گویایی از لحظه مرگ نموده و چنین می فرماید:

اجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَهُ الْمَوْتِ وَحَسْرَهُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَتَغَیَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِیهِمْ وُلُوجاً فَحِیلَ بَیْنَ أَحَدِهِمْ وَبَیْنَ مَنْطِقِهِ وَإِنَّهُ لَبَیْنَ أَهْلِهِ یَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَیَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَی صِحَّهٍ مِنْ عَقْلِهِ وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ یُفَکِّرُ فِیمَ أَفْنَی عُمُرَهُ وَفِیمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ وَیَتَذَکَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَغْمَضَ فی مَطَالِبِهَا وَأَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَمُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ

1- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج2، ص 136.
2- الکافی، ج3، ص 323.
3- بحار الانوار، ج 74، ص 434؛ غرر الحکم، ص 161.

تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَالْعِبْ ءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَالْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعَضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِه.((1))

سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیا پرستان هجوم آورد. بدن ها در سختی جان کندن سست شده و رنگ از صورت هایشان می پرد، مرگ آرام آرام همه اندامشان را فرا گرفته، زبان را از سخن گفتن باز می دارد، و او در میان خانواده اش افتاده با چشم خود می بیند و با گوش می شنود و با عقل درست می اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباه کرده؟ و روزگارش را چگونه سپری کرده؟ به یاد ثروت هایی که جمع کرده می افتد، همان ثروت هایی که در جمع آوری آن ها چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شبهه ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن همه بر دوش اوست که هنگام جدایی از آن ها فرا رسیده، و برای وارثان باقی مانده است تا از آن بهرمند گردند، و روزگار خود گذرانند. راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست، و او در گرو این اموال است که دست خود را از پشیمانی می گزد به خاطر واقعیّت هایی که هنگام مرگ مشاهده کرده است.

از کلمات آن بزرگوار معنای سکرات موت و شدّت حال محتضر در آن لحظه حسّاس که در آستانه جان دادن است، به خوبی روشن می شود.

1- نهج البلاغه، خطبه 109.

5. قال علیّ بن الحسین علیه السلام :

أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلاثُ سَاعَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِی یُعَایِنُ فِیهَا مَلَکَ الْمَوْتِ وَالسَّاعَةُ الَّتِی یَقُومُ فِیهَا مِنْ قَبْرِهِ وَالسَّاعَةُ الَّتِی یَقِفُ فِیهَا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ تَبَارَکَ وَتَعَالَی فَإِمَّا إِلَی الْجَنَّهِ وَإِمَّا إِلَی النَّارِ.((1))

امام سجاد علیه السلام فرمودند: سختترین ساعات انسان سه وقت است: وقتی که ملک الموت را می بیند، وقتی که از قبر برمیخیزد و وقتی که در پیشگاه خدا برای حساب می ایستد. در آن وقت است که به سوی بهشت می رود و یا به سوی جهنّم.

هم چنین سیّد السّاجدین، زین العابدین، امام المتّقین، علی بن الحسین علیه السلام در مقام دعایی که در شب های رمضان هنگام سحر می خواند و از ابوحمزه ثمالی نقل شده است، می فرماید:

وَقَد خَفَقَت عِندَ رَأسِی أَجنِحَهُ المَوتِ فَما لِی لا اَبکِی، اَبکِی لِخُروجِ نَفسی.

همانا مرگ بال های خود را بر سرم گسترده است، پس چرا گریه نکنم؟ گریه می کنم برای آن حالت جان دادنم.

از این روایت شریف و دعای آن حضرت دانسته می شود که لحظه خروج روح از بدن، سخت ترین حالات انسان خواهد بود. پس باید انسان متوجّه این روز باشد؛ کاری انجام دهد که به هنگام مرگ به آسانی روح از بدنش خارج شود و به راحتی جان دهد.

ص: 125

1- خصال، ج1، ص 119؛ بحار الانوار، ج6، ص 159.

در ادوار حیات بشر، سه روز است که از نظر دینی بسیار مهم تلقی شده و بزرگترین تحوّل در آن ها به وقوع می پیوندد. یکی روز ولادت است، دیگری روز مرگ است و سوّم روز قیامت. در این سه روز، انسان از عالمی به عالم دیگر انتقال می یابد و تمام شرایط زندگی و قوانین حیاتی اش دگرگون می شود. روز ولادت، رحم مادر را ترک می گوید و به دنیا قدم می گذارد. در آن روز همه صفات خوب و بدی که از پدران و مادران دور و نزدیک خود ارث برده و همچنین تمام صفات مطلوب و نامطلوبی که در ایام رحم مادر، نصیبش شده با خود به دنیا می آورد و اوضاع و احوالش تثبیت می گردد. روز مرگ، زندگی دنیا را ترک می گوید، به عالم برزخ وارد می شود و تمام اعمال خوب و بدی که در دنیا انجام داده با خود می آورد و سود و زیانشان را مشاهده می کند. روز سوّم به فرمان الاهی دوباره زنده می شود، جسم و جانش به هم می پیوندند. عالم برزخ و خانه قبر را ترک می گوید و در عالم وحشت زا و هراس انگیز قیامت وارد می شود و در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسا در انتظار رسیدگی به حساب و روشن شدن پاداش یا کیفر اعمال خود به سر می برد.

در این باره روایتی از امام هشتم علیه السلام نقل شده است که وضعیت این سه روز را به گونه ای زیبا بیان فرموده است:

6. عَنْ یَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ أَوْحَشَ مَا یَکُونُ هَذَا الْخَلْقُ فی ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ یَوْمَ یُولَدُ وَیَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَمُوتُ فَیُعَایِنُ الآخِرَهَ وَأَهْلَهَا وَیَوْمَ یُبْعَثُ

فَیَرَی أحْکَاماً لَمْ یَرَهَا فی دَارِ الدُّنْیَا وَقَدْ سَلَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی یَحْیَی علیه السلام فی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ

ص: 126

وَآمَنَ رَوْعَتَهُ فَقَالَ: {وَسَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا }((1))
وَقَدْ سَلَّمَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام عَلَى نَفْسِهِ فِی هَذِهِ الثَّلَاثَهِ الْمَوَاطِنِ فَقَالَ: {وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا }.((2))

یاسر خادم می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: وحشتبارترین مواقع برای این مردم، سه مورد است. روز ولادت که از شکم مادر خارج می شوند و دنیا را می بینند. روزی که می میرند و عالم بعد از مرگ و اهل آن را مشاهده می کنند و روزی که دوباره زنده می شوند، به صحنه قیامت قدم می گذارند و احکامی را مشاهده می کنند که در دنیا ندیده اند و خداوند سلامت حضرت یحیی را در این سه روز اخبار نموده که فرمود:

{سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا }.

و حضرت مسیح در این سه مرحله برای خویشتن سلامت خواسته و گفته است:

{والسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا }.((3))

7. حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود:

لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ علیه السلام الْوَفَاهُ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ تَبْكِی وَمَكَانُکَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم الَّذِی أَنْتَ بِهِ وَقَدْ قَالَ فِيکَ مَا قَالَ وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّهً مَاشِياً وَقَدْ قَاسَمْتَ مَالَکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ

1-) مریم/ 15.
2- مریم/ 33.
3- خصال، ج1، ص 107؛ بحار الانوار، ج6، ص 158.

بِالنَّعْلِ فَقَالَ إِنَّمَا أَبْکِی لِخَصْلَتَیْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الأَحِبَّهِ.

چون وفات حضرت مجتبی علیه السلام نزدیک شد گریست، گفتند: یابن رسول الله، با این منزلت و تقرب که نسبت به رسول خدا داری گریه می کنی؟ با آنکه رسول خدا از تو آن همه تعریف کرده است و با آنکه بیست بار پیاده به حج رفته ای؟

و سه بار نصف مال خود را در راه خدا داده ای حتّی یک نعلین از دو نعلین را؟ فرمود: به دو علت گریه می کنم برای هول و وحشت آنچه با آن روبرو می شوم و برای جدایی از عزیزان.((1))

گریه و ناله سلاح مؤمن است: (و سلاحه البکاء)((2)) مؤمن اگر از ترس نفوذ ابلیس از بیرون و سلطه نفس امّاره از درون نناڵد و خود را تصفیه نکند آینده او در خطر خواهد بود.

8. عَن السَّکُونِیِّ عَنْ أبی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اشْتَکَی عَیْنَهُ فَعَادَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم فَإِذَا هُوَ یَصِیحُ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم : أجَزَعاً أمْ وَجَعاً فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللهِ وَمَا وَجِعْتُ وَجَعاً قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ فَقَالَ: یَا عَلِیُّ إِنَّ مَلَکَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِقَبْضِ رُوحِ الْکَافِرِ نَزَلَ مَعَهُ سَفُّودٌ مِنْ نَارٍ فَنَزَعَ رُوحَهُ بِهِ

فَتَصِیحُ جَهَنَّمُ فَاسْتَوَی عَلِیٌّ علیه السلام جَالِساً فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللهِ أَعِدْ عَلَیَّ حَدِیثَکَ فَقَدْ أَنْسَانِی وَجَعِی مَا قُلْتَ ثُمَّ قَالَ: هَلْ یُصِیبُ ذَلِکَ أَحَداً مِنْ أُمَّتِکَ قَالَ: نَعَمْ حَاکِمٌ جَائِرٌ وَآکِلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً وَشَاهِدُ زُورٍ.

1- الکافی، ج1، ص 461.
2- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

سکونی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: درد چشم شدیدی بر علی علیه السلام عارض گردید، پیامبر اسلام به عیادت آن حضرت رفت، دید او از شدّت درد، فریاد می کشد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: «آیا این فریاد و ناله، از روی جَزَع و بیتابی است و یا درد بسیار شدید است؟

علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! دردی را شدیدتر از این درد هرگز سراغ ندارم».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (برای اینکه علی علیه السلام را آرام کند) فرمود: ای علی! هنگامی که عزرائیل نزد کافری می آید تا روح او را قبض کند، همراه خود سیخی آتشین بیاورد و به وسیله آن، روح او را از کالبدش بیرون بکشد، در این هنگام جهنّم صیحه کشد.

حضرت علی علیه السلام وقتی که این موضوع را شنید (درد خود را فراموش کرد) برخاست و راست نشست و گفت: ای رسول خدا! این سخن را اعاده کن، زیرا که موجب فراموشی درد چشمم شد».

سپس علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین پرسید: آیا از امّت تو (مسلمانان) کسی این گونه سخت، قبض روح می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری.(سه کس این گونه قبض روح شود) حاکم ستمگر و خورنده مال یتیم از روی ظلم و کسی که گواهی دروغ بدهد.((1))،((2))

ص: 129

1- الکافی، ج3، ص 253.
2- از این روایت دانسته می شود که شواهد جان کندن مخصوص چه گروهی است (محقق).

موسی و تلخی فراق

روزی عزرائیل نزد حضرت موسی علیه السلام آمد، آن حضرت از عزرائیل پرسید: برای زیارتم آمده ای یا برای قبض روحم؟

عزرائیل جواب داد: برای قبض روحت آمده ام. موسی گفت: ساعتی به من مهلت بده تا با فرزندانم وداع کنم. عزرائیل گفت: مهلتی در کار نیست. موسی علیه السلام به سجده افتاد و از خدا خواست تا به عزرائیل بفرماید مهلت دهد تا با فرزندانش وداع کند. خداوند به عزرائیل فرمود: «به موسی علیه السلام مهلت بده». عزرائیل مهلت داد.

موسی علیه السلام نزد مادرش آمده و گفت: «سفری در پیش دارم!» مادر گفت: چه سفری؟ موسی: سفر آخرت. مادر گریه کرد. موسی علیه السلام نزد همسرش آمد، کودکش را در دامن همسرش دید، با وی وداع کرد، کودک دست به دامن موسی علیه السلام زد و گریه کرد، دل موسی علیه السلام از گریه کودکش سوخت و گریه کرد، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! تو به درگاه ما می آیی، این گریه و زاریت چیست؟» موسی علیه السلام عرض کرد: «دلم به حال کودکانم می سوزد». خداوند فرمود: «ای موسی! دل از آن ها بکن من از آن ها نگهداری می کنم و آن ها را در آغوش محبّتم می پرورانم».

دل موسی علیه السلام آرام گرفت، به عزرائیل گفت:

جانم را از کدام عضو می گیری؟ عزرائیل گفت: از دهانت. موسی گفت: آیا از دهانی که بیواسطه با خدا سخن گفته است می گیری؟ عزرائیل جواب داد: از دستت. موسی گفت: آیا از دستی که الواح تورات را گرفته است؟ عزرائیل گفت: از پایت. موسی گفت: آیا از پایی که من با آن به کوه طور برای مناجات با خدا رفتهام؟

ص: 130

عزرائیل نارنجی خوشبو به موسی علیه السلام داد، موسی علیه السلام آن را بو کرد و جان سپرد.

فرشتگان به موسی علیه السلام گفتند: «يَا أهوَن الأنبياء مَوتاً كيفَ وَجَدتَ الموتَ؟؛ ای کسی که در میان پیامبران، از همه راحت تر مردی، مرگ را چگونه یافتی؟»

موسی علیه السلام گفت: «كَشاةٍ تُسلَخُ وهى حيَّه»؛ «مرگ را مانند گوسفندی که زنده پوستش را بکنند یافتم».((1))و((2))

سختی مرگ از نظر حضرت یحیی(ع)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ علیه السلام جَاءَ إِلَى قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا علیه السلام وَكَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَهُ لَهُ فَدَعَاهُ فَأَجَابَهُ وَخَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبْرِ فَقَالَ لَه: مَا تُرِيدُ مِنِّى فَقَالَ لَهُ: أُرِيدُ أَنْ تُؤْنِسَنِى كَمَا كُنْتَ فِى الدُّنْيَا فَقَالَ لَهُ: يَا عِيسَى مَا سَكَنَتْ عَنِّى حَرَارَةُ الْمَوْتِ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُعِيدَنِى إِلَى الدُّنْيَا وَتَعُودَ عَلَىَّ حَرَارَةُ الْمَوْتِ فَتَرَكَهُ فَعَادَ إِلَى قَبْرِه.((3))

1- مناهج الشّارعین، ص 590.
2- البته در اینجا علاوه بر بررسی صحت روایت (که در بررسی انجام شده اصل این روایت در منابع اهل تسنن مانند: تفسیر ثعلبی، 4/47 و تفسیر قرطبی، 6/133 بیان شده است و در متون شیعه از آن اثری نیست) باید متذکر شد که ممکن است جنبه های تربیتی در نظر گرفته شده یا این که از باب فراق الاحبه باشد والا چه دلیلی دارد که خدای تعالی به ملک الموت مأموریت بدهد که با پیامبر اولوالعزم و کلیم خود که عمری را با تمام وجود و خالصانه و با کمال جدیت در راه رضای خدا و ابلاغ رسالت او تلاش کرده و اذیت های بسیار دیده است، این گونه برخورد کند علاوه بر آن این بحث نتیجه تربیتی نیز ندارد. (محقق)
3- الکافی، ج3، ص260.- البته این روایت نیز مرسله است و توضیحات مورد قبل درباره این فرستاده خدا - که در انتهای عمر با طرز فجیعی به

دست کافران به شهادت رسیده - نیز صدق می کند. (محقق)

حضرت عیسی علیه السلام کنار قبر حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام آمد و از درگاه خداوند خواست تا یحیی علیه السلام را زنده کند، خداوند دعای او را به اجابت رسانید و یحیی علیه السلام را زنده کرد. او از قبر بیرون آمد و به عیسی علیه السلام گفت: «از من چه می خواهی؟»

عیسی گفت: «می خواهم با من انس بگیری، چنانکه در دنیا با من مأنوس بودی» یحیی جواب داد:«ای عیسی! هنوز تلخی مرگ در کامم فرو ننشسته، تو می خواهی مرا به دنیا برگردانی و بار دیگر تلخی مرگ را بچشم؟»

آنگاه یحیی علیه السلام از عیسی علیه السلام جدا شد و به عالم قبر بازگشت.

د) آسان شدن سکرات موت

در مباحث قبل، مطالبی درباره سکرات موت گفته شد، که از آیات و روایات چنین نتیجه گرفته می شود که هنگام بیرون رفتن روح از بدن، مشکلاتی در پیش است و این واقعه برای هر کس، غم انگیز و اندوهبار خواهد بود. چون این حالت، هنگام تحوّل و تحویل حیات به ممات بوده و یا به اعتبار دیگر در ارتحال روح از این عالم به عالم دیگر است. البتّه برای اهل کفر و عصیان توأم با سختی و مشقّت بیشتری می باشد و جان آن ها به سختی گرفته می شود، چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید:

{إِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُم }.((1))

1- توبه/ 55 و 85.

جز این نیست که خدا می خواهد بدین وسیله این ها را در دنیا عذاب کند و جانشان بیرون آید.

امّا درباره اهل ایمان، در مرتبهِ ای آسان تر بوده و به راحتی از دنیا کوچ خواهند کرد. بلکه با خطاب {یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ

الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی }((1)) قبض روح می شوند.

نکته قابل توجّه اینکه: روایات، عوامل زیادی را ذکر می کند که موجب آسانی سکرات موت می شود که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

1. محبّت به امیر المؤمنین که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

أَلا وَمَنْ أحَبَّ عَلِیّاً یُهَوِّنُ اللهُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ.((2))

هر کس علی را دوست داشته باشد خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می کند.

2. مَنْ کَسَا أَخَاهُ کِسْوَهَ شِتَاءٍ أَوْ صَیْفٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یَکْسُوَهُ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّهِ وَأنْ یُهَوِّنَ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْت وَأنْ یُوَسِّعَ عَلَیْهِ فی قَبْرِه.((3))

هر که به برادر مؤمن خود جامه ای برای زمستان یا تابستان بپوشاند، بر خدا سزا است که به او از جامه های بهشت بپوشاند، و سختی جان کندن را آسان کند و قبرش را گشاد کند.

3. مَنْ أَعَانَ ضَعِیفاً فی فَهْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ فَلَقَّنَهُ حُجَّتَهُ عَلَی خَصْمِ الدِّینِ طُلَّابِ الْبَاطِلِ أَعَانَهُ اللهُ عِنْدَ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ عَلَی شَهَادَهِ أنْ لا إِلَهَ إِلَّا

1- فجر/ 27-30.
2- بحار الانوار، ج27، ص 114.
3- الکافی، ج2، ص204؛ اطیب البیان، ج1، ص 233.

اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه.((1))

هر کس به فردی که در فهم و معرفت دین، ناتوان است، کمک کند و در برابر مبارزه طلبیِ خصم باطل به او دلیلی آموزد، خدا او را در سکرات مرگ، بر شهادت دادن به یگانگی خدا و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول او است؛ کمک نماید.

4. مَنْ قَرَأ آیَهَ الْکُرْسِیِّ یُهَوِّنُ اللهُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْت.((2))

هر کسی که آیهٔ الکرسی را بخواند،خداوند سکرات موت را بر او آسان می کند.

5. مَنْ قَرَأ هذه السُّورَه (ق) یُهَوِّنُ اللهُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْت.((3))

کسی که این سوره (ق) را قرائت کند، خداوند بر او سکرات موت را آسان می کند.

6. مَنْ قَرَأ یس فی عُمرِه مَرَّهً واحِدَهً... وخَفَّفَ اللهُ عَنهُ سَکَرَاتِ الْمَوْت وأهوالَه.((4))

هر کس سوره یس را در عمر خود یک مرتبه بخواند..... خداوند سکرات و اهوال موت را بر او آسان کند.

7. مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَاباً إِلَّا أوْجَبَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ... وَالرَّابِعَهُ یُهَوِّنُ اللهُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْت.((5))

1- بحار الانوار، ج72، ص21.
2- مستدرک الوسائل، ج4، ص335.
3- تفسیر البرهان، ج5، ص 125.
4- وسائل الشیعه، ج6، ص 248.
5- من لایحضره الفقیه، ج2،ص73.

فرمود: مؤمنی نباشد که ماه رمضان را بحساب خدا روزه دارد جز آنکه خدا بر او هفت خصلت واجب کند:... چهارم: سکرات موت بر او آسان شود.

8. مَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ يَوْماً... يُهَوِّنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْت. ((1))

هر که بیست و چهار روز از ماه رجب را روزه دارد... تلخی جان کندن را بر او آسان کند.

9. مَنْ أحَبَّ أَنْ يُخَفِّفَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَصُولاً وَ بِوَالِدَيْهِ بَارّاً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ هَوَّنَ اللهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَلَمْ يُصِبْهُ فی حَيَاتِهِ فَقْرٌ أَبَداً.((2))

هر که دوست دارد خدا سختی های جان کندن را بر او آسان کند باید صله رحم کند و به پدر و مادرش نیکی کند چون چنین باشد خدا جان کندن را بر او آسان کند و در زندگی دچار پریشانی و فقر نشود.

10. عَنْ حَرِيزٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِی عَبْدِاللهِ عليه السلام (فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ) إِنَّ أَخِی مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِی النَّزْعِ وَ قَدِ اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْأَمْرُ فَادْعُ لَهُ فَقَالَ عليه السلام : اللَّهُمَّ سَهِّلْ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ ثُمَّ أَمَرَهُ وَقَالَ حَوِّلُوا فِرَاشَهُ إِلَى مُصَلَّاهُ الَّذِی كَانَ يُصَلِّی فِيهِ فَإِنَّهُ يُخَفَّفُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ فِی أَجَلِهِ تَأْخِيرٌ وَإِنْ كَانَتْ مَنِيَّتُهُ قَدْ حَضَرَتْ فَإِنَّهُ يُسَهَّلُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ الله.((3))

1- بحار الانوار، ج6 ، ص167.
2- أمالی صدوق، ص 289؛ بحار الانوار، ج71، ص 66.
3- وسائل الشيعه، ج2، ص242؛ بحار الانوار، ج78، ص 237.

حریز گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی به ایشان گفت: برادرم سه روز است که به حال جان دادن است و کار بر او سخت گشته، پس برای او دعا بفرمائید. آن حضرت علیه السلام فرمودند: خداوندا! سکرات مرگ را بر او آسان گردان و سپس امر فرمودند: رختخوابش را به مکانی که در آن نماز می خواند ببرید؛ زیرا اگر مرگش نرسیده باشد، [دردش] را تخفیف می دهد [و کم می کند] و اگر مرگش فرا رسیده باشد، مرگ را بر او آسان می سازد؛ اگر خدا بخواهد.

ه-) تفاوت مرگ مؤمنان و کافران

چنانچه قبلاً یادآور شدیم که انتقال از یک زندگی به زندگی دیگر به طور طبیعی بدون مشکلات نخواهد بود، قرآن مجید که مستندترین مدرک و موثّق ترین منبع اسلامی است، مرگ مؤمنان و نیکوکاران را کاملاً با مرگ کافران و تبهکاران متفاوت می داند.

بنابراین از نظر عوارض و دشواری های غیر طبیعی می توان کیفیت مرگ را به دو نوع تقسیم کرد.

1. مرگ آسان: که مؤمنان پرهیزگار، هنگام مرگ با بشارت و مژده فرشتگان و سلام و دوستی آنان رخت برخواهند بست. خداوند متعال می فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ }.((1))

همان ها که فرشتگان مرگ، روحشان رامی گیرند در حالی که پاک و

1- نحل/32.

پاکیزه اند، به آن ها می گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به سبب اعمالی که انجام می دادید.

{إِنَّ الَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُواْ تَتَنَّزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَئكَةُ أَلَّا تَخافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِالْجَنَّهِ الَّتي كُنتُمْ تُوعَدُون }.((1))

آنان که گفتند: محققّاَ پروردگار ما خدای یکتاست و بر این ایمان پایدار ماندند فرشتگان رحمت بر آن ها نازل شوند (و مژده دهند) که دیگر هیچ ترسی (از وقایع آینده) و حزن و اندوهی (از گذشته خود) نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که (انبیا) وعده دادند بشارت باد.

بعضی از مفسّرین گفته اند که این گفتار، هنگام احتضار خواهد بود.

از این آیات استفاده می شود که مؤمنان هنگام مرگ، مورد لطف مأموران الهی قرارمی گیرند و از طرف آنان، به بهشت و نعمت هایی مژده داده می شوند که پس از مرگ نصیب آنان می گردد. طبعاً چنین افرادی مرگی آسان خواهند داشت.

2. مرگ دشوار: این گروه با غضب و تندی ملک الموت قبض روح می شوند و به آن ها وعده عذاب داده می شود. آنان از همان وقت مردن، با عذاب و اذیت می میرند.

خداوند می فرماید:

{وَلَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ وَذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ }.((2))

1- فصلت/ 30.
2- انفال/50.

و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان [مرگ]، جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آن ها می زنند و [می گویند:] بچشید عذاب سوزنده را.

خداوند درباره کسانی که از دین الاهی به راحتی و سادگی برمی گردند، به آن پشت می کنند، احکام خدا را نادیده می گیرند و دست به نفاق می زنند می فرماید:

{فَکَیْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأدْبَارَهُم }.((1))

پس با چه حال سختی اینان رو به رو شوند هنگامی که فرشتگان (عذاب) جانشان بگیرند و بر روی و پشت آن ها (تازیانه قهر) زنند؟!

از این آیات نیز سختی و گرفتاری گناه کاران به هنگام جان دادن به خوبی استفاده می شود.

در این زمینه از روایات ائمّه معصومین علیهم السلام نیز، عین همین تقسیم دانسته می شود که برخی از نمونه های آن را یادآور می شویم؛

1. از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد:

کَیْفَ یَتَوَفَّی مَلَکُ الْمَوْتِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ: إِنَّ مَلَکَ الْمَوْتِ لَیَقِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ مَوْتِهِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِیلِ مِنَ الْمَوْلَی فَیَقُومُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ لَا یَدْنُو مِنْهُ حَتَّی یَبْدَأَ بِالتَّسْلِیمِ وَیُبَشِّرَهُ بِالْجَنَّهِ.((2))

فرشته مرگ، چگونه جان آدمی را می گیرد؟ فرمود: فرشته مرگ هنگام مردن مؤمن، نزد وی آن گونه می ایستد که برده ای ذلیل، نزد

1- محمّد/27.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 167؛ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 135.

مولا می ایستد. او و یارانش، نزد مؤمن می ایستند و نزدیک نمی شوند تا این که نخست فرشته مرگ سلام کند و به او بشارت بهشت دهد.

2. امام صادق علیه السلام درباره مرگ فرموده اند:

قَالَ علیه السلام لِلْمُؤْمِنِ كَأَطْيَبِ رِيحٍ يَشَمُّهُ فَيَنْعَسُ لِطِيبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالألَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَلِلْكَافِرِ كَلَسْعِ الأفَاعِیِّ وَلَدْغِ الْعَقَارِب أوْ أشَد.((1))

و مرگ برای مؤمن، بسان بوئیدن بوی خوشی است که لذّت بخش ترین بو است که به خاطر خوشی آن، به خواب سبک می رود و همه دردها و رنج های او را از بین می برد؛ در حالی که برای کافر همانند نیش افعی و گزیدن عقرب و بلکه بدتر است.

3. از امام مجتبی علیه السلام سؤال شد:

مَا الْمَوْتُ الَّذِی جَهِلُوهُ؟ قَالَ: أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ وَأَعْظَمُ ثُبُورٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَد.((2))

مرگی که مردم به آن آگاهی ندارند، چیست؟ فرمود: بزرگترین سروری است که بر مؤمنان وارد می شود؛ چرا که از سرای سختی ها به نعمت های همیشگی انتقال می یابند و بزرگ ترین درد و مصیبت است بر کافران؛ زیرا از دنیا که بهشت حساب می کردند، به آتشی منتقل خواهند شد که هیچ نابودی و زوال ندارد.

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج1، ص274، ح9.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 153.

بنابراین مرگ مایه نجات مخلصان از گرفتاری ها و باعث هلاکت مجرمان است. اشتیاق یا کراهت از مرگ نیز به همین لحاظ است. بدون شک خروج روح از بدن بدکاران و اهل کفر همانند خروج روح از بدن نیکوکاران نیست. و آنان که می خواهند به آرامی جان دهند و از سختی و عذاب در امان باشند، باید از هم اکنون به فکر کار خود باشند و مقدّمات آسایش خود را در حال احتضار فراهم سازند.

4. امام حسین علیه السلام ترسیم زنده و گویایی از مرگ دارد و مرگ را اینگونه توصیف می کند:

خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَهِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاه.((1))

جایگاه مرگ در زندگی انسان ها همچون گردنبندی بر گردن دختران است.

5. امام سجّاد علیه السلام مرگ مؤمن و کافر را چنین توصیف می کند:

قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا الْمَوْتُ؟ قَالَ: لِلْمُؤْمِنِ كَنَزْعِ ثِيَابٍ وَسِخَهٍ قَمِلَهٍ وَفَکِّ قُيُودٍ وَأَغْلَالٍ ثَقِيلَهٍ وَالِاسْتِبْدَالِ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحَ وَأَوْطَإِ الْمَرَاكِبِ وَآنَسِ الْمَنَازِلِ. وَلِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاخِرَهٍ وَالنَّقْلِ عَنْ مَنَازِلَ أَنِيسَهٍ وَالِاسْتِبْدَالِ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَأَخْشَنِهَا وَأَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَأَعْظَمِ الْعَذَابِ. ((2))

شخصی از امام سجّاد علیه السلام پرسید: مرگ چیست؟ آن حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است و

1- همان، ج 44، ص 366.
2- معانی الأخبار، ص289؛ بحار الانوار، ج 6، ص 155.

گشودن بندها و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مأنوس ترین منزل ها است.

و مرگ برای کافران بسان تعویض لباس های قیمتی و پوشیدن کثیف ترین و خشن ترین لباس ها است و یا انتقال از خانه های مأنوس و سکنی گزیدن در وحشت آورترین منازل و در کنار بزرگترین عذاب ها می باشد.

6. بدون شک اوّلیای خدا از مرگ نگران نیستند، بلکه طالب آنند و به استقبال مرگ می روند و فرشته مرگ را به آغوش می کشند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «مرگ نزد ما، از عسل شیرین تر است».((1))

7. امیرمؤمنان علیه السلام در جای دیگر، علاقه اش را به مرگ چنین بیان نموده است:

وَاللهِ لَابْنُ أبی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّه.((2))

به خدا سوگند انس و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است.

8. همچنین آن حضرت در آستانه جنگ صفّین چنین می فرماید:

فَوَ اللهِ مَا أُبَالِی دَخَلْتُ إِلَی الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَیّ.((3))

به خدا سوگند بیم ندارم به مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من بیاید.

1- بحار الانوار، ج6، ص129.
2- نهج البلاغه، خطبه 5.
3- نهج البلاغه، خطبه 55.

مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی من از او عمری ستانم جاودان تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

9. آری، در عین این که مرگ برای مؤمن خوش است، ممکن است مؤمن گنهکار برای پاک شدن از گناه، هنگام مردن به سختی بیفتد و رنج بکشد، ولی آن رنج و درد، آخرین درد و رنج او خواهد بود. چنانچه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید:

الْمَوْتُ هُوَ الْمِصْفَاةُ تُصَفِّی الْمُؤْمِنِینَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَیَکُونُ آخَرُ أَلَمٍ یُصِیبُهُمْ کفّارةَ آخِرِ وِزْرٍ بَقِیَ عَلَیْهِم.((1))

مرگ وسیله و ابزار تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفّاره آخرین گناهان آنان به شمار می رود.

در این زمینه به ذکر کلام گهربار سیّد وسالار شهیدان اکتفا می شود:

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، چهره زیبائی از مرگ ترسیم کرد؛ در حالی که لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شد و چهره ملکوتی او برافروخته تر و گلگون تر و بشّاش تر می گشت. در آن حال، خطاب به یاران باوفا مرگ را با عبارتی شیرین و شیوا چنین وصف فرمود:

صَبْراً بَنِي الْکِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ یَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَّاءِ إِلَی الْجِنَانِ الْوَاسِطَهِ وَالنَّعِیمِ الدَّائِمَهِ فَأَیُّکُمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَی قَصْرٍ وَمَا هُوَ لأَعْدَائِکُمْ إِلَّا کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلَی سِجْنٍ وَعَذَابٍ إِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم أَنَّ الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّهُ الْکَافِر

1- معانی الاخبار، ص289، ح6؛ بحار الانوار، ج 6، ص 155.

وَالْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جِنَانِهِمْ وَجِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَی جَحِیمِهِمْ مَا کَذَبْتُ وَلَا کُذِبْت.((1))

صبر و شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ امّا مردن درباره دشمنان شما، مانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل آنان به باغ های بهشت و پل اینان به جهنّم خواهد بود. نه برایم دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم.

کلام نورانی و حیات بخش امام حسین علیه السلام که فرمود: «إنّی لا أری الموتَ الّا سعاده»؛ «مرگ را جز سعادت نمی بینم» نیز مؤیّد این معناست. ناگفته نماند که اگر بخواهیم همه ی روایاتی را که در این مورد در کتاب های روایی ذکر شده است نقل کنیم، خود کتاب مستقلی می شود. این بحث را با کلمات گهربار و زیبای امیر المؤمنین علی علیه السلام که بشارتی عظیم برای مؤمنان واقعی است، به پایان می رسانیم.

أَنَّ الْمَوْتَ عِنْدِی بِمَنْزِلَهِ الشَّرْبَهِ الْبَارِدَهِ فِی الْیَوْمِ الشَّدِیدِ الْحَرِّ مِنْ ذِی الْعَطَشِ الصَّدَی.((2))

مرگ در دیدگاه من، مانند نوشیدن شربت خنکی است که انسان بسیار تشنه در روز بسیار گرم می نوشد.

1- بحار الانوار، ج 6، ص 154.
2- همان، ج 38، ص 177.

2. حضور معصومین(ع) و ملائکه در وقت احتضار

با استناد به آیات شریفه و احادیث مستفیضه، ملک الموت یا ملائکه دیگر نزد انسان محتضر حاضر شده و روح او را به وقت مرگ تحویل می گیرند و محتضر آن ها را می بیند و می داند که برای تحویل گرفتن روح وی آمده اند، ولی ما نمی بینیم، و نیز حضور معصومین علیهم السلام و ملائکه، بالای سر انسان محتضر اعم از مؤمن و منافق، مورد اتّفاق فرقه امامیه است. جریان مردن مؤمنان به این وضع است که هنگام مرگ آنان، فرشتگان الاهی نازل و پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام برای آنان متمثّل می شوند و محتضر ارواح مطهّر آن ها رامی بیند، در این زمینه روایات - آن چنان که خواهد آمد - متواتر است.

در برخی روایات، همه چهارده معصوم و در بعضی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و به موجب دسته دیگر، امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین محتضر حاضر می شود.

مرحوم شیخ مفید چنین می فرماید:

هذا بابٌ قد أجمع علیه أهل الامامه وتواتر الخبر به عن الصّادقین.... غیر أنی أقول فیه إن معنی رؤیه المحتضر لهما علیه السلام هو العلم بثمره ولایتهما... .((1))

این مطلبی است که امامیه بر آن اتّفاق دارند و روایات متواتری نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آن وارد شده است... ولی نظر من آن است که انسان محتضر عین آن ها و اجساد آن ها را

1- اوائل المقالات، ص 74.

نخواهد دید بلکه ثمره ولایت و دوستی آن ها را خواهد دید، با علامت ها و مدرکاتی که یقین خواهد کرد آن ثمره و نتیجه ولایت آن بزرگواران است.

مرحوم سیّد مرتضی علم الهدی نیز همین نظریه را پذیرفته، می گوید:

أن المعنی أنه یعلم فی تلک الحال ثمره ولایتهم وانحرافه عنهم لأن المحبّ لهم یری فی تلک الحال ما یدله علی أنه من أهل الجنه وکذا المبغض لهم یری ما یدله علی أنه من أهل النار فیکون حضورهم وتکلّمهم استعاره تمثیلیه.((1))

حضور ائمّه علیهم السلام آن است که در آن حال ثمره ولایت یا انحراف از ولایت آن ها را می بیند زیرا دوست آن ها در آن حال علائمی می بیند که دالّ بر اهل بهشت بودن او است و دشمن آن ها چیزی مشاهده می کند که دلیل بر اهل آتش بودن اوست. پس حضور آن بزرگواران و تکلّمشان با اشخاص محتضر به صورت استعاره تمثیلیّه است.

البتّه این نظریه به نظر قابل قبول نمی رسد و با روایات زیادی همخوان نیست؛ چون روایات به وضوح و روشنی دلالت می کند که ارواح مطهّر آنان با جسم مثالی در بالین محتضر حاضر می شود. چنانچه قبلاً گفته شد که روح انسان بعد از مردن در قالبی مثل قالب دنیوی قرار خواهد گرفت.

علّامه بزرگوار مرحوم مجلسی می نویسد:

ولا یخفی أن الوجهین الأخیرین بعیدان عن سیاق الأخبار بل مثل هذه

1- بحار الانوار، ج6، ص200.

التأويلات ردّ للأخبار وطعن فی الآثار.((1))

ناگفته نماند این دو وجه اخیر، در سیاق اخبار بعید است، بلکه مثل این تأویلات، ردّ اخبار و طعن در آثار است. بلکه ارواح پاک آن بزرگواران که ممثّل شده اند، حاضر می شود.

به هر حال قبل از ذکر روایات به یک آیه از قرآن مجید اشاره می کنیم:

{الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَی فیِ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَفی الاخِرَهِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللهِ ذَالِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیم }.((2))

همان هایی که ایمان آوردند، و پروای از خدا حالت همیشگی آن هاست و آنان، هم در دنیا بشارت دارند و هم در آخرت (و این کلمه خداست) و در کلمات خدا دگرگونی وجود ندارد، و همین بشارت، خود رستگاری عظیمی است.

در روایت ائمّه، منظور از بشارت در آیه، دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام و بشارت توسّط آن هاست. چند روایت را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

1. أبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عُقْبَهَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا وَقَعَتْ نَفْسُهُ فی صَدْرِهِ یَرَی قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ وَمَا یَرَی قَالَ: یَرَی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم فَیَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللهِ «أنَا رَسُولُ اللهِ أَبْشِرْ»

ثُمَّ یَرَی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَیَقُولُ «أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ الَّذِی کُنْتَ تُحِبُّهُ تُحِبُّ أَنْ أَنْفَعَکَ الْیَوْمَ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أیَکُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ یَرَی هَذَا ثُمَّ یَرْجِعُ إِلَی الدُّنْیَا؟ قَالَ: قَالَ: لا إِذَا رَأَی هَذَا أَبَداً مَاتَ وَأَعْظَمَ ذَلِکَ. قَالَ: وَذَلِکَ

1- بحار الانوار، ج 6، ص 202.
2- یونس/ 63 و 64.

فِی الْقُرْآنِ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ {الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْری فی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفی الآخِرَهِ لاتَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللهِ }.

از ابان بن عثمان از عقبه نقل کرده که او شنید، امام صادق علیه السلام می فرماید: چون روح انسان به سینهاش رسید، می بیند. گفتم: فدایت شوم کدام کس را می بیند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می بیند و به او می فرماید: من رسول خدایم مژده باد تو را. سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را می بیند، می گوید: من همان علی بن ابی طالبم که دوستش می داشتی. دوست داری امروز تو را نفع رسانم؟ گفتم: آیا می شود کسی از مردم آن دو را ببیند باز هم خواستار برگشتن به دنیا باشد؟

فرمود: نه، چون این صحنه را که دید از دنیا می رود، این مطلب را بزرگ بدان و این در قرآن مجید همان فرموده خدای عزّ و جلّ است که فرمود:

{الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْری فی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفی الآخِرَهِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللهِ }.((1))

2. در تفسیر عیاشی روایتی از ابوحمزه ثمالی نقل کرده که به ابی جعفر امام باقر علیه السلام گفتم:

قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : مَا یُصْنَعُ بِأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَوْتِ؟ قَالَ: أَمَا وَ اللهِ یَا أَبَا حَمْزَهَ مَا بَیْنَ أَحَدِکُمْ وَبَیْنَ أَنْ یَرَی مَکَانَهُ مِنَ اللهِ وَمَکَانَهُ مِنَّا إِلَّا أَنْ یَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا ثُمَّ أَهْوَی بِیَدِهِ إِلَی نَحْرِهِ أَلَا أُبَشِّرُکَ یَا أَبَا حَمْزَهَ فَقُلْتُ: بَلَی جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَالَ: إِذَا کَانَ ذَلِکَ أَتَاهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَعَلِیٌّ علیه السلام مَعَهُ یَقْعُدُ

1- الکافی، ج3، ص 133.

عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ ذَلِکَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم أَمَا تَعْرِفُنِی أَنَا رَسُولُ اللهِ هَلُمَّ إِلَیْنَا فَمَا أَمَامَکَ خَیْرٌ لَکَ مِمَّا خَلَّفْتَ أَمَّا مَا کُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ أَمِنْتَهُ وَأَمَّا مَا کُنْتَ تَرْجُو فَقَدْ هَجَمْتَ عَلَیْهِ أَیَّتُهَا الرُّوحُ اخْرُجِی إِلَی رَوْحِ اللهِ وَرِضْوَانِهِ وَیَقُولُ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام مِثْلَ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم ثُمَّ قَالَ: یَا أَبَا حَمْزَهَ أَ لا أُخْبِرُکَ بِذَلِکَ مِنْ کِتَابِ اللهِ قَوْلِ اللهِ {الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ... }.

در وقت مرگ، به انسان چه می گذرد؟

فرمود: یا ابا حمزه به خدا قسم فاصله ای نیست میان احدی از شما و دیدن مقام و منزلت خویش در نزد خداوند که چشمش روشن شود، مگر آن که روحش به حلقوم برسد آنگاه به حلق مبارک خویش اشاره کرد؛ فرمود: ای اباحمزه، می خواهی تو را به چیزی بشارت دهم که خوشحال شوی؟ گفتم: آری فدایت شوم. فرمود: هنگامی که روح شخص مؤمن به گلویش رسد، آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیش او آید که علی علیه السلام نیز با او است و در کنار سر او می نشیند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به او خطاب می کند و می فرماید: آیا مرا می شناسی؟ من رسول خدا هستم، بیا به طرف ما،آنچه پیش رو داری از آن چه ترک می کنی برای تو بهتر است. بدان از آنچه می ترسیدی ایمن شدی و آنچه را که امید داشتی ناگهان پیش تو آمد. ای روح پاک خارج شو از بدن و برگرد به طرف راحتی و رضوان خدا، علی علیه السلام نیز به او مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین جملات را می گوید.

بعد فرمود: ای اباحمزه، آیا به تو این را از کتاب خدا خبر ندهم؟ آن

همان قول خدا است: {الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ... }.((1))

3. روایاتی که حاکی از حضور ملک الموت و ملائکه دیگر در نزد محتضر است، بسیار زیاد است. ما جهت اختصار به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

رُوِیَ بِأَنَّ الْمُحْتَضَرَ یَحْضُرُهُ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِکَهِ عَنْ یَمِینِهِ عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ خُضْرٌ وَصَفٌّ عَنْ یَسَارِهِ عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ سُودٌ وَیَنْتَظِرُ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنَ الْفَرِیقَیْنِ فِی قَبْضِ رُوحِهِ وَالْمَرِیضُ یَنْظُرُ إِلَی هَؤُلَاءِ مَرَّهً وَإِلَی هَؤُلاءِ أُخْرَی وَیَبْعَثُ اللهُ مَلَکاً إِلَی الْمُؤْمِنِ یُبَشِّرُهُ وَیَأمُرُ مَلَکَ الْمَوْتِ أَنْ یَتَرَاءَی لَهُ فِی أَحْسَنِ صُورَه.((2))

انسان به وقت احتضار یک صف از ملائکه با لباس های سبز در طرف راستش و یک صف از ملائکه با لباس های سیاه در طرف چپش حاضر می شوند. هر دو گروه منتظر قبض روح وی هستند، مریض گاهی به آن گروه و گاهی به این گروه نگاه می کند. خداوند ملکی را برای مؤمن می فرستد که به او مژده می دهد و ملک الموت را امر می کند که در بهترین صورت و قیافه، خودش را به او نشان دهد... .

4. در روایت عمّار بن مروان آمده است:

حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ أبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ:... احْتُضِرَ حَضَرَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَعَلِیٌّ علیه السلام وَجَبْرَئِیلُ وَمَلَکُ الْمَوْتِ ... فَیَدْنُو مِنْهُ مَلَکُ الْمَوْتِ فَیَقُولُ: یَا عَبْدَ اللهِ أَخَذْتَ فَکَاکَ رَقَبَتِکَ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِکَ تَمَسَّکْتَ بِالْعِصْمَهِ

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 126؛ بحار الانوار، ج 6، ص 178.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 172.

الْكُبْرَی فی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا قَالَ فَیُوَفِّقُهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَیَقُولُ نَعَمْ فَیَقُولُ وَمَا ذَلِکَ فَیَقُولُ وَلَایَهُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ... وَإِذَا احْتُضِرَ الْکَافِرُ حَضَرَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَعَلِیٌّ علیه السلام وَجَبْرَئِیلُ وَمَلَکُ الْمَوْتِ... فَیَقُولُ أَبْشِرْ یَا عَدُوَّ اللهِ بِسَخَطِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ.((1))

چون یکی از شیعیان به حال احتضار رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت نزد او حاضر شوند... ملک الموت به او نزدیک شده و می گوید: بنده خدا حکم آزادی خودت را گرفته ای؟ امان برائت را اخذ کرده ای؟ در دنیا به عصمت کبری چنگ زده ای؟ پس خدا او را توفیق دهد، گوید: آری، ملک الموت گوید: آن کدام است؟ جواب دهد: ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام ... و چون کافر محتضر شود رسول خدا و علی علیه السلام و جبرئیل و ملک الموت نزد وی حاضر شوند... ملک الموت به او نزدیک شده گوید:... مژده باد بر تو ای دشمن خدا !، به غضب خدا و آتش... .

5. روایت پنجم از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام قبلاً گذشت که بر حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام در طرف راست و چپ محتضر، صراحت دارد.((2))

6. محمّد بن حنظله می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

قُلْتُ لأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ حَدِیثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِیعَتِکَ وَمَوَالِیکَ یَرْوِیهِ عَنْ أَبِیکَ قَالَ: وَمَا هُوَ قُلْتُ زَعَمُوا أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ أَغْبَطُ مَا یَکُونُ امْرُؤٌ بِمَا نَحْنُ عَلَیْهِ إِذَا کَانَتِ النَّفْسُ فی هَذِهِ. فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا

1- الکافی، ج3، ص 131.
2- همان، ص 129.

کَانَ ذَلِکَ أَتَاهُ نَبِیُّ اللهِ وَأَتَاهُ عَلِیٌّ وَأَتَاهُ جَبْرَئِیلُ وَأَتَاهُ مَلَکُ الْمَوْتِ فَیَقُولُ ذَلِکَ الْمَلَکُ لِعَلِیٍّ علیه السلام : یَا عَلِیُّ! إِنَّ فُلَاناً کَانَ مُوَالِیاً لَکَ وَلِأَهْلِ بَیْتِکَ؟ فَیَقُولُ: نَعَمْ کَانَ یَتَوَلَّانَا وَیَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّنَا فَیَقُولُ ذَلِکَ نَبِیُّ اللهِ لِجَبْرَئِیلَ فَیَرْفَعُ ذَلِکَ جَبْرَئِیلُ إِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ.((1))

فدایت شوم، بعضی از دوستان و شیعیان شما حدیثی از پدرت نقل می کرد، امام فرمود: کدام است؟ گفتم: نقل کردند که آن حضرت می فرمود: کسی که در طریقه ما باشد حالش به وقت مرگ غبطه آور است. فرمود: آری، چون آن وقت رسد رسول خدا و علی و جبرئیل و ملک الموت نزد او آیند.

ملک الموت به علی علیه السلام گوید: فلانی از دوستان شما و اهل بیت شما بود، امام فرماید: آری در ولایت ما بود و از دشمنان ما برائت می جست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این سخن را به جبرئیل فرماید و جبرئیل آن را به خدا می رساند.

7. ابن مسکان از عبدالرّحیم قصیر نقل می کند که به ابی جعفر امام باقر علیه السلام گفتم:

حَدَّثَنِی صَالِحُ بْنُ مِیثَمٍ عَنْ عَبَایَهَ الأَسَدِیِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ: وَاللهِ لا یُبْغِضُنِی عَبْدٌ أَبَداً یَمُوتُ عَلَی بُغْضِی إِلَّا رَآنِی عِنْدَ مَوْتِهِ حَیْثُ یَکْرَهُ وَلایُحِبُّنِی عَبْدٌ أَبَداً فَیَمُوتُ عَلَی حُبِّی إِلَّا رَآنِی عِنْدَ مَوْتِهِ حَیْثُ یُحِبُّ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : نَعَمْ وَرَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم بِالْیَمِینِ. ((2))

صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده که از علی علیه السلام شنیده که

1- همان، ص 134.
2- الکافی، ج3، ص 132؛ بحار الانوار، ج6، ص 199.

می فرمود: به خدا قسم هر که مرا دشمن دارد وقت مرگش مرا خواهد دید در چهره ای که از آن کراهت دارد و هر که مرا دوست دارد و در دوستی من بمیرد مرا وقت مرگش حتماً خواهد دید در هیئتی که دوست می دارد. امام فرمود: آری، آن در وقتی خواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز در طرف راستش باشد.

8. از سدیر صیرفی نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم:

جُعِلْتُ فِدَاکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ هَلْ یَکْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَی قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَ اللهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَکُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزِعَ عِنْدَ ذَلِکَ فَیَقُولُ لَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ: یَا وَلِیَّ اللهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وسلم لَأَنَا أَبَرُّ بِکَ وَأَشْفَقُ عَلَیْکَ مِنْ وَالِدٍ رَحِیمٍ لَوْ حَضَرَکَ افْتَحْ عَیْنَکَ فَانْظُرْ قَالَ: وَیُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَأَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَالْأَئِمَّهُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمْ علیهم السلام فَیُقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللهِ وَأَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَالأَئِمَّهُ علیهم السلام رُفَقَاؤُکَ قَالَ فَیَفْتَحُ عَیْنَهُ فَیَنْظُرُ فَیُنَادِی رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّهِ فَیَقُولُ: یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ إِلَی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً بِالْوَلایَهِ مَرْضِیَّهً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِی فِی عِبادِی یَعْنِی مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَیْتِهِ وَادْخُلِی جَنَّتِی فَمَا شَیْ ءٌ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِنِ اسْتِلَالِ رُوحِهِ وَاللُّحُوقِ بِالْمُنَادِی. ((1))

فدایت شوم یابن رسول الله آیا مؤمن قبض روح خود را مکروه می دارد؟ فرمود: نه والله، وقتی که ملک الموت

برای تحویل گرفتن روح او می آید، ناله می کند. ملک الموت به او می گوید: ای دوست

1- همان، ص 127؛ اعلام الوری، ص 262.

خدا ناله نکن به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را مبعوث کرده، من به تو از یک پدر مهربان نیکوکارتر و مهربانترم. چشمت را باز کن و نگاه کن. در آن وقت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریّه آن ها بر وی ممثّل می شوند و به او گویند: این رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان رفقای تو هستند.

آن وقت چشم باز کرده و نگاه می کند. روح او را از جانب خدای با عزت نداکننده ای ندا می کند و می گوید: ای روحی که به محمّد و اهل بیتش مطمئن امیدوار بودی برگرد به طرف خدایت با حال رضایت به ولایت اهل بیت و راضی شده با ثواب الاهی، داخل شو به میان بندگان من محمّد و اهل بیت محمّد، و داخل بهشت من شو. در آن وقت هیچ چیز برای او خوش تر از آن نیست که روح از بدنش کشیده شود و به منادی ملحق گردد.

9. حارث أعور می گوید:

أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ نِصْفَ النَّهَارِ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِکَ قُلْتُ: حُبُّکَ وَاللهِ قَالَ: إِنْ کُنْتَ صَادِقاً لَتَرَانِی فی ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَیْثُ تَبْلُغُ نَفْسُکَ هَذِهِ وَأَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی حَنْجَرَتِهِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ.((1))

روزی هنگام ظهر، به حضور امام علی علیه السلام رسیدم، پرسید: برای چه به اینجا آمده ای؟

عرض کردم: محبّت و علاقه به تو باعث شد که به محضرت بیایم.

1- بحار الانوار، ج6، ص 194.

فرمود: اگر براستی دارای چنین علاقه ای باشی، مرا در سه محل خواهی دید:

1. هنگامی که روحت به اینجا برسد و با دست به گلوی مبارکش اشاره کرد. 2. در کنار پل صراط. 3. در کنار حوض

کوثر.

10. حبیب بن عمرو می گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فی مَرَضِهِ الَّذِی قُبِضَ فِيهِ... فبكيت عند ذلک وَبَکَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَكَانَتْ قَاعِدَةً عِنْدَهُ فَقَالَ لَهَا: مَا یُبْكِيكِ يَا بُنَيَّهِ؟ فَقَالَتْ: ذَكَرْتَ يَا أَبَتِ، إِنَّکَ تُفَارِقُنَا السَّاعَهَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لَهَا: يَا بُنَيَّهِ لَا تَبْكِينَ، فَوَ اللهِ لَوْ تَرَيْنَ مَا يَرَى أَبُوکِ مَا بَكَيْتِ. قَالَ حَبِيبٌ: فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا الَّذِی تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: يَا حَبِيبُ أَرَى مَلَائِكَهَ السَّمَاءِ وَالنَّبِيِّينَ بَعْضَهُمْ فی أَثَرِ بَعْضٍ وُقُوفاً إِلَى أَنْ يَتَلَقَّوْنِی وَهَذَا أَخِی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم جَالِسٌ عِنْدِی يَقُولُ: اقْدَمْ فَإِنَّ أَمَامَکَ خَيْرٌ لَکَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ قَالَ: فَمَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تُوُفِّیَ علیه السلام .((1))

در آخرین لحظات عمر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم... پس من گریه کردم و امّ کلثوم دختر بزرگوار آن حضرت گریه

می کرد. امیر مؤمنان فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: خود شما فرمودید که در همین ساعت از ما مفارقت می کنی. آن حضرت فرمود: گریه مکن. به خدا سوگند اگر می دیدی آن چه پدرت می بیند، گریه نمی کردی. حبیب، راوی خبر گوید: پرسیدم چه می بینی ای امیر مؤمنان؟ فرمود: فرشتگان آسمان و پیامبران را می بینم که پشت در پشت هم

1- همان، ج 42، ص 201؛ أمالی، صدوق، ص 318.

ایستاده اند تا مرا ملاقات کنند. این است برادرم محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، نزد من نشسته، می فرماید: بیا آنچه در پیش داری بهتر از دنیایی است که در آن هستی. حبیب می گوید: هنوز خارج نشده بودم که روح امیر مؤمنین به لقاء الله پیوست.

11. یکی از چهره های بسیار مشهور و درخشان ولایت، اسماعیل بن محمّد معروف به سیّد حِمیَری((1)) است. وی در شعر و تنظیم وقایع و داستان ها شاعر برجسته و زبردستی بود. او به گفته ابن شهر آشوب، در (معالم العلماء) در باب بعضی شعرای اهل بیت علیهم السلام ، ابتدای امر خارجی مذهب بوده و سال های جوانی طرفدار مذهب کیسانی بوده و به امامت محمّد حنفیه قائل و به رجعت او اعتقاد داشت؛ وقتی با حضرت امام صادق علیه السلام ملاقات کرد، آن حضرت او را به حق دلالت نمود؛ از مذهب خود برگشت و به مذهب حقه اثنی عشری رجوع و عدول نمود. هنگامی که در بستر مرگ افتاد، جریانی برای او پیش آمد که بسیار جالب و خواندنی است و آن اینکه:

«حسین بن عون نقل کرده: در مرض وفات سیّد حِمیَری به عیادت او رفتم، دیدم در حال احتضار است. جماعتی از همسایگان وی که بامذهب شیعه مخالف بودند، در آن جا حضور داشتند. سیّد حمیری، چهره ای زیبا و پیشانی پهن داشت،

1- حمیری بیش از 2300 قصیده و شعر در دفاع از حریم امامت علی و امامان علیهم السلام بعد از او سروده است. شیخ در رجال خویش او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است. او کسی است که پدر و مادرش می خواستند او را به علت اعتقاد به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بکشند و او از دست آن ها فرار کرد. علّامه امینی در الغدیر مشروح حالات و احوال او را آورده است؛ الغدیر، ج2، ص213-290.

ناگاه دیدیم نقطه سیاهی در صورتش پیدا شد و کم کم زیاد گردید به طوری که همه صورتش سیاه شد. شیعیان حاضر، از این حادثه غمگین شدند. از این رو که عدّه ای ناصبی که در آنجا بودند، شاد شده و شروع به شماتت نمودند.

امّا چیزی نگذشت که در همان جایی که در وهله اوّل نقطه سیاه ظاهر شده بود، یک نقطه سفید و نورانی و درخشان پیدا شد و به تدریج گسترش یافت تا همه صورتش سفید و نورانی گردید. سیّد در حالی که خنده بر لب داشت و چهره اش برافروخته شده بود، این اشعار را که حاکی از حضور امیر المؤمنین علیه السلام بالای سرش بود، خواند:

كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيّاً

قَدْ وَ رَبِّی دَخَلْتُ جُنَّهَ عَدْنٍ

فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ اوّلیَاءَ عَلِیٍّ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

لَنْ يُنَجِّیَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ

وَ عَفَا لِیَ الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِی

وَ تَوَالَوُا الْوَصِیَّ حَتَّی الْمَمَاتِ

وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيّاً

قَدْ وَ رَبِّی دَخَلْتُ جُنَّهَ عَدْنٍ

فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ اوّلیَاءَ عَلِیٍّ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

لَنْ يُنَجِّیَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ

وَ عَفَا لِیَ الْإِلَهُ عَنْ سَیِّئَاتِی

وَ تَوَالَوُا الْوَصِیَّ حَتَّی الْمَمَاتِ

وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

آنان که پنداشتند که علی علیه السلام دوستانش را از سختی ها نجات نمی دهد، دروغ می گویند.

سوگند به پروردگارم، اکنون داخل بهشت جاویدان شدم و خداوند همه گناهانم را بخشید.

پس بشارت دهید دوستان علی علیه السلام را که تا آخر عمر، در راستای ولایت و محبت علی علیه السلام وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کنند.

پس از او، در راه ولایت فرزندان او یکی پس از دیگری با توجّه به صفات امامت که دارند، قدم بردارند.

ص: 156

پس از این اشعار گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ حَقّاً حَقّاً وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً حَقّاً أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ.

آن گاه چشمش را بست، گویا روحش فتیله ای بود که خاموش شد یا سنگی بود که افتاد.

علی بن الحسین علیه السلام گوید: ابی الحسین بن عون به من گفت: اُذَینه که در آنجا حاضر بود، گفت: الله اکبر. آنکه حاضر قضیّه است مانند غایب نیست. از فضیل بن یسار با این دو گوشم شنیدم (وگرنه کر شوم) که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمودند:

أَنَّهُمَا قَالَا حَرَامٌ عَلَى رُوحٍ أَنْ تُفَارِقَ جَسَدِ هَا حَتَّى تَرَى الْخَمْسَةَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً بِحَيْثُ تَقَرُّ عَيْنُهَا أَوْ تَسْخَنُ عَيْنُهَا فَانْتَشَرَ هَذَا الْحَدِيثُ فی النَّاسِ فَشَهِدَ جِنَازَتَهُ وَ اللهِ الْمُوَافِقُ وَالْمُفَارِق.

حرام است بر روح که از جسدش جدا شود، مگر آنکه پنج تن را ببیند: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را. به طوریکه چشمش روشن یا چشمش کور گردد.

این ماجرا به گوش مردم رسید و دوست و دشمن بعد از دانستن این جریان، در تشییع جنازه سیّد حمیری، اجتماع کردند.

12. ابو خالد کابلی از أصبغ بن نباته نقل کرده است که فرمود:

حارث همدانی((1)) با گروهی از شیعیان که من نیز با آن ها بودم وارد

1- حارث اعور بن عبد الله از قبیله همدان یمن و از فقهاء اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

محضر امیر المؤمنین علیه السلام شد. حارث با تأنّی راه می رفت، عصایش را به زمین می کوفت و مریض بود. امیر المؤمنین علیه السلام که حارث در نزدش محترم بود، به وی فرمود: «کَیْفَ تَجِدُکَ یَا حَارِثُ؟؛ حالت چطور است ای حارث؟».

گفت: یا امیرالمؤمنین، روزگار از من به خواستهاش رسید و پیرم کرد. و غضبناک شدم از گفت و گو و مخاصمه اصحاب شما که در کنار خانه شما مشغول مجادله هستند.

امام فرمود: «وَفِیمَ خُصُومَتُهُمْ؟؛ در چه چیز خصومت و اختلاف می کردند؟»

گفت: در مورد شما و سه خلیفه پیش ازشما، بعضی در حال افراط و غلوّ بودند و بعضی متوسّط و پیرو شما و بعضی دیگر مردّد و مشکوک بودند و نمی دانستند جلو بروند یا در همان حال بایستند.

امام علیه السلام فرمود: «یا أخا همدان! آنچه می گویم برایت کافی است. بدان بهترین شیعه من گروه میانهرو هستند که غالیان به آن ها برمی گردند و عقب ماندگان (در مقام من) خود را به آن ها می رسانند.

حارث عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، خوش دارم جریان را بیشتر توضیح فرمایید و زنگار قلوب ما را پاک کرده و ما را در بصیرت کامل قرار دهید. امام فرمود: «مژده می دهم به تو ای حارث. حتماً مرا می شناسی در وقت مرگ و در کنار صراط و در کنار حوض کوثر و در وقت مقاسمه.

حارث گفت: مقاسمه چیست؟ فرمود: مقاسمه آتش و تقسیم آن. به

آتش می گویم «هَذَا وَلِیِّی فَاتْرُکِیهِ وَ هَذَا عَدُوِّی فَخُذِیه؛ این دوست من است، او را رها کن و این دشمن من است او را بگیر».

... یاد دار این حقیقت را ای حارث که مختصری است از مفصّلی. تو با کسی که دوستش داری، خواهی بود و برای توست، آنچه عمل کردهای. این را سه دفعه فرمود. در آن حال حارث اعور به پا خاست، ردای خویش را می کشید و می گفت: «مَا أُبَالِی بَعْدَهَا مَتَی لَقِیتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِیَنِی؛ بعد از این باکی ندارم که من به طرف مرگ بروم یا مرگ به طرف من آید».

گرچه روایت مفصّل و طولانی است، ما مقدار نیاز مورد بحث را بیان کردیم.

این قضیّه به قدری مشهور و معروف است که سیّد حمیری آن را به شعر درآورده است:

قَوْلُ عَلِیٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ

یَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِی

یَعْرِفُنِی طَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِی

أَسْقِیکَ مِنْ بَارِدٍ عَلَی ظِمَاء

أَقُولُ لِلنَّارِ حِینَ تُعْرَضُ لِلْعَرْضِ

دَعِیهِ لَا تَقْرَبِیهِ إِنَّ لَهُ

کَمْ ثَمَّ أُعْجُوبَةً لَهُ حَمَلَا

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا فَعَلَا

فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلَلًا

تَخَالَهُ فِی الْحَلَاوَهِ الْعَسَلَا

دَعِیهِ لَا تَقْبَلِی الرَّجُلَا

حَبْلاً بِحَبْلِ الْوَصِیِّ مُتَّصِلاً

گفتار علی علیه السلام به حارث اعور عجیب است و چقدر جالب و شگفت انگیز به حارث در آن جا بیان داشت.

ای حارث همدانی، هر کس که بمیرد مرا روبرو خواهد دید، مؤمن باشد یا منافق.

ص: 159

چشم او به وقت دیدن من، مرا می شناسد. من نیز او را با نعت و اسم و عمل می شناسم.

تو در صراط مرا خواهی شناخت. لذا از اشتباه و لغزش باکی نداشته باش.

در حال عطش، تو را سیراب می کنم از شراب خنکی که خیال می کنی در شیرینی مانند عسل است.

آن گاه که در معرض آتش قرار گیری (یا در معرض حساب) به آتش می گویم: به این مرد نزدیک نشو و او را رها کن.

رها کن او را، به او نزدیک مباش که ریسمانش به ریسمان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم متّصل است.

روایات در این رابطه، متواترند. مرحوم کلینی در کافی، نوزده حدیث در این مورد نقل کرده و مرحوم مجلسی، شصت حدیث نوشته است و در پایان بحث گوید:

إعلم أن حضورَ النّبی صلی الله علیه و آله وسلم والأئمّه علیهم السلام عند الموت ممّا قد ورد به الأخبار المستفیضه وقد إشتهر بین الشّیعه غایه الاشتهار وإنکار مثل ذلک لمحض إستبعاد الأوهام لیس من طریقه الأخیار. ((1))

بدان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان علیهم السلام در وقت مرگ، از چیزهایی است که اخبار مستفیضه درباره آن وارد شده است ودر میان شیعه در غایت اشتهار است، انکار چنین چیزی برای محض استبعاد، کار نیکان نیست.

1- بحار الانوار، ج6، ص 200.

بدون هیچ تردیدی، حضور ائمّه معصومین علیهم السلام هنگام جان دادن مؤمن، بدین جهت است که به دوستانشان کمک برسانند و به مأموران مرگ سفارش کنند تا با ملاطفت و مدارا روح آنان را قبض نمایند و به آنان مژده بهشت دهند، امّا حضور امامان معصوم علیهم السلام هنگام جان دادن کافر ممکن است بدین جهت باشد که به فرشته مرگ گوشزد کنند که این محتضر دشمن ما اهل بیت بوده پس بر او سخت بگیر. البتّه طبیعی است که در آن لحظه حساس حقّانیت آن بزرگواران بر کفّار نیز روشن خواهد شد و آنان پی خواهند برد که کاملاً بر باطل بوده اند.

در این رابطه روایت دیگری را جهت حسن ختام یادآور می شویم. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین فرمودند:

یَا عَلِیُّ إنّ مُحِبّیک یَفْرَحُونَ فِی ثَلَاثِ مَوَاطِنَ عِنْدَ خُروجِ أنفُسَهم وَأَنت هُناکَ تَشهَدُهُمْ وَعِنْدَ الْمُسَاءَلَهِ فی الْقُبُورِ وَأَنْتَ هُنَاکَ تُلَقِّنُهُمْ وَعِنْدَ الْعَرْضِ عَلی الله وأنتَ هُناک تُعَرّفَهم.((1))

ای علی! دوستداران تو در سه موقع شادمان می شوند: هنگامی که نفس آنان خارج می شود و تو در آن جا شاهدشان هستی. (یعنی در حضور تو جان می دهند) و هنگام سؤال قبر که در آن جا آنان را تلقین می کنی و به هنگام عرضه شدن بر خدا که آن جا هم تو آنان را معرّفی می کنی.

ص: 161

1- الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه، ج 1، ص 323. بحار الانوار، ج65، ص40 با مختصر تفاوت.

3. حضور شیطان هنگام غمرات موت

اشاره

از جمله کسانی که هنگام مرگ نزد محتضر حاضر می شود شیطان است. او برای فریفتن و گرفتن ایمان مؤمن، حضور می یابد و با حیله های مختلف تلاش می کند تا ایمان او را گرفته و بی ایمان از دنیا برود و این سخت ترین حالات برای محتضر است.

عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الشَّیْطَانَ لَیَأْتِی الرَّجُلَ مِنْ اوّلیَائِنَا عِنْدَ مَوْتِهِ یَأْتِیهِ عَنْ یَمِینِهِ وَعَنْ یَسَارِهِ لِیَصُدَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَیْهِ فَیَأْبَی اللهُ لَهُ ذَلِکَ وَکَذَلِکَ قَالَ اللهُ {یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَفی الآخِرَهِ }.((1))

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

هنگامی که مرگ یکی از دوستان ما فرا رسد، شیطان از جانب راست و چپ او می آید (و او را احاطه می کند) تا از ایمان و اعتقادی که دارد، بازش دارد (و نگذارد با ایمان از دنیا برود) ولی خداوند مانع او می شود و به همین دلیل می فرماید:

«خداوند مؤمنان را با گفتار ثابت و استوار (عقیده صحیح و محکم) در حیات دنیا و آخرت پا بر جا و ثابت می دارد».((2))

ممکن است چپ و راستی که در حدیث آمده است کنایه از تلاش و کوشش شیطان در گمراه ساختن محتضر باشد. شاید هم همان معنای ظاهری اش مراد باشد.

1- بحار الانوار، ج6، ص188.
2- ابراهیم/ 27.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که:

مَا مِنْ أَحَدٍ یَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَکَّلَ بِهِ إِبْلِیسُ مِنْ شَیْطَانِهِ أَنْ یَأْمُرَهُ بِالْکُفْرِ وَیُشَکِّکَهُ فی دِینِهِ حَتَّی تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ کَانَ مُؤْمِناً لَمْ یَقْدِرْ عَلَیْهِ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَاکُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُهُ صلی الله علیه و آله وسلم حَتَّی یَمُوتَ.((1))

هیچ محتضری نیست مگر اینکه ابلیس، یکی از شیاطین خود را موظّف کرده و نزد او می فرستد که او را به سوی کُفر بکشاند و در صحت دین به شک اندازد تا نفَس او بیرون رود. امّا کسی که مؤمن باشد، شیطان بر او

تسلّط ندارد که او را به کفر یا شک در دینش وادار کند. هرگاه به بالین آنان که در حال مرگ هستند حاضر شدید، آن ها را به گواهی دادن یکتایی خدا و رسالت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم تلقین کنید تا از دنیا برود.

لذا اگر انسان می خواهد ایمانش دستخوش وسوسه های شیطانی قرار نگیرد، باید دستوراتی را که بزرگان دین به او دستور داده اند انجام دهد. از جمله هنگام نماز شب از خدا بخواهد که ایمان او را کامل گرداند و شیطان را از او دور کند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

وَمَلَکُ الْمَوْتِ یَدْفَعُ الشَّیْطَانَ عَنِ الْمُحَافِظِ عَلَی الصَّلَاهِ وَیُلَقِّنُهُ شَهَادَةَ أنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَهِ فی تِلْکَ الْحَالَهِ الْعَظِیمَهِ.((2))

1- الکافی، ج3، ص 123؛ بحار الانوار، ج 6، ص 195.
2- من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 137.

کسی که از نمازهای خود مواظبت کند و آن ها را با شرایطش انجام دهد،هنگامی که شیطان برای گرفتن ایمانش نزد او حاضر می شود، (ملک الموت) آن را دور می کند و شهادتین را به او تلقین می نماید.

چنانچه خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْاْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُون. ((1))

اهل تقوا وقتی از ناحیه شیطان گرفتار وسوسه می شوند به یاد خدا می افتند در نتیجه راه حق را به روشنی می بینند و بیدار می گردند.

از این رو انسان مؤمن هنگام مرگ خود را در اختیار شیطان نگذاشته و با یاد خدا، خویشتن را از شرّ این موجود شرور نجات می بخشد.

روایت دیگری را از اهل تسنن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، ذکر می کنیم:

انّ العبد اذا کان عند الموت قعد عنده شیطانان، الواحد عن یمینه والآخر عن شماله، فالّذی عن یمینه علی صفه أبیه یقول له یا بنیّ إنّی کنت علیک شفیقاً ولک محبّاً ولکن مُتّ علی دین النّصرانیه فهو خیر الأدیان، والّذی علی شماله علی صفه امّه تقول له یا بنیّ انّه کان بطنی لک وعاء وثدیی لک سقاء وفخذی لک وطاء ولکن متُّ علی دین الیهود وهو خیر الأدیان.((2))

هنگام مرگ، دو شیطان نزد محتضر حاضر می شوند که یکی از آن ها

ص: 164

1- اعراف/201.
2- التذکرهْ، محمد بن ابی بکر قرطبی، ص 33.

در سمت راست و دیگری در سمت چپ قرار می گیرند. شیطانی که در طرف راست قرار دارد، شبیه به پدر محتضر بوده و به او می گوید: فرزندم من همیشه با تو مهربان و دوست بودم (از هیچ کمکی نسبت به تو دریغ نکردم و فقط) از تو می خواهم که با دین نصرانیت بمیری که بهترین ادیان است. و شیطانی که در سمت چپ محتضر است، شبیه مادر اوست. به او گوید:

فرزندم! تو در شکم من جای داشتی و پستانم مشک شیر و دامنم جایگاه (آرامش و آسایش) تو بود، از تومی خواهم که به دین یهودیّت بمیری که بهترین ادیان است.

از این روایت به روشنی دانسته می شود که علّت حضور شیطان به هنگام مرگ، به کفر کشاندن مؤمنان است.

البتّه در آن هنگام، شیطان توانایی جذب همگان را ندارد، بلکه بی ایمانان و دنیاطلبان غافل از آخرت هستند که خود را در اختیار او قرار داده و او را (ولیّ) انتخاب می کنند؛ به فرمانش گوش می سپارند و در این موقع حسّاس اگر ایمان ضعیفی هم داشته باشند، از دست می دهند.

خدای تعالی، تسلّط شیطان را بر کسانی می داند که او را ولیّ خود بدانند:

{إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ }.((1))

تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آن ها که نسبت به او [خدا] شرک می ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می نهند).

1- نحل/ 100.

و از سوی دیگر برای اینکه مبادا شیطان بر انسان مسلّط شود و در اعماق دل او نفوذ کند، بارها او را دشمن معرّفی کرده است چنان چه می فرماید:

{أَلَمْ أعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنی آدَمَ أنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ }.((1))

آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟ !

در هر حال نه تنها در دنیا، بلکه در هنگام مرگ هم افراد ضعیف الایمان به راحتی تسلیم او شده و بی ایمان از دنیا می روند، چرا که ملکات نفسانی و خصلت های حیوانی

آنان چنین اقتضایی دارد. آنان از کسانی نبودند که به هنگام وسوسه های شیطانی، خدا را در نظر بگیرند و گناه نکنند.

خداوند در این باره چنین می فرماید:

{وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا }.((2))

هر کس به جای پروردگار، شیطان را سرپرست خود قرار دهد، زیان آشکاری کرده است.

قرآن کریم در آیه ای دیگر به این حقیقت چنین اشاره می کند:

{اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأنسَئهُمْ ذِكْرَ اللهِ اولئکَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُون }.((3))

1- یس/ 60 و61.
2- نساء/119.
3- مجادله/19.

شیطان بر آن ها مسلط شده در نتیجه یاد خدا را فراموش کرده اند. آن ها از حزب شیطانند. بدانید که حزب شیطان از زیانکارانند.

این آیه سرنوشت نهایی منافقان تیره دل را بیان می کند. منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که دربست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را به کلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمّال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می گیرند.

در روایتی می خوانیم هنگامی که امام حسین علیه السلام در کربلا صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک و سیل خروشان در مقابل خود دید، فرمود:

بِئْسَ الْعَبِیدُ أَنْتُمْ أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَهِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم ثُمَّ إِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ إِلَی ذُرِّیَّتِهِ وَعِتْرَتِهِ تُرِیدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْکُمُ الشَّیْطَانُ فَأَنْسَاکُمْ ذِکْرَ اللهِ الْعَظِیمِ فَتَبّاً لَکُمْ وَلِمَا تُرِیدُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون.((1))عجب بندگان بدی هستید. اظهار اطاعت خدا و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده اید ولی اکنون آمده اید فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل رسانید. شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای بزرگ را از خاطرتان برده است. پس نابود باشید شما و نابود باد خواسته هایتان. {إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون }.

آیا چنین افرادی مواقع جان دادن از دست شیطان رهایی خواهند یافت؟!

1- بحار الانوار، ج45، ص 5.

نشکن، نمی گویم !!

برای رفع خستگی، داستانی را از کتاب عالم برزخ مرحوم آیت الله محمّدی اشتهاردی نقل می کنیم. ایشان به نقل از یکی از علماء می نویسد: در مشهد به تحصیل علوم دینی حوزوی اشتغال داشتم، یکی از طلبه ها که از دوستان من بود، بیمار شد و بیماریش به قدری شدید گردید که به حالت مرگ افتاد، در این هنگام ما او را تلقین می کردیم، به او می گفتیم: بگو «لا اله الّا الله»، «الله اکبر»

و...، او در پاسخ می گفت: «نشکن، نمی گویم».

ما تعجّب کردیم، از این رو که او طلبه خوبی بود، راز چیست که پاسخ ما را نمی دهد و به جای آن، سخن بی ربطی به زبان می آورد؟ تا اینکه لحظاتی حالش خوب شد، از او پرسیدیم، چرا در برابر تلقین ما، می گفتی: «نشکن، نمی گویم» رازش چیست؟

در پاسخ گفت: اوّل آن ساعت مخصوص مرا بیاورید تا بشکنم و بعد ماجرا را برای شما تعریف کنم، ساعتش را آوردند و به او دادند، او گفت: «من به این ساعت علاقه بسیار داشتم. هنگام احتضار، شنیدم شما به من می گویید: بگو لا اله الّا الله... ولی شخصی (شیطانی) در برابرم ایستاده بود و همین ساعت مرا در دست داشت و در دست دیگرش چکش بود و آن را بالای سر ساعت من نگه داشته بود، می خواستم جواب شما را بگویم و همنوا با تلقین شما، ذکر خدا به زبان بیاورم، آن شخص به من می گفت: اگر الله اکبر و لا اله الّا الله بگویی، ساعت تو را می شکنم. من هم چون آن ساعت را بسیار دوست داشتم به او می گفتم: «نشکن، نمی گویم».

ص: 168

قطع نظر از صحّت و سقم این قبیل داستان ها، این مضمون در روایات ائمّه معصومین علیهم السلام نیز رسیده است که ذیلاً بیان می گردد.

ب) چرا بعضی از مؤمنان سخت و بعضی از کافران آسان جان می دهند؟

قبلاً یادآور شدیم که اصل وجود مرگ برای همه افراد یکسان می باشد و آن جان دادن و خروج نفس از بدن است، ولی نمی توان تساوی قبض روح همه افراد را پذیرفت، زیرا طبق آیات و روایات، جان دادن برای مؤمن بسیار سهل و راحت و بدون اضطراب و دلهره است، امّا برای منافق و کافر بسیار سخت و سنگین و با دشواری هایی روبرو است. اکنون این سؤال مطرح می شود که در برخی موارد ما شاهد آسان جان دادن کافران و ظالمان هستیم و بالعکس بعضی از مؤمنان به سختی جان می دهند.

پاسخ: آن چه لازم است عنایت شود اینکه جریان جان کندن و چگونگی آن از مسائل نظری و پیچیده ای است.

پاسخ این سؤال را باید از لابلای روایات امامان معصوم علیهم السلام جویا شویم، زیرا گفتار اهل بیت عصمت و طهارت، افق های تازه ای از معارف الاهی را می گشاید. برای تبیین پاسخ، روایاتی را در این مورد یادآور می شویم:

1. .. قیلَ فَمَا بَالُنَا نَرَی کَافِراً یَسْهُلُ عَلَیْهِ النَّزْعُ فَیَنْطَفِئُ وَهُوَ یُحَدِّثُ وَیَضْحَکُ وَیَتَکَلَّمُ وَفی الْمُؤْمِنِینَ أَیْضاً مَنْ یَکُونُ کَذَلِکَ وَفِی الْمُؤْمِنِینَ وَالْکَافِرِینَ مَنْ یُقَاسِی عِنْدَ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِد.

به امام صادق علیه السلام عرض شد: چگونه است که (از یک سو) برخی از کافران به راحتی قبض روح می شوند؟ و در حال سخن گفتن و

خبر دادن و خندیدن (ناگهان) خاموش می شوند؟ در بین مؤمنان هم افرادی این چنین جان

می دهند، و (از سویی دیگر) هم از مؤمنان و هم از کافران کسانی هستند که به هنگام سکرات موت سختی هایی را تحمل می کنند؟

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند:

ما کَانَ مِنْ رَاحَهٍ لِلْمُؤْمِنِینَ هُنَاکَ فَهُوَ عَاجِلُ ثَوَابِهِ وَمَا کَانَ مِنْ شَدِیدَهٍ فَتَمْحِیصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِیَرِدَ الآخِرَهَ نَقِیّاً نَظِیفاً مُسْتَحِقّاً لِثَوَابِ الْأَبَدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ وَمَا کَانَ مِنْ سُهُولَهٍ هُنَاکَ عَلَی الْکَافِرِ فَلِیُوَفَّی أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فی الدُّنْیَا لِیَرِدَ الآخِرَهَ وَلَیْسَ لَهُ إِلَّا مَا یُوجِبُ عَلَیْهِ الْعَذَابَ وَمَا کَانَ مِنْ شِدَّهٍ عَلَی الْکَافِرِ هُنَاکَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عَذَابِ اللهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِکُمْ بِأَنَّ اللهَ عَدْلٌ لَا یَجُورُ.((1))

در مواردی که مؤمن، به راحتی جان می دهد به سبب آن است که پاداش او به زودی (و در همین دنیا) آغاز شده است و در مواردی که به سختی جان می دهد، به دلیل آن است که ازگناهانش پاک شود (سختی جان دادن، کفاره گناهانش خواهد بود) تا در آخرت پاک و منزه از گناهان محشور گردد؛ در حالی که مستحق پاداش ابدی است و هیچ مانعی در برابر او نخواهد بود؛ امّا در مواردی که کافر به آسانی قبض روح می شود به جهت این است که همین آسان جان دادن پاداش کارهای نیکی باشد که در دنیا انجام داده تا به هنگام ورود به آخرت هیچ چیزی به همراه نداشته باشد، مگر آنچه را که به سبب آن مستحق عذاب الاهی است و کافرانی که به

1- بحار الانوار، ج6، ص 152.

سختی جان می دهند، بدان سبب است که (در همین جهان) عذاب الاهی برایشان شروع شده، در حالی که نیکیهایشان از بین رفته است. این ها به جهت عدالت خداست که ظلم نمی کند.

2. در روایتی دیگر، آن حضرت در پاسخ به محمّد بن مسلم که از ایشان درباره گناهکاران اهل ایمان سؤال کرد، فرمودند:

وَاللهِ لَا یَصِفُ عَبْدٌ هَذَا الأَمْرَ فَتَطْعَمَهُ النَّارُ. قُلْتُ: إِنَّ فِیهِمْ مَنْ یَفْعَلُ وَیَفْعَلُ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ إِذَا کَانَ ذَلِکَ ابْتَلَی اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی أَحَدَهُمْ فِی جَسَدِهِ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ کفّارةً لِذُنُوبِهِ وَإِلَّا ضَیَّقَ اللهُ عَلَیْهِ فِی رِزْقِهِ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ کفّارةً لِذُنُوبِهِ وَإِلَّا شَدَّدَ اللهُ عَلَیْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ حَتَّی یَأْتِیَ اللهَ وَلَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ یُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ. ((1))

به خدا قسم بنده [مؤمنی] که به این وصف [ایمان] باشد آتش او را در برنمی گیرد. گفتم: میان آنان کسانی هستند که مرتکب [گناهانی] شده اند. فرمودند: اگر چنین باشد، ممکن است خدای تبارک و تعالی، در همین جهان جسد او را مبتلا (و بیمار) کند تا کفاره گناهانش باشد؛ و الا (اگر چنین نشد) ممکن است رزق و روزی را بر او تنگ بگیرد و اگر این هم کفاره گناهانش نشود، هنگام مرگ، بر او سخت گیری نماید تا بدون گناه بر خدا وارد گشته داخل بهشت گردد.

3. دَخَلَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَی رَجُلٍ قَدْغَرِقَ فی سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَهُوَ لَا یُجِیبُ دَاعِیاً فَقَالُوا لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ! وَدِدْنَا لَوْ عَرَفْنَا کَیْفَ

1- بحار الانوار، ج6، ص 160.

الْمَوْتُ وَكَيْفَ حَالُ صاحِبِنَا؟ فَقَالَ: الْمَوْتُ هُوَ الْمِصْفَاهُ تُصَفِّى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخَرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كفّارةَ آخِرِ وِزْرٍ بَقِيَ عَلَيْهِمْ وَتُصَفِّى الْكَافِرِينَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ لَذَّهٍ أَوْ رَاحَهٍ تَلْحَقُهُمْ هُوَ آخِرَ ثَوَابِ حَسَنَهٍ تَكُونُ لَهُمْ وَأَمَّا صَاحِبُكُمْ هَذَا فَقَدْ نُخِلَ مِنَ الذُّنُوبِ نَخْلًا وَصُفِّيَ مِنَ الآثَامِ تَصْفِيَهً وَخُلِّصَ حَتَّى نُقِّيَ كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ مِنَ الْوَسَخِ وَصَلُحَ لِمُعَاشَرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فى دَارِنَا دَارِ الأَبَدِ.((1))

امام موسی کاظم علیه السلام بر بیماری وارد گردید که در حالت بی هوشی مرگ بود و به کسی پاسخ نمی داد. اطرافیان بیمار گفتند: یابن رسول الله، دوست داریم حقیقت مرگ و وضع بیمار ما را شرح دهید. فرمود: مرگ وسیله و ابزار تصفیه است که همه باید از آن بگذرند، که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفّاره آخرین گناهان آنان به شمار می رود. در حالیکه کافران را از نعمت هایشان جدا می کند و آخرین لذّتی است که به آنان می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده اند. امّا این بیمار محتضر شما به طور کلّی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص شد؛ آن سان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود. او هم اکنون این شایستگی را پیدا کرد که در سرای جاوید با ما اهل بیت باشد.

در نتیجه می توان گفت از نظر آیات قرآن مجید و روایات امامان معصوم علیهم السلام این مطلب قطعی است که گنهکار هر چند مسلمان باشد به عذاب الاهی معذّب خواهد بود؛ گو اینکه وقتی دارای ایمان باشد بالاخره به رستگاری نهایی و خلاصی از دوزخ

1- همان، ص 155.

نائل می گردد، ولی ممکن است نجات او پس از سالها چشیدن رنج و عذاب باشد.

حساب گناهان یک عده در شدائد و سکرات مرگ تصفیه می گردد؛ گروهی دیگر با عذاب های قبر و عالم برزخ جریمه گناهان خود را می پردازند و جمعی دیگر در اهوال قیامت و شدائد حساب،کیفر خود را می بینند و عده ای به دوزخ می افتند و سالها در عذاب درنگ می کنند؛ چنانچه در تفسیر آیه ی کریمه:

{لابِثِینَ فیها أحْقابا }.((1))

در آتش، سالیان درازی درنگ کننده اند.

از امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که:

هَذِهِ فی الَّذِینَ یَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ.((2))

این آیه مربوط به کسانی است که از آتش نجات می یابند.

البتّه اینکه بعضی عذاب های پس از مرگ نیز سبب تصفیه گناهان می گردد، در بحث عذاب قبر خواهد آمد.

ج) کراهت طلب مرگ

البتّه باید توجّه داشت که علاقه اوّلیای الاهی به مرگ به معنای آن نیست که از خدا مرگ خویش را بطلبند؛ چرا که دنیا تجارت گاه آنان است. امام عسکری علیه السلام از پدران خود نقل می کند:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَی الصَّادِقِ علیه السلام فَقَالَ: قَدْ سَئِمْتُ الدُّنْیَا فَأَتَمَنَّی عَلَی اللهِ

1- نبأ/ 23.
2- بحار الانوار، ج8، ص 295.

إلْمَوْتَ. فَقَالَ: تَمَنَّ الْحَيَاةَ لِتُطِيعَ لَا لِتَعْصِىَ فَلَأَنْ تَعِيشَ فَتُطِيعَ خَيْرٌ لَکَ مِنْ أَنْ تَمُوتَ فَلَا تَعْصِىَ وَلَا تُطِيعَ.((1))

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: از دنیا خسته شده ام؛ از این رو از خدا تمنّای مرگ دارم. حضرت فرمودند: تمنّای حیات کن تا فرمانبرداری (خدا) کنی، نه اینکه نافرمانی نمایی؛ چرا که زندگی همراه با اطاعت برای تو بهتر است از این که بمیری در حالی که نه عصیان کرده باشی و نه اطاعت.

از حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز می توان استفاده کرد که انسان نباید تمنّای مرگ کند تا اگر نیکوکار است، بر نیکی های خود بیفزاید و اگر گناهکار است، بتواند توبه نموده و گذشته خود را جبران نماید.

همچنین در حدیث دیگر می فرماید:

قال النّبی صلی الله علیه و آله وسلم : لَا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ وَلْيَقُلِ اللَّهُمَّ أَحْيِنِی مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْراً لی وَتَوَفَّنِی إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْراً لِی.((2))

کسی از شما به جهت این که دچار گرفتاری شده، آرزوی مرگ نکند؛ بلکه بگوید خدایا تا مادامی که زندگی برای من خیر است، مرا زنده بدار و هنگامی که وفات برای من خیر باشد، مرا بمیران.

بله، اگر انسان نتواند از حیات و عمر خود هیچ گونه استفاده ای ببرد و زندگی برای او به جای سود ضرر معنوی در بر داشته باشد، در این صورت مرگ برای وی بهتر از حیات خواهد بود.

1- بحار الانوار، ج6، ص 128.
2- وسائل الشیعه، ج2، ص 449.

سید السّاجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می فرمایند:

وَعَمِّرْنِی مَا كَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فی طَاعَتِکَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَيْکَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُکَ إِلَیَّ، أوْ يَسْتَحْکِمَ غَضَبُکَ عَلَیّ.((1))

خدایا ! عمر مرا مادامی که در راه فرمان برداری از تو صرف شود طولانی کن؛ امّا هنگامی که چراگاه شیطان قرار گرفت، قبل از آن که خشم تو بر من سبقت گیرد و غضب تو برایم حتمی شود، جانم را بگیر.

در روایات نیز به این امر اشاره شده:

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ علیه السلام أَنَّهُ قَال: مَنِ اسْتَوَی يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ... مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمَيْهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَرَ الزِّيَادَةَ فِی نَفْسِهِ فَهُوَ إِلَی النُّقْصَانِ وَمَنْ كَانَ إِلَی النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاهِ.((2))

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دو روزش مساوی باشد، در خسران است؛ ولی اگر امروزش بدتر از دیروز او باشد، ملعون (و از رحمت خدا دور) خواهد بود و کسی که احساس زیاد شدن (معرفت به خدا، ایمان، کمالات و صفات خوب اخلاقی) در خود نکند، در نقصان است و کسی که روز به روز در حال نقصان باشد (و هیچ گونه تکاملی نداشته باشد) مردن او برایش بهتر از زنده بودن است.

در رابطه با کراهت انسان از مرگ، در حدیثی نقل شده است: «مردی نزد

1- صحیفه سجادیه، ص 92؛ مفاتیح الجنان، دعای مکارم الاخلاق.
2- وسائل الشیعه ج 16، ص 94.

عمر خلیفه دوّم آمد، و گفت: من فتنه را دوست دارم! و از حق بیزارم! و به چیزی گواهی می دهم که هرگز ندیده ام! عمر عصبانی و ناراحت شد؛ او را به زندان افکند. این سخن به گوش علی علیه السلام رسید.

آن حضرت فرمود: ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی. عمر گفت: چرا؟ فرمود: تو حرف آن مرد را نفهمیدی؛ زیرا او مال و فرزند خود را دوست می دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به «فتنه» کرده است: {إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ اوّلادُكُمْ فِتْنَهٌ}((1)) او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به «حق» شده {وَجاءَتْ سَكْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ}((2)) اما اینکه او گفته است، به چیزی گواهی می دهم که هرگز او را ندیده ام، یعنی او شهادت به یکتایی خداوندی می دهد که هرگز او را ندیده است. در اینجا عمر گفت: «لو لا علی لهلک عمر» اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می شد. سپس دستور داد آن مرد را آزاد کنند.

د) نشنیدن صدای ملائکه و محتضر

در این جا یک سؤال مهم در ذهن خطور می کند و آن اینکه: چرا حاضران اطراف محتضر، صدای ملائکه و صحبت محتضر را نمیشنوند. چرا زدن ملائکه را نمیبینند و صدای آن را احساس نمیکنند؟

جواب: در موضوع نشنیدن صدای ملائکه اشکالی وجود ندارد؛ زیرا

ص: 176

1- تغابن/ 15
2- ق/ 19

ساختمان فیزیکی گوش های ما محدود است و قابلیت شنیدن هر صدایی را ندارد؛ بلکه گوش ما تنها استعداد شنیدن پاره ای از صداها را دارد که تعداد نوسانات امواج آن از حدّ معینی کم تر و بیش تر نباشد. در علم تجربی ثابت شده است محدوده شنوایی انسان در محدوده طول موج های صوتی با بسامد20 تا 20000 هرتز است و صوت هایی با بسامد کم تر از 20 هرتز که فروصوت می گویند و بیش تر از 20000 هرتز که فراصوت گفته می شود، در هر دو صورت برای انسان قابل شنیدن نیست. همچنین است قوه بینایی ما که فقط ارتعاشات اثری را که حدّ معین داشته باشد، می بیند.

از این رو، وقتی که جبرئیل، وحی را برپیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نازل می کرد، صحابه دور آن حضرت نشسته بودند امّا جبرئیل را نمی دیدند و صدای آن را نمی شنیدند.((1)) ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هم جبرئیل را می دید و هم صدای او را می شنید و با او گفتگو می کرد. همینطور مردم نمی توانند صدای ملائکه را بشنوند.

اشکال عمده، نشنیدن صدای محتضر و ندیدن کتک خوردن او است. بر این اشکال دو جواب می توان ارائه کرد:

1. خداوند حکیم، طبق مصالحی که خودش می داند، به هزار و یک وسیله می تواند آن را از حاضران مخفی نگه دارد؛ هر چند دلیل مخفی داشتن آن برای ما روشن نباشد. البتّه این حقیقتی است که باید اجمالاً به آن ایمان داشته باشیم و

1- اگر گفته نشود قرائت آیات قرآن و سایر اموری که وحی می شده است در روح آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم القا می شده است.

برای ایمان به آن، علم تفصیلی لازم نیست؛ مانند بسیاری دیگر از حقایق عالم (مثل لوح محفوظ، عرش و کرسی و...) که بدون علم تفصیلی به آنها، به وجودشان ایمان داریم.

2. ممکن است کتک خوردن محتضر و جواب او، روحانی و غیرمحسوس در جسم برزخی او باشد، نه مادّی و محسوس که بعضی روایات مؤیّد آن است.

در این باره ابو بصیر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مؤیّد این ادّعا خواهد بود:

إِذَا حِیلَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْکَلَامِ أتَاهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَمَنْ شَاءَ اللهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم عَنْ یَمِینِهِ وَالْآخَرُ عَنْ یَسَارِهِ فَیَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم : أَمَّا مَا کُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ ذَا أَمَامَکَ وَأَمَّا مَا کُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَی الْجَنَّهِ. فَیَقُولُ: هَذَا مَنْزِلُکَ مِنَ الْجَنَّهِ فَإِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاکَ إِلَی الدُّنْیَا وَلَکَ فِیهَا ذَهَبٌ وَفِضَّهٌ فَیَقُولُ: لا حَاجَهَ لِی فی الدُّنْیَا فَعِنْدَ ذَلِکَ یَبْیَضُّ لَوْنُهُ وَیَرْشَحُ جَبِینُهُ وَتَقَلَّصُ شَفَتَاهُ وَتَنْتَشِرُ مَنْخِرَاهُ وَتَدْمَعُ عَیْنُهُ الْیُسْرَی فَأَیَّ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ رَأَیْتَ فَاکْتَفِ بِهَا

فَإِذَا خَرَجَتِ النَّفْسُ مِنَ الْجَسَدِ فَیُعْرَضُ عَلَیْهَا کَمَا عُرِضَ عَلَیْهِ وَهِیَ فی الْجَسَدِ فَتَخْتَارُ الآخِرَهَ.((1))

هنگامی که بین مؤمن و بین قدرتِ بر گفتن، حائل شود (یعنی زبان محتضر از سخن گفتن باز ماند.) رسول خدا و کسی که خدا بخواهد،((2)) نزد او می آیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در طرف راست و آن

1- الکافی، ج3، ص 129.
2- منظور از «و من شاء الله» امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاید در محضر امام بعضی از مخالفین حضور داشته که با کنایه فرموده اند.

دیگری در طرف چپ او می نشیند، رسول خدا به او می گوید: چیزی را که امید می داشتی اینک به پیش روی تو است (دیدار پیامبر و علی) و امّا آنچه را از آن می ترسیدی (کیفر) از آن ایمن هستی. سپس دری از بهشت برایش باز می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: این منزل تو در بهشت است (بهشت برزخی) و اگر بخواهی تو را به دنیا برمی گردانیم که در آنجا طلا و نقره است، محتضر در این هنگام می گوید: مرا نیازی به دنیا نیست. در آن وقت رنگش سفید می گردد، پیشانیش عرق می کند، لبهایش بسته و بالا می رود، دو سوراخ دماغش باز می شود و اشک در چشم چپش پیدا می شود. هر کدام از این علامات را دیدی کفایت کن (و بدان آن ها در کنارش حاضر شده اند.) وقتی که نفس او از جسد خارج شد، دوباره آنچه که قبل از آن به او عرضه شده بود، بر او عرضه می شود و او آخرت را اختیار می کند.

البتّه مرحوم علاّمه طباطبایی در ذیل این آیه نظر دیگری فرموده است که مراد از زدن ملائکه به صورت و پشت محتضر، کنایه از تسلّط و احاطه ملائکه و خوار و ذلیل کردن کفّار است. والله العالم.

ه-) پاسخ به یک سؤال مهم

اشاره

به هر حال این که در لحظه مرگ و آخر عمر، چه انقلاب عجیب و تحوّل بی سابقه برای انسان روی می دهد، هیچ کس نمی داند؛ چون کسی ازاین راه برنگشته و هیچ قضیّه ای را بازگو نکرده است که احساس خود را در آن لحظه خاص که مشاهده کرده، برای دیگران بیان کند.

ممکن است این سؤال مطرح شود کسانی بوده اند که از عالم برزخ برگشته اند و هیچ اطّلاعی از شادی و نعمت یا رنج و عذاب برزخ و هم چنین حالات و سکرات موت بیان نکرده اند. مانند برگشت عزیر پیامبر، فرزندان حضرت ایّوب، موسی و هفتاد نفر و کشته بنی اسرائیل و زنده شدن هزاران نفر[(1)] که در کتاب های تفاسیر ثابت شده است.

پاسخ: گرچه جواب این سؤال را در کتاب «رجعت، در عصر ظهور» بیان کردیم اما، به لحاظ اهمّیت مطلب، دوباره آن را یادآور می شویم:

اوّلاً: شاید آن هایی که از عالم مجرّد به این عالم مادّه برگشته اند، آنچه که در آن جا مشاهده کرده اند با بدن مثالی بوده است.

وقتی روح مجرّد از بدن مثالی به بدن مادّی و ملکی انتقال یافت، نمی تواند هر آنچه را در عالم تجرّد دیده اند و احساس کرده اند، به عالم مادّی گزارش و شرح دهند؛ چون شرایط این دو عالم با هم متفاوت است. مثلاً اگر دوقلویی را فرض کنیم که یکی از آن ها پس از تولّد، مجدداً به رحم مادر در کنار برادرش بازگردد و بخواهد آنچه را در لحظه تولّد و پس از ورود به این جهان پهناور بیرون از رحم مشاهده کرده است و حوادث تلخ و شیرین گذرانده را برای برادرش توضیح دهد، آیا توانایی بر این کار پیدا می کند؟ هرگز.

همچنین جنینی که در پشت پرده های سیاه و تاریک رحم زندگی می کند، کجا می تواند فضای روشن و گستره جهان را درک نماید؟ او گمان دارد هر چه هست همین عالم رحم مادر است و بس؛ انسانی که در محدوده عالم مادّه زندگی می کند، نمی تواند عالم پس از مرگ را دریافت نماید. زیرا از یک سو پرده های

1- به ترتیب؛ بقره/259، انبیاء/84، اعراف/ 155، بقره/ 72و73، بقره/243.

سیاه و ضخیم محسوسات جلو دید او را گرفته و از طرف دیگر اُنس و حرص به زندگی مادّی عقل وی را از ادراک ابدیّت بازداشته است. به گفته مولانا:

گر جنین را کس بگفتی در رحم

هست بیرون عالمی بس منتظم

یک زمین خرمی با عرض و طول

کوه ها و بحرها و دشت ها

آسمان بس بلند و پر ضیا

در صفت ناید عجایب های

آن خون خوری در چار میخ

تنگنا کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ

هم چنانکه آن جنین را طعم خون

از حدیث این جهان محجوب

کرد بر تو هم طعم خوشی این

جهان طعم ذوق این حیات پر

غرور پس طمع کورت کند نیکو

بدان اندر او صد نعمت و چندین اکول

بوستان ها، باغ ها و کشت ها

آفتاب و ماهتاب و صد سها

تو در این ظلمت چه ای در

امتحان در میان حبس انجاس و عنا

هست بیرون عالمی بی بو و

رنگ کان غذای اوست در اوطان

دون خون تن را بر دلش محبوب

کرد شد حجاب آن خوشی جاودان

از حیات راستینت کرده

دور بر تو پوشاند یقین را بی

گمان بنابراین کسانی که رجعت کرده اند، ممکن است حکمت خداوند سبحان این باشد که انسان ها در عالم دنیا بسیاری از مسائل عالم دیگر را از یاد ببرند و اصلاً توان بیان مشاهدات خود را که در عالم مجرّد دیده اند در این عالم مادّی نداشته باشند؛چون هیچ مانع عقلی وجود ندارد که مشاهدات و حالات آن دوره را خداوند جهت مصالحی در سلّول های مغزی ما (قسمت حافظه) قرار نداده باشد. داستان مردن و زنده شدن عزیر که با تردید گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز؛ ولی به او خطاب شد: یکصد سال در این جا مانده ای؛ گواهی بر این مدّعا خواهد بود که خداوند خاطرات آن دوره را در زندگی دنیا که موقع تکلیف و ظرف تکامل است، از ارواح سلب کرده باشد. ما حتّی بسیاری از خواب های خود را در بیداری فراموش می کنیم.

ص: 181

خلاصه حیات مادّی دنیوی حجاب و مانعی است بین عالم ماده و عالم مجرد و مثال. به عبارت دیگر، کسانی که در عالم دنیا زندگی می کنند وجودشان محدود به عالم ماده است و نمی توانند از افق عالم ماده پا فراتر نهند؛ پس قدرت درک نشئه دیگر در این نشئه مادّی غیر ممکن خواهد بود.

عالم ذر

البتّه این مسأله مشابه و نظیر دارد که همان داستان معروف و مشهور «عالم ذر» و«پیمان الست» است که همه فرزندان بنی آدم تا پایان این دنیا، در عالم ذر مورد خطاب و سؤال الاهی قرار گرفتند و به قدرت الاهی در آن زمان به ربوبیت خدا اعتراف و اقرار کردند؛ ولی بعد از آنکه وضع وجودی ما از حالت ذری به حالت جسم فیزیکی تغییر یافت و در محیط این دنیا قرار گرفت، آن را فراموش کرده، و هیچ کس، آن موقف را به یاد نمی آورد:

{وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَیٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَیٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ }.((1))

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت، از پشت بنی آدم، فرزندان و ذرّیّه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر خودشان ساخت (وفرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، ما گواهی دادیم (که تو پروردگار مایی، این اقرار گرفتن از ذریه آدم برای آن بود) تا در روز قیامت نگویید: ما از این، غافل بودیم.

1- اعراف/172. برای اطلاع بیشتر از نظرات مختلف، ر.ک: اصول الکافی، ج6؛ بحار الانوار، ج57، و تفاسیر: پیام قرآن، منشور جاوید و تفسیر اطیب البیان.

از مضمون این آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: یکی تقدّم خلق ارواح بر ابدان دنیوی، دوّم وجود یک عالم دیگر به نام عالم ذر.

محدثان و مفسران در این زمینه روایات زیادی را مطرح کرده اند که به طور خلاصه، به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

1. مرحوم صدوق در کتاب توحید خود، روایتی صحیح از زراره نقل می کند که امام باقر علیه السلام در جواب سؤال او از آیه مبارکه فوق فرمود:

خْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ صُنْعَهُ وَلَوْ لا ذَلِکَ لَمْ یَعْرِفْ أَحَدٌ

رَبَّه.((1))

همچنین در علل الشرایع روایت دیگری به سند موثق نقل می کند که آن حضرت در جواب سؤال از آیه مذکور فرمود:

ثَبَتَتِ الْمَعْرِفَهُ وَنَسُوا الْموقت (الموقف) وَسَیَذْکُرُونَهُ یَوْماً وَلَوْ لاذَلِکَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَلا مَنْ رَازِقُهُ.((2))

خلاصه معنای این دو روایت این است:

(خداوند، تمام ذریه حضرت آدم را تا قیامت، مانند ذراتی بیرون آورد و به آنان صنع و خلقت خود را نشان داد) و به آنان معرفت داد و این معرفت خدا به صورت امری فطری در نهاد آنان باقی و ثابت ماند؛ ولی اصل آن موقف و واقعه ی نورانی را که در آن به ربوبیت خدا اعتراف کرده اند فراموش کردند و اگر

1- التوحید، ص 330؛ بحار الانوار، ج 3، ص 279.
2- علل الشرایع، ج1، ص117؛ بحار الانوار، ج5، ص243.

این تعریف و آشنایی نمی بود، کسی پروردگار و آفریدگار و روزی رسان خودرا در این دنیا نمی شناخت.

2. موثّقه حسن بن الجهم از امام رضا علیه السلام از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

بَعَثَ اللهُ مَلَکاً فَزَجَرَهُ زَجْرَهً فَیَخْرُجُ وَقَدْ نَسِیَ الْمِیثَاقَ... .((1))

خداوند فرشته ای فرستد که او را نهیبی زند و وی پیمان را فراموش کرده، بیرون آید... .

3. در روایتی صحیحه از محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

... فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهُ أَتَاهُ مَلَکٌ یُسَمَّی الزَّاجِر... وَقَعَ إِلَی الأَرْضِ بَاکِیاً مِنْ زَجْرَهِ الزَّاجِرِ وَنَسِیَ الْمِیثَاق.((2))

چون زمان تولّدش نزدیک شود، فرشته ای به نام زاجر به نزدش آید،... به زمین افتد در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است و پیمان را فراموش کرده.

4. محمّد بن اسماعیل از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

حَتَّی إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَیْهِ مَلَکاً فَزَجَرَهُ زَجْرَهً فَیَخْرُجُ وَیَنْسَی الْمِیثَاقَ.((3))

زمانی که بیرون شدنش نزدیک شود، خدای عزّوجل فرشته ای به نزد او فرستد و نهیبی به او زند؛ پس بیرون می آید، در حالی که پیمان را فراموش کرده است.

1- الکافی، ج6، ص13؛ بحار الانوار، ج57، ص344.
2- بحارالانوار، ج57، ص342.
3- الکافی، ج6، ص16؛ بحار الانوار، ج 57، ص 347.

این سه حدیث آخر؛ دلالت دارند که تا موقع ولادت، روح، آن واقعه را به یاد داشته و در موقع ولادت، خداوند واقعه پیمان را از یاد انسان می برد. در این جا ممکن است یک سؤال دیگر در ذهن بیاید که: پس فایده این پیمان در زندگی دنیا، که دارِ تکلیف است و به یاد کسی نمانده است، چیست؟ جواب این سؤال نیاز به بررسی مفصّلی در بحث عالم ذر دارد که بعداً در این باره صحبت خواهیم نمود، ولی به طور خلاصه می توان گفت:

فطرت توحیدی و خدا باوری و علاقه حقجویی در روح و نهاد انسان، به صورت یک حقیقت ناخودآگاه، اثر همان «پیمان الست» در عالم ذر است. به بیان روشنتر، میثاق و پیمان آن روز، اثرش همان فطرتی است که گرایش دل به سوی اوست که ما از آن، به معرفت فطری یاد می کنیم و معنای «أن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِين» میثاق فطرت و خدا جویی، برای اتمام حجّت است. ادّعای جهل و غفلت از ربوبیت خداوند، روز قیامت، پذیرفته نیست؛

در ادامه آیه مبارکه، دلیل گرفتن پیمان چنین بیان شده است:

{أَوْ تَقُولُواْ إِنّما أشْرَكَ ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُون }.

یا نگویید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندانی پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم] آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می کنی؟

از این رو، خداوند در قیامت می تواند بر مشرکان و کفّار احتجاج کرده و عذر و غفلت خود آن ها و یا مشرک بودن پدرانشان را نپذیرد. لذا می توان گفت: معرفت فطری، مهم ترین و عالی ترین فایده برای انسان است.

ص: 185

در این باره در ذیل آیه مبارکه روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

أخْرَجَ اللهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّیَّتَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ فَعَرَّفَهُمْ نَفْسَهُ وَلَوْ لَا ذَلِکَ لَنْ یَعْرِفَ أَحَدٌ رَبَّهُ ثُمَّ قَالَ: أ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی.

خداوند از پشت آدم، فرزندان او را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان مانند ذرات بیرون آمدند. پس خود را به آنان شناساند و اگر آن نبود، هیچ کس خداوندگار خود را نمی شناخت. پس (خداوند) فرمود: آیا من خداوندگار شما نیستم؟ گفتند: آری.

در پایان یادآوری این مطلب ضروری است که از آیه شریفه اقرار و گرفتن پیمان در عالم ذر فقط معرفت خداوند استفاده می شود، امّا روایات زیادی وجود دارد که از توحید، نبوّت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز پیمان گرفته شده است، که اکثر این روایات از لحاظ سند معتبر می باشد.

ما در این جا فقط یک روایت را به عنوان نمونه می آوریم که امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللهَ أخَذَ مِیثَاقَ شِیعَتِنَا بِالْوَلَایَهِ لَنَا وَهُمْ ذَرٌّ یَوْمَ أخَذَ الْمِیثَاقَ عَلَی الذَّرِّ بِالإقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَلِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم بِالنُّبُوَّهِ وَعَرَضَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم أُمَّتَهُ فی الطِّینِ وَهُمْ أظِلَّهٌ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّینَهِ الَّتِی خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَخَلَقَ اللهُ أرْوَاحَ شِیعَتِنَا قَبْلَ أبْدَانِهِمْ بِألْفَیْ عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَیْهِ وَعَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَعَرَّفَهُمْ عَلِیّاً وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ.((1))

خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما پیمان

1- کافی، ج1، ص 437؛ بحارالانوار، ج5، ص 250؛ بصائر، ص 89.

گرفت، روزی که از همه در عالم ذر پیمان می گرفت، و نیز به ربوبیت خود و نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم پیمان گرفت، و خدای جلّ و عز امّتش را که مانند سایه ها بودند (روح بدون پیکر یا با پیکر مثالی بودند) به محمّد صلی الله علیه و آله وسلم در گل ارائه فرمود، و آن ها را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید، و ایشان را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عرضه داشت، حضرت آن ها را شناخت و علی علیه السلام هم آن ها را شناخت و ما آن ها را از سیاق گفتار می شناسیم (یعنی از گوشه و کنار گفتارشان محبّت و ولایت آن ها نسبت بما واضح می شود).

جویندگان حقیقت می توانند به کتاب های کافی، بصائر الدرجات، محاسن برقی، تفسیر عیاشی، بحارالانوار و... مراجعه نمایند.

ثانیاً، ممکن است اصلاً اذن و اجازه بیان مشاهدات آن ها برایشان داده نشده باشد؛ چنانچه امیرمؤمنان علیه السلام با مردگان قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفّین فرمود:

وَقَالَ علیه السلام : یَا أَهْلَ... الْقُبُورِ الْمُظْلِمَهِ... أمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُکِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُکِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَکُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللهِ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فی الْکَلَامِ لَأَخْبَرُوکُمْ أَنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَی.((1))

ای ساکنان... گورهای تاریک ! ای خفتگان در خاک !... امّا

1- نهج البلاغه، حکمت 130.

خانه هایتان، دیگران در آن سکونت گزیدند و امّا زنانتان، با دیگران ازدواج کردند و امّا اموال شما، میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که ما داریم. حال شما چه خبر دارید؟ سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر

اجازه ی سخن گفتن داشتند، شما را خبر می دادند که بهترین توشه تقوا است.

جمله «لَوْ اُذِنَ لَهُمْ فی الْکَلامِ لأَخْبَرُوکُمْ؛ اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود» گواه بر این است که آن ها مجاز به ذکر همه چیز نیستند.

توضیح تکمیلی پیرامون عالم ذر

عالم ذر به عالمی گفته می شود که هر انسانی، پیش از آنکه صاحب بدن مادی دنیایی بعد از تولد شود، با هویت فردی خود در آن عالم به سر می برده و در آن عالم از هر فرد از افراد بشر، (از حضرت آدم و تمام انسان های نسل وی تا قیامت) پیمان های گوناگون در جهت بندگی او گرفته شده که در رأس آن ها پیمان بر ربوبیت پروردگار بوده است. «ذر» در لغت به معنای مورچه بسیار ریز و نیز گرد و غبار بسیار ریز است.((1))

از آنجا که بر اساس روایات اسلامی در مرحله ای از عالم ذر، بدن بسیار ریز و ذرّه ای داشته است، آن را عالم ذر نامیده اند، بنابراین عنوان عالم ذر از باب استعمال خاص بر عام معنای وسیع تر یافته و به تمام مراحل این عالم اطلاق

شده

1- مجمع البحرین، ماده «ذرر»، 3/307؛ القاموس، ماده «ذرر» 2/34؛ کتاب العین، ماده الذر، ص175؛ الصحاح، ماده «ذرر»، 2/663؛ معجم مقاییس اللغهْ، ماده «ذرر»، 2/343؛ لسان العرب، ماده «ذرر»، 4/283. (محقق)

است. زیرا وجود انسان در عالم ذر، مراتب و مواقف گوناگونی داشته است که می توان آن را به دو مرحله ی اصلی تقسیم کرد:

الف) در برخی مراحل نفس انسان به هیچ امر جسمانی تعلق نگرفته. یعنی پیش از آفرینش ابدان آدم تا آخرین انسانی که آفریده می شود به امر الهی، یک بار آفریده شدند و در این مرحله مسلماً نفس مجرّد و عاری از جسم و امور جسمانی بوده است که به این ساحت، «عالم ارواح» گفته می شود.

ب) و در برخی مراحل دیگر انسان دارای بدن جسمانی می شود - به نام بدن ذرّه ای - که پیش از بدن مادّی آفریده شده است؛ به این ساحت، «عالم ذر» گفته می شود.

البتّه هر یک از این دو مرحله اصلی خود به مراحلی فرعی تر تقسیم می شود که در تمام این مراحل اصلی و فرعی، از انسان ها پیمان هایی در مسیر اطاعت و بندگی الهی گرفته شده است. بنابراین معلوم می شود که عالم ذر به معنای عالم پیشین انسانی که در آن عالم پیمان گرفته شده است می باشد و آن عالم واحد نبوده بلکه عالمی گوناگون بوده است و از این رو بهتر است که به جای (عالم ذر) اصطلاح (عوالم ذر) به کار رود، یا بگوییم در واقع عنوان عالم ذر به منزله اسم جنس برای تمام این عوالم است.

از اینجا است که این سؤال به طور جدی مطرح می شود که بالاخره روح در هنگام خلقتش روحانیّهٌ الحدوث بوده است یا جسمانیّهْ الحدوث.

اقوال چهارگانه در باب حدوث و قدم نفس

یکی از قدیمی ترین بحث های جنجالی و در عین حال پیچیده، درباره

حدوث و قدم نفوس و ارواح انسان ها است. البتّه این بحث منحصر در حوزه فلسفه و یا کلام نمی شود بلکه بیشتر صاحب نظرانی که به گونه ای تعلّق به شریعت دارند، اعم از محدّثین و مفسّرین، متکلّمین و فلاسفه و حتّی عرفا وارد این معرکه آراء شده و موضعی مبنی بر حدوث و یا قدم ارواح اتّخاذ نموده و نظرات مختلف و گاه متضاد ارائه نموده اند. این خود کافی است تا اهمّیت این بحث را روشن سازد. در این زمینه مرحوم مجلسی در بحار بیش از بیست و هشت دیدگاه را ذکر نموده است که این اقوال گوناگون خود حکایت از دشورای فهم بحث خودشناسی دارد و ما از ذکر همه آن ها صرف نظر نمودیم، زیرا اکثر آن ها واضح البطلان است و به طور کلّی مهم ترین اقوالی را که مناسب است و بیشتر مورد توجّه می باشد،

ابتدا به دو دیدگاه تقسیم بندی کرده و به طور خلاصه یادآور می شویم:

الف) افلاطون و پیروان او نفوس را قدیم می دانند و معتقدند که ارواح انسانی، موجودات مجرد عقلی هستند که بعد از حدوث بدن، از عالم مجردات نزول کرده و هر کدام به بدن خاص خود تعلّق می گیرد.

افلاطون در رساله تیمائوس به صراحت می گوید: «روح کارش این است که ما را از سرزمین پست برهاند و به آسمان که قرارگاه موجودات هم نوع خود اوست، پیوند دهد؛ زیرا ما موجودات زمینی نیستیم. بلکه اصل و مایه ما آسمانی است و هنگام پیدایش ما روح ما از آن جا آمده و به ما پیوسته است».((1))

1- مجموعه آثار افلاطون، ترجمه محمد حسین لطفی، ج 3، ص 1794؛ تیمائوس، 90.

افلاطون و تابعین او سه دلیل بر ادعای خود ارائه کرده اند که هیچ یک از آن دلایل قابل قبول نیست و آن ها در اثبات مدعاناتوان هستند. ما جهت اختصار به یک دلیل آن اشاره می کنیم.

دلیل اول ایشان این است که نمی شود نفوس انسانی حادث باشد. زیرا اگر نفوس قدیم نباشد، لازم می آید جسمانی باشد و به حدوث بدن حاصل شوند، پس در این صورت کائن می شوند. (وکلّ کائن فاسد) و حال اینکه باید بگوییم نفوس ابدی است و هر ابدی، ازلی است.((1))

در واقع افلاطون صغرا و کبرا تشکیل داده و بعد نتیجه گرفته است که روح قدیم است؛ یعنی (النفوس ابدیٌ، کلُّ ابدیٌ ازلیٌ) پس نتیجه این می شود که: النفوسُ ازلیٌ.

جواب خیلی روشن است. که صغرای قضیه (النفوس ابدیٌ) درست است. اما کبرای قضیه صحیح نیست چون لازمه هر ابدی، ازلی نخواهد بود. علاوه بر این، پیش از این گفتیم، ما معتقدیم که روح در آغازِ حدوث، مجرد ومستقل بوده؛ و مجرد، به فساد بدن فاسد نمی شود.

صدر المتألهین نیز از این استدلال جواب بسیار روشن ارائه ننموده است و می گوید: در این جا سه قضیّه است: (کل کائن فاسدٌ) و (کل ازلی ابدی) و (کل ابدی ازلی).

اما قضیه (کل کائن فاسد)، درست است و لیکن ما می گوییم: نفس که در

1- اسفار، ج 8، ص 334.

طبیعت سیر می کند کائنی است که رو به ترقی می گذارد و مجرد می شود و جنبه کائنی آن فاسد می شود و جنبه تجردی آن باقی می ماند((1)) و اما قضیه (کل ازلی ابدی) این هم مبرهن است اما قضیه (کل ابدی ازلی) مبرهن نیست. بلکه ما در نفوس اثبات خواهیم کرد، با اینکه آن ها ازلی نیستند، ابدی هستند.((2))

ب) اکثریت قائل به حدوث روح هستند که این گروه خود به سه دسته تقسیم می شوند:

1. دیدگاه اکثر متکلمان و فیلسوفان مشّاء این است که نفس با حدوث بدن حادث می شود نه قبل از آن، امّا این گروه معتقدند نفس حدوثاً و بقائاً روحانی است. یعنی نفس موجود مجرّد عقليِ مفارق است، پس از آنکه بدن و مزاج مستعد شد و قابلیت های لازم را پیدا کرد، نفس از مبادی عالیه بر آن افاضه می شود. در آن هنگام، روح و نفس حادث می شود و تدبیر بدن را به عهده می گیرد. پس از آن بدن ابزار و مملکت نفس می گردد. از این مطلب به وضوح دانسته می شود که نفس در این دیدگاه تقدّمی بر بدن ندارد بلکه قبل از پیدایش بدن، نفس مربوطه به آن نیز معدوم است و مقارن با پیدایش بدن حادث می شود.((3))

ابن سینا حدوث بدن را شرط حدوث نفس می داند نه علّت حدوث نفس، پس نفس معلول بدن نیست بلکه معلول علّت مخصوص خود است که آن نیز

1- فالنفس الانسانیه من حیث ذاتها المجرده غیر کائنه ولا فاسده - وأما من جهه ما یقع تحت الکون فهی فاسده أیضا کما أنها کائنه. (اسفار، ج 8، ص 334).
2- تقریرات فلسفه، ج 3، ص 86.
3- ممّا لا شک فیه ان ههنا عقولاً بسیطةً مفارقةً، تحدث مع حدوث الابدان الناس، ولاتفسد بل تبقی؛ شفاء، الهیات، ص408.

موجود غیر جسمانی است((1)). بر این اساس، حتّی اگر پس از حدوث نفس، بدن که شرط حدوث آن بود از میان برود، نفس در بقا، نیازی به بدن ندارد و مانعی برای ادامه وجود او نیست. نکته قابل توجّه اینکه محدّثینی از جمله علامه مجلسی، دیدگاه کسانی را که حدوث نفس را هم زمان با حدوث بدن می دانند مورد انتقاد قرار داده و رد می کند؛ چون این دیدگاه را مخالف با روایات زیادی که از ائمه اطهار علیهم السلام در شریعت وارد شده و دلالت بر خلق ارواح قبل از ابدان دارد می داند.((2))

2. دیدگاه دوّم نظرات برخی متکلّمین و اهل معقول و حکمت متعالیه ملاصدرا است. طبق این دیدگاه، روح در حدوث، جسمانی و در بقاء، روحانی و مجرّد می گردد؛ یعنی نفس جسمانیّهْ الحدوث و روحانیّهْ البقا است.((3))

البتّه این نظریه در اصل حدوث بودن نفس، با نظریه اوّل موافق است، امّا فرقش در این است که روح را حادث به حدوث جسمانی می داند نه روحانی. یعنی در واقع نفس در آغاز حدوث و تعلّق به بدن، جسمانی است ولی به تدریج با طی مراتب استکمالی و با بهره گیری از واسطه های جسمانی (بدن و ابزارهای بدن) مسیر و مراتب کمال وجودی را پیموده به مرحله تجرّد مثالی و یا عقلی

1- همان.
2- اعلم أنّ ما تقدّم من الأخبار المعتبره فی هذا الباب و ما أسلفناه فی أبواب بدء خلق الرّسول صلی الله علیه و آله وسلم والأئمّه علیه السلام وهی قریبه من التّواتر دلّت علی تقادم خلق الأرواح علی الأجساد و ما ذکروه من الأدلّه علی حدوث الأرواح عند خلق الأبدان مدخوله لا یمکن ردّ تلک الرّوایات لأجلها (بحارالانوار، ج 58 ص 141، الباب الثالث و الاربعون فی خلق الارواح قبل الاجساد و...).
3- فالحق أنّ النّفس الانسانیه جسمانیّه الحدوث و التّصرف روحانیّه البقاء و التّعقل؛ اسفار، ج8، ص347.

می رسد. اساساً تفاوت نفس انسانی با عقول نیز در این است که عقول هم در ذات و هم در مقام فعل مجرّد از مادّ ه اند و نیاز به مادّه ندارند، به خلاف نفس که هم در مقام حادث شدن و هم در مقام فعل به مادّه یعنی به بدن نیازمند است.((1))

ملاصدرا علاوه بر استدلال فلسفی به آیات قرآن نیز استدلال نموده است از جمله:

{ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقين }.((2))

آن گاه آن نطفه را علقه گرداندیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

ایشان از آیه شریفه جسمانی بودن حدوث نفس و روحانی بودن بقای نفس را نتیجه می گیرد. وی معتقد است جمله {ثُمَّ

أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ } به نوع دیگری از «وجود» دلالت

دارد و از آیه، خلقت روح بعد از بدن دانسته می شود و هم چنین تجرد بقای آن، امّا آنچه می توان گفت اینکه: در استدلال ملاصدرا و برداشتشان از این آیه، ملاحظاتی وجود دارد که قابل توجّه خواهد بود:

الف) آیه شریفه نه دلالت بر خلقت روح بعد از بدن دارد و نه بر نفی تقدم حدوث روح قبل از بدن، بلکه از آیه مبارکه این قدر دانسته می شود که حدوث

1- همان.
2- مؤمنون /14.

تعلق روح به بدن پس از تکامل نسبی جنین است و آیه هیچ گونه دلالتی بر ماهیت روح و مادی و مجرد بودن آن ندارد. آیه خلقت انسان را از مرحله نطفه آغاز کرده، به عَلَقه و مُضغه و استخوان و پوشش استخوان با گوشت می رساند و پس از این مرحله که حدود چهار ماهگی جنین است، از انشاء جنین سخن می گوید.

معنای آیه چنین خواهد بود: (سپس انسانِ را در مرحله جنین ارتقای مقام دادیم و آن را ایجاد کردیم از نوع آفرینشی دیگر.)

ممکن است این سؤال مطرح شود که چه اتّفاقی افتاده است که جنین این چنین علو مرتبه پیدا کرده و آفرینش دیگری و متفاوت با مراحل قبل یافته است.

پاسخ این خواهد بود: طبق روایاتی که از طریق شیعه و سنّی نقل شده است، علّت این ارتقای مقام را دمیدن روح در جنین معرفی کرده اند. ((1))

بسیاری از مفسّرین نیز «أنْشَأناهُ خَلْقاً آخَرَ» را به معنای نفخ روح در جنین تفسیر نموده اند.((2))

1- کافی، ج6، ص 14 و ج7، ص 342، 343، 347؛ سیوطی،ج5، ص6.

2- خواننده محترم را به این تفاسیر ارجاع می دهم: التّبیان، الکشّاف زمخشری، تفسیر فخر رازی و تفسیر القمی، علی بن ابراهیم، ج 2، ص 91، ذیل آیه شریفه؛ التبیان؛ شیخ طوسی، ج 7، ص 354؛ سوره مؤمنون؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج 7، ص 180؛ تفسیر الاصفی، فیض کاشانی، ج 2، ص 819؛ ذیل آیه شریفه؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج 3، ص541، ح56، تفسیر شبر، شرح صفحه 331 ذیل آیه شریفه، الأمثل، مکارم شیرازی، ج10 ص433 ذیل آیه شریفه؛ تفسیر الرازی، ج 21، ص 51 ذیل آیه یسئلونک عن الروح. البته خدای تعالی در سوره سجده آیه 9 صریحاً به نفخ روح اشاره کرده و میفرماید: گلواژه آیات و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیه من روحه. (محقق)

ب) ملاحظه دوم: آیه شریفه نمی گوید که نفس از جسم متولّد شده که بتوان از آن جسمانیّهْ الحدوث بودن نفس را نتیجه گرفت، بلکه چنانچه گفته شد آیه می گوید جنین ارتقای مقام پیدا کرد و «آفرینش دیگری» یافت که احادیث آن را به «نفخ روح» در جنین چهارماهه تفسیر کرده اند. بنابراین آیه مورد بحث و احادیث وارده در ذیل آن، می توانند تمایز روح و جسم را ثابت کنند که در خلقت انسان، بدن و نفس هر دو مطرح شده است.

ج) ملاحظه دیگر این است که صدر المتألّهین در «الشّواهد الرّبوبیه» می گوید: نفس چون از بدو پیدایش بدن، صورت های مختلفی را می پذیرد و محلّ عروض عوارض می باشد، مادّی است و زمانی مجرّد می شود که به آخرین مراحل تکامل خود رسیده باشد و فعلیّت محض گردد. این مطلب از عبارت اسفار نیز دانسته می شود.((1)) بنابراین مشکلی که در این جا خواهد بود این است که اصول نفس شناختی ملاصدرا - خصوصاً اصل نیازمندی نفس به بدن تا زمان وصول به مرتبه عقل بالفعل - برای نظریه او درباره زندگی پس از مرگ مسأله ساز می شود. یعنی ارواح کفّار و بسیاری از مؤمنین در زندگانی دنیا اصلاً مجرّد نشود، چون اکثر انسان ها به مراحل تکامل نهایی نمی رسند.

سؤال جدّی آن است که پس مسأله برزخ چه می شود؟ یعنی حیات برزخی مخصوص یک عدّه خاص خواهد بود و باید اکثر مردم برزخ نداشته باشند؛ چون مرحله تکامل را طی نکرده اند که روح آنان مجرّد شود. همچنین مسأله معاد را

1- ج8، ص 376.

چگونه تفسیر و معنا کنیم. با توجّه به اینکه ملاصدرا به معاد جسمانی مثالی قائل است، نه جسمانی مادّی. اگر این دیدگاه مورد دقّت قرار گیرد، این نتیجه به دست می آید که بیشتر انسان ها باید معاد نداشته باشند چون مراتب کمال خود را طی نکرده اند مگر اینکه قائل به تفصیل شده و بگوییم برخی انسان ها معاد جسمانی مثالی دارند که به مرحله تکامل نهایی رسیده و بعضی معاد جسمانی مادّی دارند که در دنیا به مرحله تکامل نرسیده اند و اگر چنانچه بپذیریم که ملاصدرا قائل به آن است، این تفصیل، دلیل می خواهد. به نظر من یکی از مشکلات این قول، همین مسأله است.

3. دیدگاه سوّم: برخی از متکلّمین و حکما می گویند که نفس حادث است؛ امّا حدوث زمانی نفس قبل از بدن می باشد، که در نتیجه نفس را روحانیّهٌ الحدوث و روحانیّهْ البقاء می شناسند، مرحوم صدوق نیز این نظریه را پسندیده است.

البتّه از ظواهر قرآن و روایات، تقدّم خلقت ارواح نسبت به اجساد به روشنی فهمیده می شود. ارواح قبل از ورود به عالم کنونی، عوالمی را سپری کرده اند و در این عوالم خداوند خود را به آنان معرّفی نموده و از آنان اقرار گرفته است. استعداد عالی و بی مانند انسان که موجب برتری او بر سایر حیوانات شده و زندگانی او را متحوّل گردانیده، از اثر همان زندگی ارواح قبل از ابدان دنیوی است که در آن جهان پیشین کسب نموده اند.

البتّه در این باره برخی ده آیه را که به عوالم پیشین دلالت می کند، ذکر نموده اند ولی ما جهت اختصار به یک آیه و چند حدیث در این مورد اکتفا می کنیم:

یکی از مهم ترین آیاتی که دلالت بر تقدّم خلقت ارواح بر ابدان دارد آیه «ذر» و یا «میثاق» است که قبلاً هم ذکر شده است.

{وَإِذْ أخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأشْهَدَهُمْ عَلی أنْفُسِهِمْ ألَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟ قالُوا: بَلی، شَهِدْنا }.((1))

و [یاد کنید] هنگامی را که پروردگارت از صلب بنی آدم نسلشان را پدید آورد، و آنان را [در ارتباط با پروردگاریش] بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ [انسان ها با توجه به وابستگی وجودشان و وجود همه موجودات به پروردگاری و ربوبیّت حق] گفتند: آری، گواهی دادیم.

لفظ «اذ» اسم زمان ماضی است و کلمه «اخذ» نیز فعل ماضی است؛ این خود نشانه ی تقدم عالم میثاق بر جهان کنونی است؛ که همه را خداوند جمع نمود، امّا هدف از این جمع آوری چه بود؟ ادامه آیه پاسخ این پرسش است.

پس از جمع شدن انسان ها، خداوند آن ها را بر خود گواه گرفت و از آن ها پرسید: «ألست بربّکم» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه انسان ها در پاسخ گفتند: «بلی شهدنا» آری گواهی دادیم.

امّا روایات: اگر در کتاب های روایی دقّت صورت گیرد، تقریباً حدود 200 روایت مرتبط با این مطلب ذکر گردیده است. مثلاً تنها مرحوم مجلسی در جلد58 بحار الأنوار با عنوان «فی الخلق الأرواح قبل الأجساد» قریب به سی حدیث

1- اعراف / 172.

آورده است و روایات زیاد دیگری در ابتدای جلد 15 با عنوان «باب بدء خلقه نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وماجری له فی المیثاق بدأ نوره وظهوره من لدن آدم علیه السلام » ذکر نموده است.

روایات دیگری هم زیر عنوان «طینه المؤمن وخروجه من الکافر وبالعکس وبعض اخبار المیثاق» در جلد 34 نقل نموده است. واضح است که نمونه این روایات در تفاسیر و کتب جوامع روایی دیگر نیز موجود خواهد بود؛ همانند اصول کافی، محاسن، بصائر الدرجات، غیبت شیخ طوسی، علل الشرایع، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ مفید، اختصاص، تهذیب الاحکام، مصباح المتهجد، من لایحضره الفقیه، مجالس شیخ مفید، غیبت نعمانی، شرح الاخبار، قرب الاسناد، مناقب آل ابی طالب، الغارات، المسائل العکبریه، معانی الاخبار، اختیار معرفهْ الرّجال، الخرائج و الجرائح، توحید صدوق، دلائل الامامه، الاصول الستّهْ عشر، مسائل علی بن جعفر، کنز الفوائد، کامل الزّیارات، تفسیر فرات کوفی، تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، تفسیر ابو حمزه ثمالی.

ناگفته نماند آنچه از اسامی کتب روایی معرّفی کردیم، نتیجه تتبع و تحقیق ناقص ماست و مسلّماً کتاب هایی که روایات عالم ذر را نقل کرده اند به آن چه ما ذکر کردیم، محدود نمی شود.

البتّه ملاصدرا با وجود اینکه نفس را جسمانیّهْ الحدوث می داند، امّا وجود روایات متواتر در مورد تقدّم ارواح بر اجساد را مورد تأیید قرار می دهد. ((1)) امّا همانند

ص: 199

1- قاعده للنّفس الآدمیه کینونه سابقه علی البدن من غیر لزوم التناسخ.... و الرّوایات فی هذا الباب من طریق أصحابنا لا تحصی کثره حتّی أنّ کینونه الأرواح قبل الأجساد کأنّها کانت من ضروریات مذهب الامامیه: العرشیه، ص239.

آیه مورد بحث، روایات را طبق نظر خود تأویل نموده و توجیه می کند. ((1))

ما از مجموع این روایات علاوه بر روایاتی که قبلاً ذکر گردید، چند حدیث را به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

1. إِنَّ اللهَ خَلَقَ الأَرْوَاحَ قَبْلَ الأَبْدَانِ بِأَلْفَیْ عَامٍ.

2. إنَّ الأَرْوَاحَ خُلِقَتْ قَبْلَ الأَبْدَانِ بِأَلْفَیْ عَام.

3. إِنَّ الأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَمَا تَنَاکَرَ مِنْهَا فِی الْمِیثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَالْمِیثَاقُ هُوَ فی هَذَا الْحَجَرُ الأَسْوَد. ((2))

همانا ارواح مانند لشکرهای جمع شده ای هستند. هر دسته که در میثاق با هم آشنا شدند در دنیا با هم الفت پیدا می کنند و هر دسته که در میثاق مختلف بودند در دنیا نیز اختلاف پیدا می کنند و میثاق (گاه) همین حجر الاسود است.

این روایت با اختلافی در متن، در چند سند دیگر نیز وجود دارد که دلالت بر تقدّم خلق ارواح بر ابدان دارد.

خلاصه، اگر روایاتی که بر خلقت ارواح قبل از ابدان به طور عموم دلالت

1- و اعلم أنّ المنقول من بعض القدماء کأفلاطون القول بقدم النّفوس الانسانیّه - و یؤیّده الحدیث المشهور: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطّین» و قوله صلی الله علیه و آله وسلم : «الأرواح جنود مجنّده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف» و لعلّه لیس المراد أنّ النّفوس البشریّه بحسب هذه التّعینات الجزئیّه کانت موجوده قبل البدن وإلّا لزم المحالات المذکوره... بل المراد أنّ لها کینونه أخری لمبادی وجودها فی عالم علم الله من الصّور المفارقه العقلیّه و هی المثل الالهیّه ...؛ اسفار، ج8، ص332.

2- بحار الأنوار، ج58، ص 131 و139.

دارد با روایاتی که در خلقت ارواح و انوار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و یا ارواح خمسه طیّبه و یا همه ائمّه علیهم السلام وارد شده - که بر تقدّم خلقت ارواح آن بزرگواران بر ابدان دلالت می کنند - گردآوری گردد((1))، شاید هیچ دانشمندی جرأت رد یا تأویل آن ها را نداشته باشد. بنابر آن چه بیان گردید، روایات عالم ذر از اعتبار بسیار بالایی برخوردارند، که شخصیّت های معتبر شیعه وسنّی آن ها را در کتاب های روایی خود نقل کرده اند و هم چنین برخی از بزرگان گفته اند روایات عالم ذر متواتر معنوی است که به بعضی از آن هااشاره می کنیم:

1. شیخ حرّ عاملی، که از آگاهی های گسترده روایی برخوردار بوده، می نویسد:

والاحادیث فی ذلک کثیره جدّاً قد تجاوزت حدّ التّواتر، تزید علی الف حدیث موجوده فی جمیع کتب الحدیث.((2))

احادیث در این باره (عالم ذر) جدّاً زیاد است و از حدّ تواتر گذشته و بیش از هزار حدیث در همه کتابهای حدیثی موجود است.

1- بعنوان نمونه دو روایت را از جلد 15 بحار الأنوار نقل می کنیم: «قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی یَا مُحَمَّدُ إِنِّی خَلَقْتُکَ وَعَلِیّاً نُوراً یَعْنِی رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِی وَأَرْضِی وَعَرْشِی وَبَحْرِی فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِی وَتُمَجِّدُنِی ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَیْکُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَکَانَتْ تُمَجِّدُنِی وَتُقَدِّسُنِی وَتُهَلِّلُنِی ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَیْنِ وَقَسَمْتُ الثِّنْتَیْنِ ثِنْتَیْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَعَلِیٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِیَمِینِهِ فَأَفْضَی نُورَهُ فِینَا». (ص 18) «إِنَّ اللَهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَالأَئِمَّهَ الأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ أَرْوَاحاً فی ضِیَاءِ نُورِهِ یَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ یُسَبِّحُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَیُقَدِّسُونَهُ وَهُمُ الأَئِمَّهُ الْهَادِیَهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ». (ص 23)
2- الفصول المهمه فی اصول الائمه، ج 1، ص 425.

2. صاحب کتاب مستدرک سفینهٌ البحار، پس از ذکر چند روایت درباره عالم ذر می نویسد:

الی غیر ذلک من الرّوایات الکثیره المتواتره فوق حدّ التّواتر، لا ینکرها الاّ الجاهل.((1))

غیر از این روایات، روایات فراوان متواتر و بیش از حد تواتر که جز شخص ناآگاه آن را انکار نمی کند، وجود دارند.

3. خواجه عبدالله انصاری در ذیل آیه: {وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ } می گوید:

... هذه قصّه القضیّه ویشتمل علیها اخبار صحاح وآثار حسان.((2))

این قصّه، قضیه ی عالم ذر است که روایات صحیح و حَسَن آن را بیان کرده اند.

4. علامه طباطبایی می نویسد:

وقد روی حدیث الذّر کما فی الرّوایه کما روی من طرق الشیعه ومن طرق أهل السنّه ایضا بطرق کثیره فلیس من البعید أن یدعی تواتره المعنوی.((3))

ص: 202

1- المستدرک السفینهٌ البحار، ج 3، ص 432.
2- کشف الاسرار، ج 3، ص 782.
3- المیزان، ج 8، ص 329. ناگفته نماند مرحوم علامه با اعتراف به متواتر بودن روایات عالم ذر نظر دیگری را مطرح می کند که انسان دارای دو وجه است، یکی ملک و دیگری ملکوت. وجهه ملکوت مقدم بر وجهه ی دنیایی اش می باشد. البتّه تقدم، یک تقدم زمانی نیست؛ زیرا جدایی بین دو نشأت ملکی و ملکوتی انسان نمی باشد و تقدم ملکوت بر ملک همان تقدم (کن) (باش) و (یکون) (می باشد) خواهد بود. «إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُون». (ر.ک: المیزان، ج 8، ص321) به نظر می رسد این نظریه بر خلاف ظاهر آیه و محتوای روایات زیادی است که عالم میثاق را در همین دنیا و در کنار حجر الاسود دانسته اند. همچنین، اگر عالم میثاق عالم

ملکوت بود، با توجه به روایات فراوانی که وجود دارد، و بسیاری از آنها در پاسخ به سؤال و ویژگی های آن عالم مطرح شده اند، امامان معصوم به ملکوت بودن آن عالم اشاره می کردند، در حالی که در روایات و در اقوال مفسرین چنین مطلبی وجود ندارد.

حدیث عالم ذر همانگونه که در این روایت آمده است، از طریق شیعه و از طرف اهل سنّت هم به طرق زیادی روایت شده است، پس بعید نیست که برای آن ادّعای تواتر معنوی شود.

5. شیخ آغا بزرگ تهرانی درباره متواتر بودن عالم ذر می گوید:

علّامه امینی تفسیری بر این آیه {وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ} نوشته است، و با ذکر یک مقدّمه مسلّم علمی، سپس با ذکر 19 آیه و 130 حدیث که 40 مورد آن صحیح هستند، سخن از عالم ذر و اثبات

میثاق اوّل به میان آورده است.((1))

در نتیجه می توان گفت که بر اساس آیات و احادیث، ابتدا ارواح انسان ها آفریده شده اند؛ پس از آن، طینت و بدن های ذری آن ها و سپس بدن های ذرّی به نطفه و علقه و مضغه تبدیل شده و در چهار ماهگی روحی که قبلاً آفریده شده در آن دمیده می شود و نام انسان بر جنینِ موجود اطلاق می گردد. در این جهان تنها روح و بدن با هم همراه می شوند و تغییر و رشد می یابند.

1- الذریعه، ج 4، ص 323 به نقل از کتاب «شهداء الفضیلهْ». البتّه ما به این مطلب در کتاب «شهداء الفضیلهْ» دست نیافتیم. بعد از بررسی زیاد متوجه شدم که علامه کتابی دارد به نام «المیثاق الاول» که خطی بوده و هنوز چاپ نشده، و این مطلب در واقع از آن کتاب نقل گردیده است.

البتّه وجود عالم ذر پیش از مقطع کنونی انسان، هیچ امتناعی ندارد و اثبات آن از اثبات رجعت در عصر ظهور، معاد روز رستاخیز و برخی از مسائل دیگر، نظیر اعاده معدوم وشبهه آکل و مأکول دشوارتر نیست.

در پایان این نکته قابل توجّه است که بحث از حدوث و قدم نفس صبغه عقلی و فلسفی به خود گرفته است و می دانیم که توان عقل محدود به برخی از حوزه ها است و در همه زمینه ها توانایی اظهار نظر ندارد و این بحث فراتر از تیررس عقل است؛ از این رو باید با استمداد از علوم بی عیب و نقص وحی الهی که از طریق پیامبر و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام رسیده است، این مسأله را حلّ و فصل کرد؛ زیرا آن بزرگواران هستند که هم افق های تازه ای از معارف الهی را روشن می سازند و هم زوایای تاریکی را که عقل از درک آن عاجز بود، تبیین می نمایند. مولوی نیز در این باره چنین سروده است:

«پای استدلالیان چوبین بوَد

پای چوبین سخت بی تمکین بوَد»

بر همین اساس بوعلی سینا در بحث معاد جسمانی، آموزه های فلسفی خود را کنار گذاشته و آموزه های دینی را مورد پذیرش قرار می دهد که در بحث معاد جسمانی صحبت خواهیم نمود.

ص: 204

فصل سوّم: عالم قبر

مطلب اوّل: سؤال و جواب در قبر

اشاره

اوّلین مرحله ای که بعد از مرگ برای انسان شکل می گیرد، این است که به محض گذاشته شدن در قبر، توسّط ملائکه مورد سؤال قرار می گیرد. قضیّه سؤال قبر از دیر زمان مورد بحث و گفت و گوی متکلّمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است. وقتی انسان می میرد و روحش از کالبد مادّی خارج می شود، در شب اوّل قبر، مورد سؤال و بازپرسی مرزبانان الاهی قرار می گیرد. بدون هیچ شک و تردیدی همه اهل اسلام - اعم از شیعه و اهل سنّت - به آن عقیده دارند.

این حقیقت را از آیات و روایات فراوانی می توان استفاده کرد که این بازپرسی، در زبان روایات به «سؤال قبر» معروف است.

سؤال و فشار قبر بسیار سنگین و شکننده است. چون روبه رو شدن با فرشتگان مأمور قبر و برزخ، بسیار دشوار، پر ماجرا و پر مصیبت است؛ از این رو قرآن از آن به (الطّامهْ الکبری) یعنی رخداد پر ماجرا و سنگین یاد کرده است: {فاذا جائت الطامه الکبری}((1)) به نقل امام صادق علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

1- نازعات/34.

وقتی مرا به آسمان بردند فرشته ای را دیدم که در دست او لوحی از نور بود و به جانب راست و چپ توجّه نداشت و به آن می نگریست، در حالی که اندوهناک بود. گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ عرض کرد فرشته مرگ و کار او گرفتن جانهاست.... در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای جبرئیل مرگ بس رخداد سنگینی است. جبرئیل عرض کرد: پس از مرگ، قضیه سنگین تر و بزرگ تر خواهد بود که آن سؤال و فشار قبر است.

قَالَ رَسُولُ اللهِ: کَفَی بِالْمَوْتِ طَامَّهً یَا جَبْرَئِیلُ. فَقَالَ جَبْرَئِیلُ: مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أطَمُّ و أعْظَمُ مِنَ الْمَوْتِ.((1))

همچنین در رابطه با این معنا، امام سجّاد علیه السلام در تعلیمات عالیه خود در دعا فرمود:

أبْکِی لِسُؤَالِ مُنْکَرٍ وَ نَکِیرٍ إِیَّایَ.((2))

گریه می کنم از پرسش های پی در پی و بازخواست های منکر و نکیر.

اکنون که به نوعی با واقعیت سؤال در قبر آشنا شدیم، به طور فشرده آراء محدّثان و متکلّمان اسلامی را در این مورد یادآور می شویم. مرحوم صدوق می گوید:

اعتقادنا فی المسأله فی القبر أنّها حقّ لا بدّ منها فمن أجاب بالصّواب فاز بروح وریحان فی قبره بجنّهٍ نعیم فی الآخره ومن لم یأت بالصّواب فله

1- بحار الانوار، ج 1، ص 141.
2- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

نزل من حمیم فی قبره وتصلیه جحیم فی الآخره.((1))عقیده ما درباره سؤال در قبر این است که آن حق بوده و چاره ای جز این نیست. پس کسی که به خوبی پاسخ گو باشد، و به درستی جواب دهد، در قبرش به روح و ریحان و در آخرت به بهشت ونعمت ها دست یافته است و کسی که به درستی آن ها را جواب ندهد، در قبرش با حمیم (آب جوشان مخصوص) پذیرایی می شود؛ و در آخرت، داخل جهنّم خواهد شد.

دانشمند و محقّق بزرگ جهان اسلام، مرحوم مفید نیز در این باره می گوید:

حقّ لا یشکّ فیه أحد من المؤمنین.((2))

(سؤال در قبر) حق است، هیچ مؤمنی درباره آن شک به خود راه نداده است.

و در کلامی دیگر ادّعای اجماع کرده و می گوید:

... إنّ ذلک صحیح وعلیه إجماع الشّیعه واصحاب الحدیث... .((3))

(سؤال در قبر) صحیح است و اجماع شیعه و اصحاب حدیث حاکی از آن است.

احمد بن حنبل از علمای بزرگ اهل سنّت در رساله خود که عقائد اهل حدیث را در آن نوشته است، می گوید:

ایمان به عذاب قبر حق است و در آن از ایمان و اسلام و از

1- الاعتقادات، ص 58؛ بحار الانوار،ج6، ص 279.
2- النکت الإعتقادیه، ص 46و47.
3- اوائل المقالات، ص 76و77.

پروردگار و از پیامبرشان سؤال می کنند و مسأله دو فرشته به نام «منکر و نکیر» نیز حق است.((1))

ابو الحسن اشعری می گوید:

ونؤمن بعذاب القبر ونکیر ومنکر ومسائلتهما المدفونین بقبورهم.

... ما به عذاب قبر و منکر و نکیر و سؤال آنان از مردگان در قبور ایمان داریم.((2))

قاضی عبدالجبّار از سران معتزله می گوید:

در میان امّت، شکی در عذاب قبر نیست، فقط یک نفر از ما به نام «ضرار بن عمرو» به انکار آن برخاسته است ولی او پس از مدّتی از گروه ما جدا شد و به گروه «جبریّه» پیوست و اگر «ابن راوندی» چنین نسبتی را به ما داده است، روی همین اساس است.((3))

در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ترمذی و سنن نسایی و مسند احمدبن حنبل نقل شده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: چون میّت در قبر گذاشته شود، دو نفر مَلک سیاه چهره و سبز چشم پیش او می آیند نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است، به میّت می گویند: چه می گفتی درباره این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم)؟

او همان طوری که در دنیا معتقد بود، می گوید:

أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً عبده و رسوله.

1- طبقات الحنابله، ص242.
2- الابانه، ص26.
3- شرح الأصول الخمسه، ص493؛ (فی عذاب القبر، وجمله ذلک انّه لا خلاف فیه بین الامّه...).

شهادت به یگانگی خداوند می دهم و محمّد بنده خدا و رسول اوست.

آن دو ملک می گویند: ما می دانستیم که تو چنین عقیده داری. آن گاه قبرش هفتاد ذراع در هفتاد ذراع وسعت پیدا می کند و پر از نور می شود.

بعد به او گفته می شود: بخواب. می گوید: بروم اهل خود را خبر کنم. می گویند: بخواب مانند خوابیدن عروسی که او را جز محبوب ترین اهلش پیدا نمی کند او تا روز محشر در چنین حالی خواهد بود».((1))

البتّه ناگفته پیداست چنان چه اشاره شد، این عقیده برخاسته از روایاتی است که در حدّ تواتر رسیده است و همگی صراحت دارند که از مردگان سؤال می شود.

مرحوم مجلسی از شارح المقاصد نقل کرده است:

إتّفق الاسلامیون علی حقیقه سؤال منکر ونکیر فی القبر وعذاب الکفّار وبعض العصاه فیه.((2))

اهل اسلام اتّفاق دارند بر حقیقت سؤال منکر و نکیر در قبر و این که کفّار و بعضی از گناهکاران در آن در عذاب خواهند بود.

1- سنن الترمذی، 2/267/1077، ابواب الجنائز، باب ما جاء فی عذاب القبر؛ کتاب السنهٔ، عمر بن ابی عاصم، ص 402 ح 864، باب فی القبر وعذاب القبر و در کتب دیگر با عبارات دیگر نیز به سؤال از میت اشاره شده است: مسند احمد، 3/126، مسند أنس بن مالک؛ صحیح مسلم، 8/162، کتاب الجنهْ وصفهْ نعیمها واهلها، باب عرض مقعد المیت من الجنهْ او النار. (محقق)
2- بحار الانوار، ج 6، ص 274.

درباره منکرین سؤال در قبر یک روایت از امام صادق علیه السلام ذکر می کنیم.

مَنْ أنْکَرَ ثَلاثَهَ أشْیَاءَ فَلَیْسَ مِنْ شِیعَتِنَا الْمِعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَهَ فی الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَهَ.((1))

هر کسی سه چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، سؤال قبر و شفاعت.

الف) سؤال کننده

اشاره شد که میّت بعد از گذاشته شدن در قبر مورد بازپرسی مرزبانان الاهی قرار می گیرد. ممکن است این سؤال مطرح شود که در قبر پرسش کننده کیست؟

پاسخ: از اکثر روایات استفاده می شود که پرسش گران در قبر (برزخ)، دو فرشته الاهی به نام نکیر و منکر هستند و آن دو از همه افراد اعمّ از مؤمن و کافر سؤال خواهند کرد. در این زمینه چند روایت را به طور نمونه می آوریم:

1. امام سجّاد علیه السلام در روایتی مفصّل و طولانی می فرماید:

یَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أجَلَکَ أسْرَعُ شَیْ ءٍ إِلَیْک...صِرْتَ إِلَی قَبْرِکَ وَحِیداً فَرَدَّ إِلَیْکَ فِیهِ رُوحَکَ وَ اقْتَحَمَ عَلَیْکَ فِیهِ مَلَکَانِ نَاکِرٌ وَنَکِیرٌ لِمُسَاءَلَتِکَ وَشَدِیدِ امْتِحَانِکَ.((2))

فرزند آدم ! همانا اجل تو با بیشترین سرعت به سمت تو روان است... و تو به منزلی تنها خواهی رفت؛ پس روحت به تو بازگشته و فرشتگان (مأمور پرسش، یعنی) منکر و نکیر جهت پرسش و امتحانی سخت ناگهان بر تو وارد می شوند... .

1- الامالی، صدوق، ص 294؛ بحار الأنوار، ج6، ص 223.
2- الکافی، ج8، ص 72.

2. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام که از پدر بزرگوارش نقل می کند که سلمان فارسی، در جواب سؤال شخصی گفت:

وَلَکِنْ أعِدَّ لِمُنْکَرٍ وَنَکِیرٍ إِذَا أتَیَاکَ فی الْقَبْرِ فَسَأَلَاک... .((1))

لکن آماده کن خود را برای منکر و نکیر هنگامی که در قبر به سوی تو بیایند و از تو سؤال کنند... .

3. امام کاظم علیه السلام در روایتی از پدر بزرگوارش نقل می کند:

فَإِذَا اُدْخِلَ قَبْرَهُ اَتَاهُ مُنْکَرٌ وَنَکِیر.((2))

وقتی که میّت را در قبر بگذارند، دوملک منکر و نکیر داخل قبر می شوند.

4. طبق روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است:

فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أتَاهُ مَلَکَانِ.((3))

5. در بعضی از اخبار آمده است که اسم آن دو ملک «ناکر» و «منکر» است. مثلاً از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمودند:

أنَّ لِلَّهِ تَعَالَی مَلَکَیْنِ یُقَالُ لَهُمَا نَاکِرٌ وَنَکِیرٌ یَنْزِلانِ عَلَی الْمَیِّتِ فَیَسْأَلَانِهِ.((4))

از برای خداوند متعال دو مَلک است به اسم ناکر و منکر که بر میّت نازل و از او سؤال می کنند.

1- بحار الانوار، ج2، ص 76.
2- همان، ج6، ص 222.
3- همان، ص 224.
4- تصحیح الإعتقاد، ص 98؛ بحار الانوار، ج6، ص 245.

6. ولی در برخی روایات که از «دو مَلک» تعبیر شده است، به قرینه روایات دیگر می توان گفت که همان «نکیر» و «منکر» هستند. مثلاً طبق روایتی از ابی بصیر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا وُضِعَ الرَّجُلُ فی قَبْرِهِ أتَاهُ مَلَکَانِ مَلَکٌ عَنْ یَمِینِهِ وَمَلَکٌ عَنْ یَسَارِهِ.((1))

هنگامیکه میّت را در قبر می گذارند، دو ملک می آید. یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ قرار می گیرد.

این روایت چگونگی قرار گرفتن آن ها را نیز بیان می کند.

مرحوم مفید می گوید:

إن اسمی الملکین الذین ینزلان علی المؤمن «مبشر» و«بشیر» وقیل إنه إنما سمی ملکا الکافر «ناکرا» و«نکیرا» لأنه ینکر الحق وینکر ما یأتیانه به ویکرهه وسمی ملکا المؤمن «مبشرا وبشیرا» لأنهما یبشرانه من الله تعالی بالرضا والثواب المقیم.((2))

نام دو فرشته ای که شب اوّل قبر بر مؤمن وارد می گردند «مبشّر» و «بشیر»و نام دو فرشته ای که بر تبهکاران وارد می شوند «ناکر» و «نکیر» است. و دو فرشته اخیر، او را به نقمت و عذاب وعده می دهند، زیرا او در دنیا منکر فرمان خدا بود و دو فرشته اوّل، میّت را به نعمت، بشارت و نوید می دهند.

1- الکافی، ج3، ص 238.
2- علم الیقین، شیخ مفید، ص 1073؛ تصحیح اعتقادات الامامیه، ص 99.

ب) در قبر از چه چیزی سؤال می شود؟

اشاره

در بخش گذشته دانسته شد از جمله اموری که در برزخ تحقّق پیدا می کند، سؤال از تازه واردان به آن عالم است. اکنون این مسأله مطرح است که در قبر از چه چیزهایی می پرسند؟

مرحوم مفید در این باره می گوید:

جاءت الآثار الصّحیحه عن النّبی صلی الله علیه و آله وسلم أنّ الملائکه تنزل علی المقبورین فتسألهم عن أدیانهم.((1))

روایت صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیانگر آن هستند که ملائکه بر مردگان درقبر وارد گشته، از دین آن ها سؤال می کنند.

ایشان در کتاب اوائل المقالات تحت عنوان نزول دو ملک بر اصحاب قبور و سؤال از اعتقاد می گوید:

این مطلب صحیح است. شیعه و اصحاب حدیث بر آن اتّفاق دارند. خلاصهاش آن است که: خدا به کسی که بخواهد در قبر نعمت بدهد، دو نفر ملک می فرستد به نام مبشّر و بشیر، از او از پروردگارش (جلّت عظمته) و از پیامبرش و از امامش، سؤال می کنند. به آن ها جواب حق می دهد، روی اعتقادی که با آن از دنیا خارج شده است.

غرض از این سؤال آن است که اهل نعمت بودنش در برزخ معلوم شود و خدای جلّ جلاله بر آنکه می خواهد او را در قبر عذابش

1- تصحیح اعتقادات الامامیه، ص 99.

کند، دو نفر ملک می فرستد که اسم آن ها ناکر و نکیر است و آن دو را مأمور به عذاب او می کند، غرض از این سؤال، ظاهرنمودن دلیل عذاب است که از لکنت زبان و عدم جواب او ظاهر خواهد شد.((1))

از کلام این بزرگوار دانسته می شود که ملائکه در دروازه آخرت هستند و با آن دو سؤال، منعّم و معذّب بودن او را روشن کرده و هر یک را در مسیر نعمت یا عذاب قرار می دهند.

آن چه مسلّم است این که: سؤال هایی که از مرده در عالم قبر (برزخ) می شود از اعتقادات و امور کلّی مانند توحید، نبوّت، امامت، دین و قبله است. به خلاف سؤال های معاد و قیامت که از کلّی و جزئی است. در آن جا از همه چیز حتّی از ظرایف اعمال و اندیشه و نیّت پرسش خواهد شد. حتّی از انبیای خدا هم می پرسند؛

{فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ اُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِین }.((2))

بدون شک از کسانی که پیامبران برایشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم نمود و هر آینه از رسولان هم سؤال خواهیم کرد.

در این باره در بحث تفاوت های عالم برزخ و قیامت صحبت خواهیم نمود.

اگر کمی با تأمّل و دقّت ملاحظه کنید، روایات متعدّدی که موارد سؤال قبر را برای ما تبیین کرده اند، لحن های مختلف دارند: از بعضی روایات استفاده می شود که در قبر از عقایدی که اشاره شد می پرسند و برخی دیگر بیان می کنند

1- ص 49، القول فی نزول الملکین...
2- اعراف/ 6.

که علاوه بر مسائل اعتقادی از فروع دین هم چون نماز، زکات، حج، روزه و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز سؤال می شود. حتّی در یک روایت، سؤال از عمر و مال نیز آمده است.

در این جا تعدادی از روایات را با اختصار نقل می کنیم:

1. عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: یُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِی قَبْرِهِ مَنْ رَبُّکَ؟ قَالَ: فَیَقُولُ اللهُ فَیُقَالُ لَهُ مَا دِینُکَ؟ فَیَقُولُ الْإِسْلَامُ فَیُقَالُ لَهُ مَنْ نَبِیُّکَ فَیَقُولُ مُحَمَّدٌ فَیُقَالُ مَنْ إِمَامُکَ فَیَقُولُ فُلَانٌ فَیُقَالُ کَیْفَ عَلِمْتَ بِذَلِکَ فَیَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِی اللهُ لَهُ وَثَبَّتَنِی عَلَیْهِ فَیُقَالُ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِیهَا نَوْمَةَ الْعَرُوسِ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَی الْجَنَّةِ فَیَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرَیْحَانِهَا فَیَقُولُ یَا رَبِّ عَجِّلْ قِیَامَ السَّاعَةِ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی أَهْلِی وَمَالِی.((1))

از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: در قبر به مؤمن گفته می شود: خدایت کیست؟ جواب می دهد: الله است؛ پس سؤال می شود که دینت چیست؟ جواب می دهد: اسلام، از او سؤال می شود پیامبرت کیست؟ پاسخ می دهد: محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ، سپس از امام او سؤال می شود. گوید: فلان شخص. به او گفته می شود از کجا این را دانستی؟ جواب می دهد این امری که خدا مرا به آن هدایت کرده و بر آن ثابت و پابرجا نگه داشته است؛ پس به او گفت می شود: بخواب، همانندخواب عروس؛ خوابی که هیچ گونه رؤیای کراهت انگیز در آن نیست؛ آنگاه برای او دری به سوی بهشت گشوده می شود و از روح و ریحان بهشتی برخوردار شده و می گوید: خدایا

1- الکافی، ج3، ص 238.

هر چه زودتر قیامت را برپا کن تا شاید به اهل و مالم برگردم.

امام علیه السلام در ادامه، موارد سؤال از کافر و جواب های او را این گونه مطرح می کنند:

وَيُقَالُ لِلْكَافِرِ مَنْ رَبُّکَ؟ فَيَقُولُ: اللهُ. فَيُقَالُ مَنْ نَبِيُّکَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ. فَيُقَالُ مَا دِينُکَ فَيَقُولُ الاِسْلَامُ فَيُقَالُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِکَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُهُ فَيَضْرِبَانِهِ بِمِرْزَبَةٍ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهَا الثَّقَلَانِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ لَمْ يُطِيقُوهَ.

و به کافر گفته می شود: پروردگارت کیست؟ گوید: الله. از پیامبرش سؤال می کنند، گوید: محمّد صلی الله علیه و آله وسلم . از دینش سؤال می کنند، گوید: اسلام. از او سؤال می شود: چگونه (جواب این سؤال ها را) دانستی؟ پاسخ می دهد: شنیدم که مردم

چنین می گفتند من هم چنین گفتم: پس (در این هنگام) با گرزی (و عصایی چنان) بر او می کوبند که اجتماع جن و انس هم تاب تحمل آن را ندارند.

2. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أُدْخِلَ حُفْرَتَهُ أَتَاهُ مَلَكَانِ اسْمُهُمَا مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ فَاوّل مَنْ يَسْأَلَانِهِ عَنْ رَبِّهِ ثُمَّ عَنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ عَنْ وَلِيِّهِ فَإِنْ أَجَابَ نَجَا وَإِنْ عَجَزَ عَذَّبَاهُ.((1))

آنگاه که انسان را در قبر می گذارند، دو فرشته به نام منکر و نکیر نزد او می آیند و اوّلین سؤال آنان درباره پروردگار اوست، آنگاه از پیامبر او سپس از کسی که ولایت او را پذیرفته است. اگر آن وقت پاسخ صحیح گویند نجات می یابد و اگر از پاسخ عاجز شود، عذاب می شود.

1- بحار الانوار، ج6، ص 233.

3. از بشیر دهّان از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

یَجِی ءُ الْمَلَکَانِ مُنْکَرٌ وَنَکِیرٌ إِلَی الْمَیِّتِ حِینَ یُدْفَنُ، أَصْوَاتُهُمَا کَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأبْصَارُهُمَا کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ یَخُطَّانِ الأَرْضَ بِأَنْیَابِهِمَا وَیَطَئَانِ فی شُعُورِهِمَا فَیَسْأَلانِ الْمَیِّتَ مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ؟ قَالَ: فَإِذَا کَانَ مُؤْمِناً قَالَ اللهُ رَبِّی وَدِینِیَ الإِسْلَامُ فَیَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ فی هَذَا الرَّجُلِ الَّذِی خَرَجَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ؟ فَیَقُولُ: أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ تَسْأَلَانِی؟ فَیَقُولَانِ: لَهُ تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم ؟ فَیَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ فَیَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةً لَا حُلُمَ فِیهَا وَیُفْسَحُ لَهُ فی قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَی الْجَنَّهِ وَیَرَی مَقْعَدَهُ فِیهَا.((1))

وقتی که میّت دفن شد، دو نفر ملک منکر و نکیر وارد قبر می شوند، صدایشان مانند رعد شکننده و چشمهایشان مانند برق رباینده است، زمین را با دندان های خود می شکافند، موهای خویش را بر زمین می کشند و از

میّت سؤال می کنند: پروردگارت کیست؟ دینت کدام است؟ اگر مؤمن باشد می گوید: الله پروردگار من و اسلام دین من است. می گویند: چه می گویی درباره این مرد که در میان شما ظهور کرد؟ می گوید: آیا از محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می پرسید و گویند: شهادت می دهی که او رسول خدا است؟ می گوید: اشهد انّه رسول الله. می گویند: بخواب خوابی که در آن پریشانی نیست، قبرش به اندازه نُه ذراع وسعت پیدا می کند و دری از بهشت برای وی گشوده می شود و مکان خودش را در آن می بیند.

1- الکافی، ج3، ص 236.

وَإِذَا کَانَ الرَّجُلُ کَافِراً دَخَلَا عَلَیْهِ وَأُقِیمَ الشَّیْطَانُ بَیْنَ یَدَیْهِ عَیْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَمَا دِینُکَ وَمَا تَقُولُ فی هَذَا الرَّجُلِ الَّذِی قَدْ خَرَجَ مِنْ بَیْنِ ظَهْرَانَیْکُمْ فَیَقُولُ لا أَدْرِی فَیُخَلِّیَانِ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الشَّیْطَانِ فَیُسَلِّطُ عَلَیْهِ فی قَبْرِهِ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ تِنِّیناً وَلَوْ أَنَّ تِنِّیناً وَاحِداً مِنْهَا نَفَخَ فی الأَرْضِ مَا أَنْبَتَتْ شَجَراً أَبَداً وَیُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَی النَّارِ وَیَرَی مَقْعَدَهُ فِیهَا.

و اگر کافر باشد دو ملک داخل قبر می شوند، شیطان نیز در پیش روی او نگاه داشته می شود که چشمانش مانند مس (قرمز) است. بعد می گویند: خدایت کیست؟ دینت کدام است؟ و درباره این مرد که در میان شما ظاهر شد چه می گویی؟ می گوید: نمی دانم، او را به شیطان وامیگذارند در قبرش نود و نه اژدها بر او مسلّط می شود که اگر یکی از آن ها به زمین بدمد هرگز علف از آن نخواهد رویید و برای وی دری از آتش گشوده می شود و مکان خویش را در آن می بیند.

4. امام سجّاد علیه السلام نیز ضمن روایت طولانی در مورد سؤال منکر و نکیر می فرماید:

یَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَکَ أَسْرَعُ شَیْ ءٍ إِلَیْکَ ...صِرْتَ إِلَی قَبْرِکَ وَحِیدا..َ أَلَا وَإِنَّ اوّل مَا یَسْأَلَانِکَ عَنْ رَبِّکَ الَّذِی کُنْتَ تَعْبُدُهُ وَعَنْ نَبِیِّکَ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکَ وعَنْ دِینِکَ الَّذِی کُنْتَ تَدِینُ بِهِ وَعَنْ کِتَابِکَ الَّذِی کُنْتَ تَتْلُوهُ وَعَنْ إِمَامِکَ الَّذِی کُنْتَ تَتَوَلَّاهُ ثُمَّ عَنْ عُمُرِکَ فِیمَا کُنْتَ أَفْنَیْتَهُ وَمَالِکَ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبْتَهُ وَفِیمَا أَنْتَ أَنْفَقْتَهُ؟((1))

ای فرزند آدم! مرگ شتابان به سوی تو خواهد آمد... آن گاه تو تک و تنها به خانه قبر خواهی رفت... اوّل چیزی که از تو سؤال می کنند از پروردگارت می باشد که او را عبادت می کردی و از پیامبرت که

1- همان، ج8، ص 72.

به سوی تو فرستاده شده است و از دین تو که متدیّن به آن بودی و از کتاب که آن را تلاوت می کردی و از امام تو که ولایتش را داشتی؛ سپس از عمرت (سؤال می کنند) که در چه چیزی آن را فانی کردی و از مالت (سؤال می شود) که از کجا به دست آوردی و در چه چیز آن را تلف نمودی.

5. در یک روایت مرفوعه از امام صادق علیه السلام موارد سؤال، چنین نقل شده است:

یُسْأَلُ الْمَیِّتُ فی قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ عَنْ صَلَاتِهِ وَزَکَاتِهِ وَحَجِّهِ وَصِیَامِهِ وَوَلَایَتِهِ إِیَّانَا أَهْلَ الْبَیْتِ فَتَقُولُ الْوَلَایَهُ مِنْ جَانِبِ

الْقَبْرِ لِلأَرْبَعِ مَا دَخَلَ فِیکُنَّ مِنْ نَقْصٍ فَعَلَیَّ تَمَامُهُ.((1))

از میّت در قبر، از پنج چیز (دیگر نیز) پرسیده می شود: نماز، زکات، حج، روزهاش و از دوستی ما اهل بیت. ولایت از گوشه قبر به آن چهار عمل گوید: نقصی که داشته باشید، اکمال و اتمام آن بر عهده من است.

ولایت اهل بیت و اعتقاد به امامت آن ها یک امر اعتقادی است. باید خدا را شکرگزار باشیم که ولایت اهل بیت را نصیب ما قرار داده است و ذخیره ای بالاتر از این نیست که حیات و ممات انسان بر اساس محبّت اهل بیت باشد.

چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

حُبُّ أَهْلِ بَیْتِی وَ ذُرِّیَّتِی اسْتِکْمَالُ الدِّینِ.((2))

در سایه محبّت و دوستی اهل بیت و ذریّه من، دین انسان کامل می شود.

1- الکافی، ج3، ص 241.
2- بحار الأنوار، ج9، ص 298.

در روایات زیادی محبّت اهل بیت از نشانه های کمال دین معرفی شده است. زمخشری در تفسیر کشّاف در ذیل آیه شریفه:

{قُلْ لا أسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أجْراً إلاَّ الْمَوَدَّهَ فِى الْقُرْبى }.((1))

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودّت نزدیکان [یعنی اهل بیتم] را نمی خواهم.

می نویسد: وقتی این آیه نازل شد، مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند: این (قربی) که مودّت و دوستی اش واجب است، کیانند؟

قال علیه السلام : علیٌّ وفاطمه وأبناهما.((2))

یعنی مراد از (قُربی) علی و فاطمه و دو پسرش حسن و حسین علیه السلام است.

جناب زمخشری در ذیل همان حدیث، حدیث دیگری را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

1- شوری/23.

2- الکشّاف، ج4، ص 220. به دلیل اهمیت این روایت، لازم دانستم روایت را به صورت کامل ذکر نمایم: «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهیداً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ؛ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِیمَانِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِیرٌ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یُزَفُّ إِلَی الْجَنَّهِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَی بَیْتِ زَوْجِهَا؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم فُتِحَ لَهُ فِی قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَی الْجَنَّهِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَهِ الرَّحْمَهِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَی السُّنَّهِ وَالْجَمَاعَهِ؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَكْتُوبٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ آیِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللهِ؛ ألا وَمَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً؛ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّهِ.»

نقل می کند که مفصّل است و ما قسمت مورد بحث را در متن می آوریم:

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد، مات مؤمناً مستکمل الایمان.

آگاه باشید، هرکس با محبّت و دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا برود، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است.

خداوند در جریان (غدیرخم) بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر خدا مبنی بر ابلاغ ولایت و امامت را به پایان رسانید، فرمود:

{الْیَوْمَ أکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِینا }. ((1))

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

این آیه شریفه که بعد از ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام نازل شده است با توجّه به روایات فوق و نیز روایات فراوان دیگری که در این جا مجال ذکر همه آن ها وجود ندارد، قبول ولایت و خلافت علی علیه السلام را موجب اکمال دین و اتمام نعمت معرفی کرده و بیان گر آن است که دین مورد رضایت و پذیرفته شده در پیشگاه خداوند، تنها دینی است که در پرتو ولایت و محبّت اهل بیت باشد، زیرا وصول به مقام توحید و معرفت خداوند بدون ارتباط با ولایت ممکن نیست. حدیث معروف و مشهور «سلسلهْ الذهب»((2))، بهترین شاهد و گواه بر این مدّعا است.

1- مائده/3.

2- البتّه علمای حدیث، اسم این روایت را بعداً گذاشتند: «حدیث سلسلهْ الذهب» یعنی حدیث سلسله طلایی؛ دیگر سلسله ی راوی از این طلایی تر نمی تواند باشد که حضرت رضا علیه السلام فرمود این حدیث را من روایت می کنم از پدرم و او از پدرش و او از پدرش و... تا رساند به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و او از جبرئیل و او از خدای متعال. دیگر بهتر از این هم نمی شود فرض کرد که راویان همه ائمه علیهم السلام بودند. بنابراین آنچه که معروف است، دوازده هزار قلمدان طلا توسط دوازده

هزار راوی بیرون آمد و حدیث را نوشت، به این دلیل این روایت را «سلسلهْ الذهب» نامیدند، درست به نظر نمی رسد و اساسی ندارد.

چون حضرت رضا علیه السلام در نیشابور اقامت نموده بود و عازم سفر نزد مأمون بودند، اصحاب حدیث نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! شما آماده حرکت هستید. برای ما حدیثی بیان فرمایید که از آن بهره مند شویم؟ حضرت در آن حال، در محملی نشسته بود و قصد حرکت داشتند، سر را بیرون آورده، فرمودند: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمّد علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم محمد بن علی علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم، علی بن الحسین علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم حسین بن علی علیه السلام که می گفت: شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب که می گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که می گفت: شنیدم از جبرئیل که می گفت:

{سَمِعْتُ اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ عَذَابِی }.((1))

از خداوند متعال شنیدم که می گفت: (لا اله الّا الله) قلعه و پناه گاه من است. پس هر کس در این پناهگاه من داخل شود، از عذاب من در امان است.

چون محمل حرکت کرد و به راه افتاد، صدا زد: «بِشُرُوطِهَا وَأنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛

1- امالی، صدوق، ص 235؛ بحار الأنوار، ج3، ص 7. در بعضی نسخه ها آمده است «کلمه لا اله الا الله...».

این ایمنی از عذاب خدا در صورتی است که به شرط های (لا اله الا الله) رفتار کنند و من از شروط آن هستم.

البتّه بحث درباره این حدیث مبارک چه از نقطه نظر صحّت سند و چه از نقطه نظر معانی و فوائدی که از آن به دست می آید، بسیار است. ما در اینجا فقط اشاره ای به این می کنیم که مراد از «أنا من شروطها» شرط وصول به مقام توحید را بیان داشته اند که آن پذیرش و قبول ولایت است. ناگفته نماند آنچه مهم است نفس ولایت است و نه گفتار تنها. گرچه بر خودِ گفتار نیز آثاری مترتّب خواهد بود.

در این رابطه روایت مفصّلی نقل شده است که در ضمن آن آمده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام خطاب کرد: یا علی، مَثَل تو، مانند «قُل هو الله أحَد» است، که هر کس یک مرتبه بخواند مِثل این است که یک سوّم قرآن را خوانده و اگر دو مرتبه بخواند، مانند این است که دو سوّم قرآن را خوانده و اگر سه مرتبه بخواند مانند این است که همه قرآن را ختم کرده است. سپس فرمود:

فَمَنْ أَحَبَّکَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ کَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِیمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّکَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ کَمَلَ لَهُ ثُلُثَا الْإِیمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّکَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَکَ بِیَدِهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الاِیمَانَ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ یَا عَلِیُّ لَوْ أَحَبَّکَ أَهْلُ الأَرْضِ کَمَحَبَّتِهِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَکَ لَمَا عُذِّبَ أَحَدٌ بِالنَّار.((1))

ای علی اگر کسی تو را به زبانش دوست داشته باشد، یک سوّم ایمان او کامل می شود و اگر علاوه بر زبان به قلبش نیز تو را دوست بدارد، دو سوّم ایمانش کامل می گردد و اگر علاوه بر زبان و

1- امالی، صدوق، ص 33؛ بحار الأنوار، ج22، ص 317.

قلب در عمل خود نیز تو را یاری کند، به تحقیق همه ایمان خود را کامل کرده است. یا علی! قسم به خدا اگر همان گونه که اهل آسمان، تو را دوست دارند، اهل زمین نیز دوست می داشتند، خداوند هیچ کسی را عذاب نمی کرد.

نکته قابل توجّه این که هیچ کدام از این روایات، حصر را نمی رساند و هیچ گونه تنافی بین آن ها وجود ندارد؛ از این جهت می توان گفت طبق این روایات، از همه این امور به دلیل اهمّیتی که در شرع دارند، سؤال خواهد شد.

6. غیر از موارد یاد شده، مورد دیگری نقل شده است که درباره دوستان میّت نیز سؤال می شود و چنین پرسند که با که دوست بودی؟ در برخی روایات آمده است که ریشه و دلیل عقاید را هم می پرسند که آیا استدلالی بوده یا تقلیدی؟((1))

ناگفته نماند که سؤال از امامان برای هر کس نسبت به امام زمانش بوده، مثلاً آنان که در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده اند، سؤال تا امام ششم می شود ولی امروز از هر دوازده معصوم سؤال می شود. چنانکه روایات تلقین این مطلب را نشان می دهد که در زیر بیان می گردد:

7. زراره از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

إِذَا وَضَعْتَ الْمَيِّتَ فی لَحْدِهِ قَرَأْتَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاضْرِبْ يَدَکَ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ قُلْ يَا فُلَانُ قُلْ رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً وَبِالْإِسْلَامِ دِيناً

1- بحار الانوار، ج 6، ص 263. «يُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فِی قَبْرِهِ... كَيْفَ عَلِمْتَ بِذَلِکَ فَيَقُولُ أَمْرٌ هَدَانِیَ اللهُ لَهُ وَثَبَّتَنِی عَلَيْهِ ... وَ يُقَالُ لِلْكَافِر ... مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِکَ فَيَقُولُ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ».

وَبِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم نَبِیّاً وَبِعَلِیٍّ علیه السلام إِمَاماً وَسَمِّ إِمَامَ زَمَانِهِ.((1))

چون میّت را در لحد گذاشتی آیهْ الکرسی را می خوانی، دست خویش را بر شانه او بزن بعد بگو: ای فلان (وقتی که از تو سؤال کردند) بگو راضی شدم به خدایی خدا و به اسلام که دین من و به محمّد صلی الله علیه و آله وسلم که پیامبر است و به علی که امام است و اسم امام زمان میّت را یاد کن.

8. از اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

...ثُمَّ تَضَعُ یَدَکَ الْیُسْرَی عَلَی عَضُدِهِ الأَیْسَرِ وَتُحَرِّکُهُ تَحْرِیکاً شَدِیداً ثُمَّ تَقُولُ یَا فُلَانَ ابْنَ فُلانٍ إِذَا سُئِلْتَ فَقُلِ اللهُ رَبِّی وَمُحَمَّدٌ نَبِیِّی وَالِاسْلامُ دِینِی وَالْقُرْآنُ کِتَابِی وَعَلِیٌّ إِمَامِی حَتَّی تَسْتَوْفِیَ الأَئِمَّهَ ثُمَّ تُعِیدُ عَلَیْهِ الْقَوْلَ ثُمَّ تَقُولُ أَ فَهِمْتَ یَا فُلَانُ وَقَالَ علیه السلام فَإِنَّهُ یُجِیبُ وَیَقُولُ نَعَمْ ثُمَّ تَقُولُ ثَبَّتَکَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ هَدَاکَ اللهُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ عَرَّفَ اللهُ بَیْنَکَ وَبَیْنَ اوّلیَائِکَ فی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ.((2))

پس دست چپ خود را بر بازوی چپ میّت می گذاری و او را به شدّت حرکت داده و می گویی: ای فلان بن فلان چون مورد سؤال قرار گرفتی بگو: الله پروردگار من است، محمّد پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و علی امام من است. بعد همه امامان را تا آخر یاد می کنی و بعد دوباره برای او می خوانی و می گویی: آیا فهمیدی؟ او در جواب می گوید: آری فهمیدم، بعد می گویی: خدا

1- وسائل الشیعه، ج3، ص 174؛ تهذیب، ج1، ص 457. البتّه عبارت تهذیب اندکی متفاوت است، در عین حال تصریح کرده که حدیث از امام باقر علیه السلام است.
2- تهذیب، ج1، ص457.

تو را در قول راست ثابت کند و به راه راست هدایت فرماید و خدا در قرارگاه رحمت خویش میان تو و دوستانت از معصومین

آشنایی برقرار فرماید.

9. در رابطه با سؤال در قبر، دو روایت دیگر که به صورت حکایت و بسیار جالب هستند، را یادآور می شویم:

الف) تلقین فاطمه بنت اسد

در بحار، از روضه کافی و کتاب فضائل ابن شاذان نقل کرده:

لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَهُ بِنْتُ أسَدٍ اُمُّ أمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَقْبَلَ عَلِیُّ بْنُ أبی طَالِبٍ علیه السلام بَاکِیاً فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم : مَا یُبْکِیکَ لَا أَبْکَی اللهُ عَیْنَکَ؟ قَالَ: توفت [تُوُفِّیَتْ] وَالِدَتِی یَا رَسُولَ اللهِ. قَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم : بَلْ وَوَالِدَتِی یَا عَلِیُّ... .

چون فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، آن حضرت در حال گریه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد، حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. فرمود: بلکه مادر من نیز از دنیا رفت. او فرزندان خویش را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می کرد، فرزندان خود را

ژولیده مو می گذاشت و سر مرا روغن می زد. به خدا قسم در خانه ابیطالب درخت خرمایی بود، صبح کنار درخت می رفت، خرما را می چید و چون عموزادگانم (بچه هایش) بیرون می رفتند، خرما را به من می خوراند. بعد به تجهیز فاطمه بنت اسد مشغول شد، پیراهن خویش را برای وی کفن کرد، در تشییع جنازه یک قدم برمیداشت، در برداشتن قدم دیگر تأخیر می کرد و پابرهنه بود، در نمازش هفتاد

تکبیر فرمود و با دست خود او را در قبر گذاشت و بر او شهادت را تلقین کرد و قبلاً در قبرش خوابید، چون مردم خواستند برگردند، حضرت بالای قبرش می فرمود:

پسرت است، پسرت است، پسرت است. نه جعفر، نه عقیل، بلکه پسرت علی بن ابی طالب:

فَلَمَّا أُهِيلَ عَلَيْهَا التُّرَابُ وَأَرَادَ النَّاسُ الِانْصِرَافَ جَعَلَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیهِ و آله وسلم يَقُولُ لَهَا: ابْنُكِ ابْنُكِ لَا جَعْفَرٌ وَلَاعَقِيلٌ ابْنُكِ ابْنُكِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ.

آن حضرت در جواب سؤال مردم فرمود:... امّا اینکه گفتم: پسرت، پسرت، نه جعفر و نه عقیل، چون دو ملک بر وی نازل شدند، از خدایش پرسیدند: گفت: الله ربی. گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد نبیّی. گفتند: ولی و امام تو کیست؟ شرم کرد از اینکه بگوید: پسرم. به او گفتم: بگو پسرم علی بن ابی طالب است، خدا با آن، چشم او را روشن فرمود.((1))

ب) بطائنی و سؤال قبر

علی بن ابی حمزه بطائنی از سران حزب واقفیّه و از مؤسّسین آن است که در امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقّف کرده و امامت حضرت رضا علیه السلام و امامان بعدی را انکار نمودند. علت این کار آن بود که آن ها وکیل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودند و به وقت زندانی بودن آن حضرت پول های زیادی در نزد

1- بحار الانوار، ج6، ص 241.

آن هاجمع شد، بعد از شهادت آن بزرگوار حضرت رضا علیه السلام پول ها را از آن ها خواست. آن ها به خاطر پول، امامت آن حضرت را انکار کرده و در حضرت کاظم علیه السلام توقّف کرده و گفتند: او از دنیا نرفته و غایب شده و خواهد آمد و به حضرت جواب دادند: پدرت علیه السلام نمرده و به ما نگفته که پول ها را به شما بدهیم.

حسن بن علی وشّا گوید:

مولای من حضرت رضا علیه السلام روزی در شهر مرو به من فرمود: علی بن ابی حمزه بطائنی امروز از دنیا رفت و الان به قبرش داخل کردند. دو ملک، داخل قبر او شدند. گفتند: من ربّک؟ گفت: الله. گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد صلی الله علیه و آله وسلم گفتند: امامت کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. تا امام هفتم را پرسیدند، جواب داد: وقتی گفتند بعد از وی کیست؟ زبانش بند آمد. بر او فریاد کشیده و گفتند: چرا ساکت ماندی بعد از او کیست؟ ساکت شد، جوابی نداد، گفتند: «فَقَالا لَهُ أَفَمُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ أمَرَکَ بِهَذَا ثُمَّ ضَرَبَاهُ بِمَقعَمهٍ مِنْ نَارٍفَأَلْهَبَا عَلَیْهِ قَبْرَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ».

آیا موسی بن جعفر به تو چنین گفته است؟ آنگاه با عمودی از آتش او را زده قبرش را به آتش کشیدند و تا روز قیامت در آن آتش خواهد بود. حسن بن علی وشّا گوید: از محضر آن حضرت خارج شده و همان روز را تاریخ گذاشتم. چند روزی نگذشت که نامه اهل کوفه رسید، نوشته بودند: بطائنی در آن روز از دنیا رفته و در همان ساعت (که امام فرمود) به قبر رفته است.((1))

1- مناقب، ج4، ص 337؛ بحار الانوار، ج49، ص 58.

از این نوع احادیث راجع به تلقین میّت در کتب اهل سنّت نیز وجود دارد که به عنوان نمونه دو حدیث را ذکر می کنیم.

1. در سنن ترمذی از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إِذَا أُقْبِرَ الْمَيِّتُ أتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا مُنْكَرٌ وَلِلآخَرِ نَكِيرٌ يَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِی هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ ما كانَ يقول: هُوَ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ فَيَقُولَانِ قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُولُ هَذَا ثُمَّ يُفْسَحُ فِی قَبْرِهِ سَبْعِينَ ذِرَاعاً فی سَبْعِينَ ذِرَاعاً ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ فَيَقُولُ أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِی فَأُخْبِرَهُمْ فَيَقُولَانِ نَمْ كَنَوْمَةِ الْعَرُوسِ الَّذِی لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِکَ وَإِنْ كَانَ مُنَافِقاً قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مِثْلَهُ لا أَدْرِی فَيَقُولَانِ قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُولُ ذَلِکَ فَيُقَالُ لِلأَرْضِ الْتَئِمِی عَلَيْهِ فَتَلْتَئِمُ عَلَيْهِ فَتَخْتَلِفُ أَضْلَاعُهُ فَلَا يَزَالُ فِيهِ مُعَذَّباً حَتَّى يَبْعَثَهُ اللهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِکَ.((1))

چون میّت در قبر گذاشته شود، دو نفر ملک سیاه چهره و سبز چشم پیش او می آیند، نام یکی منکر و نام دیگری نکیر است، به میّت می گویند: چه می گفتی درباره این مرد (رسول خدا؟) او همانطوری که در دنیا می گفت: می گوید: او بنده خدا و رسول خدا است. أشهد أن لا اله إلّا الله و أنّ محمّداً عبده و رسوله. می گویند: ما می دانستیم که تو چنین عقیده داری، آنگاه قبرش هفتاد ذراع در هفتاد ذراع وسعت پیدا می کند و بعد پر از نور می شود.

بعد به او گفته می شود: بخواب. می گوید: بروم اهل خود را خبر کنم.

1- سنن ترمذی، ج3، ص 383، کتاب الجنائز؛ صحیح بخاری، ج2، ص 117؛ صحیح مسلم، ج2، ص544؛ سنن نسائی، ج4، ص 97؛ مسند احمد، ج3، ص 126 از انس بن مالک نقل کرده اند.

می گویند: بخواب مانند خوابیدن عروسی که او را جز محبوب ترین اهلش پیدا نمی کند. او تا روز محشر در چنین حالی خواهد بود.

و اگر منافق (یا کافر) باشد در جواب دو ملک می گوید: شنیدم جماعت آن طور می گفتند، من هم گفتم، ولی نمی دانم. می گویند: ما می دانستیم که تو چنین هستی. به زمین خطاب می رسد: به هم بپیوند. زمین به هم پیوسته و دنده های او را در هم فرو می برد، در آن حال پیوسته معذّب خواهد بود تاخدا مبعوثش فرماید.

2. در مسند احمد از براء بن عازب از آن حضرت ضمن حدیث مفصّلی نقل شده که فرمود:

فَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيُجْلِسَانِهِ فيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّکَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّىَ اللهُ. فيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُکَ؟ فَيَقُولُ: دِينِىَ الاِسْلام. فيَقُولَانِ لَهُ: ما هَذا الرَّجُل الَّذى بُعِثَ فيكُم؟ فَيقولُ: هوَ رسولُ الله صلى الله عليه و آله وسلم ... .((1))

به هر حال، مهم ترین مواردِ سؤالات قبر، تا آنجا که ما در روایات یافتیم، دوازده مورد است که میزان پاسخ گویی به میزان کردار شخص بستگی دارد. آنان که در این دنیا توجّه به آیات و کلمات امامان معصوم علیهم السلام داشته و اصول و اخلاقیات اسلامی را مراعات نمودند، با موفقیّت این جا را پشت سر می گذارند. امّا کسانی که در دنیا با کوله باری از گناه راهی آن سرا شوند، در برابر آزمونی بسیار سخت قرار دارند. وقتی در آن خانه تنگ وتاریک قرار گیرند و با دو موجود وحشت آفرین و هولناک روبرو شوند؛ چنان ترس و

1- ج4، ص 287.

هراس بر آنان چیره گردد که تصوّرش را نتوان کرد. در گفتار بعدی نیز خواهد آمد که مجازات همگان یکسان نیست.

ج) در قبر از چه کسانی سؤال می شود؟

یکی از مباحثی که در بحث عالم برزخ باید طرح و تحقیق شود، مبحث سؤال شوندگان است.

درباره سؤال شوندگان میان دانشمندان اسلامی، مشاجرات و گفت وگوهایی هست، که منشأ این اختلافات مضامین روایاتی می باشد که دراین باره وارد شده است. برخی گفته اند: از بعضی از روایات استفاده می شود که میّت - اعمّ از مؤمن و کافر - در قبر مورد سؤال قرار می گیرد؛ در این زمینه روایات زیاد است که در مطلب قبلی ذکر شد. در این جا فقط برای یادآوری به چند روایت که بعضی از آن ها قبلاً هم ذکر شده است، به طور خلاصه اشاره می کنیم:

1. امام سجّاد ضمن روایتی طولانی می فرماید:

... یَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ أَجَلَکَ أَسْرَعُ شَیْ ءٍ إِلَیْکَ ...وَصِرْتَ إِلَی قَبْرِکَ وَحِیداً فَرَدَّ إِلَیْکَ فِیهِ رُوحَکَ وَاقْتَحَمَ عَلَیْکَ فِیهِ مَلَکَانِ نَاکِرٌ وَنَکِیرٌ لِمُسَاءَلَتِکَ وَشَدِیدِ امْتِحَانِک.((1))

... ای فرزند آدم! همانا اجل تو با بیشترین سرعت به سمت تو روان است و تو به منزلی تنها خواهی رفت؛ پس روحت به تو بازگشته و فرشتگان منکر و نکیر، جهت پرسش و امتحانی سخت ناگهان بر تو وارد می شوند... .

1- الکافی، ج8، ص 72؛ این روایت در گفتار قبل به طور مفصلً بیان شد.

2. در روایت دیگر از آن حضرت آمده است:

یُسْأَلُ الْمَیِّتُ فی قَبْرِهِ عَنْ خَمْسٍ... .

از مرده در قبرش از پنج چیز سؤال می شود.

3. در روایتی، امام صادق علیه السلام فرمودند:

یَجِی ءُ الْمَلَکَانِ مُنْکَرٌ وَنَکِیرٌ إِلَی الْمَیِّت...فَیَسْأَلانِ الْمَیِّتَ.

4. بعضی از روایات تصریح دارند که هم از مؤمن و هم از کافر سؤال خواهد شد. در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

یُقَالُ لِلْمُؤْمِنِ فی قَبْرِهِ مَنْ رَبُّکَ... وَیُقَالُ لِلْکَافِرِ مَنْ رَبُّک.

و روایات دیگری که در این باره وجود داشت، همه دلالت می کنند بر این که از عموم مردگان در قبر، سؤال می شود.

برخی از محقّقین و مفسّرین معاصر در رابطه با همین روایات چنین می نویسند:

لیکن قول حق مفادّ روایاتی است که همه انسان ها را مشمول سؤال و جواب می داند؛ گرچه شدّت و ضعف دارد؛ برخی کمتر و بعضی بیشتر مورد سؤال قرار می گیرند.((1))

گروهی از دانشمندان، برزخیان را به سه دسته متفاوت تقسیم نموده اند. مؤمن خالص، کافر خالص و مستضعفانی که متوسّط بین این دو گروه هستند. به عقیده آنان، سؤال قبر مخصوص کسانی است که ایمان محض دارند و یا کافر

1- تفسیر موضوعی قرآن کریم، معاد در قرآن، ج4، ص 214.

محض هستند، امّا مستضعفانی که متوسّط بین آن دو گروه هستند، در قبر سؤالی از آنان به عمل نمی آید. بلکه از آنان به طور موقت دست کشیده می شود و به حال خود رها می شوند تا هنگامی که در قیامت محشور شوند و در آن روز است که به مسائل و امور مربوط به آنان رسیدگی می شود. این اندیشوران برای اثبات ادّعای خود به روایات زیر استناد می کنند:

1. در صحیحه محمّدبن مسلم، از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمود:

لَا یُسْأَلُ فی الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الاِیمَانَ مَحْضاً أوْ مَحَضَ الْکُفْرَ مَحْضاً.((1))

در قبر سؤال نمی شود مگر از کسی که مؤمن خالص و یا کافر خالص باشد». (مقصود از ایمان و کفر محض این است که از نظر فکری مستضعف نبوده و برای خود عقیده ای را برگزیده است.)

2. ... عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا یُسْأَلُ فی قَبْرِهِ مَنْ مَحَضَ الاِیمَانَ مَحْضاً وَالْکُفْرَ مَحْضاً وَأَمَّا مَا سِوَی ذَلِکَ فَیُلْهَی عَنْهُ.((2))

ابن بکیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سؤال قبر به کسانی اختصاص دارد که واجد ایمان خالصند و یا دارای کفر خالص و دیگر گروه ها واگذارده شده و متروکند و مورد سؤال واقع نمی شوند.

1- الکافی، ج3، ص 236، ح4.
2- همان، ص235، ح3. این روایت به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

3. ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده:

لَا یُسْأَلُ فِی الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِیمَانَ مَحْضاً أوْ مَحَضَ الْکُفْرَ مَحْضاً وَالآخَرُونَ یُلْهَوْنَ عَنْهُمْ.((1))

در قبر سؤال نمی شود مگر از کسی که ایمان را به طور کامل خالص کرده و یا دارای کفر محض باشد و دیگران رها می شوند.

4. عَنْ أبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَصْلَحَکَ اللهُ مَنِ الْمَسْئُولُونَ فی قُبُورِهِمْ؟ قَالَ: مَنْ مَحَضَ الاِیمَانَ وَ مَنْ مَحَضَ الْکُفْرَ قَالَ قُلْتُ فَبَقِیَّهُ هَذَا الْخَلْقِ قَالَ یُلْهَی وَ اللهِ عَنْهُمْ مَا یُعْبَأُ بِهِم.((2))

همچنین حضرمی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که به آن حضرت گفتم: اصلحک الله ! از کدام کسان در قبر سؤال می شود؟ فرمود: آن که ایمان را خالص کرده و آن که کفر را خالص کرده است. یعنی مؤمن محض و کافر محض. گفتم: بقیّه چطور؟ فرمود: به خداقسم رها کرده می شوند و اعتنایی به آن ها نیست.

5. مرحوم صدوق یک روایت را مرسلاً در «فقیه» نقل کرده است:

لَا یُسْأَلُ فِی الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الاِیمَانَ مَحْضاً أوْ مَحَضَ الْکُفْرَ مَحْضاً وَالْبَاقُونَ مَلْهُوٌّ عَنْهُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.((3))

در قبر از کسی سؤال نمی شود مگر آنان که ایمان را خالص کرده اند و یا اینکه کافر محض باشند و دیگران متروکند تا روز قیامت.

1- همان، ص 235، ح1. این روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است با مختصر تفاوت.
2- همان، ص 237، ح8.
3- ج1، ص 178، ح530.

کلمه «یُلهی» و «مَلهُوٌ» در این روایات آمده است، معنای واژه «لهو» قابل بررسی است.

لغت شناسان آن را به معنای غافل شدن، فراموش کردن، ترک ذکر و یاد کردن می دانند.((1))

علامه مجلسی نیز می گوید:

در اینجا معنای حقیقی لهو مراد نیست، بلکه تعبیری است کنایی از اینکه از آنان در خصوص پاداش، کیفر و سؤال مورد تعرّض قرار نمی گیرند.((2))

همان بزرگوار در جای دیگر می نویسد:

أنّه لا یسأل عن المستضعفین المتوسّطین بین الایمان والکفر.((3))

از مستضعفین متوسّطینی که بین ایمان و کفر قرار دارند، سؤال نمی شود.

مرحوم شیخ مفید نیز این نظریه را پذیرفته و چنین می نویسد:

وقد ورد عن أئمّه الهدی علیهم السلام أنّهم قالوا لیس یعذّب فی القبر کلّ میت وإنّما یعذّب من جملتهم من محض الکفر ولاینعم کلّ ماضٍ لسبیله وإنّما ینعم منهم من محض الایمان محضا فأمّا سوی هذین الصّنفَین فإنّه یلهی عنهم وکذلک روی أنّه لا یسأل فی قبره إلا هذان الصّنفان خاصّه.((4))

1- القاموس المحیط، ص 17 - 18.
2- مرآهْ العقول، ج14، ص 207.
3- بحار الانوار، ج6، ص 260.
4- مسائل السرویه، ص 62و63.

از ائمّه معصومین علیهم السلام رسیده است که: هر مرده ای در قبر گرفتار عذاب نمی شود، بلکه کافر محض عذاب می شود. و هر مرده ای به نعمت نمی رسد بلکه مؤمن محض متنعّم است و غیر این دو گروه مورد توجّه و تعرّض قرار نمی گیرند. همچنین روایت شده است که به جز این دو گروه در قبر مورد سؤال قرار نمی گیرند.

خلاصه اینکه از مضمون مجموع این روایات، این مطلب دانسته می شود که متوسّط ها و مستضعفان مورد سؤال قرار نمی گیرند، ولی از این روایات نه ثواب و عذاب برزخی استفاده می شود و نه عدم آن، بلکه روایات در این باره ساکت هستند.

امّا برخی از بزرگان در این باره گفته اند که از عدم سؤال در عالم برزخ عدم ثواب و عذاب را استنباط می کنیم. ما عین عبارت ایشان را نقل می کنیم:

امّا اینکه آیا متوسّط ها عذاب و ثواب برزخی دارند یا نه. چیزی در این باره صریحاً بیان نشده است، ولی می شود از عدم سؤال، عدم عذاب را استنباط کرد بلکه مقتضای اطلاق لهو و عدم تعرّض به حال آنان که در روایات غیر معتبره آمده است نیز نفی عذاب و حتّی نفی ثواب است.((1))

اما این استنباط، قابل تأمّل است؛ برای اینکه اگر با دقّت مضامین روایات را مورد توجّه قرار دهیم، از عدم سؤال که در روایات آمده است، عدم ثواب و عذاب را نمی توان استنباط کرد زیرا هیچ ملازمه ای بین عدم سؤال از میّت و عدم عذاب و ثواب وجود ندارد بلکه ممکن است سؤال از متوسّطین و مستضعفان صورت

1- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص 186.

نگیرد، زیرا آنان شرایط پرسش را دارا نیستند امّا بعد از آن، در برزخ، لطف و رحمت واسعه الاهی متناسب حال آنان نصیبشان گردد و ثوابی عنایت فرماید.

به هر صورت، نفی ثواب از مستضعفین و متوسّط های اهل ایمان بسیار بعید به نظر می رسد. تأیید این ادّعا صحیحه ضُرَیس است که از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از ثواب و تنعّم جزئی اطفال و مستضعفین و صالحین غیر امامیّه نیز خبر می دهد. روایت بسیار مفصّل است. ما مقدار مورد نیاز را در این جا می آوریم:

... فَمَا حَالُ الْمُوَحِّدِینَ الْمُقِرِّینَ بِنُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم مِنَ الْمُسْلِمِینَ الْمُذْنِبِینَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَلَیْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَلَا یَعْرِفُونَ وَلَایَتَکُمْ؟ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِی حُفْرَتِهِمْ لَا یَخْرُجُونَ مِنْهَا فَمَنْ کَانَ مِنْهُمْ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ وَلَمْ یُظْهِرْ مِنْهُ عَدَاوَهً فَإِنَّهُ یُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إِلَی الْجَنَّهِ الَّتِی خَلَقَهَا اللهُ فی الْمَغْرِبِ فَیَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْهَا الرَّوحُ فِی حُفْرَتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَیَلْقَی اللهَ فَیُحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَسَیِّئَاتِهِ فَإِمَّا إِلَی الْجَنَّهِ وَإِمَّا إِلَی النَّارِ فَهَؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللهِ. قَالَ:

وَکَذَلِکَ یَفْعَلُ اللهُ بِالْمُسْتَضْعَفِینَ وَالْبُلْهِ وَالْأَطْفَالِ وَاولادِ الْمُسْلِمِینَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ فَأَمَّا النُّصَّابُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَهِ فَإِنَّهُمْ یُخَدُّ لَهُمْ خَدٌّ إِلَی النَّارِ الَّتِی خَلَقَهَا اللهُ فی الْمَشْرِقِ فَیَدْخُلُ عَلَیْهِمْ مِنْهَا اللَّهَبُ وَالشَّرَرُ وَالدُّخَانُ وَفَوْرَهُ الْحَمِیمِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه... .((1))

راوی روایت که ضُریس است از حال مسلمانانی که به خداپرستانی که به نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اقرار دارند، امّا امامت ائمّه علیهم السلام را قبول ندارند، سؤال می کند.

ص: 237

1- الکافی، ج3، ص 246؛ بحار الانوار، ج6، ص 290.

امام علیه السلام جواب می دهد: آنان در گودال هایی هستند و از آن ها خارج نمی شوند؛ افرادی که از ایشان عمل صالح داشته و دشمنی آنان (نسبت به ائمّه عترت علیهم السلام) آشکار نگردیده باشد، راهی به سوی بهشت (برزخی) برای آنان باز می شود که خداوند آن را در مغرب آفریده است و رَوحی (نسیمی) برآنان از آنجا می رسد تا روز قیامت که پس از حساب بدی ها و خوبی های آنان، یا بهشت می روند و یا جهنّم. و به همین صورت، خداوند با مستضعفان و ابلهان و اطفال و بچه های مسلمانان که قبل از بلوغ مرده اند، معامله می کند.

و امّا ناصبی ها، راهی از آتش که خداوند آن را در مشرق خلق فرموده، به سوی قبور آنان باز می شود که شعله، شرر، دود و حرارت شدید بر آنان تا روز قیامت وارد می گردد.

جهت توضیح بیشتر توجّه شما خوانندگان عزیز را به یک روایت جلب می کنیم تا بتوانیم ترسیم گر چهره ای هرچند ناقص از این مسأله مهم و پیچیده باشیم.

کسانی که بر اثر نداشتن ایمان خالص یا کفر خالص از سؤال قبر معاف اند. و مغفول و متروک خواهند بود، امام باقر علیه السلام از چند گروه نام برده است:

عَنْ زُرَارَهَ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَحُمْرَانُ أَوْأَنَا وَبُکَیْرٌ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَمُدُّ الْمِطْمَارَ قَالَ وَمَا الْمِطْمَارُ قُلْتُ: التُّرُّ فَمَنْ وَافَقَنَا مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ تَوَلَّیْنَاهُ وَمَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ بَرِئْنَا مِنْهُ فَقَالَ لِی یَا زُرَارَهُ قَوْلُ اللهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِکَ فَأَیْنَ الَّذِینَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً أَيْنَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ أَيْنَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً أَيْنَ أَصْحَابُ الأَعْرَافِ أَيْنَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ.((1))

زراره می گوید: من و حمران (یا برادر دیگرم بکیر) بر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم. به حضرت عرض کردم: ما ریسمان سنجش افکار و اعمال را به کار می بریم و معتقدات و اعمال افراد را اندازه می گیریم. هر کس با ما موافق بود او را دوست می داریم خواه از سادات علوی باشد و خواه از افراد عادی. و هر کس بر خلاف ماباشد (به عنوان گمراه و اهل هلاک) از او بیزاری می جوییم. خواه علوی باشد یا غیر علوی.

امام باقر علیه السلام فرمود: زراره، گفته خداوند از گفته تو صادق تر است و به واقع و راستی منطبقتر. اگر گفته تو صحیح باشد، پس موضع مردان و زنان مستضعف کجاست؟ آنانکه نمی توانند راه سعادت خود را بیابند و خویشتن را از استضعاف برهانند؟ پس موضع آنانی که سرنوشتی مجهول دارند و باید در امید و انتظار امر الاهی باشند کجا است؟ موضع آنانی که کارهای خوب و بدشان به هم آمیخته و از پایان کار خویش آگاهی ندارند کجاست؟ موضع اصحاب اعراف کجا است؟ موضع کسانی که باید مورد حمایت مالی واقع شوند تا دلشان به حق الفت پذیرد و به دین الاهی گرایش یابند کجاست؟

برای این که این گروه ها را بهتر بشناسیم، با استفاده از بعضی روایات

1- الکافی، ج2، ص 382.

پیرامون هر یک به اختصار توضیح داده می شود:

زُرَارَهَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ هُوَ الَّذِی لَا یَهْتَدِی حِیلَهً إِلَی الْکُفْرِ فَیَکْفُرَ وَلَا یَهْتَدِی سَبِیلاً إِلَی الْإِیمَانِ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُؤْمِنَ وَلَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَکْفُرَ فَهُمُ الصِّبْیَانُ وَمَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَی مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَم.((1))

زراره از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: مستضعف کیست؟ فرمود: کسی است که نه راهی به کفر دارد و نه راهی به ایمان. قادر نیست مؤمن شود و قادر نیست کافر گردد. اینان گروه اطفالند و آن قسم مردان و زنانی که عقلی همانند عقل کودکان دارند نیز از این گروهند (مثل ابلهان و دیوانگان) و قلم تکلیف از آنان برداشته شده است.

جمیل بن درّاج از زراره در این ماجرا نقل می کند که امام علیه السلام فرمود:

حَقِیقٌ عَلَی اللهِ أنْ یُدْخِلَ الضُّلَّالَ الْجَنَّهَ.((2))

ای زراره! حقّ است بر خدا که گمراهان (نه کافران و جاحدان) را به بهشت ببرد.

1- الکافی، ج2، ص 404.

2- غیبت طوسی، ص 460. - البته در کتاب اصول کافی در داخل کروشه کلمه [لا] قبل از یدخل ذکر شده و مولی محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی با توجه به عبارت لایدخل روایت ذکر و توضیح داده است اما در کتاب بحار به نقل از کتاب غیبت شیخ طوسی بدون کلمه لا ذکر شده است (کافی، ج 2، ص 383، ح 3، باب اصناف الناس؛ شرح اصول کافی، ج 10، ص53، باب الصناف الناس؛ بحارالانوار، ج 5، ص 290، باب 13) البته از سیاق روایت و استدلال امام باقر علیه السلام بدست می آید که امام علیه السلام گمراهی مستضعفین را توجیه می کند و آن را تعمدی نمی دانند. (محقق)

بعضی از مستضعفین هستند که نیروی عقلشان طبیعی است و گرفتار نارسائی درک و کمبود فکر نیستند. اینان اگر در شرایط آزاد قرار گیرند و مصمّم شوند می توانند راه مستقیم را بیابند و آگاهانه به خدا و تعالیم الاهی ایمان بیاورند و می توانند به انحراف گرایش یابند و کفر را بر ایمان برگزینند. امّا مستکبران خودخواه و صاحبان زر و زور، آنان را ضعیف و ناچیز شمرده، شخصیتشان را سرکوب کرده و سدّ راه فعالیّت های علمی و دینی آن ها شده اند. این گروه در حال استضعاف و در موقعی که اسیر مستکبران خودکامه هستند نه از ایمان برخوردارند و نه کافرند.((1))

عَنْ عُمَرَ بْنِ أبَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِینَ. فَقَالَ:... هُمْ لَیْسُوا بِالْمُؤْمِنِینَ وَلا بِالْکفّار وَمِنْهُمُ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ.((2))

ابان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفین سؤال کردم. فرمود: آنان نه در زمره مؤمنان اند و نه در زمره کافران. بلکه در انتظار امر خدا هستند. (که از آن ها به مرجون لأمر الله) یاد می شود.

مستضعفینی که از جهت ساختمان طبیعی،کمبود عقل و هوش ندارند و استضعافشان تنها از ناحیه مستکبرین است دو گروهند؛

گروه اوّل کسانی هستند که قادرند خود را از استضعاف برهانند، منطقه نفوذ مستکبرین بی ایمان را ترک گویند، به محیطی بروند که فراگیرترین معارف الاهی برای آنان میسّر باشد و بتوانند در پرتو سعی و عمل، خویشتن را از سرمایه گرانقدر ایمان برخوردار سازند.

1- معاد از نظر روح و جسم، ص 251.
2- الکافی، ج2، ص 405.

گروه دوّم کسانی هستند که در محیط زندگی آنان، نه عالِمی وجود دارد که بتوانند تعالیم الاهی را از وی فراگیرند و نه قادرند برای خود چاره ای بیندیشند و خویشتن را از محیط فاسد مستکبرین آزاد سازند و به منطقه مساعدی مهاجرت نمایند. قرآن شریف که نسخه حیاتبخش و شفا دهنده بشر است، وضع این هر دو گروه را بیان نموده است:

{إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَةُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ قَالُواْ فِیمَ کُنتُمْ قَالُواْ کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فیِ الْأَرْضِ قَالُواْ أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِیهَا فَاوّلئکَ مَأْوَئهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیرًا }.((1))

کسانی را که فرشتگان مرگ، قبض روح می کنند در حالی که به نفس خویش ستمکار بوده اند، از اینان می پرسند در چه وضعی به سر بردید و دوران عمر را چگونه گذراندید؟ پاسخ می دهند: ما در محیط زندگی خویش مستضعف بودیم و از خود اراده و اختیاری نداشتیم. فرشتگان می گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید و خویشتن را از منطقه شرک خارج سازید؟ پس جایگاه این گروه جهنّم است و چه بازگشتگاه بدی است.

آیه شریفه در ادامه درباره وضع مستضعفینی که مهاجرت و رسیدن به حقیقت برایشان ممکن نیست، چنین می فرماید:

{إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَلَا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً فَاولئکَ عَسیَ اللهُ أَن یَعْفُوَعَنْهُمْ وَکاَنَ اللهُ عَفُوًّا غَفُورًا }.((2))

1- نساء/ 97
2- نساء/ 98و99.

مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره ای برایشان میسّر نبود و راهی (به نجات خود) نمی یافتند. آن ها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند، که خدا گناهشان را می بخشد و خدا بخشنده و آمرزنده است.

خداوند درباره گروهی که از جهت رحمت یا عذاب الاهی سرنوشتی مجهول دارند و باید در انتظار امر الاهی بمانند، چنین می فرماید:

{وَ ءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيم }.((1))

و برخی دیگر (از گناهکاران) آن هایی هستند که کارشان بر مشیّت خدا موقوف است یا آنان را عذاب کند و یا از گناهشان درگذرد، و خدا دانا و حکیم است.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود:

إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِناً وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فى الطَّبَقَهِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَهُ.((2))

علی علیه السلام بابی از ابواب هدایت است؛ هر که از این در داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است و هر کس که نه به این در داخل شود و نه از آن خارج گردد، در زمره طبقه ای است که کارش واگذار به خداست.

1- توبه/ 106.
2- الکافی، ج2، ص 388، ح18.

و نیز در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

لَوْ أنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَمْ یَجْحَدُوا لَمْ یَکْفُرُوا.

اگر مردم آن گاه که نمی دانند، توقّف کنند و در صدد انکار برنیایند،کافر نمی شوند.((1))

از امام باقر علیه السلام در این رابطه روایتی آمده است:

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ {وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللهِ }. قَالَ: قَوْمٌ کَانُوا مُشْرِکِینَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَهَ وَجَعْفَرٍ وَأَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فی الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللهَ وَتَرَکُوا الشِّرْکَ وَلَمْ یَعْرِفُوا الْإِیمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَیَکُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّهُ وَلَمْ یَکُونُوا عَلَی جُحُودِهِمْ فَیَکْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ {إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِم }.((2))

امام باقر علیه السلام در تفسیر جمله ای از قرآن که ذکر شده {وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللهِ } فرمود: اینان قوم مشرکی بودند که مردان بزرگی چون حمزه و جعفر و نظائر اینها را در ایام شرک کشته اند، سپس به اسلام گرایش یافته اند، موحّد شده اند و از شرک دست کشیده اند امّا آنطور که باید ایمان را نشناخته اند و به آن معرفت قلبی ندارند تا از گروه مؤمنین واقعی به حساب آیند و مستحق بهشت باشند و همچنین در انکار و الحادشان باقی نماندند تا از کفّار محسوب شوند و مستحقّ عذاب باشند. آنان با این حالت، سرنوشتی مجهول

ص: 244

1- همان، ح19.
2- الکافی، ج2، ص 407.

دارند. باید در انتظار امر الاهی باشند یا عذابشان می کند یا مشمول رحمتشان قرار می دهد.

نیز روایتی است از امام صادق علیه السلام ذکر شده که اصحاب اعراف گروهی هستند که اعمالشان مجموعه ای است از خوبی ها و بدی ها به طور مساوی:

عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الطَّیَّارِ قَالَ ...قُلْتُ لأبی عَبدِ الله علیه السلام : وَمَا أصْحَابُ الأعْرَافِ؟ قَالَ: قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَسَیِّئَاتُهُمْ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ وَإِنْ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّهَ فَبِرَحْمَتِهِ.((1))

حمزه طیار می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره اصحاب اعراف سؤال کردم. فرمودند: اینان قومی هستند که کارهای خوب و بدشان مساوی است. اگر خداوند آنان را به آتش ببرد و معذّب سازد به سبب گناهانی است که مرتکب شده اند و اگر در بهشتشان جای دهد و متنعّمشان نماید در پرتو رحمت او است که شامل حالشان گردیده است.

درباره گروهی که باید مورد حمایت مالی و محبّت اخلاقی قرار گیرند تا دلشان به حق الفت پذیرد و به دین الاهی گرایش یابند و به «مؤلّفهْ القلوب» یاد می شوند، امام باقر علیه السلام ضمن روایتی چنین می فرماید:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : ... وَهُمْ قَوْمٌ وَحَّدُوا اللهَ وَخَرَجُوا مِنَ الشِّرْکِ وَلَمْ تَدْخُلْ مَعْرِفَهُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم قُلُوبَهُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ فَتَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَتَأَلَّفَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم لِکَیْمَا یَعْرِفُوا.((2))

1- همان، ص 371.
2- همان، ص 412.

امام باقر علیه السلام فرمودند: ...این گروه (مؤلّفهْ القلوب) مردمی هستند که توحید را پذیرفته و از شرک خارج شده اند ولی هنوز نه معرفت رسول خدا در قلبشان جای گرفته و نه به آنچه از طرف باریتعالی بر وی نازل شده است، دل بسته اند. از این رو پیامبر گرامی با مهر خود، قلوب آنان را تألیف می نمود و همین روش را مؤمنین بعد از پیغمبر نیز به کار می بستند تا تدریجاً پیامبر خدا و دینی که بر وی نازل شده است، بشناسند.

نتیجه آن که چند گروه هستند که نه در ردیف مؤمنین خالص اند و نه از گروه کفّار خالص. آن چه که مجموعاً از روایات استفاده می شود این است که آنان در قبر مورد سؤال واقع نمی شوند زیرا واجد شرایط پرسش نیستند و حسابشان در قیامت روشن می گردد. والله هو العالم.

البتّه ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام در عالم برزخ مورد سؤال قرار می گیرند یا خیر؟ هر چند روایات در این مورد، عام هستند و استثنایی بیان نشده است؛ امّا نفیاً یا اثباتاً به دلیل روشنی دست نیافتم. بنابراین باید به عجز خود اعتراف کرده، درباره آن توقّف نمود؛ و علم آن را به خداوند حکیم و علیم واگذار کرد.

د) حکمت سؤال منکر و نکیر

هیچ حادثه ای در این عالم، بدون حکمت و هدف نیست. به اصطلاح علمای کلام و علمای فنّ اصول فقه، اوامر و نواهی ذات حق، تابع مصالح و مفاسد واقعی است. مسلّماً آن چه را که خداوند اراده کرده و انجام می دهد، برخاسته از حکمت اوست؛ اگرچه بشر به فلسفه وجودی و اسرار فعل الاهی پی نبرد. سؤال

نکیر و منکر هم قطعاً طبق حکمت الاهی و مصلحت بندگانش انجام می گیرد؛ ولی مصلحت آن چیست؟ ممکن است همان مطلبی باشد که مرحوم فیض کاشانی گفته است:

الحکمه فی سؤال منکر ونکیر إنّ الملائکه طعنت لبنی آدم حیث قالوا: {أَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَیَسْفِکُ الدِّماء} فردّ الله تعالی علیهم وقال: {إِنِّی أَعْلَمُ ما لاتَعْلَمُون} فبعث الملکین إلی قبر المؤمن لیسألاه مِن ذلک الخبر. فیأمرهما أن یشهدا بین یدی الملائکه بما سمعا من عبده المؤمن. لأنّ اقل الشّهود اثنان ثم یقول الله تعالی: یا ملائکتی! قد اخذت بروحه وترکت ماله لغیره وزوجته فی حجر غیره وجاریته لغیره وضیاعه لغیره واحبّائه لغیره فیسئل به ببطن الأرض فلم یجب عن أحدٍ إلّا عنّی. فقال: الله ربّی ودینی الاسلام ونبییّ محمّد صلی الله علیه و آله وسلم لتعلموا إنّی أعلم ما لاتعلمون.((1))

حکمت سؤال نکیر و منکر این است که فرشتگان به بنی آدم طعنه زدند و گفتند: «خدایا! آیا در زمین کسی را می آفرینی که در آن فساد و خونریزی نماید؟» خدای تعالی هم به آن ها فرمود: {إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون} از این روی دو فرشته را به قبر مؤمن می فرستد تا اینکه از او سؤال کنند؛ سپس به آنان امر می کند تا آنچه را از بنده مؤمن درباره خدا شنیده اند، نزد (سایر) فرشتگان شهادت دهند؛ چرا که کمترین گواهان دو نفر هستند؛ آن گاه خدای تعالی می فرماید: ای فرشتگان! من، روح او را گرفتم؛ مال همسر، کنیز،

1- علم الیقین، ج2، ص 889.

زمین کشاورزی و دوستان او را برای دیگران گذاردم؛ پس در دل زمین از او سؤال می شود؛ امّا او فقط درباره من پاسخ گوید. می گوید: پروردگار من خداست و دینم اسلام و پیامبرم محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است. و این بدان جهت است که بدانید: {إِنِّی أَعْلَمُ ما لاتَعْلَمُون}؛ می دانم چیزی را که شما نمی دانید.

البتّه علاوه بر حکمتی که مرحوم فیض ذکر کرده است، به نظرم فایده و حکمت دیگری نیز دارد که از نظر تربیتی و روانی آثارفراوان و فوق العاده ای در زندگی انسان خواهد داشت. وقتی انسان بداند که بعد از مردن و قبل از برپایی قیامت در اوّلین منزل اخروی (در عالم قبر) هم بازخواست می شود و از مهم ترین مسائل اعتقادی، اعمال، عمر و مال او، حتّی از کسانی که با او دوست و رفیقند سؤال می شود، این انسان بیدار گشته و وضعیت زندگی او تغییر می کند. توجّه به آیات و روایات ائمّه هدی علیهم السلام درباره قبر و سؤال در آن، موجب توجّه بیشتر او به خدا و قیامت می گردد و طبعاً ترس از عذاب پرسش و پاسخ در برنامه های زندگی انسان هم تأثیر بسزایی خواهد داشت چنانکه او را به راه وظیفه شناسی و درستکاری سوق می دهد و به نسبت اعتقادی که در باطن به ثواب و عقاب الاهی دارد، از گناه و ناپاکی اجتناب می نماید. شاید بتوان گفت این از مهم ترین حکمت های سؤال نکیر و منکر باشد.

مطلب دوّم: حیات در قبر

یکی از مهم ترین و پیچیده ترین مسائل که شایسته طرح و بررسی است، مسأله حیات در قبر بعد از جدایی روح از بدن دنیوی است؛ که آیا سؤال و جواب، فشار و

عذاب در قبر، تنها با روح میّت صورت می گیرد و جسد به حالت مردگی خود باقی است؟ و یا در موقع سؤال و جواب و مجازات، روح مرده به جسد ملکی خود در عالم قبر برمی گردد؟ یعنی روابط و علاقه که بین روح انسان و بدن مادّی او بوده، دوباره در قبر برقرار می شود و حیات نو به دست می آید؟ به عبارت روشن تر، سؤال و جواب، روحانی است هرچند با بدن مثالی و یا هم روحانی و جسمانی؟ اکنون ما در این باره به خواست خدا به تحقیق این مسأله می پردازیم.

درباره زندگی در عالم قبر و چگونگی آن، محدّثین و متکلّمین و مفسّرین به اختلاف سخن گفته اند و اقوال گوناگون مطرح گردیده است. امّا معروف و مشهور دو قول است که بایدبیشتر مورد توجّه قرار بگیرد:

1. بعضی گفته اند: روح انسان در شب اوّل قبر به بدن یا باقیمانده آن برمی گردد و مدّتی زنده می شود و مورد پرسش قرار می گیرد. سپس دوباره بدن را تا قیامت ترک می گوید.

2. قول دوّم این است که؛ سؤال و جواب قبر، از روح است نه از جسم.

امّا با بررسی آیات و روایات، به نظر می رسد قول دوّم حق باشد که سؤال در عالم قبر مربوط به جسم مادّی نیست بلکه به روح در قالب جسم مثالی ارتباط دارد. کالبد انسان، پس از قطع رابطه با روح، نه احساسی دارد و نه حیاتی، تا مورد سؤال قرار گیرد. چنانچه قبلاً یادآور شدیم که در روایات حقیقت و واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد شده است. یعنی مقصود از قبر در این مضامین، وجود مادّی آن نیست، بلکه مقصود همان عالم برزخ است.

ص: 249

طبعاً سؤال در قبر، مربوط به بدن مثالی غیر از بدن مادّی خواهد بود که شبیه بدن های دنیایی است، نه اینکه روح مجرّد در عالم برزخ بدون بدن باشد.

بنابراین به طور خلاصه چند روایت را به عنوان نمونه می آوریم:

1. عَنِ الصّادق علیه السلام :... فَإِذَا قَبَضَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَیَّرَ تِلْکَ الرُّوحَ فی قَالَبِ کَقَالَبِهِ فی الدُّنْیَا فَیَأْکُلُونَ وَیَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَیْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْکَ الصُّورَهِ الَّتِی کَانَتْ فی الدُّنْیَا.((1))

امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند روح مؤمن را قبض می کند، او را در قالبی مانند قالب دنیا قرار می دهد، سپس در همان قالب ها می خورند و می آشامند و وقتی کسی بر او وارد می شود، او را به همان چهره ای که در دنیا بوده است، می شناسد.

2. قَوْلُهُ وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَیْنَ الدُّنْیَاوَالآخِرَهِ.((2))

در این روایت اگر دقّت صورت گیرد، قبر در مقابل آخرت قرار گرفته است و مژده و نعمت، برای مقرّبین درگاه الاهی و عقاب برای گنهکاران در قبر می باشد و بهشت برین در آخرت اعطا می گردد. پیداست که مراد از قبر، عالم برزخ است نه این حفره تنگ و تاریک.

جمله: {وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ} تعبیر جامع و گویایی از خصوصیات کلّی برزخ است و اینکه آیه را به جمله {إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ} خاتمه داده است، این موضوع را می رساند که اقامت ارواح در عالم برزخ تا روز بعث و

1- الکافی، ج3، ص245، ح 6و 7.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 218.

رستاخیز ادامه دارد، و با اعلام رستاخیز، عمر برزخی انسان به پایان رسیده و وارد مقام خلود می شود و این در واقع، تحوّلی دیگر در حرکت انسان به سوی پروردگار است. بنابراین چقدر شایسته است که آدمی غفلت را از خود دور کرده و جمله {رَبِّ ارجِعُونِ} را بر زبان جاری سازد، شایدبتواند خود را از این طریق آراسته نماید، چون این تذکّر از جانب حق تعالی لطفی برای بندگان است که متوجّه اعمال خود در این دنیا باشند و بدانند مرحله ای در پیش است که گروهی به نعمات الاهی مرزوق باشند و جمعی به اشدّ عذاب گرفتار شوند.

3. وَ لَکِنِّی وَ اللهِ أتَخَوَّفُ عَلَیْکُمْ فی الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَمَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِینِ مَوْتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.(1)

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند از برزخ شما شیعیان هراسانم، پرسیدند: برزخ چیست؟ آن حضرت فرمود: قبر، از لحظه مرگ تا فرارسیدن قیامت برزخ می باشد.

پس حیات قبر، تا ظهور قیامت امتداد می یابد، در صورتی که جسم می سوزد و یا می پوسد، و قبر ظاهریش هزاران بار زیر و رو می شود، مراد از قبر، جایگاه روح در عالم برزخ است. چون همه عالم برزخ که جولانگاه یک روح نیست بلکه هر روحی پایگاه و جایگاه محدود و مناسب اعمال خویش را دارد و نامش قبر است.

در این باره روایات، زیاد است که در فصل های گذشته ذکر گردید و در آینده در بحث فشار قبر نیز صحبت خواهیم کرد.

1- همان، ص 267.

همچنین برخی از محقّقین معاصر نوشته اند: «ولی در روایات چیزی که گواهی دهد که بدن عنصری زنده می شود، و به پرسش ها پاسخ می گوید چیز صریحی جز یکی دو روایت به چشم نمی خورد... سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود». ((1))

برخی دیگر گفته اند: «به هر حال چند روایت دلالت دارد که جواب میّت و مجازات او جسمانی می باشد و مرده در قبر زنده می شود ولی اکثر این روایات، ضعیف السّند هستند و

موجب اطمینان نمی شوند. والله العالم».((2))

امّا نظریه اوّل: بعضی از محدّثین و متکلّمین عالیمقام، کلمه «قبر» را به همین حفره خاکی تفسیر نموده اند! از سوی دیگر، دیده اند که روح پس از مفارقت از بدن در دنیا جسمش به جماد بیجان مبدل شده و سؤال از جماد معقول نیست. پس باید گفت روح در قبر به جسم مادی مرده برگشته و پس از سؤال و جواب با بازپرسی های الاهی دوباره از بدن خارج می شود!

این گروه برای اثبات ادّعای خود دو دلیل ارائه نموده اند:

الف) دلیل قرآنی:

{قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيل }.((3))

می گویند: ای پروردگار ما، ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده

1- منشور جاوید، ج9، ص 238.
2- روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، ص 193و 194.
3- غافر/ 11.

ساختی و ما به گناهانمان اعتراف کرده ایم. آیا بیرون شدن را راهی هست؟

از این آیه استفاده می شود که کفّار پس از آن که قدرت لا یزال الاهی را با تمام وجود درک کرده اند و به روز حساب و وجود کیفر سخت الاهی یقین نمودند، به کردار زشت خود اعتراف کرده و در پی آن، خروج از آتش را درخواست می کنند. در این گفتار، آنان مسأله دوبار «میراندن» و دوبار «زنده کردن» را مطرح می کنند. امّا مراد از این کلام چیست؟ و کجا چنین میراندن و زنده کردنی صورت گرفته است؟ برخی از مفسّرین هماهنگ با بعضی از محدّثین شده، چنین می گویند که مرگ نخستین همان مرگ طبیعی در دنیا است و مرگ دوّم در قبر بعد از زنده شدن برای سؤال. امّا احیای اوّل زنده شدن در قبور و احیای دوّم، بعد از نفخ صور و ورود به صحنه قیامت است.

البتّه ما در کتاب «رجعت در عصر ظهور» درباره تفسیر و اقوالی که در این آیه مطرح گردیده است، مفصّل بحث کرده ایم. بحث مجدّد رادر اینجا لازم نمی دانم ولی به طور خلاصه می گوییم که این آیه دلالت بر ادّعای آنان ندارد، زیرا تفسیرهای گوناگون و متضاد قابل طرح است و با وجود احتمالات مختلف، نمی شود به این آیه ادّعای مورد نظر را اثبات کرد. بلکه می توان گفت مراد از دو بار میراندن و دوبار زنده کردن، همین جسم است. بنابراین منظور از میراندن اوّل، همان پایان عمر دنیوی انسان و مرگ او است و احیای اوّل، هنگام رجعت است که خداوند عدّه ای را زنده می کند و به دنیا بازمی گرداند و میراندن دوّم نیز در همین دنیا و پس از رجعت است و زنده کردن دوّم، در قیامت، هنگام زنده شدن همه انسان ها است.

ص: 253

شیخ حرّ عاملی((1)) و علّامه مجلسی((2)) همین وجه را پذیرفته اند. مرحوم شبّر نیز مرگ و زندگی دوّم در این آیه را، مرگ و زندگی در رجعت،تفسیر کرده اند.((3))

علی بن ابراهیم در تفسیر قمی، به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام این آیه را درباره رجعت دانسته است.((4))

وقال علی بن إبراهیم فی قوله رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ إلی قوله مِنْ سَبِيلٍ قال الصّادق علیه السلام ذلک فی الرجعه. این (آیه درباره) رجعت است.

علاوه بر این، اگر کسی جسم مادّیاش طعمه حریق گشته و به صورت خاکستر به دست امواج خروشان دریا و یا تندبادها سپرده شود و یا طعمه حیوانات شده، روح مرده به کدام بدن برمی گردد؟! آیا با فقدان بدن مُلکی، سؤال قبر برایش وجود ندارد؟! پس کسانی که از سؤال و عذاب قبر می ترسند بهتر است وصیّت کنند که جسمشان را مانند بودائیان بسوزانند تا از حوادث شب اوّل قبر نجات

یابند و گرفتار سؤال و عذاب شب اوّل قبر نگردند!

نکته ای که باید مورد توجّه و تأمّل قرار گیرد اینکه: گرچه منظور از «قبر» در اکثر مضامین روایات، همان عالم برزخ است ولی ناگفته پیداست که ارتباط بین روح انسان در برزخ و بین بدن مادّی او در قبر برقرار است. این ارتباط، در اصل از ارتباط روح مجرّد و بدن مادّی که در طول زندگی دنیوی با یکدیگر داشتند،

1- الإيقاظ، ص 56.
2- بحار الانوار، ج53، ص137.
3- تفسیر شبّر، ص440.
4- تفسیر قمی، ج2،ص 256.

سرچشمه می گیرد، که با جدایی روح از بدن، آن ارتباط و علاقه به کلّی از بین نمی رود، بلکه بعد از انقطاع هم این ارتباط در حدّ پایین تری که به صورت یک نوع روابط عینی و تکوینی است، بین این دو وجود دارد. البتّه این سنخیّت و ارتباط تکوینی حتّی با تبدّل بدن مادّی به ذرّات خاکی و ارضی هم از بین نمی رود و بین روح و ذرّات بدنی او هم این ارتباط و سنخیّت وجود دارد. به لحاظ همین ارتباط و علاقه، روح توجّه خاصی به بدن مادّی و به نقطه ای که بدن درآن نقطه است دارد که به جاهای دیگر، آن ارتباط و توجّه را ندارد. بر اساس همین ارتباط تکوینی بین روح و بدن، و بین قبر برزخی و قبر خاکی، دستورات و احکام خاصی از واجبات و مستحبات در متون اسلامی وجود دارد، که این دستورات و احکام متوجّه بدن مادّی بعد از مرگ و قبر خاکی است، مانند دستورات و احکام مربوط به حمل جناره میّت و کیفیّت آن، و غسل و کیفیت آن و کفن و جزئیات آن، و دفن و خصوصیات آن، و همچنین دستورات و احکامی که مربوط به قبر خاکی بعد از دفن است، مانند لزوم مراعات حرمت قبور و حرمت نبش قبر و استحباب زیارت قبور و استحباب دعا و طلب رحمت و مغفرت در سر قبور و نظایر اینها. در اینباره روایات زیادی از ائمّه معصومین علیه السلام داریم که اهل ایمان به زیارت اهل قبور بروند و با آنان به وسیله دعا و طلب رحمت ارتباط بگیرند، در حالی که امکان ارتباط با ارواح و دعا کردن به آنان در همه جا مقدور و ممکن است،ولی بهتر آن است که این عمل نیکو بر سر قبر آنان باشد، چون آنان متوجّه جایگاه و مدفن جسد خود هستند و این امر موجب مسرّت و خشنودی آنان می شود.

ناگفته نماند توضیح این بیانات از آن جهت بود که دانسته شود موضوع عالم برزخ در اوّلین مرحله همان مسأله عالم قبر است که سرآغاز قدم گذاشتن به سوی حیات برزخی خواهد بود.

ب) دلیل روایی: دلیل دوّم کسانی که قائل اند به اینکه ارواح در قبور به بدن ها برمی گردد و مورد سؤال و جواب قرار می گیرد، مضمون چند روایت است که در کتاب های حدیثی آمده است، ما به طور نمونه تعدادی از آنها را ذکر می کنیم:

1. قَالَ أَبُو بَصِیرٍ جُعِلْتُ فِدَاکَ یَدْخُلَانِ عَلَی الْمُؤْمِنِ وَالْکَافِرِ فی صُورَهٍ وَاحِدَهٍ فَقَالَ لا قَالَ فَیُقْعِدَانِهِ وَیُلْقِیَانِ فِیهِ الرُّوحَ إِلَی حَقْوَیْهِ فَیَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّک.((1))

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، نکیر و منکر بر مؤمن و کافر در یک قیافه داخل می شود؟ آن حضرت فرمود: نه، بعد فرمود: میّت را می نشانند و تا دو پهلویش روح را وارد بدن او کرده و می گویند: خدایت کیست؟

2. در حدیث دیگر محمّد بن یحیی از امام کاظم علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قال: ثُمَّ

1- الکافی، ج3، ص 239، ح 12، کتاب الجنائز؛ بحار الانوار، ج6، ص 264.

يُعِيدَانِ فِيهِ الرُّوحَ فَيُوضَعُ قَلْبُهُ بَيْنَ لَوْحَيْنِ مِنْ نَارٍ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَخِّرْ قِيَامَ السَّاعَهِ.((1))

آن دو ملک روح را به بدن کافر برمیگردانند، قلبش میان دو صفحه آتش گذاشته می شود، او در این موقع می گوید: خدایا آمدن قیامت را به تأخیر انداز.

3. رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم أَنَّهُ ذَکَرَ قَبْضَ رُوحِ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ: «ثُمَّ یُعَادُ رُوحُهُ فِی جَسَدِهِ وَ یَأْتِیهِ مَلَکَانِ فَیُجْلِسَانِهِ فی قَبْرِهِ وَ یَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّکَ وَ مَا دِینُکَ.

از رسول بزرگوار اسلام نقل شده که آن حضرت درباره قبض روح میّت فرمود: سپس روح به جسدش برگردانده می شود و دو ملک در قبرش پیش او می آیند و می گویند: خدایت کیست؟ و دینت کدام است؟

البتّه در کتاب های اهل سنّت نیز اعاده روح به بدن در عالم قبر نقل شده است. در این زمینه ابوعبدالله شمس الدّین ابن قیّم شاگرد ابن تیمیّه مؤسّس فرقه وهّابیت کتابی به نام «الرّوح»((2)) نوشته است که روح هنگام سؤال به جسم بازمی گردد.

به هر صورت این نظریه از جهاتی قابل تأمل و شایان دقّت است که بیان می گردد:

اوّلاً: این روایات از نظر سند ضعیف است و قابل اعتماد نمی باشد.

ثانیاً: گذشته از ضعف سند، چگونه ممکن است مرده در قبر تنگ با سقف

1- الکافی، ج3، ص 238؛ بحار الانوار، ج6، ص 236.
2- فصل هشتم، ص 41.

کوتاه بنشیند در حالی که جایی برای نشستن ندارد! شاید بتوان گفت که این باور نه با عقل می سازد و نه با منطق. البتّه نشستن با قالب مثالی اشکالی ندارد، چون ارواح در عالم برزخ با هم می نشینند و حرف می زنند و مکان هم اشغال نمی کنند.

گذشته از همه اینها، طبق روایات متواتر مقصود از قبر، همان زندگی برزخی می باشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «عالم برزخ، همان (عالم قبر) است از هنگام مردن تا قیامت». همچنین امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «(قبر) باغی از باغستان های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنّم است». بنابراین، چند روایت ضعیف و غیر معتبر نمی تواند با احادیث متواترتعارض کند.

در نتیجه باید گفت روح در قالب جسم مثالی مورد سؤال واقع می شود، زیرا دلیل محکم و قابل اعتمادی بر بازگشت روح به بدن در قبر ظاهری نداریم.

در اینجا لازم می دانیم یک نکته را یادآور شویم و آن اینکه؛ شاید همین نظریه و برداشت که هنگام سؤال نکیر و منکر از انسان، روح به بدن برمیگردد، سبب شده باشد که آپورتونیست های ماتریالیست((1)) و روشنفکران علم زده، دستاویز مناسبی بیابند تا به عقاید مسلّم اسلامی بتازند و به عقیده شان یک اشکال غیر قابل جوابی از آن بسازند و بگویند که: عدّه ای در شب اوّل قبر، دهان مرده ای را قبل از بستن قبر، پر از آرد نخود کرده اند و ضبط صوتی در قبرش گذاشته اند، تا حقیقت را کشف کنند ولی فردا که رفتند و قبرش را باز کردند، چیزی ازآردها از دهان او نریخته بود و در ضبط صوت چیزی ثبت نشده بود و این آزمایش

1- Materialist Opportunists

ثابت کرد که سؤال «نکیر و منکر» بی اساس می باشد و با فرارسیدن مرگ، حیات انسان خاتمه پیدا می کند!

امّا اینان چون حقیقت (قبر) را نشناختند، افسانه هایی بافتند! مَثل معروف است: چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند! زیرا واقعیت بالاتر از این گونه تصوّرات است.

آن ها گمان کرده اند که مقصود از «قبر» همین حفره خاکی چند متر است. در حالیکه از اخبار امامان معصوم علیهم السلام استفاده می شود که «قبر» آغاز حیات برزخی انسان است و پرسش مرزبانان الاهی مستقیماً از روح، در قالب جسم مثالی انجام می شود و نه در جسم مادّی و ملکی.

محدّث عالیقدر، مرحوم فیض کاشانی می گوید:

من هنا یظهر انّه لا یلزم أن یشاهد تلک الأمور فی القبر بهذه الآلات الجسدانیه لأنّها من نشأه الأخری.((1))

و به این بیان روشن می شود که لازم نیست ما با چشم و گوش ظاهری، اموری را که در قبر بر مردگان می گذرد، ببینیم و بشنویم. زیرا عالَم قبر، مربوط به نشئه ای است غیر از نشئه دنیا.

محقّق گران قدر مرحوم علّامه مجلسی در این باره می فرماید:

فالمُرادُ بالقبر فی أکثر الأخبار ما یکون الرّوح فیه فی عالم البرزخ وهذا یتمّ علی تجسّم الرّوح وتجرّده.((2))

1- علم الیقین، ص 890.
2- بحار الانوار، ج 3، ص 167.

پس مراد از قبر که در اکثر اخبار آمده است، جایگاه روح در عالم برزخ است و این مطلبی است کامل و تمام، خواه روح را جسم لطیف بدانیم و خواه به تجرّد روح قائل باشیم.

هم چنین خدمت گزار گرانقدر مکتب اهل بیت علیهم السلام ، امام خمینی، حوادث قبر را از روایات این گونه برداشت کرده است که با کلام ایشان، این مطلب را زینت بخشیده و پایان می دهیم:

ایشان می گوید:

امّا آن قبری که سؤال و جواب و یا الم و غم و یا سرور و شادی دارد، در نشئه طبیعت نیست، بلکه در نشئه برزخ و عالم مثال است.((1))

بنابراین مقصود از قبر، مکانی نیست که جسد انسان پس از مرگ در آن قرار می گیرد بلکه قبر عالمی است همانند دنیا و آخرت که به آن برزخ نیز گفته می شود و انسان ها بین مرگ و قیامت ثواب و عقاب می بینند.

مطلب سوّم: فشار و عذاب قبر

اشاره

یکی از حوادث بزرگ و شکننده در آغاز عالم برزخ، فشار و عذاب قبر است که سخت تر از سکرات موت خواهد بود، کمتر افرادی هستند که توان رهایی از آن را داشته باشند، این عذاب برای کسانی که استحقاق آن

را دارند، امری حتمی است و نمی توان آن را انکار کرد و هیچ یک از مسلمانان منکر آن

1- تقریرات فلسفه، ج3، ص 599.

نشده اند. مرحوم محقّق خواجه نصیر الدّین طوسی در این باره می گوید:

عذاب القبر واقع لامکانه وتواتر السمع بوقوعه.((1))

عذاب قبر واقع می شود، زیرا امری است شدنی و ممکن و دلایل سمعی در حدّ تواتر بر آن اقامه شده است.

سید مرتضی هم در این باره می گوید:

والصّحیح أنّه جائز غیر محال ولا وجه فیه للقبح.((2))

نظر صحیح آن است که گفته شود عذاب قبر ممکن است و محال نیست و هم وجهی برای قبح و زشت بودن آن وجود ندارد.

مرحوم فیض کاشانی درباره فشار قبر چنین می گوید:

إنّ من الأحکام التی تجری مجری الضروره من الدین عذاب القبر وثوابه والمسائله فیه، وقد تظافرت الأخبار فی ذلک من طرقنا وطرق العامّه بحیث لا مجال للشّک فیه والریب.((3))

یکی از احکام ضروریات دین، عذاب و ثواب و سؤال در قبر است و در این رابطه به قدری اخبار زیادی از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است که، هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد.

احمد بن حنبل نیز در این مورد چنین می نویسد:

وعذاب القبر حقّ یسأل العبد عن دینه وعن ربّه ویری مقعده من النّار

1- کشف المراد، مقصد 6، مسأله 14، ص 574.
2- الذخیره، ص 528.
3- علم الیقین، ج 2، ص 873.

والجنّه ومنكر ونكير حقّ.((1))

عذاب قبر حق است، از عبد درباره دین و پروردگارش سؤال می شود، اوجایگاه خود را از آتش و بهشت خواهد دید (سؤال) منکر و نکیر حق است.

نظریه دو محقّق عالی مقام اسلامی، مرحوم مفید و مرحوم صدوق در بحث سؤال و جواب در قبر، قبلاً ذکر شد، که حتّی ادّعای اجماع نمودند.

ناگفته پیداست که کلام بزرگان بر امکان و تحقّق عذاب و فشار قبر، نشأت گرفته از روایات ائمّه هدی علیهم السلام است که به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می شود.

1. ابوبصیر روایت می کند از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

أَیُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْرِ أَحَدٌ قَالَ: فَقَالَ: نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ یُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْر.((2))

آیا کسی از فشار قبر رها می شود؟ آن حضرت فرمودند: به خدا پناه می برم از آن، چقدر کم هستند افرادی که از

فشار قبر رهایی یابند.

2. در نقلی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است:

إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ ضَمَّه.((3))

هیچ مؤمن نیست مگر اینکه فشار قبر را ببیند.

1- محاضرات فی الالاهیات، جعفر سبحانی، ص 435، به نقل از کتاب السنهْ، ص 44 - 50.
2- الکافی ج 3، ص 236.
3- بحار الانوار، ج6، ص 221.

و نیز روایت شده که آن حضرت در پایان هر نماز می گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْرِ وَ مِنْ ضِیقِ الْقَبْر. ((1))

خدایا از عذاب قبر، فشار و تنگی قبر به تو پناه می برم.

3. روایت دیگری وجود دارد که رسول گرامی اسلام قبل از دفن بانوی عالی مقام، فاطمه بنت اسد - مادر امیر مؤمنان علیه السلام - مدّتی در قبر خوابیدند تا تماس قبر با بدن مبارک و نورانی آن حضرت موجب کاهش فشار قبر از

فاطمه بنت اسد شود.((2))

4. در روایتی به سند معتبر از ابی بصیر نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت کرد ... پیامبر اکرم فرمود همانا من ضعف و ناتوانی او را می دانم و از خداوند عز و جل سؤال کردم که او را از فشار قبر پناه دهد.

لَمَّا مَاتَتْ رُقَیَّهُ ابْنَهُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم ... إِنِّی لَأَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَ سَأَلْتُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُجِیرَهَا مِنْ ضَمَّهِ الْقَبْرِ.((3))

5. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: وقتی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خبر رسید که سعد بن معاذ انصاری رئیس طایفه انصار و یکی از یاران بسیار مهم و با ارزش پیامبر که بی اندازه مورد احترام آن حضرت بود، از

1- الکافی، ج2، ص 525.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 241.
3- الکافی، ج 3، ص 241.

دنیا رفته است، پیامبر گرامی اسلام، بدون اینکه کفش و عبایش را بپوشد،سراسیمه برای شرکت در مراسم تشییع و تدفین آن مرد بزرگ شتافت و یارانش نیز برخواستند و حضرت را همراهی کردند. دستور داد بدن سعد را غسل دادند و کفن کردند و به سوی قبرستان بقیع حمل نمودند. رسول اکرم گاهی طرف راست تابوت را می گرفت و گاهی طرف چپ آن را. تا جنازه را کنار قبر آوردند. هفتاد هزار فرشته، همراه جبرئیل امین به احترام این صحابی بزرگوار در تشییع جنازه حضور یافته بودند. حضرت خود شخصاً داخل قبر رفت، جسد سعد را گرفت و در قبر خوابانید، سنگ های لحد را چید، و لاشه سنگ و گل می خواست تا سوراخ هایش را مسدود نماید. شاید برای بعضی که ناظر عمل رسول گرامی بودند؛ جای این سؤال بود، که چه فایده دارد که پیامبر فواصل سنگ ها را با لاشه سنگ و گل مسدود می کند، با آنکه وقتی قبر را از خاک پر کنند سنگینی خاک ها لحد را به هم می زند و داخل قبر از هم می پاشد، خاک ریزی قبر که تمام شد، پیش از آنکه کسی سؤال کند، حضرت فرمود: می دانم که قبر فرو می ریزد و نظم آن به هم می خورد.

وَلَکِنَّ اللهَ یُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أحْکَمَهُ.((1))

1- أمالی، صدوق، ص 384؛ وسایل الشیعه، ج3، ص 230، بحار الانوار، ج6، ص 220. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُتِیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم فَقِیلَ لَهُ إِنَّ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ قَدْ مَاتَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَقَامَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ فَأَمَرَ بِغُسْلِ سَعْدٍ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَی عِضَادَةِ الْبَابِ فَلَمَّا أَنْ حُنِّطَ وَکُفِّنَ وَحُمِلَ عَلَی سَرِیرِهِ تَبِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم بِلَا حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ ثُمَّ کَانَ یَأْخُذُ یَمْنَةَ السَّرِیرِ مَرَّةً وَیَسْرَةَ السَّرِیرِ مَرَّةً حَتَّی انْتَهَی بِهِ إِلَی الْقَبْرِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم حَتَّی لَحَدَهُ وَسَوَّی اللَّبِنَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ یَقُولُ نَاوِلُونِی حَجَراً نَاوِلُونِی تُرَاباً رَطْباً یَسُدُّ بِهِ مَا بَیْنَ اللَّبِنِ فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ وَحَثَا التُّرَابَ عَلَیْهِ وَسَوَّی قَبْرَهُ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَیَبْلَی وَیَصِلُ الْبِلَی إِلَیْهِ وَلَکِنَّ اللهَ یُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْکَمَهُ فَلَمَّا أَنْ سَوَّی التُّرْبَةَ عَلَیْهِ قَالَتْ أُمُّ سَعْدٍ یَا سَعْدُ هَنِیئاً لَکَ الْجَنَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم یَا أُمَّ سَعْدٍ مَهْ لا تَجْزِمِی عَلَی رَبِّکِ فَإِنَّ سَعْداً قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ قَالَ فَرَجَعَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَرَجَعَ النَّاسُ فَقَالُوا لَهُ یَا رَسُولَ اللهِ لَقَدْ رَأَیْنَاکَ صَنَعْتَ عَلَی سَعْدٍ مَا لَمْ تَصْنَعْهُ عَلَی أَحَدٍ

إِنَّکَ تَبِعْتَ جَنَازَتَهُ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ فَقَالَ صلی الله علیه و آله وسلم إِنَّ الْمَلَائِکَهَ کَانَتْ بِلَا رِدَاءٍ وَلَا حِذَاءٍ فَتَأَسَّیْتُ بِهَا قَالُوا وَکُنْتَ تَأْخُذُ یَمْنَهَ السَّرِیرِ مَرَّهً وَ یَسْرَهَ السَّرِیرِ مَرَّهً قَالَ کَانَتْ یَدِی فی یَدِ جَبْرَئِیلَ آخُذُ حَیْثُ یَأْخُذُ قَالُوا أَمَرْتَ بِغُسْلِهِ وَصَلَّیْتَ عَلَی جِنَازَتِهِ وَلَحَدْتَهُ فِی قَبْرِهِ ثُمَّ قُلْتَ إِنَّ سَعْداً قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّهٌ قَالَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله وسلم نَعَمْ إِنَّهُ کَانَ فِی خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ.

خدا دوست دارد بنده ای را که وقتی به کاری دست می زند، آن را محکم و متقن انجام دهد.

در نتیجه سعد با تمام احترامات خاص به خاک سپرده شد. مادر سعد که از این همه بزرگداشت فرزندش به وجد آمده بود، با صدای بلند گفت: ای سعد! بهشت برای تو گوارا باد. «فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : یَا أُمَّ سَعْدٍ! مَهْ لَا تَجْزِمِی عَلَی رَبِّکِ فَإِنَّ سَعْداً قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّه». رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مادر سعد فرمود: ساکت باش. در کاری که مربوط به خداوند است با قاطعیت سخن مگوی، هم اکنون سعد، دچار فشار قبر گردید. حاضران از این گفته پیامبر بسیار شگفتزده و افسرده گشتند. وقتی که پیامبر و مردم از قبرستان برگشتند عده ای از اصحاب به حضرت عرض کردند، یا رسول الله شما نسبت به جنازه سعد احترام بسیار کردید و درباره اوعملی نمودید که درباره هیچ کس چنین عملی انجام ندادید بدون ردا و کفش به دنبال جنازه سعد حرکت کردید! حضرت فرمود: دیدم هفتاد هزار از فرشتگان آسمان بدون کفش و ردا به تشییع جنازه سعد آمده اند. من هم به آن ها تأسّی

نمودم. اصحاب عرض کردند: شما گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ سریر را می گرفتید. فرمود: دست راست من در دست جبرئیل بود. او از هر جا شروع می کرد و می رفت. من نیز از همان جا شروع می کردم و می رفتم. عرض کردند: شما خود بر جنازه اش نماز خواندید و بعد از آن هم فرمودید سعد دچار فشار قبر شد، حضرت فرمود: «نعم انّه کان فی خلقه مع اهله سوء» آری، سعد دچار فشار قبر گردید، زیرا پاره ای از خلقیات و رفتاری که با خانواده خود داشت بد و ناپسند بود؛ و فشار قبر بر اثر خُلق بد او بوده است».

اگر کمی تأمّل و دقّت در این روایت کنیم، یک مطلب بسیار مهم به روشنی دانسته می شود،که همیشه باید مورد توجّه قرار بگیرد و آن اینکه، تعیین موقعیّت و مقامات بندگان خدا به عهده ما نیست حساب اشخاص در دست خداست هیچ کس حق ندارد درباره کسی بطور قاطع اظهار نظر کند که اهل بهشت است یا اهل دورخ؟ ما چه می دانیم که افکار و منویاتش چه بوده است؟ خداست که بر همه ضمائر اشخاص، مطّلع است و تمام اسرار و خفایای نفوس را می داند باید این گونه موارد به خدا واگذار شود و جز خدا کسی نمی داند مگر از ناحیه خود خدا، و اگر دیگران آگاهی می یابند و اظهار نظر می کنند به وسیله وحی الاهی است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اگر از عاقبت امر خود یا دیگران آگاه است به حکم وحی الاهی است، و هم چنین اوّلیای آن حضرت اگر چیزی می گویند از زبان گهر بار آن بزرگوار می گویند. از همین جهت است که رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به مادر سعد بن معاذ می فرماید: ساکت باش بر خدا حتم نکن یعنی از پیش خود در کاری که مربوط به خداست قضاوت حتمی نکن.نظیر این جریان در مرگ

عثمان بن مظعون هم نقل شده است، وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت. زنی از انصار به نام (امِّ علاء)((1)) در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جنازه وی را مخاطب ساخت گفت: (هنیئاً لک الجنّه) بهشت برای تو گوارا باد. البتّه ناگفته نماند عثمان بن مظعون، مرد بزرگ و جلیل القدری است و رسول اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در مرگ او سخت گریستند و خود را روی جنازه وی انداختند و او را بوسیدند؛ ولی از اظهار نظر که آن زن کرد آن حضرت خشمگین شدند، با نگاه غضب آلود فرمودند: از کجا می دانی؟ چرا ندانسته قضاوت می کنی؟ مگر به تو وحی شده است؟ مگر تو از حساب خلق خدا آگاهی؟ ! زن عرض کرد: یا رسول الله، وی همنشین شما و جنگجوی مجاهد شما بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جمله عجیبی در پاسخ آن زن فرمود که شایان دقّت است.

اِنّی رَسولُ اللهِ وَ ما اَدری ما یفعَلُ بی.((2))

من فرستاده خدایم و نمی دانم با من چگونه رفتار خواهد شد.

این مضمون عین معنای یکی از آیات قرآن کریم است. که خداوند متعال به پیامبر اکرم توسّط جبرئیل چنین می فرماید:

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أدْرِی مَا يُفْعَلُ بیِ وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَی إِلیَّ... .((3))

بگو من از میان پیامبران، نوظهور و تازه نیستم، و خبر ندارم که با

1- ظاهراً زن همان مردی بود که عثمان بن مظعون در خانه او زندگی می کرد و مهمان او بود.
2- عدل الاهی، ص 249 به نقل از اسد الغابه.
3- احقاف/ 9.

من یا با شما چگونه رفتار می شود من از چیزی جز آنچه به من وحی می شود، پیروی نمی کنم... .

6. عمر بن یزید به امام صادق علیه السلام عرض کرد: شنیدم می فرمایید همه شیعیان ما حتّی گناهکاران در بهشت هستند.

قَالَ: قُلْتُ لأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام : إِنِّی سَمِعْتُکَ وَأَنْتَ تَقُولُ کُلُّ شِیعَتِنَا فی الْجَنَّهِ عَلَی مَا کَانَ فِیهِمْ قَالَ صَدَقْتُکَ کُلُّهُمْ وَاللهِ فی الْجَنَّهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ الذُّنُوبَ کَثِیرَهٌ کِبَارٌ فَقَالَ أَمَّا فی الْقِیَامَهِ فَکُلُّکُمْ فی الْجَنَّهِ بِشَفَاعَهِ النَّبِی الْمُطَاعِ أوْ وَصِی النَّبِی وَلَکِنِّی وَاللهِ أَتَخَوَّفُ عَلَیْکُمْ فی الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَمَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِینِ مَوْتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

فرمود: آری به خدا سوگند راست گفتم، همه آنان در بهشتند. گفتم: فدایت گردم، گناهان زیاد و بزرگ است، فرمود: امّا در قیامت به وسیله شفاعت پیامبرِ مطاع یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه شما در بهشت خواهید بود، لیکن به خدا سوگند برای شما از برزخ می ترسم. گفتم برزخ چیست؟ فرمود: از هنگام مردن تا روز قیامت.

در روایت دیگر از آن حضرت در ذیل آیه مبارکه {وَمِن وَرَائهِم بَرْزَخٌ إِلیَ یَوْمِ یُبْعَثُون }((1)) نقل شده است که فرمود:

وَاللهِ مَا أخَافُ عَلَیْکُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ الأَمْرُ إِلَیْنَا فَنَحْنُ اوّلی بِکُمْ. ((2))

به خدا قسم من نگران شما نیستم مگر برای عالم برزخ امّا وقتی که کار به ما واگذار شود ما سزاوارتر هستیم نسبت به شما.

1- مؤمنون/ 100.
2- بحار الانوار، ج6، ص 214، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

بنابراین؛ قبر در فرهنگ عترت علیهم السلام همان برزخ است و گناهکار هر کسی هست ولو شیعه باشد به عذاب برزخی گرفتار می شود تا تطهیر شود. از این دو روایت دانسته می شود که در عالم برزخ، شفاعت وجود ندارد. بلکه شفاعت مخصوص قیامت است. یعنی شفاعت مربوط به عالم بعد از برزخ است.

7. در بعضی روایات فشار قبر کفاره تضییع نعمت ها به حساب آمده است و این فشار، در واقع کفاره گناهان اوست؛

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم : ضَغْطَهُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ کفّارهٌ لِمَا کَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْیِیعِ النِّعَمِ.((1))

فشار قبر مؤمن کفاره تباه کردن نعمت هایی است که او انجام داده است.

8. امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در مورد آیه {فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلاجَانٌّ}((2)) فرمود:

اِنّ من اعتقد الحقّ ثم أذنب ولم یتب فی الدّنیا عذب علیه فی البرزخ ویخرج یوم القیامه، ولیس له ذنب یسأله عنه.((3))

کسی که به حق معتقد بوده، سپس گنهکار شود و پیش از مرگ توبه نکند، در جهان برزخی به اندازه گناهانش او را عذاب دهند؛ تا اینکه در قیامت گناهی بر گردنش نباشد.

1- همان، ص 221.
2- الرحمن/ 39.
3- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 195، به نقل از مجمع البیان.

9. مرحوم صدوق به سند صحیح و معتبر از صفوان بن مهران، نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

أُقْعِدَ رَجُلٌ مِنَ الأَخْیَارِ فِی قَبْرِهِ فَقِیلَ لَهُ إِنَّا جَالِدُوکَ مِائَهَ جَلْدَهٍ مِنْ عَذَابِ اللهِ فَقَالَ: لا أُطِیقُهَا فَلَمْ یَزَالُوا بِهِ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی جَلْدَهٍ وَاحِدَهٍ فَقَالُوا لَیْسَ مِنْهَا بُدٌّ، قَالَ: فَبِمَا تَجْلِدُونِیهَا قَالُوا نَجْلِدُکَ لِأَنَّکَ صَلَّیْتَ یَوْماً بِغَیْرِ وُضُوءٍ وَمَرَرْتَ عَلَی ضَعِیفٍ فَلَمْ تَنْصُرْهُ قَالَ: فَجَلَدُوهُ جَلْدَهً مِنْ عَذَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَامْتَلَأَ قَبْرُهُ نَارا.((1))

مردی از خوبان را در قبرش نشاند و به او گفتند ما تو را صد تازیانه از عذاب خدا می زنیم، او گفت: از عذابم درگذرید که طاقت آن را ندارم، پس از گفت و گو و چانه زدن و کم کردن تازیانه تا اینکه به یک تازیانه رسیدند وی را گفتند: چاره ای نیست مگر اینکه تازیانه به تو بزنیم، او گفت به چه سبب مرا می زنید؟ گفتند به خاطر اینکه روزی نماز را بیوضو خواندی، و به ضعیفی گذشتی (قادر بر یاری نمودنش بودی) او را یاری نکردی، پس او را یک تازیانه از عذاب خداوند، عزّ و جلّ زدند و قبرش پر از آتش شد.

10. بر پایه برخی روایات عمده عذاب قبر بر اثر سه چیز دیگر نیز آمده است؛ چنانچه ابو خالد از زید بن علی که آن بزرگوار از جدّش امیر مؤمنان نقل می کند که آن حضرت فرمود:

عَذَابُ الْقَبْرِ یَکُونُ مِنَ النَّمِیمَهِ وَالْبَوْلِ وَعَزَبِ الرَّجُلِ عَنْ أهْلِه.((2))

1- بحار الانوار، ج6، ص 221.
2- همان، ص 222.

عذاب قبر بر اثر سخن چینی، و دوری نکردن از ترشّحات بول، و دوری کردن مرد از همسرش آمده است.

و نیز در بعضی روایات به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم که آن حضرت فرمود:

إِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ مِنَ النَّمِیمَهِ وَالْغِیبَهِ وَالْکَذِب.((1))

عذاب قبر، به خاطر سخن چینی و غیبت و دروغگویی می باشد.

ناگفته نماند در هیچ یک از این روایات، ذکر نشده است که این عذاب و فشار مخصوص کافران یا مسلمانان غیر شیعه است. بلکه روایات بطور عام آمده است. در این رابطه به یک روایت دیگر که بسیار مهم و آموزنده است اکتفاء می کنیم.

در روایت معراجیّه که بسیار طولانی است به موارد بسیاری برمیخوریم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: گروه های گوناگونی از امّت خود را اعم از زن و مرد، در حالت های مختلف از عذاب دیدم که به سبب گناهان مختلف معذّب بودند؛

فَإِذَا أَنَا بِقَوْمٍ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ مَوَائِدُ مِنْ لَحْمٍ طَیِّبٍ وَ لَحْمٍ خَبِیثٍ وَ هُمْ یَأْکُلُونَ الْخَبِیثَ وَ یَدَعُونَ الطَّیِّبَ فَسَأَلْتُ جَبْرَئِیلَ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الْحَرَامَ وَ یَدَعُونَ الْحَلَالَ مِنْ أُمَّتِکَ قَالَ ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ لَهُمْ مَشَافِرُ کَمَشَافِرِ الْإِبِلِ یُقْرَضُ اللَّحْمُ مِنْ أَجْسَامِهِمْ وَ یُلْقَى فِی أَفْوَاهِهِمْ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ هُمُ الْهَمَّازُونَ اللَّمَّازُونَ ثُمَّ مَرَرْتُ بِأَقْوَامٍ تُرْضَخُ وُجُوهُهُمْ وَ رُءُوسُهُمْ بِالصَّخْرِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ الَّذِینَ یَتْرُکُونَ صَلَاهَ الْعِشَاءِ ثُمَّ مَضَیْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَقْوَامٍ یُقْذَفُ بِالنَّارِ فی أَفْوَاهِهِمْ فَتَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ

1- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 121؛ بحار الانوار، ج 72، ص 259.

أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً ثُمَّ مَضَيْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَقْوَامٍ يُرِيدُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَقُومَ فَلَا يَقْدِرُ مِنْ عِظَمِ بَطْنِهِ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ فَهُمُ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا ... مَرَرْتُ بِنِسَاءٍ مُعَلَّقَاتٍ بِثَدْيِهِنَّ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ هُنَّ اللَّوَاتِی يُوَرِّثْنَ أَمْوَالَ أَزْوَاجِهِنَّ اوّلادَ غَيْرِهِمْ... .((1))

فرمود: شبی که در معراج رفتم به قومی رسیدم که در جلوشان مائده هایی از گوشت پاکیزه و گوشت پلید بود،

آن ها از گوشت کثیف می خوردند و گوشت پاکیزه را کنار می زدند، گفتم: جبرئیل این ها کیستند؟ گفت: اینان کسانی هستند که حرام را می خورند، حلال را ترک می کنند، آن ها از امّت تو هستند یا محمّد.

آن گاه رفتم، به اقوامی رسیدم که مانند شتران لب های بزرگی داشتند، گوشت از پهلوهایشان بریده و بدهانشان انداخته می شد، گفتم: یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینان عیب جویان و طعنه زنانند. سپس رفتم ناگاه به اقوامی رسیدم که سرهایشان را با سنگ می شکستند، گفتم: یا جبرئیل این ها کیانند؟ گفت: این ها کسانی هستند که بدون نماز عشاء می خوابند. بعد رفتم ناگاه به جماعتی رسیدم که به دهانشان آتش می انداختند و از سوراخ پائین خارج می شد از جبرئیل پرسیدم؟ گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می خوردند.

سپس رفتم و ناگاه به جماعتی برخوردم که چون یکی می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست برخیزد، گفتم: جبرئیل اینها کدام کسانند؟

1- بحار الانوار، ج 18، ص 323.

گفت: اینها کسانی هستند که ربا می خوردند، ... به زنانی رسیدم که از پستانشان آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم، گفت اینها زنانی هستند که بر اموال شوهران اوّلاد دیگران را وارث می کنند.

البتّه در برخی روایات آمده است که مؤمن فشار قبر ندارد؛ لکن به جهت اهمّیت آن لازم است اصل روایت را برای روشن ساختن مسئله ذکر کنیم:

قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأَیْنَ ضَغْطَهُ الْقَبْرِ فَقَالَ هَیْهَاتَ مَا عَلَی الْمُؤْمِنِینَ مِنْهَا شَیْ ءٌ وَ اللهِ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ لَتَفْتَخِرُ عَلَی هَذِهِ ...تَقُولُ لَهُ الْأَرْضُ وَ اللهِ لَقَدْ کُنْتُ أُحِبُّکَ وَأَنْتَ تَمْشِی عَلَی ظَهْرِی فَأَمَّا إِذَا وُلِّیتُکَ فَسَتَعْلَمُ مَا ذَا أَصْنَعُ بِکَ فَتَفْسَحُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ.((1))

ابو بصیر ضمن روایتی نسبتاً طولانی به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

جانم فدایت ! اگر قرار است مؤمن بعد از مرگ به آن همه نعمت ها برسد، فشار قبر چه می شود؟ حضرت فرمودند: بسیار دور است، بر مؤمنان چیزی از فشار قبر نیست. زمین به چنین کسی افتخار می کند و می گوید: به خدا قسم دوست داشتم که تو بر روی من راه بروی. اکنون که به من سپرده شده ای می دانم چگونه با تو رفتار کنم. سپس قبرش به قدر دید چشم، وسعت می یابد.

این روایت به وضوح فشار قبر برای مؤمنان را نفی می کند، امّا به این روایت از دو جهت نمی توان اعتماد کرد، اوّل اینکه از لحاظ سند، معتبر نیست. دوّم این که یک روایت ضعیف با تعداد زیادی روایات که عذاب قبر را برای همه می داند

1- الکافی، ج3، ص129.

توان تعارض ندارد.هرچند مرحوم مجلسی در بین این روایات جمع نموده و گفته است:

ممکن است در صدر اسلام عذاب قبر عمومیّت داشته و همه مؤمنان را شامل می شد؛ امّا خدای متعال به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت گرامیشان فشار قبر را از مؤمنان رفع کرد. الله هو العالم.((1))

الف) سؤال و عذاب قبر تا کی؟

از مندرجات گذشته روشن شد که یکی از حساس ترین و غمبارترین لحظات زندگی انسان ها هنگامی است که جسم بی جان آدمی را در گودال تنگ و پر خاک قبر می گذارند، دوستان و خویشاوند با تأثر به وضع رقّت بار دوست و فامیلش می نگرند! و به فکر می افتند که به همین زودی بدین سرنوشت غم انگیز گرفتار می شوند و هیولای مرگ گریبان آن ها را خواهدگرفت، در شب اوّل قبر، مورد سؤال و بازپرسی مرزبانان الاهی (نکیر و منکر) قرار می گیرد، امّا اینکه این سؤال و فشار همیشگی است یا بعد از مدتی پایان می پذیرد، از روایاتی که در این باره وارد شده است چنین به دست می آید که این عذاب همیشگی و مداوم نیست، بلکه پس از ساعتی در ابتدای ورود میّت به قبر که مردم بر می گردند، پایان می پذیرد، و فشار قبر در هنگام سؤال انجام می گیرد، روایات زیادی وجود دارد که مرحوم مجلسی در بحار الانوار ذکر نموده است((2)) و ما از مجموع آن

1- بحار الانوار، ج6، ص197؛ و مرآة العقول، ج13، ص289. إلا أن يقال كان ذلک العموم فی صدر الاسلام ثم نسخه الله و رفعه عن کمّل المؤمنين.
2- ج 6 از ص 219 الی ص 292.

روایات، دو روایت را یاد آور می شویم:

1. مرحوم شیخ کلینی در کافی به سند صحیح از ابی بصیر چنین نقل می کند:

قَالَ أبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام یُسْأَلُ وَ هُوَ مَضْغُوطٌ.((1))

امام صادق علیه السلام فرموده است: از میّت در حال فشار دادن او سؤال می شود.

به نظر می رسد این روایت تنها اثبات هم زمانی دو حالت (سؤال و فشار قبر) را بیان می کند، بدون اینکه توجّه به تلازم آن دو حالت داشته باشد که قبلاً هم ذکر گردید.

2. در روایت صحیحه زراره از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده است، که آن حضرت در جواب راوی که از علّت گذاشتن جریده با میّت سؤال می کند که:

قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أرَأَیْتَ الْمَیِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ مَعَهُ الْجَرِیدَهُ قَالَ یَتَجَافَی عَنْهُ الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْباً قَالَ وَالْعَذَابُ کُلُّهُ فِی یَوْمٍ وَاحِدٍ فی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ قَدْرَ مَا یُدْخَلُ الْقَبْرَ وَیَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ السَّعَفَتَانِ لِذَلِکَ فَلَا یُصِیبُهُ عَذَابٌ وَلا حِسَابٌ بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللهُ.((2))

... وقتی انسان می میرد چرا جریدتین با او دفن می کنند؟ حضرت فرمود:

برای اینکه تا هنگامی که چوبتر است عذاب و حساب از میت برداشته می شود؛ سپس فرمود: عذاب و همه آن ها در یک روز و در یک ساعت است به مقداری که مرده را به قبر می برند و مردم

1- ج3، ص 260، بحار الانوار ج6.
2- الکافی ج 3 ص 152. بحار الانوار ج 6 ص 215. مرحوم صدوق نیز این روایت را در کتاب الفقیه آورده است با مختصر تغییر ج 1 ص 145.

بر می گردند، و قرار دادن دو شاخه درخت خرما با مرده تنها به همین منظور است و بعد از خشک شدن (آن دو چوب) عذاب و حسابی، انشاء الله به مرده نمی رسد.

جای بسی تأسف است با همه روایاتی که از امامان معصوم علیهم السلام درباره فواید گذاشتن دو چوبتر، همراه میّت ذکر شده است، اما هیچ کس - خصوصاً بازماندگان میّت - به آن توجّه نمی کند؛ در حالی که لازم است به آن پایبند باشند. درباره اهمّیت گذاشتن دو جریده، در برخی از احادیث اهل سنّت نیز آمده است که:

مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی قبرین فقال انهما یعذبان.. ثم دعا بعسیب رطب فشقه باثنین ثم غرص علی هذا واحدا وعلی هذا واحدا وقال: لعلّه یتخفّف عنهما

ما لم ییبسا.((1))

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر دو قبری گذشت و فرمود که آنان (صاحبان دو قبر) عذاب می شوند سپس عسیبِ تر طلب نمود و آن را دو قسمت نمود و هر قسمتی را بر قبری نصب نمودند و فرمود عذاب آنان مادامی که چوب ها خشک نشوند سبک می گردد. امیدوارم بازماندگان میّت به این سنّت حسنه که سبب رفع یا تخفیف عذاب در قبر می شود توجّه بیشتر نمایند.

ب) عوامل بر طرف کننده فشار قبر

خداوند برای انسان حیاتی ادامه دار آفریده است. انسان دارای توان محدودی برای شناخت همه ابعاد سفر طولانی، و پیچ و خم های آن است. به

1- سنن ابن داود، ج 1 ص 13.

همین دلیل خداوند برای هدایت و نجات انسان ها پیامبران را فرستاد که آن ها را از تباهی و فساد نجات دهند، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را حریص بر هدایت مؤمنان و مهربان بر آنان معرفی کرده است؛

{لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَّحِیم }.((1))

همانا رسولی از جنس شما برای (هدایت) شما آمد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است.

امامان معصوم علیه السلام که جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند و نقشی را بر عهده دارند که پیامبر آن را عهده دار بوده است به جز مقام نبوّت. این انوار هدایت، بشر را به آن چه که مصالح و منافع او در امور دینی و دنیوی و اخرویاش اقتضا می کرد، رهنمون شدند تا آن جا که گرفتاری و عذاب ها یا سرور و شادمانی های برزخی انسان را نیز بیان کردند؛ حتّی مواردی را یاد آور شدند که از فشار قبرجلوگیری می کند البتّه در این باره موارد زیادی غیر از جریدتین در روایت آمده است که جهت اختصار به برخی از آن ها اشاره می شود:

1. امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَهَ (حم) الزُّخْرُفَ آمَنَهُ اللهُ فی قَبْرِهِ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ وَمِنْ ضَمَّهِ الْقَبْرِ... .((2))

ص: 277

1- توبه/128.
2- بحار الانوار ج 89، ص 299.

هر کس بر تلاوت سوره زخرف مداومت داشته باشد، خداوند او را در قبرش از وحشت و فشار قبر در امان می دارد.

2. امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَرَأَ (یس) وَمَاتَ فی یَوْمِهِ أدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّهَ .... وَاُومِنَ ضَغْطَهَ الْقَبْر. ((1))

کسی که سوره یس را قرائت کند و در همان روز بمیرد خداوند او را به بهشت وارد می کند..... و او را از

فشار قبر در امان می دارد.

3. آن حضرت طبق روایت دیگری می فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَهَ نونٍ [ن] وَالْقَلَمِ فی فَرِیضَهٍ أوْ نَافِلَهٍ آمَنَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أنْ یُصِیبَهُ فَقْرٌ أبَداً وَأعَاذَهُ اللهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمَّهِ الْقَبْر.((2))

کسی که سوره نون و القلم را در نماز واجب و یا مستحب بخواند، خدای عزّ وجل او را برای همیشه از فقر در امان می دارد و هنگامی که بمیرد، او را در پناه خود از فشار قبر مصون می دارد.

4. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَرَأَ سُورَهَ النِّسَاءِ فی کُلِّ جُمُعَهٍ أَمِنَ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْر.((3))

کسی که در هر جمعه سوره نساء را بخواند، از فشار قبر در امان خواهد بود.

1- همان، ج 78، ص 239.
2- بحار الانوار، ج 89، ص 316.
3- همان، ج 86، ص 349.

5. امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَهٌ فی الْقَبْر.((1))

کسی که رکوعش را تمام کند وحشتی در قبر بر او وارد نمی شود.

هرچند در این روایت لفظ وحشت به کار رفته و ممکن است گفته شود که فشار قبر از آن استفاده نمی شود؛ امّا می توان گفت: وجود فشار قبر بدون وحشت امکان ندارد، وقتی وحشت برداشته شد، طبعاً فشاری هم نخواهد بود.

6. منصوربن حازم گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

سَأَلْتُ أبَا عَبْدِاللهِ علیه السلام عَمَّنْ حَجَّ أَرْبَعَ حِجَجٍ مَا لَهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ یَا مَنْصُورُ مَنْ حَجَّ أرْبَعَ حِجَجٍ لَمْ تُصِبْهُ ضَغْطَهُ الْقَبْرِ أَبَداً.((2))

منصور بن حازم گوید در مورد پاداش کسی که چهار بار حج انجام داده سؤال کردم امام صادق علیه السلام فرمودند: ای منصور کسی که چهار بار حج انجام داده باشد هرگز فشار قبر بر او نخواهد رسید.

7. امام باقر علیه السلام در مورد زیارت امام حسین علیه السلام می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فی زِیَارَهِ الْحُسَیْنِ مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقاً وَتَقَطَّعَتْ أنْفُسُهُمْ عَلَیْهِ حَسَرَاتٍ قُلْتُ وَمَا فِیهِ قَالَ: مَنْ أَتَاهُ تَشَوُّقاً کَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ حَجَّهٍ مُتَقَبَّلَهٍ .... فَإِنْ مَاتَ سَنَتَهُ حَضَرَتْهُ مَلائِکَهُ الرَّحْمَهِ یَحْضُرُونَ غُسْلَهُ وَأَکْفَانَهُ وَالاسْتِغْفَارَ لَهُ وَیُشَیِّعُونَهُ إِلَی قَبْرِهِ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ وَیُفْسَحُ لَهُ فِی قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَیُؤْمِنُهُ اللهُ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْرِ وَمِنْ مُنْکَرٍ وَنَکِیرٍ أنْ

1- وسائل الشیعه، ج 6 ص 306. بحار الانوار، ج 6، ص 244.
2- الفقیه، ج 2 ص 217. بحار الانوار، ج 96 ص 20.

يُرَوِّعَانِهِ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّهِ... .((1))

اگر مردم می دانستند زیارت امام حسین علیه السلام چقدر فضیلت دارد. هر آینه ازشوق می مردند و دلهایشان از حسرت پاره پاره می شد. راوی گوید: عرض کردم: مگر چقدر پاداش دارد؟ فرمود: کسی که از روی شوق آن حضرت را زیارت کند، خداوند برای او (پاداش) هزار حج قبول شده می نویسد... و اگر در همان سال از دنیا برود، ملائکه رحمت برای غسل و کفن و به جهت استغفار برای او حضور پیدا می کنند و همراه با طلب مغفرت الاهی او را تا قبرش تشییع می کنند. قبر او هم به اندازه دید چشمانش وسیع می شود و خداوند او را از فشار قبر در امان داشته و از رعب و وحشت نکیر و منکر در امانش می دارد، و دری از بهشت برایش باز خواهد کرد... .

8. یکی از چیزهایی که عذاب قبر را برطرف می کند نماز وحشت است که در شب اوّل قبر خوانده می شود و آن دو رکعت است. در رکعت اوّل پس از خواندن سوره حمد یک مرتبه (آیهْ الکرسی) و در رکعت دوّم پس از حمد ده مرتبه سوره (قدر خوانده می شود و پس از سلام می گوید: (اللهم صل علی محمّد وآل محمّد وابعث ثوابها الی قبر فلان) یعنی خدایا بر محمّد و آل محمّد رحمت بفرست و ثواب این نماز را به قبر فلان شخص برسان.

9. ابان بن تغلب در روایت صحیحه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

مَنْ مَاتَ مَا بَيْنَ زَوَالِ الشَّمْسِ يَوْمَ الْخَمِيسِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ

1- بحار الانوار، ج 98 ص 18.

الْجُمُعَهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَعَاذَهُ اللهُ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْر.((1))

کسی که از زوال شمس (ظهر) روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه بمیرد، از فشار قبر در امان است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است «من مات یوم الجمعه کتب الله له برائه من ضغطه القبر» کسی که در روز جمعه بمیرد، خداوند برائت از فشار قبر را برای او می نویسد.

از این دو روایت دو مطلب استفاده می شود:

الف) بعید نیست حدیث مذکور منصرف به دفن مؤمن در همین وقت باشد.

ب) این حدیث شامل مسلمانی که به عقاید حقه اقرار دارد ولی اعتقاد ندارد نمی شود و مخصوص به مؤمن است که اعتقاد قلبی داشته باشد.

10. در روایتی نقل شده است که:

ثَلَاثٌ مِنَ النِّسَاءِ یَرْفَعُ اللهُ عَنْهُنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ وَیَکُونُ مَحْشَرُهُنَّ مَعَ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم امْرَأَهٌ صَبَرَتْ عَلَی غَیْرَهِ زَوْجِهَا وَامْرَأَهٌ صَبَرَتْ عَلَی سُوءِ خُلُقِ زَوْجِهَا وَامْرَأَهٌ وَهَبَتْ صَدَاقَهَا لِزَوْجِهَا... .((2))

سه گروه از زنان عذاب قبر ندارند و در قیامت با فاطمه زهرا ÷ محشور می شوند: زنی که با سخت گیری - بی جای - شوهر خود بسازد، زنی که با بد اخلاقی شوهر صبر و بردباری خود را از دست ندهد و زنی که مهریه خود را به شوهر ببخشد... .

1- بحار الانوار، ج 6 ص 221. مرحوم صدوق این حدیث را در امالی نیز آورده است.
2- وسائل الشیعهً، ج 21، ص285.

11. از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:

عَلَیْکُمْ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ یَقُومُ آخِرَ اللَّیْلِ فَیُصَلِّی ثَمَانِیَ رَکَعَاتٍ وَرَکْعَتَیِ الشَّفْعِ وَرَکْعَهَ الْوَتْرِ وَاسْتَغْفَرَ اللهَ فی قُنُوتِهِ سَبْعِینَ مَرَّهً إِلَّا أُجِیرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَمُدَّ لَهُ فی عُمُرِهِ وَوُسِّعَ عَلَیْهِ فی مَعِیشَتِه. ((1))

بر شما به نماز شب؛ نیست بنده ای که برخیزد آخر شب و به جای آورد 8 رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنّم و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش.

در این جا لازم دانستم مطالبی - هر چند کوتاه - درباره ی نماز شب ذکر کنیم شاید عاشقان این عمل معنوی بهره بیشتر ببرند؛نماز شب یازده رکعت است که به ترتیب زیر به سه بخش تقسیم می شود:

الف) چهار نماز دو رکعتی که مجموعاً هشت رکعت می شود و نامش نافله شب است.

ب) یک نماز دو رکعتی که نامش نافله «شفع» است.

ج) نماز یک رکعتی که نامش نافله «وتر» است، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانی تر کنند بهتر است.

1- مستدرک الوسائل، ج6، ص 331؛ بحار الانوار، ج84، ص 161.

ج) فشار قبر برای همه

ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا فشار قبر، برای افرادی است که در قبر دفن می شوند؟ آیا کسانی که در اثر سوختگی خاکستر شده و یا طعمه حیوانات گردیده و یا به دار آویخته شده اند، فشار قبر ندارند؟

شاید بهترین جواب در این باره روایت صحیحه یونس باشد که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا مصلوب (و به دار آویخته) عذاب قبر دارد یا نه؟

حضرت فرمودند:

إِنَّ رَبَّ الأَرْضِ هُوَ رَبُّ الْهَوَاءِ فَيُوحِى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْهَوَاءِ فَيَضْغَطُهُ ضَغْطَةً أَشَدَّ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْر.((1))

همانا پروردگار زمین، پروردگار هوا نیز هست؛ پس خدای عزّوجل به هوا (به طور تکوینی) وحی می کند تا او را در فشار قرار دهد، فشاری که از فشار قبر شدیدتر است.

به طور حتم در این جا مراد از فشار، فشار روح در قالب جسم مثالی خواهد بود نه جسم عنصری و مادی. به هر صورت درباره ثواب و عقاب عوالم بعد از مرگ، آیات و اخبار بسیاری رسیده است که قسمت مهمّی از آن ها از دیدگاه مادی و محاسبه ظاهری برای ما قابل حل نیست. بهترین راه، قبول و تسلیم خاضعانه در برابر روایت معتبر است؛ زیرا

برهان عقلی در امور جزئی راه ندارد.

ص: 283

1- الکافی، ج3، ص 241؛ بحار الانوار، ج6، ص 266.

د) فشار قبر روحی است یا جسمی؟

فشار قبر یکی از مطالبی است که از دیر زمان مورد بحث متکلّمان و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است و برخی قائل بر جسمانی بودن فشار قبر شدند. این دسته گمان کرده اند که مقصود از قبر، همین گودی تنگ و تاریک گورستان است که دو متر طول و یک متر عرض دارد، وقتی که انسان می میرد روحش از کالبد مادّی خارج می شود، در شب اوّل قبر، روحش به همان بدن برمیگردد و مورد فشار قرار می گیرد، که در بحث حیات در قبر نیز بیان شد و به جهت اهمیت موضوع لازم دانستم در اینجا اشاره مختصری داشته باشم. امام صادق علیه السلام فرمود: «عالم قبر، همان عالم برزخ است» و نیز علی بن الحسین علیه السلام فرموده: «قبر یا باغی است از باغ های بهشت یا گودالی است از گودال های دوزخ».

بنابراین می توان گفت فشار قبری که درروایات آمده است به جهان غیب و عالم بعد از مرگ و مجرّدات ارتباط دارد و با چشم مادّی و ظاهر بِین دنیوی قابل درک نیست. این فشار به آن معنا نیست که مشاهده کنیم، دیوارهای قبری که در گورستان حفر شده، از هر طرف به هم نزدیک می شوند و بدن مادی میّت در سختی و تنگنا قرار می گیرد. چنانچه فیض کاشانی در این باره می نویسد:

قال بعض العلماء: والذی یوضح لک کیفیّه ضغطه القبر - وأن کان جسد المیّت ساکناً او کان فی الهواء او الماء - انّ مَن کان فی ضیقٍ شدید او تفرَّق اتّصال بالنار وغیرها او وقع بین حجرین عظیمین فإنّ الّذی یؤلمه ویؤثّر فی نفسه بالذات لیس هذه الأمور الواقعه علی بدنه، بل صورتها الواصله إلی نفسه لعلاقه لها مع البدن، حتّی أنّه لو فُرضَ

ص: 284

حصول تلک الصّور إلی النفس من سبیل آخر - لامن جهه هذه الأسباب المادیّه - لکان التأثیر بحالها ما دامت النفس ذات

علاقه بهذا البدن - سواء کان البدن بعینه باقیاً أم لا - فضغطه القبر وعذابه من هذا القبیل الذی ذکرناه، وکذلک ثوابه وراحته، فسعه القبر وضیقه تابعان لانشراح الصّدر وضیقه.((1))

برخی دانشمندان حقیقت و کیفیت فشار قبر را اینگونه تبیین کرده اند: به این گونه که جسد میّت گرچه در خاک یا در هوا یا در آب باشد هرگاه در تنگنای شدید قرار گیرد یا بوسیله آتش همه اعضای بدن او قطعه قطعه شود یا میان دو سنگ بزرگ واقع شود، در همه این حالات آنچه او را آزار می دهد آتش و سنگی نیست که بر بدن او واقع می شود، بلکه صورت عذاب و آتشی است که بر روح او وارد می آید. روح بر اثر علاقه ای که با بدن دارد، انسان می پندارد بر بدن او عذاب وارد شده است. حتّی اگر فرض شود که صورت عذاب و درد از ناحیه دیگری جزآتش، سنگ و بدن عنصری بتواند بر روح انسان وارد آید، باز تأثیر عذاب همچنان به حال خود باقی خواهد بود؛ خواه بدن بعینه باقی باشد، یا نباشد. بنابراین، فشار و عذاب قبر از این قبیل است؛ چنانکه ثواب و راحتی قبر نیز از این نوع است. بنابراین، وسعت یا تنگی قبر تابع انشراح صدر و روح انسان یا انقباض صدر و ضیق روح وی از ناحیه ایمان و عدم ایمان است.

1- علم الیقین، ج2، ص 877 - 876.

هم چنین امام خمینی می فرماید:

قبری که یک متر و نیم طول و نیم متر عرض دارد، آن قبری نیست که ما بین المشرق و المغرب است، در این قبرها هر چه بگردیم، اژدهایی نمی یابیم. با وجود اینکه در روایات آمده است که «برای افراد گناهکار، نود و نه اژدهاست که شدّت سم آن ها به اندازه ای است که اگر یک فوت در این جهان کند در تمام این دنیاگیاهی نمی روید».((1)) اگر جای آن ها در این قبر بود و از صبح تا شام یک نفس هم می کشیدند، لازم بود حتّی یک گیاه در این جهان نروید.((2))

البتّه این قبری که باید رو به قبله باشد و چگونه باید کنده شود و میّت را چگونه در قبر بگذارند، اینها احکام فقهی قبر عالم دنیا و عالم ماده است و وظایف تکلیفی مردم بعد از مردن یک مسلمان است که باید قبل از دفن در عالم قبر انجام گیرد از قبیل گذاشتن بدن سه مرتبه روی زمین و تلقین میّت و غیره که در شرع مقدّس در جایش مفصّل ذکر شده است.

برخی از محققین گفته اند:

قبر یک معنای ظاهری دارد و آن همان گودالی است که انسان در آن دفن می شود ولی هرگز نمی توان گفت آن احکام مخصوص قبر از قبیل سؤال و جواب و فشار و نظائر آن، مربوط به این قبر عنصری و خاکی باشد.((3))

1- بحار الانوار، ج6، ص 218، ح13.
2- تقریرات فلسفه، ج3، ص 600.
3- منشور جاوید، ج9، ص 236.

با توجّه به روایاتی که قبلاً یادآور شدیم که در آن ها واقعیت برزخ و قبر یکی قلمداد گردیده است، طبعاً مسأله سؤال و فشار و عذاب قبر همگی مربوط به بدن دیگر غیر از بدن عنصری خواهد بود.

شایسته است این بحث را با ذکر دو روایت دیگر پایان دهیم؛

الف) از ابی بصیر نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی افراد با ایمان در جواب پرسش مأموران الاهی پاسخ صحیح می گویند؛

فَیُنَادِی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِی افْرُشُوا لَهُ فِی قَبْرِهِ مِنَ الْجَنَّهِ وَافْتَحُوا لَهُ فی قَبْرِهِ بَاباً إِلَی الْجَنَّهِ وَأَلْبِسُوهُ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّهِ حَتَّی یَأْتِیَنَا وَمَا عِنْدَنَا خَیْرٌ لَه.

ندا می رسد بنده من راست گفته، در قبرش فرش بهشتی بگسترانید، دری ازبهشت به قبرش بگشایید و از جامه های بهشتی در برش نمایید تا قیام قیامت شود و نزد ما بیاید و آنچه نزد ما مهیا گردیده به مراتب برای او بهتر است... .

همین سؤالات از کفّار و افراد بی ایمان می شود و پاسخ ناصحیح می گویند؛

فَیُنَادِی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ کَذَبَ عَبْدِی افْرُشُوا لَهُ فی قَبْرِهِ مِنَ النَّارِ وَأَلْبِسُوهُ مِنْ ثِیَابِ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَاباً إِلَی النَّارِ حَتَّی یَأْتِیَنَا وَمَا عِنْدَنَا شَرٌّ لَه.

ندا می رسد بنده من به دروغ و خلاف واقع سخن گفت. در قبرش فرشی از آتش بگسترانید، لباسی از جامه های آتشین در برش نمایید و دری از آتش برویش بگشایید تا قیامت برپا گردد و نزد ما بیاید و آنچه برای او نزد ما است از اینها بدتر است.((1))

1- الکافی، ج3، ص 239؛ بحار الانوار، ج6، ص 263.

از این روایت استفاده می شود که مراد از قبر همان عالم برزخ است، زیرا قبر خاکی وملموس برای ما، دارای چنین نشان و وصفی نیست.

ب) در روایت دیگر در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم مصر چنین آمده است:

یَا عِبَادَ اللهِ إِنَّ بَعْدَ الْبَعْثِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنَ الْقَبْرِ یَوْمَ یَشِیبُ فِیهِ الصَّغِیرُ وَیَسْکَرُ فِیهِ الْکَبِیرُ وَیَسْقُطُ فِیهِ الْجَنِین... .((1))

ای بنده خدا بعد از بعث و آغاز قیامت روزی است که به مراتب مشکل تر از عالم قبر است، روزی که جوان را پیر می کند و بزرگسالان گویی مست و مخمورند و جنین در آن روز ساقط می شود.

بدون شک، مقصود از قبر، عالم برزخ است که باغی است از باغ های بهشت و یا حفره ای است از حفره های دوزخ؛ و قیامت پس از اتمام زندگی برزخی، تحقّق پیدا می کند.

ه-) تلقین میّت

اشاره

در بحث های قبلی، مطالبی درباره سکرات موت و سختی های آن و نیز سؤال و جواب و فشار قبر گذشت، و به این نتیجه رسیدیم که روح هر فرد از افراد انسان، بعد از پایان زندگی این دنیا، در اجساد لطیفی قرار می گیرد، یعنی در واقع داخل در عالم ارواح می شود، که از هر نظر شبیه این جسم مادّی است و به آن، قالب مثالی یا بدن مثالی می گویند. و ما دلیل خود را در این امر، از جهات

1- امالی مفید، ص 265؛ امالی طوسی، ص 27؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج6، ص69؛ بحار الانوار، ج7، ص 103.

گوناگون اقامه کردیم، که سؤال و جواب، ثواب و عذاب، مربوط به همین روح مجرّد با بدن مثالی است نه جسم مادّی و عنصری.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر سؤال و جواب از روح صورت می گیرد، پس دستورات و تشریفات قبل از دفن، مانند تلقین میّت و... چه دلیلی دارد؟ حکمت و دلیل تلقین به بدن بی روح چه می تواندباشد؟

قبل از ورود در این بحث، ذکر این نکته لازم است که ارتباط روح با جسم در دوران حیات آدمی به قدری زیاد است که می توان گفت: لحظه ای روح از بدن جدا نخواهد شد، حتّی در هنگام خواب اگر روح هزاران کیلومتر دور از بدن باشد، به مجرّد اشاره ای، ارتباط این دو با هم برقرار می شود.

در جهان طبیعت، روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگرند و حتّی روح در مسیر کمال خود به فعّالیت های جسمی نیازمند است؛ یعنی بین روح و جسم تأثیر متقابل حاکم است که می شود از آن به «الفت طبیعی» تعبیر نمود.

اگر توجّه داشته باشید می بینید که حالت خشم و ترس که در انسان به وجود می آید، نقش روح و بدن در آن حالت چقدر در ارتباط مستقیم با یکدیگر است. در بدن چهره برافروخته می شود، خون در بدن به مقدار بیشتری جریان پیدا می کند، ضربان قلب سریع می شود و ده ها پدیده دیگر که در بدن به وجود می آید؛ همچنین روح یا حالت انتقام جویی پیدا می کند یا در مقام مبارزه برمی آید و یا خود را در حالت تسلیم رها می سازد.

بعد از ذکر این نکته در جواب می توان گفت: دستوراتی که به عنوان تلقین و خطاب به میّت، در دین اسلام مشروعیت پیدا کرده است به کالبد بی روح و فاقد

حیات مربوط نمی شود، بلکه مخاطب در حقیقت و واقع، روح مجرّد می باشد که با جسم مثالی به حیات خود ادامه می دهد. زیرا بر اثر علاقه و پیوند شدیدی که روح به بدن مادّی دارد، در نخستین مراحل جدایی از بدن نمی تواند از کالبدش دل بکند و فراق جسم را تحمّل نماید و نسبت به سرنوشت چندین ساله جسم مادی خویش بی تفاوت باشد؛ چرا که روح سالیان دراز با این تن خوگرفته و پیوند داشته است، از همین جهت است که وقتی راوی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

لِأَیِّ عِلَّهٍ إِذَا خَرَجَ الرُّوحُ مِنَ الْجَسَدِ وَجَدَلَهُ مَسّاً وَ حَیْثُ رُکِّبَتْ لَمْ یَعْلَمْ بِهِ؟

چرا هنگامی که روح از بدن خارج می شود، انسان از آن احساس ناراحتی می کند؟ در حالی که هنگام ورودِ روح به بدن چنین احساسی وجود ندارد؟

آن حضرت فرمود: «لِأَنَّهُ نَمَا عَلَیْهَا الْبَدَنُ؛((1)) زیرا بدن باهمین روح رشد و تکامل یافته و نمو کرده است». علامه طباطبایی در مورد این روایت می گوید: حدوث روح، کمالی برای بدن است از این رو بدن آن حدوث روح را احساس نمی کند، امّا جدایی روح از بدن، جدایی چیزی است که بدن به آن انس گرفته و از این رو موجب درد می شود.((2))

حالا که وقت جدایی فرا رسیده، لحظه جدایی دردناک است. از این جهت، روح با مراقبت کامل، وضعیت بدن را زیر نظر دقیق قرار می دهد، مبهوت و

1- بحار الانوار، ج 6، ص 158.
2- همان، تعلیقه علامه طباطبایی.

نگران به دنبال بدن است و تشییع کنندگان را می بیند. طبعاً خروج ازشرایط مادّی و ورود به وضع جدید، یعنی پشت سر گذاشتن عالم دنیا و دخول در عالم برزخ در بدو ورود، امری سخت، وحشتناک و حیرت زا است؛ ولی در همین حال، روح از تحوّلات رقّت بار بدن مادّی خود رنج می برد و از هجران و جدایی او می نالد. شاعر خوش ذوق چنین سروده است:

شنیدستم که افلاطون شب و روز

بپرسیدند از او، کاین گریه از چیست؟

از آن گریم که جسم و جانِ دمساز

جدا خواهند شد از آشنایی

به گریه داشتی چشم جهان سوز

بگفتا چشم کس بیهوده نگریست

به هم خو کرده اند از دیرگه باز

همی گریم بر آن روز جدایی

مولوی نیز این ناله جان سوز را چنین سروده است:

بشنو از نی چون حکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

از جدایی ها شکایت می کند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

تا بگویم شرح درد اشتیاق

فلسفه تلقین

همه می دانند که کلیه احکام الاهی (واجب و حرام، مستحب و مکروه) بر پایه حکمت ومصالح و مفاسد فردی و اجتماعی جامعه بشری استوار می باشد. شارع مقدّس که هدفش احیای خصلت های انسانی و تزکیه رذائل اخلاقی است، از هر فرصت حسّاس و مناسب استفاده کرده و سنّت هایی را تشریع می کند تا وجدان دینی مردم را بیدار کند و بشر را از غرور و غفلت ها برهاند و انسان را در لحظات سخت و سرنوشت ساز، از هلاکت نجات دهد که تلقین میّت هم یکی از این موارد خواهد بود.

ص: 291

چنانچه به مضامینی که در تلقین وجود دارد دقّت کنیم، متضمّن و در برگیرنده درس هایی از جهان بینی و اصول اعتقادی است. تذکار مسائل جهان بینی الاهی در چنین صحنه های عبرت آور، اثرات سازنده و نجات بخش، هم برای روح زنده انسان دارد و هم برای دوستان و خویشاوندان و تماشاگران.

الف) نسبت به میّت: در بحث های قبلی گفتیم که مرگ و سختی مرگ، روبرو شدن مرده با فرشتگان مأمور سؤال و جواب در عالم برزخ و قبر، بسیار دشوار و پر مصیبت است، که قرآن کریم از آن به رخداد پر ماجرا و سنگین یاد کرده است.

{فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى }.((1))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به نقل امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، فرشته ای را دیدم که در دست او لوحی از نور بود و به جانب راست و چپ توجّه نداشت و به آن می نگریست، در حالی که اندوهناک بود. گفتم: ای جبرئیل این کیست؟ عرض کرد: فرشته مرگ و کار او گرفتن جان هاست. هرگاه اهل خانه ای بر مرده خویش گریه کنند، گوید: گریه نکنید، که من به سوی همه شما باز می گردم تا هیچ یک نماند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس رخداد سنگینی است. جبرئیل عرض کرد: پس از مرگ، قضیّه سنگین تر و بزرگ تر از مرگ خواهد بود؛

كَفَى بِالْمَوْتِ طَامَّةً يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَطَمُّ وَأَعْظَمُ مِنَ الْمَوْت.((2))

1- نازعات/ 34.
2- بحار الانوار، ج 6، ص 141.

تلقین میّت نیز بر این پایه استوار است؛ یعنی سنگینی جان سپردن بر برخی اشخاص چنان تأثیری بر جان آنان می گذارد که ابتداییترین مسائل آیین، مانند ربوبیت خدا، رسالت حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم ، قبله و کتاب را فراموش می کند، به ویژه اگر معارف دینی بر جان او ننشسته باشد. از این رو وقتی از او می پرسند مثلاً کتاب تو چیست، پیامبر تو کیست، در پاسخ در می ماند، درست مانند انسانی که سکته مغزی کرده و حافظه خود را از دست داده باشد. وقتی آدمی بر اثر حادثه ای کوچک چون سکته مغزی همه ی معلومات خود را فراموش می کند، حتماً در آن حادثه بزرگ، یعنی مرگ، ابتدایی ترین مسائل دینی را فراموش خواهد کرد. از این رو در تلقین میت آن مسائل را به یاد وی می آورند.((1)) پس

می توان گفت تلقین شهادتین و تذکّر زندگی بعد از مرگ، تأثیر بسزایی در بیداری و آرامش روح می گذارد و روح را از وحشت و نگرانی بیرون می آورد و مراحل بعدی زندگی را روشن می کند.

ب) نسبت به دوستان و تشییع کنندگان: محتویات تلقین و صحنه های غم انگیز مراسم دفن برای تماشاگران این صحنه، اثرات سازنده خواهد داشت. مشاهده این مناظر رقّت بار، دنیا پرستان را متوجّه می سازد، زیرا دیوارهای خاموش گورستان در عین سکوت، گویاترین و بهترین واعظانند که انسان ها را به مسئولیّت های فردی و اجتماعی معطوف ساخته و به انسان، بینش صحیح و اخلاق خدایی می بخشند و از چنگال غفلت و بی خبری آزاد می سازند.

1- معاد در قرآن، ج9، ص 207.

آری همراه شدن با جنازه، تشییع کنندگان را لحظه ای به فکر مرگ و پرسش و پاسخ در قبر خواهد انداخت. گویی به یاد می آورند که به همین زودی ها مرگ گریبان آنان را گرفته و به همه شادی ها و مصیبت ها، خاتمه خواهد داد و متوجّه کلام گرانسنگ بزرگ ابر مردِ جهان اسلام، امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد شد که آن حضرت با تعبیری بسیار زیبا و دقیق حالت قبر را برای جامعه بشری چنین به تصویر می کشد:

یَا عِبَادَ اللهِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا یُغْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْقَبْرُ فَاحْذَرُوا ضِیقَهُ وَضَنْكَهُ وَظُلْمَتَهُ وَغُرْبَتَهُ إِنَّ الْقَبْرَ یَقُولُ كُلَّ یَوْمٍ أَنَا بَیْتُ الْغُرْبَهِ أَنَا بَیْتُ التُّرَابِ أَنَا بَیْتُ الْوَحْشَهِ أَنَا بَیْتُ الدُّودِ وَالْهَوَامِّ وَالْقَبْرُ رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ أَوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا دُفِنَ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَرْحَباً وَأَهْلاً قَدْ كُنْتَ مِمَّنْ أُحِبُّ أَنْ تَمْشِیَ عَلَی ظَهْرِی فَإِذَا وُلِّیتُکَ فَسَتَعْلَمُ كَیْفَ صَنِیعِی بِکَ فَیُتَّسَعُ [فَتَتَّسِعُ] لَهُ مَدَّ الْبَصَرِ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا دُفِنَ قَالَتْ لَهُ الأَرْضُ لا مَرْحَباً بِکَ وَلَا أَهْلاً لَقَدْ كُنْتَ مِنْ أَبْغَضِ مَنْ یَمْشِی عَلَی ظَهْرِی فَإِذَا وُلِّیتُکَ فَسَتَعْلَمُ كَیْفَ صَنِیعِی بِکَ فَتَضُمُّهُ حَتَّی تَلْتَقِیَ أَضْلَاعُه.((1))

ای بندگان خدا! سختی و آزار قبر برای کسانی که به درگاه پروردگار آمرزیده نشده باشند، دردآورتر و شدیدتر از سختی هنگام جان کندن است. پس، از تنگی، فشار، تاریکی و تنهایی قبر بهراسید! قبر هر روز چنین ندا سر می دهد: من خانه غربتم، من خانه ظلمت و خاکیم، من خانه وحشتم، من خانه کرمهایم. قبر

1- امالی، مفید، ص 265؛ المحجّهْ البیضاء، ج 8، ص 301، بحار الانوار، ج 6، ص 218.

بوستانی از بوستان های بهشت و گودالی از گودال های جهنّم است. وقتی بنده مؤمن در قبر دفن شود، زمین به او گوید: خوش آمدی، از کسانی بودی که دوست داشتم بر روی من راه بروی، اکنون که به من سپرده شده ای خواهی دید چگونه با تو رفتار می کنم، سپس قبرش به قدر دید چشم وسعت می یابد. و هر گاه کافر دفن گردد، زمین به او گوید: خوش نیامدی و اهلیّت نداری. از کسانی بودی که دوست نداشتم بر رویم راه بروی، حالا که به من سپرده شدهای، خواهی دید چگونه با تو رفتار می کنم. پس او را چنان فشار می دهد که دندههایش می شکند و درهم فرو می رود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نیز آمده است:

إِنَّ لِلْقَبْرِ کَلَاماً فی کُلِّ یَوْمٍ یَقُولُ أَنَا بَیْتُ الْغُرْبَهِ أَنَا بَیْتُ الْوَحْشَهِ أَنَا بَیْتُ الدُّودِ أَنَا الْقَبْرُ أَنَا رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ أَوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ.((1))

به درستی که قبر هر روز سخنی دارد، می گوید: منم خانه غربت، منم خانه وحشت، منم خانه کرمها، منم قبر، منم باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتش.

از این دو روایت استفاده می شود که بهشت و جهنّم برزخی غیر از بهشت و جهنّم قیامت است.

بنابراین ذکر این نکته ضروری است که وقتی تلقین، مربوط به روح انسان باشد، مسلّماً سؤال در قبر و فشار آن نیز به روح ارتباط پیدا می کند.

1- الکافی، ج3، ص 242؛ بحار الانوار، ج6، ص 267.

فصل چهارم: ابعاد و ویژگی های زندگی برزخی

مطلب اوّل: بهشت و جهنّم برزخی

در خلال معارفی که درباره عالم برزخ مطرح است، سخن از وجود بهشت و جهنّم برزخی شده. وقتی روح انسان از بدن خارج می شود، در بهشت یا جهنّم برزخی وارد می گردد که از بهشت و جهنّم دائمی ضعیفتر است. آیات و روایات زیادی وجود دارد، که به روشنی دلالت می کنند بر اینکه نعمت و عذاب الاهی در عالم برزخ شامل حال برزخیان می گردد. از این رو، عموم علمای اسلامی به وجود بهشت و دوزخ برزخی، پیش از برپایی رستاخیز اعتقاد دارند. پیروان دین مبین اسلام مکلّفند آن را به عنوان یکی از معتقدات و ضروریات دینی بپذیرند و به استناد وحی الاهی و اخبار مُخبر صادق، یعنی رسول گرامی به وجود آن معتقد و مؤمن باشند.

در قرآن کریم آیات زیادی داریم که می گوید: بعد از مردن تا قیامت، حیات باقی است. گاهی دربارهی خصوص اتقیا و سعدا این مطلب گفته شده است و گاهی درباره ی اشقیا.

ما به طور خلاصه چند آیه را به عنوان نمونه در هر دو مورد می آوریم و روایاتی را که در ذیل آیات وارد شده نیز ذکر خواهیم نمود.

الف) در برخی آیات، به صراحت از حیات و بهشت برزخی انسان های سعادتمند و بهره مندی آنان از نعمت های الاهی سخن گفته شده است. قرآن درباره ی شهیدان راه خدا می فرماید:

1. {وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ أمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ* فَرِحینَ بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ }.((1))

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند.

این آیه آشکارا بر زنده بودن شهیدان پس از مرگ دلالت دارد؛ و نیز می رساند که انسان علاوه بر بدن مادّی خود، جوهر دیگری دارد که با فقدان بدن مادّی می تواند با آن زنده باشد. زیرا تعابیری مانند: «روزی خوردن در

نزد پروردگار» و «خشنودی از نعمت های الهی» بدون در نظر گرفتن حیات و شؤون برزخی بی معناست. این آیه در مقام توصیف احوال شهیدان در برزخ است نه در قیامت. چون آیه صراحت دارد که شهدا برای برادران دینی خود که هنوز به آنان

1- آل عمران/ 169 - 170. در اینجا مخاطب امت است؛ پیامبر هیچ وقت چنین گمانی نمی کند. در قرآن موارد زیادی خطاب هایی به امت هست که مخاطب در ظاهر پیامبر است. همچنین اگرچه آیه درباره شهدای احد نازل شده ولی شأن نزول، موجب محدودیت مفهوم آیه نمی شود و همه شهدا را در بر می گیرد.

ملحق نشده اند و در قید حیاتند، شادمان می شوند به این جهت که هیچ خوف و اندوهی نخواهند داشت؛ بنابراین حیات آنان حیات حقیقی است نه مجازی.

در روایتی صحیح، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت ذیل آیه فوق درباره «شهدای فی سبیل الله» فرمودند:

هُمْ وَ اللهِ شِیعَتُنَا إِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ وَاسْتَقْبَلُوا الْكَرَامَةَ مِنَ اللهِ اسْتَبْشَرُوا بِمَنْ لَمْ یَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فی الدُّنْیَا أَلّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ وَهُوَ رَدٌّ عَلَی مَنْ یُبْطِلُ الثَّوَابَ وَالْعِقَابَ بَعْدَ الْمَوْتِ.((1))

به خدا قسم! آنان شیعیان ما هستندکه وقتی داخل بهشت شدند و با کرامت الاهی روبرو شدند، نسبت به کسانی از برادران مؤمنشان که به ایشان ملحق نشده اند بشارت و نوید می دهند که هیچ خوف و حزنی برای آن ها نیست و این کلام، قول کسانی که پاداش و کیفر بعد از مرگ را باطل می دانند رد می کند.((2))

در روایت دیگری بُرَید عِجلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه: {وَیَسْتَبْشِرُونَ

بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ } پرسیدم، حضرت فرمودند:

هُمْ وَ اللهِ شِیعَتُنَا حِینَ صَارَتْ أَرْوَاحُهُمْ فِی الْجَنَّهِ وَاسْتَقْبَلُوا الْكَرَامَةَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمُوا وَاسْتَیْقَنُوا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَی الْحَقِّ وَعَلَی دِینِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَبْشَرُوا بِمَنْ لَمْ یَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ

1- تفسیر قمی، ج1، 127؛ بحار الانوار، ج6، ص 214.
2- شاید جمله «وهو رد علی من یبطل الثواب والعقاب بعد الموت» ادامه کلام امام باشد و نیز ممکن است کلام علی بن ابراهیم باشد که از روایت استفاده کرده است.

أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.((1))

به خدا قسم، آنان شیعیان ما هستند.(اشاره به آن) هنگامی که روحشان به سمت بهشت روانه گشته و با کرامت الاهی روبرو می شوند و یقین می کنند که هم برحقند و هم بر دین خداوند هستند. پس برای برادران دینی خود که هنوز به آنان ملحق نشده اند (و در قید حیاتند) شادمان می شوند (به این جهت) که هیچ خوف و حزنی نخواهند داشت.

در روایت دیگری نیز چنین آمده است:

عَنْ عَقِيلٍ الْخُزَاعِیِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَرْبَ يُوصِی لِلْمُسْلِمِينَ بِكَلِمَاتٍ فَيَقُولُ: تَعَاهَدُوا الصَّلاه... ثُمَّ إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَهُوَ قِوَامُ الدِّينِ وَالأَجْرُ فِيهِ عَظِيمٌ مَعَ الْعِزَّهِ وَالْمَنَعَهِ وَهُوَ الْكَرَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَالْبُشْرَى بِالْجَنَّهِ بَعْدَالشَّهَادَهِ وَبِالرِّزْقِ غَداً عِنْدَ الرَّبِّ وَالْكَرَامَهِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ {وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فی سَبِيلِ اللهِ الآيَه }.((2))

عقیل خزاعی گوید: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ حاضر شدند، به مسلمانان سفارش هایی فرمودند: از جمله اینکه با نماز هم پیمان شوید... بعد از اسلام، جهاد شریف ترین (و برترین) اعمال است؛ قوام دین بستگی به آن دارد؛ دارای پاداشی عظیم و توأم با عزّت و سرفرازی است و آن حمله و یورشی است که حسناتی دارد و پس از مرگ بشارت به بهشت، و در قیامت بشارت به رزق

1- الکافی، ج8، ص 156؛ نور الثقلین، ج1، ص 409؛ تفسیر برهان، ج1، ص 345.
2- الکافی، ج5، ص 36؛ نور الثقلین، ج1، ص 408.

و کرامت الاهی را در پی خواهد داشت. خدای تعالی می فرماید: {وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فی سَبِیلِ اللهِ... }.

با تأمّل و دقّت در کلام حضرت، در می یابیم که لازمه کلام آن بزرگوار (بشارت به بهشت پس از شهادت) به داشتن حیات برزخی است و به همین جهت آن را از قیامت جدا نموده و درباره آن فرموده است: «وبالرزق غداً» که مربوط به قیامت می شود.

2. آیات دیگری هم در این زمینه داریم که داستان مردی را حکایت می کند که به جرم دعوت مردم به پیروی از پیامبران به شهادت می رسد، این شخص مؤمن آل یاسین است. که داستانش در سوره ی یاسین آمده است. ((1)) قرآن حکایت می کند که دو رسول به قریه ای فرستاده شده و بعد خداوند سوّمی را در تأیید آن ها فرستاد».((2))

{إِذْ أرْسَلْنَا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُواْ إِنَّا إِلَیْکُم مُّرْسَلُون }. ((3))

نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند پس با سوّمی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم.

برخی از مفسّرین در ذیل این آیه نوشته اند که حضرت عیسی علیه السلام دو تن از حواریّون خود را به شهر انطاکیه که بتپرست بودند، فرستاد. آن ها مردم را به

1- بنابر بعضی تفاسیر و روایات، نام این مرد حبیب نجار می باشد؛ در المنثور، ج 7، ص 51.
2- مراد از «قریه» شهر انطاکیه است. رسولان از فلسطین به انطاکیه که جزء روم قدیم بوده و حالا جزء ترکیه است، می روند.
3- یس/ 14.

توحید دعوت کردند و برای اثبات حقّانیت دعوت خود، معجزاتی مانند شفای بیماران به آن ها نشان دادند. پادشاه آن شهر، آن دو تا را دستگیر کرده و به زندان انداخت. در این هنگام، حضرت عیسی، شمعون صفا را که بزرگ حوّاریون بود، به دنبال آن ها فرستاد. او نیز پادشاه و مردم را به خداپرستی دعوت کرد و معجزاتی ارائه کرد. امّا پادشاه و قومش ایمان نیاوردند و تصمیم گرفتند که آن سه فرستاده را به قتل برسانند.((1)) این واقعه به گوش حبیب نجّار

رسید، همان شخصی که آیات 20 تا 27 درباره او سخن می گوید.

{وَ جاءَ مِنْ أقْصَا الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ }.

و (در این میان) مردی از دورترین جایِ شهر دوان دوان آمد، و گفت: ای مردم، از این فرستادگان پیروی کنید.

{اتَّبِعُواْ مَن لَّا یَسْئَلُكُمْ أجْرًا وَهُم مُّهْتَدُون }.

از کسانی پیروی کنید که از شما پاداش نمی طلبند و خود هدایت یافته اند.

وی خطاب به رسولان گفت:

إِنىّ ِ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُون.

من به پروردگارتان ایمان آوردم.

از آیات قرآن استفاده می شود که او نیز سرانجام به دست آن قوم کافر به شهادت رسید و پس از شهادت به سوی بهشت فرا خوانده می شود.

1- اقتباس از تفسیر نمونه، ج 18، ص 340؛ المیزان، ج17، ص 82.

قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ.

گفته شد: وارد بهشت شو.

آری، شهادت این مرد مؤمن همان و داخل شدن او در بهشت همان. چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بود که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او، داخل شدن او به بهشت را بیان کرده است.

{قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ المُکرَمِینَ }.

آن وقت که خودش را در مقابل آن سعادت ها دید، گفت: ای کاش، قوم من می دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا در زمره عزیزان قرار داد.

بر این مردِ مومن به برزخ جزای

بگوید که ای کاش این قوم من

بگویند اینک به جنّت درآی

بگشتند و آگاه از این سخن

براستی بنده مخلص، خود این چنین است که پس از شهادتش نیز آرزو کرد که ای کاش قومش ایمان می آوردند! این مرد با ایمان، هم در حال حیات خود، خیرخواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آن ها را داشت.

ظاهر آیات بالا، با توجّه به آرزوی آن شخص برای مطّلع شدن بستگانش از وضعیت او، آن است که ورود او در بهشت پیش از فرا رسیدن رستاخیز و بلافاصله پس از مرگ او بوده است. از این رو، مقصود از این بهشت، بهشت برزخی است. چرا که از آیات و روایات استفاده می شود بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد. همان گونه که دوزخ برای کافران چنین است. چون اگر انسان غیرمؤمن از دنیا برود او نیز می خواهد وضع تیره خود را به اطلاع کسان و دوستانش برساند و آنان را متوجّه کند که همانند او مسیر غلط نپیماید و

پرونده عمل خویش را آلوده نسازد،

وَهُوَ یُنَادِی یَا أَهْلِی وَیَا وُلْدِی لَا تَلْعَبَنَّ بِکُمُ الدُّنْیَا کَمَا لَعِبَتْ بِی فَجَمَعْتُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَغَیْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَّفْتُهُ لِغَیْرِی فَالْمَهْنَأُ لَهُ وَالتَّبِعَهُ عَلَیَّ فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِی.((1)) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن این روایت می فرماید روح میّت پس از مرگ ندا می دهد، ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شماها را به بازی نگیرد همانطور که مرا به بازی گرفت و اغفالم کرد. اموال را از حلال و حرام جمع آوری نمودم و آن را برای دیگران به جا گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهش برای آنان است و تبعات و عوارض ناراحت کنندهاش برای من، حذر کنید از وبالی که مرا دامنگیر شده است.

از سرگذشت او این نتیجه به دست می آید که قرآن به حیاتی بعد از مرگ و قبل از قیامت، قائل است. در این باره روایتی است از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند:

لَیْسَ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْجَنَّهِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ.((2))

میان ما و بهشت یا جهنّم فاصله ای نیست جز مرگ.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ لَتَمُوتُنَّ کَمَا تَنَامُون... وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّهٌ أَوْ نَار.((3))

1- بحار الانوار، ج 6، ص 161.
2- همان،ج6، ص 270.
3- همان، ج7،ص47.

قسم به خدای که مرا به حق مبعوث داشت می میرید آنگونه که خواب می روید... و بعد از مرگ هیچ خانه ای نیست جز بهشت و جهنّم». یعنی بلافاصله بعد از مرگ، انسان وارد جایگاه برزخی اش می شود. یا بهشت برزخی یا جهنم برزخی.

بر اساس کلام رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، معطّل شدن روح تا قیامت مفهوم و معنا ندارد. شایان ذکر است درباره این شهید راه حق، تعبیرات بسیار ارزنده ای در روایات نقل شده که حکایت از مقام و درجه والای او در نزد خدا دارد.

جابر بن عبدالله از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ثَلَاثَهٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِالْوَحْیِ طَرْفَهَ عَیْنٍ مُؤْمِنُ آلِ یَاسِینَ وَعَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَآسِیَهُ امْرَأَهُ فِرْعَوْن.((1))

سه نفر هستند که حتّی یک لحظه به وحی الاهی کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین (حبیب نجّار) و علیّ بن ابیطالب و آسیه همسر فرعون.

ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل کرده است:

سُبَّاقُ الأُمَمِ ثَلَاثَهٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِاللهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ عَلِیُّ بْنُ أبِی طَالِبٍ وَصَاحِبُ یَاسِینَ وَمُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمُ الصِّدِّیقُونَ وَعَلِیٌّ أَفْضَلُهُمْ.((2))

پیشتازان امّت ها سه نفرند که لحظه ای به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب و صاحب یاسین (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون (حزقیل و آسیه) اینان راستگویان و کاملانند و علی علیه السلام برترین آنان است.

ص: 305

1- نور الثقلین، ج4، ص 383؛ بحار الانوار، ج 13، ص 161.
2- الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج8، ص 126؛ نور الثقلین، ج4، ص 383. زمخشری نیز این روایت را نقل کرده و جمله «فَهُمُ الصِّدِّیقُونَ وَعَلِیٌّ أَفْضَلُهُمْ» را دستبرد زده است.

علامه طباطبایی از آیات این داستان توحیدی نکات برجسته ای برگرفته است که از نظر می گذرد:

الف) حبیب نجّار مردی معمولی بود (رجلٌ) و از پیش با فرستادگان پیامبر آن عصر هیچ گونه ارتباط و قراردادی نداشت. نور ایمان کاملاً دلش را روشن کرد و از او مردی راستین، آهنین و نمونه ساخت.

ب) دعوت رسولان به دورترین نقاط آن شهر رسیده بود که چنین مرد کوشایی از اقصای آن پدیدار گشت و رسولان را تصدیق و مردم را به ایمان آوردن ترغیب کرد.

ج) از این که نام او صریحاً در قرآن نیامده است برمیآید که آنچه در این جریان مهم بود هدف او بوده است. از این رو قرآن بر آن تکیه کرده و گرنه بردن نام او نه مهم بود و نه مُعضِل.

د) از سخنان او برمی آید که اهل منطق وبرهان بوده؛ زیرا استدلال های کافران را با منطق صحیح پاسخ گفته است.

ه-) از سیاق و نظم و نَضد آیات چنین استنباط می شود که مردم او را کشتند و از ساحت عزّت حق تعالی ندا آمد: «وارد بهشت شو». این سخن اشاره به آن است که بین قتل در راه خدا و بین ورود به بهشت هیچ فاصله ای واقع نشده و گویا شهادت او همان دریافت فرمان به ورود در بهشت بوده است.

و) مراد از بهشت در آیه مزبور همان بهشت برزخی است. «القبرُ إمّا روضةٌ من رياضِ الجنّه أو حُفرَةٌ من حفَر النّيران؛ قبر، یا باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنّم است».

ز) آرزوی این شهید آن بود که ای کاش طایفه و قبیله او می دانستند خداوند چگونه وی را آمرزیده است.

ح) از بزرگترین بخشش های خداوند به او آن

است که وی را «مُکرَم» به شمار آورده است.((1))

ممکن است این سؤال مطرح شود که شاید فقط شهدا در عالم برزخ حیات دارند نه دیگران.

جواب این خواهد بود که همه انسان ها بعد از مرگ، حیاتی برزخی دارند و معلوم است که انسان نمیتواند احتمال بدهد که از نظر قرآن مردم دو صنف باشند. غیرِ شهدا هر که هست، همه نیست و نابود و معدوم می شوند و تا قیامت، در سکوت مطلق فرو می روند؛ نه عذابی می بینند و نه نعمتی؛ فقط شهدا حیات دارند. بلکه آیات دیگری نیز در این زمینه هست که همهی مردم در عالم برزخ حیات دارند.

اگر تنها از شهدا نام برده شده به خاطر آن است که بحث و گفتگو درباره ی وضع شهیدان در آن زمان میان مردم بوده (چنانچه از شأن نزول آیه نیز به خوبی استفاده می شود).

شاهد بر این مطلب آیه ی دیگری است که می فرماید:

{وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُواْ أَوْ مَاتُواْ لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ }.

1- معاد در قرآن، ج4، ص 266، به نقل از المیزان، ج17، ص 76.

و آنان که در راه خدا از وطن خود هجرت گزیده و کشته شدند یا مرگشان فرا رسید البتّه خدا رزق و روزی نیکویی نصیبشان می گرداند، و همانا خداوند بهترین بخشنده رزق و روزی است. و بی گمان آن ها را منزلی عنایت کند که بسیار بدان خشنود باشند.

در این آیه، حیات برزخی و ثواب آن برای دو دسته ذکر شده است؛ یکی شهدا، دیگری مردگانی که برای خدا هجرت کرده اند. از اقتران و قرار دادن مقتولین و مردگان فی سبیل الله در کنار هم، می توان عمومیت حکم را برای همه صلحای مؤمنین استنباط نمود. چون مطمئناً هجرت فی سبیل الله از بیشتر طاعت های دیگر، ویژگی مهم تری ندارد. از این رو می توان گفت که ذکر آن در آیه به عنوان تمثیل خواهد بود، نه حصر. خلاصه زندگی برزخی اختصاص به شهدا ندارد و عموم از دنیا گذشتگان درحیات برزخی قرار می گیرند. در این زمینه بعضی از روایات با صراحت از متنعّم بودن ارواح مؤمنان در بهشت برزخی سخن می گویند.

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ارواح مؤمنان سؤال کردم. آن حضرت فرمود:

فی حُجُرَاتٍ فی الْجَنَّهِ یَأْکُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَیَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا.((1))

ارواح مؤمنان در غرفه های بهشتی سکونت دارند، از غذای بهشتی تناوّل کرده و از آشامیدنیهایش می آشامند.

1- الکافی، ج3، ص 244.

البتّه ناگفته پیداست یکی از عوامل سعادت و خوشبختی در عالم برزخ شهادت در راه خدا است؛ ولی این پاداش ها تنها مخصوص شهیدان در جبهه نیست؛ زیرا در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

إِنَّ الْمَیِّتَ مِنْکُمْ عَلَی هَذَا الأَمْرِ شَهِیدٌ. قُلْتُ: وَإِنْ مَاتَ عَلَی فِرَاشِهِ؟ قَالَ: وَإِنْ مَاتَ عَلَی فِرَاشِهِ، حَیٌّ عِنْدَ رَبِّهِ یُرْزَقُ.((1))

بدون شک اگر کسی از شما طبق همین امر (خط رهبری معصوم) از دنیا برود، بمنزله شهید است. پرسیدم: گرچه در بستر و رختخواب بمیرد؟ امام علیه السلام فرمود: بله؛ اگرچه در بستر بمیرد، شهید و زنده است و نزد خداوند - از روزی های برزخی - کامیاب می شود.

در این رابطه مولای بیان، امیر سخن علی بن ابی طالب علیهم السلام نیز در نهج البلاغه چنین می فرماید:

فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْکُمْ عَلَی فِرَاشِهِ وَهُوَعَلَی مَعْرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَیْتِهِ مَاتَ شَهِیداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللهِ.

بدون شک هر کدام از شما در بستر جان دهد، در حالی که نسبت به حقّ خدا و رسول خدا و امامان معصوم پایدار باشد، شهید از دنیا رفته و پاداشش بر خداست.

1- بحار الانوار، ج 6، 245؛ الکافی، ج 8، ص 146. این مضمون در روایت دیگری به این شکل آمده است: «إِنَّ الْمَیِّتَ مِنْکُمْ عَلَی هَذَا الأَمْرِ بِمَنْزِلَهِ الضَّارِبِ بِسَیْفِهِ فی سَبِیلِ اللهِ» بحارالانوار، ج52، ص 126.

بنابراین ادامه دادن به راه صحیح و پیروی و استقامت همیشگی از خط امام معصوم و فریب حوادث تلخ و شیرین را نخوردن، این خود یک نوع شهادت است؛ چرا که شهید برای پایداری در راه هدف جان می دهد و او نیز با پایداری در راه هدف جان داده است. گرچه اینها خون نداده اند ولی عمری خون دل خورده اند و خط رهبری صحیح را حفظ کرده اند.

3. در آیه ای دیگر می فرماید:

{الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ }.((1))

همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد، به (پاداش) آنچه انجام می دادید به بهشت درآیید.

این آیه مذاکرات و مکالماتی را که میان ملائکه و اموات نیکان، بلافاصله بعد از مردن و قبل از قیامت است، بیان می کند. بدون شک این درود و سلام فرشتگان، هنگامی است که روح مؤمنان را اخذ می کنند. بدین وسیله به آنان اعلام می دارند که شما از هرگونه گرفتاری و ناراحتی در امان هستید. سپس به

1- نحل/32. توفی از ماده (وفی) است همان ماده ای که وفا و استیفا از آن ماده است نه (توفّی) که از ماده فوت باشد چون فوت به معنای تباهی و تمام شدن و از دست رفتن است بعضی ها خیال می کند که فوت با وفات مترادف است به اتّفاق تمام اهل لغت (توفّی) یعنی استیفا کردن، تحویل گرفتن یک چیزی، «الله یتوفی الانفس حین موتها»: یعنی خداوند نفس ها را در وقت مردن تمام و کمال می گیرد. کلمه قبض هم همین معنا را می دهد، می گوییم عزرائیل قابض الارواح است یعنی ارواح را می گیرد. (زمر/42)

آن ها گفته می شود: داخل بهشت شوید، منظور از بهشت به قرینه سیاق آیه، بهشت برزخی خواهد بود.

4. آیات زیادی در قرآن برحیات ارواح انبیاء علیه السلام دلالت دارد.

{وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَانِ ءَالِهَةً يُعْبَدُون }.((1))

و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان خدایان دیگری را معبود مردم قرار دادیم.

در این آیه، خداوند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم امر می کند که از انبیای گذشته درباره توحید سؤال کند، البتّه این سؤال و جواب مذکور، فرق نمی کند چه در زمین صورت گرفته باشد و یا در شب معراج، به هر صورت بر حیات ارواح انبیاء و صحت ارتباط با آن ها دلالت دارد.

همچنین آیات:

{سَلامٌ عَلی نُوحٍ فی الْعالَمینَ }، {سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ }، {سَلامٌ عَلی مُوسی وَهارُونَ }، {سَلاَمٌ عَلی آِلْ یاسینَ } وَ {سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ }.((2))

مسلّماً سلام بر ارواح پیامبران است، طبعاً سلامتی متوجّه ارواح آنان می شود و در تشهّد نماز، شب و روز 5 مرتبه می خوانیم: «السّلام علیک ایها النّبی ورحمه الله وبرکاته».

این نکته لازم به یادآوری است: آیا وهابیهایی که مخاطب ساختن ارواح

1- زخرف/45.
2- صافات/ 79، 109، 120،130، 181.

مردگان را حرام می دانند و می گویند سلام کردن بر مردگان جایز نیست وهیچ امتیازی برای ارواح عالیه قائل نیستند و منکر ارتباط با آنان هستند و روی همین اصل، آثار قبور ائمّه معصومین علیه السلام را از بین برده و بقعه و بارگاه آنان را خراب کرده اند و حتّی افتخار می کنند که «مدّت مدیدی امام جماعت مسجد رسول الله درمدینه بودم، تا هنوز یک مرتبه هم به پیامبر سلام نکردم»، در قبال این آیات و نیز آیات دیگری در قرآن چه جوابی دارند؟!

درباره حیات ارواح انبیاء و نیز مؤمنان، روایتی از زید شحّام نقل شده است:

عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِيعَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام فی جِبَالِ رَضْوَى فَتَأْكُلُ مِنْ طَعَامِهِمْ وَتَشْرَبُ مِنْ شَرَابِهِمْ وَتُحَدِّثُ مَعَهُمْ فی مَجَالِسِهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم السلام فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللهُ وَأَقْبَلُوا مَعَهُ يُلَبُّونَ زُمَراً فَزُمَرا.((1))

امام صادق علیه السلام فرمود: ارواح مؤمنین به عالم برزخ، گاهگاهی خدمت ارواح ائمّه هدی علیه السلام در کوه رَضوی مشرّف می شوند، از طعام و شرابشان می خورند و می نوشند و در مجالس آن ها شرکت کرده و با آن ها صحبت می کنند، تا اینکه قائم ما اهل بیت قیام کند. در آن هنگام، خداوند آنان را مبعوث

خواهد کرد. آن وقت آن ها گروه گروه، لبیک گویان به حضرتش ملحق می شوند.

از این روایات سه مطلب عمده دانسته می شود؛

1. ارواح دارای جسم برزخی می باشند.

1- بحار الانوار، ج6، ص243.

2. ارواح مؤمنین با ارواح ائمّه هدی علیه السلام دیدار و ملاقات دارند.

3. این ارواح مؤمنین در زمان ظهور امام زمان رجعت می کنند.((1))

ب. آیاتی در قرآن وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه اشقیا بعد از مردن و قبل از قیامت حیاتی در جهنّم برزخی دارند.

1. درباره ی فرعونیان پس از مرگ می فرماید:

{وَحاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَعَشِیًّا }.((2))

و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت. (اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می شوند.

در ادامه می فرماید:

{وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أشَدَّ الْعَذابِ }.

و روزی که رستاخیز (قیامت) برپا شود (فریاد می رسد که) فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید.

خود آیه صراحت دارد که آن ها قبل از قیامت بر آتش عرضه و در خود قیامت در آتشی وارد می شوند، که بدترین آتش ها خواهد بود. بدون شک از این آیه، دو نوع عذاب استفاده می شود:

اوّل؛ «سُوءُ الْعَذابِ» که در اوّل آیه آمده، این عذاب مربوط به جهان برزخی

1- درباره اینکه ظهور، ظرف زمانی رجعت است در کتاب «رجعت در عصر ظهور» مفصّلاً توضیح داده ایم.
2- غافر/45 - 46. مقصود از «آل فرعون»، اتباع فرعون است. اتباعی که آنچنان به او نزدیک بودند که حکم خاندانش را پیدا کرده بودند.

است و آن عبارت است از عرضه و نمایاندن فرعونیان بر آتش که نسبت به عذاب آخرت خفیف تر است.

دوّم: «أَشَدَّ الْعَذابِ» که در ذیل آمده است، این عذاب مربوط به جهان آخرت است و آن عبارت است از انداختن فرعونیان در آتش که نسبت به عذاب برزخ بسیار شدیدتر است.

نمودند خود قصد آزار او

به فرعونیان آن گه آمد عذاب

کنون نار برزخ همه صبح و شام

چو وقت قیامت بیاید فرا

که فرعونیان را به روز حساب

خدایش نگه داشت از آن عدو

چه سان سخت بود آن عقاب و عتاب

بر آنان همی عرضه گردد مدام

خطاب آید انسان ز یکتا خدا

چشانیدشان خود اشدّ عذاب

از آیه نکته دیگری نیز دانسته می شود که نعمت و عذاب در برزخ دائمی و ابدی نیست؛ بلکه محدود و موقّت است و با شروع قیامت پایان می پذیرد.

و همچنین تعبیر به صبح و شام، «غدوّا و عشیّا» قرینه ای روشن بر آن است که مراد آیه، عذاب برزخی است. چون در قیامت صبح و شامی نیست؛ بلکه صبح و شام مربوط به دوره ی قبل از قیامت است.

علاوه بر آن آیه ی دیگری در قرآن است که می فرماید:

{لایَرَوْنَ فیها شَمْساً وَلا زَمْهَریراً }.((1))

در آنجا نه آفتابی (سوزان) بینند و نه سرمایی (سخت).

1- انسان/13. در این زمینه، روایتی از امام علی علیه السلام در (بحار الانوار، ج 6، ص 218) وارد شده که بسیار مفصّل است.

در ذیل این آیه، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ذَلِکَ فی الدُّنْیَا قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ لِأَنَّ نَارَ الْقِیَامَهِ لا یَکُونُ غُدُوّاً وَعَشِیّاً ثُمَّ قَالَ: إِنْ کَانُوا إِنَّمَا یُعَذَّبُونَ فی النَّارِ غُدُوّاً وَعَشِیّاً فَفِیمَا بَیْنَ ذَلِکَ هُمْ مِنَ السُّعَدَاءِ وَلَکِنْ هَذَا فی نَارِ الْبَرْزَخ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذاب.((1))

امام صادق علیه السلام فرمود: این عذاب صبح و شام که در آیه آمده است، ناظر به عذاب پیش از قیامت است، زیرا در

آتش قیامت، صبح و شامی نیست. سپس فرمود: اگر آل فرعون در قیامت، صبح و شام معذّب باشند پس بین این دو وقت، باید خوشبخت و سعادتمند باشند در حالی که چنین نیست و این عذاب صبح و شام مربوط به برزخ پیش از روز قیامت است. آیا گفته خداوند را در همین آیه نشنیده ای که فرموده است: روز قیامت فرمان می رسد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد نمایند.

از این روایت به خوبی استفاده می شود که آتش دوزخ قیامت همیشگی است و صبح و شام ندارد، آن چه که مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است.

2. آیات دیگری داریم که در آن مکالمه ی فرشتگان را با متوفاهای اشقیا بعد از مردن در عالم برزخ بیان می کند. که فرشتگان به آن ها سخنی می گویند و آنان جواب می دهند.

{إِنَّ الَّذینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا

1- بحار الانوار، ج13، ص 160؛ مجمع البیان، ج8، ص 818.

مُسْتَضْعَفِینَ فی الأَرْضِ قالُوا أَلَمْ تَکُنْ أرْضُ اللهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فیها فَاوّلِئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصیراً }.((1))

کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و [دوزخ] بد سرانجامی است.

از آیه استفاده می شود که مقصود از «مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» جهنّم برزخی است و نیز بدیهی است که چنین گفت و شنودهایی بدون شعور و آگاهی طرفین بی معناست.

3. آیاتی وجود دارد که از عذاب برزخی منافقان خبر می دهد.

{وَمِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیم }.((2))

گروهی از عربهای بادیه نشین که گرد شما را گرفته اند منافقند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می ورزند. تو آن ها را نمی شناسی، ما می شناسیمشان و دو بار عذابشان خواهیم کرد سپس به عذاب بزرگ گرفتار می شوند.

در این آیه آمده است که منافقان با دو عذاب مجازات می شوند. در اینکه منظور از دو عذاب چیست، مفسّران با اختلاف سخن گفته اند.

1- نساء/97.
2- توبه/ 101.

برخی معتقدند: عذاب اوّل، گرفتاریها، مصیبتها، برملاشدن نفاق ها و کنار رفتن پرده ها در دنیا است و عذاب دوّم هنگام مرگ است که مأموران الاهی، با زدن بر پشت و صورتهایشان از آنان استقبال می کنند.((1))

بعضی گفته اند: عذاب اوّل، هر نوع گرفتاری

در دنیاست. همانند مصیبت، کشته و مجروح شدن، رسوایی و حتّی سختی های مرگ را هم شامل می شود. عذاب دوّم، همان عذاب های برزخی است. بدیهی است چنین عذاب هایی قبل از عذاب بزرگ قیامت می باشد.

مرحوم علامه طباطبایی این احتمال را تقویت می کند((2)).

4. در قرآن مجید، آیاتی وجود دارد که دلالت بر حیات ارواح کفار می کند:

{وَقَالُواْ: يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ فَتَوَلىَ عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبیّ‌ِ وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِين }.((3))

هنگامی که قوم صالح، ناقه (معجزه بزرگ الاهی) را پی کردند به آن حضرت گفتند: ای صالح اگر تو پیغمبر

خدایی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور. پس دچار زلزله شده و در خانه های خویش بی جان شدند. آن گاه صالح از آنان دور شد و گفت: ای قوم من! پیغام پروردگار خویش را رسانیدم و به شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمی دارید.

1- تفسیر المراغی، ج11، ص 13؛ المنار، ج1، ص 19.
2- علاقه مندان می توانند به المیزان، ج9، ص 376 مراجعه نمایند.
3- اعراف/79 - 77.

حضرت صالح پیامبر پس از نابودی قومش با آنان صحبت کرده و گفت: حتّی اکنون که بوسیله زلزله هلاک شدهاید، باز هم نصیحت کنندگان را دوست ندارید؟! اگر ارواح آنان زنده و شنوا نباشند، خطاب با مردگان لغو خواهد بود.

5. {فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ الَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فیهَا الَّذینَ کَذَّبُوا شُعَیْباً کانُوا هُمُ الْخاسِرینَ فَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ فَکَیْفَ آسی عَلی قَوْمٍ کافِرینَ }.

پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مُردند. آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت دادند، گویی که هرگز در آن دیار نبوده اند. آنان که شعیب را به دروغگویی نسبت دادند خود زیان کردند. پس، از آن ها رویگردان شد و گفت: ای قوم من، هرآینه پیام های پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم. چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم؟

شعیب که پیامبر الاهی است نیز امّت هلاک شده خود را مخاطب قرار داده و با آنان صحبت می کند. مسلّماً ارواح آن ها شنوا بوده اند.

غیر از آیات مذکور که چگونگی دلالت آن ها را بر «حیات برزخی» شرح و توضیح دادیم؛ آیات زیاد دیگری نیز بر بهشت و جهنّم برزخی دلالت دارند که به سبب رعایت اختصار، به آدرس آن ها بسنده کرده و خوانندگان محترم را به کتاب های تفسیری ارجاع می دهم.

سوره بقره: آیات 28و154؛ سوره نوح، آیه 25؛ سوره نساء: آیات 98و99؛ سوره مؤمن، آیات 11و46و71-72؛ سوره مریم: آیه 63؛ سوره طور: آیه 47؛ سوره طه:

ص: 318

آیه 124؛ سوره فجر: آیات 27-29؛ سوره توبه: آیه 49؛ سوره فرقان: آیات 21-24؛ سوره واقعه: آیات 88-94؛ سوره ابراهیم: آیه 28.

خلاصه، از آیات و روایات گذشته دانسته شد که برای انسان پس از مرگ، بهشت و جهنّم برزخی موجود است که غیر از بهشت و جهنّم قیامتی است و پس از آن که برزخ سپری گردید و در صور دمیده شد، قیامت کبری برپا می شود و با حسابرسی هرکس به سزای عمل خود برسد، آن وقت انسان به بهشت و یا جهنّم قیامتی وارد می شود و برای همیشه آنجا می ماند.

مطلب دوّم: آیا ارواح در برزخ تکامل و تنزّل دارند؟

از مباحث گذشته دانسته شد که با سپری شدن عمر و فرا رسیدن مرگ، رزق و روزی دنیوی آدمی قطع می شود و بدون فاصله وارد عالمی - که مانند عالم دنیا پایان می پذیرد، - می شود که آن را «عالم برزخ یا عالم ارواح و قبر» می نامند. و انسان مرحله دیگری از حیات خود را آغاز می کند. کوتاه سخن اینکه برزخ، قیام و زندگی جدید و جهان نو است که در آن حقایق جهان هستی تا حدّی بر او روشن و از خواب چندین ساله بیدار می شود و نتیجه کردارش را با شگفتی تمام می نگرد که همه چیز را حس می کند، می گوید و می شنود. از چیزهایی لذّت و از چیزهایی رنج می برد. البتّه لذّت و رنجش بستگی به افکار، اخلاق و اعمال او در دنیا دارد.

در این جا یک سؤال مهم پیش می آید که آیا برای روح انسان پس از مرگ و ورود در عالم برزخ، تکامل و ترقّی و یا تنزّل و انحطاط ممکن است؟ یا اینکه تکامل و تنزّل در آنجا وجود ندارد؟ قبل از جواب این سؤال، بهتر است به این

ص: 319

مطلب توجه داشته باشیم که اگرمعنای تکامل و تنزّل، طرح و بررسی شود، جواب کاملاً روشن خواهد شد. توضیح این که:

اگر گفته شود مراد از تکامل، تحصیل ثواب و مزد جدید به سبب انجام طاعات و عبادات در عالم قبر و برزخ است؛ و مراد از تنزّل، نافرمانی و معصیت احکام جدید، در این صورت جواب قطعاً منفی خواهد بود. یعنی ارواح در عالم برزخ تکامل و تنزّل نخواهند داشت، زیرا دلیلی بر اصل تکلیف ارواح در عالم برزخ وجود ندارد تا امتثال و عصیان تحققٍ یابد. به اصطلاح اهل منطق، «سالبه به انتفاء موضوع» است. یعنی: اصلاً در برزخ تکلیفی نیست تا تکامل و تنزل وجود داشته باشد. چون طبق آیات و روایات ائمّه هدی علیهم السلام دنیا دار تکلیف و عمل است. عالم برزخ و قیامت دار حساب و جزا. و مرگ، حدّ فاصل بین این دو عالم است. با فرارسیدن مرگ، مرحله عمل و سعی پایان می یابد؛ اراده و تصمیم و تمایلات در آن جا از انسان سلب می گردد. قرآن کریم که نسخه حیات بخش جامعه بشری در دنیا

و آخرت است، می فرماید:

{إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَإِنَّ الآخِرَةَ هی دارُ الْقَرارِ}.((1))

این زندگی دنیا، تنها متاع و کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

در این آیه، تعبیر «متاع» آورده شده است، که منظور، همان اعمال و تکالیف الاهی است.

1- غافر/39.

چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز فرموده اند:

فَإِنَّ الدُّنْیَا لَمْ تُخْلَقْ لَکُمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَکُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الأَعْمَالَ إِلَی دَارِ الْقَرَارِ.((1))

دنیا برای شما، سرای ثبات و قرار آفریده نشده است؛ بلکه آفریده شده، تا عبورگاه باشد و از آن، زاد و توشه و اعمال صالح برای سرای قرار و ثبات فراهم کنید.

در برزخ، آدمی از کار و کوشش باز می ماند و قدرت فعالیت های خوب و بد از وی سلب می شود. از این رو پس از مرگ، هیچکس قادر نیست عملاً وضع موجود خویش را دگرگون سازد و در پرونده اعمال خود تغییر و تحوّلی به وجود آورد.

علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

وَأُوصِیکُمْ بِذِکْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلالِ الْغَفْلَهِ عَنْهُ وَکَیْفَ غَفْلَتُکُمْ عَمَّا لَیْسَ یُغْفِلُکُمْ...لا عَنْ قَبِیحٍ یَسْتَطِیعُونَ انْتِقَالاً وَلافی حَسَنٍ یَسْتَطِیعُونَ ازْدِیَادا.((2))

مردم شما را به یاد آوری مرگ، سفارش می کنم. از مرگ کمتر غفلت کنید، چگونه مرگ را فراموش می کنید در حالی که او شما را فراموش نمی کند... اکنون کسانی که از دنیا رفته اند نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دوری کنند، و نه می توانند عمل نیکی بر نیکی های خود فزونی بخشند.

1- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 132.
2- نهج البلاغه، خطبه 188.

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْیَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسَابَ وَغَداً حِسَابٌ وَلا عَمَل.((1))

امروز، هنگام عمل است نه حسابرسی و فردا روز حسابرسی است، نه عمل.

بنابراین، دنیا مرحله قوه و حرکت تکاملی برای برزخ و قیامت است. برزخ و قیامت مرحله رسیدن به ثمرات اعمال است و مادامی که در مرحله قوّه است، همانند کشتی حرکت دارد و وقتی که به مرحله فعلیّت رسید آرام می شود و از حرکت باز می ماند. به عبارت دیگر، دنیا عالم طبع و ماده است و برزخ عالم مجرد و غیر مادی؛ یعنی دنیا عالم ملک است و برزخ عالم ملکوت. این عالم با آن عالم از نظر موضوع و حکم تفاوت دارد پس می توان گفت، حرکت تکاملی در آن جا وجود ندارد.

امّا اگر مراد از تکامل و تنزّل، این باشد که ممکن است در عالم برزخ، در اثر برخی از عوامل و شرایط، نعمتِ بعضی از افرادِ متنعّم افزایش یابد یا از بین برود، و یا برعکس کیفرشان شدیدتر و بر عذابشان افزوده شود، این تغییر یافتن اوضاع و احوال بعضی از افراد متنعّم یا معذّب در عالم برزخ، مطلبی است که در روایات بسیاری وارد گردیده ولی باید دید که این تغییرات بر اثر چه عاملی صورت گرفته است.

به عبارت روشن، انسان پس از مرگ نیز ممکن است از نتیجه اعمال دنیوی

1- همان، خطبه 42.

در عالم برزخ برخوردار شود، به این معنا که آثار اعمالی که قبلاً در دنیا انجام داده، هنوز وجود داشته باشد و همین آثار، موجب افزایش نعمت های برزخی یا عذاب های برزخی او شود. قرآن کریم می فرماید:

{إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىَ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَارَهُمْ وَكُلَ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فىِ إِمَامٍ مُّبِين }.((1))

ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند، همه را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای برشمرده ایم !

بدون شک، منظور از «مَا قَدَّمُواْ» اعمال دنیوی انسان است. تعبیر «ءَاثَارَهُمْ» نیز مصادیقی دارد؛ از جمله هدایت شدن افراد توسّط متوفّی، بهره های معنوی دیگران از آثار علمی میّت، استفاده از بناهای خیریه ای که در دنیا ایجاد کرده، همچنین گمراه شدن افراد در اثر کتب ضالّه، به فساد کشیده شدن ایمان و عقاید افراد در اثر مراکز فسادی که متوفّی در دنیا ایجاد کرده، که طبق آیه شریفه چنین آثاری نیز در نامه عمل منظور خواهد شد.

بعضی از روایات با ذکر مواردی از بهره مند شدن انسان از آثار اعمال خود پس از مرگ، یا از احسان هایی که اقوام و بازماندگانشان درباره آن ها انجام می دهند بیان واضح تری دارد؛ و همچنین برخی از روایات با صراحت می گوید: آثار بد و گمراه کننده سبب افزایش عذاب خواهد شد. در این مورد اوّلاً لازم است انسان ها در دنیا آثار خیر باقی بگذارند تا بعد از مردن از آن ها بهره مند

1- یس/ 12.

گردند. ثانیاً لازم است ارواح گذشتگان را با احسان و صدقات و اعمال خیر یاد کنیم، چنانکه دین اسلام به هر یک از این دو مورد دعوت و تشویق کرده است.

در اینجا به برخی از آن روایات که در این باره وارد شده است، اشاره می شود:

1. عَنِ الحُسَینِ علیه السلام قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم : مَنْ سَنَّ سُنَّهً حَسَنَهً فَلَهُ أجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُنْقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْ ءٌ.((1))

حضرت امام حسین علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حدیث

کرده که فرموده است: هر کسی سیره و روش خوبی را در جامعه بنیان نهد، اجر آن سیره و اجر کسانیکه تا قیامت به آن سیره عمل می کنند، برای او خواهد بود، بدون آنکه از اجر عاملین به آن، چیزی کاسته شود.

تأسیس سیره بد نیز از جهت کیفری، آثارش ممتد و دامنه دار است.

2. عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَیُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللهِ سَنَّ سُنَّهَ هُدًی کَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِذَلِکَ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُنْقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْ ءٌ وَأَیُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّهَ ضَلالٍ کَانَ عَلَیْهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُنْقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَیْ ءٌ.((2))

امام باقر علیه السلام فرمود: هر بنده ای از بندگان خدا که سیره و روش هدایت را در جامعه بنیان نهد، برای او ثوابی همانند ثواب عامل آن کار است، بدون اینکه از ثواب عاملین کاسته شود وهر بنده ای از

1- الکافی، ج5، ص 9.
2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 173.

بندگان خدا روش گمراه کننده ای را بین مردم بنیان نهد، برای او گناهی همانند گناه کسانی است که مرتکب آن عمل شده اند بدون آنکه از گناه عاملین آن کاسته شود.

از این دو روایت استفاده می شود که اثر بنیانگذاری سنّت - چه حسنه باشد و چه ضالّه و گمراه کننده - پایدار است. کسی که سنّت خوبی را در جامعه پایه گذاری کند، سپس دیگری از وی پیروی نماید، هر بار که آن سیره و سنّت خوب، مورد عمل دیگران واقع می شود، مؤسّس و پایه گذار آن سنّت خواه زنده و خواه مرده باشد، در پیشگاه الاهی از پاداش تازه ای همانند پاداش عامل آن برخوردار می گردد. کسی که سنّت بدی را در جامعه بنیان نهد، پس دیگران از او پیروی کنند، هر بار که آن سیره و روش بد مورد عمل واقع شود، در پرونده مؤسّس آن - خواه زنده و خواه مرده باشد - گناه تازه ای ثبت می شود و مستحقّ کیفر جدید می گردد. بنابراین، هر کس که آثار خیریه او مورد عمل مؤمنین قرار گیرد، به مقدار ثواب عمل کنندگان که گاهی در طول تاریخ به صدها میلیون می رسند به بانی هم مزد می رسد، به راستی مزد جمعی از بندگان خوشبخت الاهی همچون نهر جاری به آنان می رسد.

برای نمونه به یک مثال بسنده می کنیم: شخص خیرخواهی تصمیم می گیرد بیمارستانی برای معالجه بیماران، مجروحان و مصدوّمان بسازد و مقداری از مال خود یا همه آن را در این راه صرف کند، بیماران به آن بیمارستان مراجعه می کنند و معالجه می شوند. ممکن است این عمل دهان به دهان به شهرهای دیگر برسد و افراد خیرخواه دیگری هم، چنین کاری را انجام دهند و در هر شهری بیمارستانی

ساخته شود و صدها و هزاران بیمار در آن ها معالجه شوند و از مرگ نجات پیدا کند و صدها سال، آن بیمارستان ها برپا باشد.

به موجب روایات هرکس که سنّت خوبی را در جامعه پایه گذاری کند، سپس دیگران از وی پیروی نمایند هر بار که آن سیره و سنّت، مورد عمل پیروان قرار گیرد، مؤسّس و پایه گذار آن، در پیشگاه الاهی از پاداش تازه ای برخوردار می گردد و به نعمت جدیدی دست می یابد و ثواب ساختن بیمارستان ها و مراجعین به آن ها، لحظه به لحظه در نامه اعمال آن ها نوشته می شود. بر عکس آنانی که کتاب های گمراه کننده نوشته اند یا سینماها و مجالس رقص و مراکز فسق و فجور تأسیس نموده اند و مردم در آنجا سرگرم فسق و معاصی شدند، یا بدتر از آن، به تأسیس احزاب مضل و گمراه کننده خصوصاً مذاهب باطله پرداخته اند که عقاید مردم بیخبر را تباه سازند و از دین حق، آنان را دور نمایند، تمام گناهانی که به عاملین آن تعلّق می گیرد، برای مؤسّسین آن ها نیز می رسد.

در این باره روایتی است از امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

لَيْسَ يَتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فی حَيَاتِهِ فَهِیَ تَجْرِی بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ صَدَقَةً مَوْقُوفَةً لا تُورَثُ أَوْ سُنَّهُ هُدًی سَنَّهَا وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا وَعَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ غَيْرُهُ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَه.((1))

پس از آنکه آدمی از دنیا می رود، اجری عایدش نمی گردد مگر از سه راه. اوّل صدقه ای که آنرا در ایّام حیات خود، به جریان انداخته

1- بحار الانوار، ج 6، ص 293.

و پس از مرگش تا قیامت جریان داشته باشد مانند موقوفاتی که ارث برده نمی شوند. یا سنّت خوبی که پایه گذاری نموده و بعد از او مورد عمل دیگران است. یا فرزند صالحی که وی را به شایستگی تربیت نموده و برای او استغفار می نماید.

صدقه جاریه ای که در روایات آمده، معنی وسیعی دارد و موارد بسیاری را شامل است که قسمتی از آن ها در دو حدیث پیش رو ذکر شده است:

عَنِ الْهَيْثَمِ عَنْ أبِى كَهْمَشٍ عَنْ أَبِى عَبْدِاللهِ علیه السلام قَالَ: سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَمُصْحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ وَقَلِيبٌ يَحْفِرُهُ وَغَرْسٌ يَغْرِسُهُ وَصَدَقَةُ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ. ((1))

هیثم از ابی کهمش نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: شش خصلت است که انسان مؤمن پس از مرگ از آن ها بهرهمند می شود: فرزند صالحی که برای او دعا کند؛ قرآنی که (از او به جا مانده و) خوانده شود؛ چاه آبی که (برای استفاده دیگران) حفر کند؛ درختی که بنشاند (و دیگران از سایه یا میوه و ... آن استفاده کنند)؛ چشمه آبی که (برای استفاده مردم)جاری نماید و سنّت نیکویی که (از خود بر جا گذاشته) پس از او به آن عمل شود.

مضمون این روایت را ابن عباس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با کمی اختلاف نقل کرده است:

سَبعَةُ أسبابٍ يُكتَبُ لِلعبدِ ثَوابُها بَعدَ وَفاتِهِ، رَجُلٌ غَرَسَ نَخلاً أو حَفَرَ

1- همان.

بِئراً أو أَجرَی نَهراً أو بَنی مَسجِداً أو کَتَبَ مُصحَفاً أو وَرَّثَ عِلماً أو خَلَّفَ وَلَداً صالِحاً یَستَغفِرُ لَه بَعدَ وَفاتِهِ.((1))

هفت عامل است که اگر شخصی یکی از آن ها را به جای گذارده باشد، پس از مرگ، ثوابش در پرونده عمل وی ثبت می گردد. کسی که درخت مثمری غرس نماید، چاهی حفر کند، قناتی را جاری سازد، مسجدی را بنیان نهد، قرآنی بنویسد، علمی از خود به جای بگذارد و فرزند صالحی تربیت کند که برای او استغفار نماید.

فرزند صالح، همانند صدقات جاری برای والدین در عالم برزخ موجب اجر است. گاهی فرزند صالح برای پدر و مادر خویش استغفار می کند و خداوند در برزخ، آنان را مشمول عفو و رحمت خود قرار می دهد و گاهی فرزند بدون آن که در یاد پدر و مادر باشد، عمل نیکی انجام می دهد و چون انجام آن کار خوب، مخصوص تربیت صحیح والدین بوده، خداوند در برزخ، آنان را از عمل خیر فرزندشان برخوردار می سازد و به عذابشان خاتمه می دهد.

عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم : مَرَّ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ علیه السلام بِقَبْرٍ یُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَیْسَ یُعَذَّبُ فَقَالَ: یَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ اوّل فَکَانَ صَاحِبُهُ یُعَذَّبُ ثُمَّ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَیْسَ یُعَذَّبُ فَأَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَیْهِ یَا رُوحَ اللهِ إِنَّهُ أَدْرَکَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِیقاً وَآوَی یَتِیماً فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ.((2))

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام و از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل

1- مجموعه ورام، ج2، ص 110.
2- وسائل الشیعه، ج16، ص 338؛ بحار الانوار، ج6، ص 220.

کرده است: حضرت مسیح بر قبری گذر کرد که صاحب آن معذّب بود، سال بعد نیز از کنار همان قبر گذشت و صاحب قبر را معذّب نیافت، از ساحت الاهی علّت آن را جویا شد، خدای تعالی هم به او وحی کرد که : ای روح الله آن شخص دارای فرزند صالحی است که راهی را اصلاح کرده و یتیمی را پناه داده است؛ از این رو او را مورد مغفرت قرار داده و بخشیدم به سبب آنچه که فرزندش انجام داد.

نتیجه این که: با جرأت می توان گفت که افزایش و تکامل و یا انحطاط و تنزّل ارواح در عالم برزخ، نتیجه اعمالی است که در دنیا انجام می گیرد. چه اینکه متوقّی خود سنّت حسنه و صدقه جاریه و یا سنّت بد و گمراه کننده به جای گذارده باشد و یا اینکه به سبب اعمال بستگان و دوستان با وفای او مشمول عفو و رحمت واسعه الاهی قرار گرفته و مستحقّ پاداش جدید می گردد. پس می توان گفت در این صورت تکامل و تنزّل صادق است.

نکته: بدون هیچ تردیدی، روح پس از جدایی از جسم مادّی و آزاد شدن از قفس تنگ بدن و راه یافتن به عالم ارواح و برزخ، به معلومات و آگاهی جدیدی دسترسی پیدا نموده و درجه اعتقاد و ایمان او به خدا، قیامت، نبوّت و ولایت قویتر می شود. زیرا حجاب و پرده ها عقب زده می شود و شعاع درک و دید انسان در عالم برزخ به مراتب بیشتر از دنیا است.

حدّاقل روح در برزخ، همانند یک مسافر تازه سفر کرده وارد به شهر بزرگی است که معلومات جدیدی از آن شهر به دست خواهد آورد.

در این جا ذکر یک مطلب دیگر را نیز لازم می دانم. ارواحی که هم اکنون در عالم برزخند، از اوضاع و احوال آینده خویش بی خبرند و نمی دانند در روز حشر

ص: 329

چه وضعی خواهند داشت. غیب قیامت برای برزخیان همانند غیب برزخ برای اهل دنیا نسبی است.

همانطور که با پایان یافتن عمر آدمی و فرا رسیدن مرگ، غیب برزخ برای متوفّی مشهود می گردد همچنین با پایان عالم برزخ و قیام قیامت، غیب آخرت برای برزخیان عیان می شود. در آن روز مؤمنین و کفّار به اصالت سخنان پیامبران الاهی وقوف می یابند، به صحّت خبرهای غیبی که از راه وحی به مردم داده بودند پی می برند. حساب و میزان و بهشت و دوزخ را می بینند و از تمام خصوصیات ثواب و عقاب خداوند آگاه می گردند.

{وَنَادَى أَصحابُ الْجَنَّةِ أَصحابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِين }.((1))

و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود، حق یافتیم، آیا

شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق یافتید؟ گویند: آری. پس آواز دهنده ای در میان آنان آواز دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد.

حال، آیا می شود این معلومات را که بعد از مرگ به دست آورده، از مصادیق تکامل دانست؟ یا بگوییم اصلاً طبیعت عالم برزخ همین است؟ فرق نشئه دنیا و نشئه برزخ هم در همین بوده و این معلومات را نمی توان از مصادیق تکامل دانست.

ارواح اطفال در برزخ تکامل دارند؟

1- اعراف/ 44.

در بحث قبل، روایاتی را که دلالت بر تکامل و تنزّل ارواح در عالم برزخ می کرد، مورد بررسی قرار داده و گفتیم که این تکامل و تنزّل نتیجه و اثر عمل هایی است که متوفّی در زمان حیات خود در عالم دنیا انجام داده است.

امّا نکته ای ناگفته باقی می ماند و آن اینکه: ارواح افراد معیوب و ناقص و اوّلاد مؤمنان که در سنّ کودکی از دنیا رفته اند، حتّی بچّه های سقط شده، در برزخ تکامل دارند یا خیر؟

با استناد به مضمون دو حدیث، جواب مثبت است یعنی تکامل وجود دارد.

الف) ابْنُ سَعِیدٍ الْهَاشِمِیُّ عَنْ فُرَاتٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الشَّامِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَرِیرٍ عَنْ عَطَاءٍ الْخُرَاسَانِیِّ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنْمٍ قَالَ: لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم مَرَّ عَلَی شَیْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَهٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم : مَنْ هَذَا الشَّیْخُ؟ یَا جَبْرَئِیلُ! قَالَ: هَذَا أَبُوکَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام ! قَالَ: فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ قَالَ هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِینَ حَوْلَهُ یَغْذُوهُمْ.((1))

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در شب معراج نظرم به پیرمردی افتاد که در زیر درختی نشسته است و در اطراف اوکودکانی گرد آمده بودند، از جبرئیل سؤال کردم: این پیرمرد کیست؟ گفت: پدرت حضرت ابراهیم خلیل است. پرسیدم: این اطفال که در اطراف او هستند، چه کسانی می باشند؟ جبرئیل گفت: اینها اطفال مؤمنانی هستند که حضرت ابراهیم به آنان غذا می دهد.

1- بحار الانوار، ج6، ص 229.

ب) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

عَنْ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَطْفَالَ شِیعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ تُرَبِّیهِمْ فَاطِمَهُ علیه السلام .((1))

اوّلاد شیعیان ما را که به سنّ کودکی از دنیا رفته و به حدّ کمال نرسیده اند، حضرت «فاطمه» ÷ تربیت می کند.

این دو روایت از لحاظ سند ضعیف هستند و قابل اعتماد نمی باشند.

قطع نظر از ضعف سند، این دو روایت قابل مقایسه با روایات زیاد دیگری که هر گونه عمل را نفی می کند، نیست. در آن روایات گفته شده که در عالم برزخ و قیامت سعی و عمل انسان پایان می یابد و قدرت فعالیت های خوب و بد از او سلب می شود. به عبارت روشن تر، دنیا دار تکلیف و عمل است و برزخ عالم پاداش و کیفر که قبلاً مفصّلاً بیان گردید، گذشته از همه، اطفال نه در دنیا مکلّف هستند و نه در عالم برزخ. پس تربیت برای چه عالمی صورت می گیرد؟

به هر حال یک مطلب مهمّ دیگری که وجود دارد این است که آیا اطفال در برزخ رشد دارند؟ یعنی گذشت زمان طولانی بر اجسام مثالی و برزخی چه تأثیری می گذارد؟ در این مورد باید به ضعف خود اعتراف نموده و بگوییم: (لا أدری، نصف العلم)

مولوی در این باره چه زیبا سروده است:

نکته ها چون تیغ پولاد است و تیز

نزد این الماس، بی اسپر میا

زین سبب من تیغ کردم در غلاف

گر نداری تو سپر، واپس گریز

کز بریدن تیغ را نبود حیا

تا که کژخوانی نخواند بر خلاف

ص: 332

1- همان.

در عین حال بعید به نظر می رسد که در

عالم برزخ رشد سنّی در اطفال تحقق یابد.

مطلب سوّم: ارتباط با ارواح در منابع اسلامی

اشاره

تا این جا آیاتی را آوردیم که دلالت می کردند بر این که انسان بعد از مردن و قبل از رستاخیز در عالم برزخ حیات دارد، و برخی متنعم و برخی معذّب اند؛ همچنین تکامل یا تنزّل ارواح را در عالم برزخ مورد بررسی قرار دادیم. اینک روایاتی را می آوریم که شاهد حیات برزخی انسان و امکان ارتباط با ارواح آنان پس از مرگ و قبل از قیامت می باشند.

1. سخن گفتن پیامبر و ائمه اطهار(ع) با مردگان

اشاره

از جمله مواردی که در بحث حیات برزخی مورد اتّفاق تمام فرق اسلامی است، گفت و گو و ارتباط با ارواح می باشد. در این باره روایات زیادی وارد شده است که چندتای آن را یاد آور می شویم:

الف) سخن گفتن پیامبر اسلام| با مردگان:

در جنگ بدر - نخستین نبرد مسلمانان با مشرکان - که موجب پیروزی و سرافرازی سپاه اسلام گردید، هفتاد نفر از کفّار مکّه در معرکه بدر به قتل رسیدند. قرآن مجید که محکمترین سند و بهترین راه هدایت بشر است، در این باره می فرماید:

{وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ}.((1))

هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد.

1- آل عمران/ 123.

انس بن مالک گوید: رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تا سه روز کشته های بدر را رها کردند؛ پس از تمام شدن سه روز، به دستور آن حضرت، کشتگان قریش را در چاهی انداختند. پیامبر بر سر آن چاه آمد و خطاب به آن کشته ها فرمود: ای ابا جهل بن هشام! ای امیهْ بن خلف! ای عتبهْ بن ربیعه! ای شیبهْ و... شما برای رسول خدا همسایگان بدی بودید. او را از خانه و دیارش بیرون راندید. آن گاه

جمع شده با او به جنگ و ستیز برخاستید.((1))

سپس فرمود:

یا أَهلَ القَلیب! فَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِی رَبِّی حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّکُم حَقّاً.

همانا من وعده ی پروردگارم را حق یافتم. آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، حق یافتید؟

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: یَا رَسُولَ اللهِ مَا خِطَابُکَ لِهَامٍ قَدْ صَدِیَتْ فَقَالَ لَهُ: مَهْ یَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَوَ اللهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَمَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ أَنْ تَأْخُذَهُمُ الْمَلَائِکَهُ بِمَقَامِعِ الْحَدِیدِ إِلَّا أَنْ أُعْرِضَ بِوَجْهِی هَکَذَا عَنْهُمْ.((2))

عمر گفت: یا رسول الله، با انسان های مرده چه سخن می گویی؟ آن ها که چیزی نمی شنوند. فرمود: ساکت باش پسر خطّاب به خدا

ص: 334

1- شرح نهج البلاغه، إبن أبی الحدید، ج14، ص178.
2- تصحیح الاعتقاد الامامیه، شیخ مفید، ص 92؛ سنن نسائی، ج4، ص108، کتاب الجنائز. قابل تذکّر اینکه از سؤال کننده در برخی منابع با لفظ «ناس»، در برخی لفظ «فقالوا» و «قیل»، در برخی دیگر لفظ «عمر» و در بعضی «منافقین» و «مسلمین» تعبیر شده است.

قسم تو از آن ها شنواتر نیستی. فاصله آن ها با عذاب ملائکه که با گرزهای آهن آن ها را بزنند فقط آن است که من صورتم را از آن ها برگردانم.

ب) سخن گفتن امیر المؤمنین × با مردگان:

جنگ جمل نخستین جنگ داخلی جهان اسلام بود که بعد از خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به وقوع پیوست. این جنگ برای اثبات حق و باطل صورت گرفت. در یک طرف امیر المؤمنین علیه السلام و 3 فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام و محمّد حنفیه، عبدالله بن عباس، عمّار یاسر و برادر عایشه محمّد بن ابی بکر با بیست هزار نفر دیگر بود و طرف دیگر عایشه، طلحه، زبیر و کعب بن سوره که در آخر زبیر معرکه جنگ را ترک نمود.

در این جنگ 9 هزار نفر از لشکر عایشه و1700 نفر از لشکر علی علیه السلام کشته شدند.((1)) پس از پایان جنگ، امیرمؤمنان علیه السلام به همراه عمّار یاسر و عدّه ای از اصحابش میان کشتگان راه می رفت. به جنازه کعب بن سوره قاضی بصره رسیدند در حالی که او به زمین افتاده و قرآن بر گردنش آویزان بود. آن حضرت امر فرمودند تا قرآن را از گردنش جدا نموده و در جای پاک قرار دهند. سپس او را نشاندند. آن گاه امام به کعب فرمود:

یَا كَعْبَ بْنَ سُورَةَ قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِی رَبِّی حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ

1- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به تاریخ مفصّل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، ج1 و کتب تاریخی دیگر.

رَبُّکَ حَقّا ثُمَّ قَالَ أَضْجِعُوا کَعْباً وَسَارَ قَلِیلاً.((1))

ای کعب بن سوره! آنچه را که خدا به من وعده داد بود حق یافتم، آیا تو هم آنچه را که خدا وعده داده بود حق یافتی؟ سپس فرمود تا او را به پهلو بخوابانند و از جنازه او گذشت.

اندکی بعد به جنازه طلحه رسید که روی زمین افتاده بود دستور داد تا او را نیز بنشانند. سپس خطاب به او همان مطالبی را تکرار کرد که قبلاً خطاب به کعب بن سوره فرموده بودند. آنگاه مردی از یارانش در مقابل آن حضرت ایستاده و عرض کرد:

یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا کَلَامُکَ هذِهِ الهَام قَد صُدِیَت لاتَسمَعُ لَکَ کَلَاماً وَلا تُرَدُّ جَواباً.

ای امیر المؤمنین، این چه کلامی است؟ این کشته ها شایستگی آن را ندارند که مورد خطاب قرار گیرند. اینان مرده اند و کلام شما را نشنیده و جواب شما را هم نمی دهند.

فَقالَ علیه السلام : وَالله إِنَّهُما لَیَسمَعانَ کَلَامِی کَما تَسمَعَ أَصحابَ القَلیبِ کَلَامَ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله وسلم وَلَو أَذِنَ لَهُما فی الجَوابِ لَرَأیتَ عَجَباً.

حضرت فرمودند: همانا آنان کلام مرا می شنوند. همانطور که اصحاب قلیب (در بدر که در روایت قبل به آن اشاره شد) کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدند و اگر اجازه داشتند که جواب بدهند، شگفتزده می شدی.

1- الجمل و النصره فی حرب البصرة، ص 391.

ج) سخن گفتن امیرمؤمنان با مردگان

قبرستان پشت دروازه کوفه بعد از مراجعت از جنگ صفّین؛ که اهل قبور را مخاطب قرار داده به اصحاب خود فرمودند: «اگر آن ها اجازه سخن گفتن می داشتند، به شما می گفتند بهترین توشه تقوای الهی است».((1))

از این کلام امیر مؤمنان، دانسته می شود که مردگان، در عالم برزخ آگاه به سخن و حال زندگان می باشند.

د) سخن گفتن حضرت عیسی × با مردگان:

همه می دانند یکی از معجزات بزرگ حضرت عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان بود. خداوند در قرآن کریم درباره زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

{وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتیَ بِإِذْنی }.((2))

به اذن و فرمان من مردگان را از گورها خارج می کنی.

و اخراج مرده ها همان احیای آنان است چنانکه در آیات دیگر از همین وصف به احیای موتی تعبیر شده است.

{وَ أُحْیِ الْمَوْتیَ بِإِذْنِ الله }.((3))

و به فرمان خدا مرده را زنده می کنم.

اینک به یکی از مواردی که آن حضرت مرده را زنده نمودند و از احوال او سؤال کردند و او جواب داد، اشاره می کنیم.

1- نهج البلاغه، حکمت 130. این روایت و ترجمه اش در بحث «عالم ذر» ذکر شده است.
2- مائده/ 110.

3- آل عمران/ 49.

روزی جماعتی خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: یا روح الله ! کسی را برای ما زنده کن که از مرگ و قیامت سخن بگوید. آن حضرت فرمودند: هرکس را که می خواهید زنده کنم، اختیار کنید. آن جماعت سام بن نوح را انتخاب کردند. حضرت عیسی علیه السلام اوّل دو رکعت نماز خواند. سپس دست به دعا بلند کرد و از خداوند خواست که «سام بن نوح» را زنده کند. خداوند دعای او را به اجابت رسانید. سام را زنده کرد. حضرت عیسی علیه السلام دید که موهای سر و محاسن او سفید شده است.

فرمود: ای سام ! این سفیدی که در سر و صورت تو پیدا شده است، از چه جهت است؟ در حالی که سفید شدن مو در زمان تو نبوده. «سام» عرض کرد: یا روح الله ! وقتی شنیدم مرا صدا می زنی گمان کردم قیامت برپا شده است. از ترس آن روز، موهای سر و صورتم سفید شد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: چند سال است از دنیا رفته ای؟ عرض کرد: یا روح الله چهار هزار سال پیش از دنیا رفته ام و در طول این مدت هنوز سکرات موت و سختی های مرگ از من برطرف نشده است.((1))

ه-) ناگفته نماند بعضی از اوّلیا ومقرّبان خدا، حالت و صورت برزخیان را مشاهده نموده اند. چنانکه در روایتی سماعه - که یکی از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام است - می گوید:

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَأَطَلْتُ الْجُلُوسَ عِنْدَهُ فَقَالَ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَى أبَا عَبْدِاللهِ علیه السلام فَقُلْتُ وَدِدْتُ وَاللهِ فَقَالَ قُمْ وَادْخُلْ ذَلِکَ

1- لئالی الأخبار، ج5، ص 163؛ تفسیر قرطبی، ج4، ص 95 با کمی اختلاف در عبارات.

الْبَيْتَ فَدَخَلْتُ الْبَيْتَ فَإِذَا أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَاعِد.((1))

در محضر امام کاظم علیه السلام بودم، نشستی که با آن حضرت داشتم طولانی شد. آن بزرگوار فرمود: آیا دوست داری ابا عبدالله (امام صادق علیه السلام) را ببینی؟ عرض کردم: به خدا دوست دارم. فرمود: برخیز و داخل این اتاق شو. داخل اتاق شدم. دیدم که امام صادق علیه السلام نشسته است.

2. منکران ارتباط با ارواح

در منابع اسلامی دلیل بر امکان ارتباط باارواح بسیار است. اگر بخواهیم از نظر دلیل نقلی بر بقای روح و ارتباط زندگان با ارواح مردگان توجّهی داشته باشیم، خواهیم دید که از دوران های بسیار قدیم، جمیع ملل دنیا از رومی ها، هندی ها، چینی ها، غربی ها، شرقی ها و... صاحبان عقاید متفرّقه همه بر این عقیده بوده اند و برای مردگان خود یک حیات مخصوص قائل بوده و برای آن ها خیرات و صدقات می فرستادند و آمرزش گناهان آن ها را از خدای متعال طلب می نمودند و شادی ارواح آنان را مسئلت می داشتند. البتّه در مسئله ارتباط با ارواح دو گروه مخالف هم داریم.

اوّل مادّیون و طبیعیون هستند که اصلاً منکر وجود روح می باشند. تنها به تشریح و توصیف مادّه اکتفا کرده و می گویند: مادّه چیزی است که قابل لمس و رؤیت به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسّط میکروسکوپ باشد، اگرچه بی نهایت کوچک باشد، همانند میکروب، ویروس، اتم و مولکول اجسام مادّی. خلاصه و

1- بحار الانوار، ج6، ص 248، به نقل از بصائر الدرجات.

نتیجه گفتار مادّی ها این است که آنچه با چشم ظاهر دیده نمی شود و قابل درک و لمس نیست، وجود آن را نمی توان قبول کرد. دوام و بقای هر چیزی قائم به وجود مادّه است. مادّی ها می گویند: روحی در کار نیست و این قدرتی که نیرو بخش در حیات آدمی است، همان سلسله اعصاب است که ادراکات را به هسته مرکزی مغز رسانیده و آگاهی به وجود می آورند. فکر و اندیشه از سلّول های مغز ترشّح پیدا می کند. پس حقیقت انسان همین بدن عنصری اوست، آن را هم از نقطه نظر مدارک حسّی، می بینیم که می میرد و بدنش زیر زمین پوسیده و متلاشی گردیده و از بین می رود و از روح خبری نیست. چون قابل دیدن نیست. پس معادی وجود ندارد.

{إِنْ هی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِين }.((1))

مسلّماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست پیوسته گروهی ازما می میریم، و نسل دیگری جای ما را می گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

منطق دهرییّن و مادیّون همین بود که می گفتند: هیهات، هیهات، هیچ خبری نیست؛ معادی نیست.

این محصّل کلام ماتریالیست هایی است که در انکار معاد بر علیه الهیّون بیان کرده اند.

در پاسخ باید گفت که شما غیر از استبعاد و ترتیب مقدّمات مغالطه ای چیزی

1- مؤمنون/37.

بیان نکرده اید. این نظریه در یک دوره ای از زمان رنگ و صورتی داشت امّا حالا پیشرفت علم و تحقیقات دانش پژوهان درباره علم روحی این نظریه را از اعتبار ساقط نموده است. در عین حال مناسب است به مادّیون گفته شود آن قوه نامرئی که تمام تشکیلات جسمانی بدن آدمی را اداره می کند و نظام و هماهنگی مخصوص در تمام اعضای ظاهری انسان به وجود می آورد، این نیرو چیست؟ !

آیا مادّه به خودی خود می تواند این نیرو را به وجود آورد؟ اگر جواب منفی است، بگویید این همان نیروی روحی است که از طرف خداوند برای ادامه حیات و معرفت به پاره ای از اسرار هر آدمی افاضه شده. این همان نیرویی است که آدمی بدون وسائل ظاهر و چشم و گوش می تواند از فرسنگ ها دورتر، هم ببیند و هم بشنود. معتقدین بقای روح همین را می گویند که اراده و عزم، تفکّر و تعقّل و نیروی حافظه، همه از تحوّلات مراتب روحی و از شئون آن است و روح یک قدرت و نیروی عظیمی است که هر چیز را در جهان به اندازه استعداد خود و تا حدّ محدود فراگرفته و از مراتب آن بهرهمند می شود.

امّا اینکه مادّیون می گویند: آنچه دیده نمی شود نمی توان وجود آن را قبول کرد، به نظرم جواب بسیار روشن است. چگونه می توان این معنا را از آن ها پذیرفت؟ بسیاری از حقایق وجود دارد که با قوای حسی ادراک و احساس نمی شود. همانند نیروی جاذبه و نیروی برق و بسیاری از قوای فیزیکی، بدون آنکه در ظاهر امر، حقیقت آن قوا معلوم باشد. علاوه بر این، نیروهایی در باطن امر در وجود آدمی است که خود مادّیون عقیده به آن ها دارند. همانند نیروی عقلی و تفکّر، احساسات باطنی، غضب، عشق و محبّت، درد و رنج و ... .

آیا می شود آن ها را انکار کنیم چون نمی بینیم؟ حتّی این موارد با میکروسکوپ هم قابل رؤیت نیست. بنابراین اگر حواسّ انسان از درک بعضی از عوالم نامرئی عاجز باشد، دلیل بر عدم وجود آن عوالم نیست و نمی توان حقایق چیزهایی که با قوای ظاهری ادراک نگردد و قابل لمس نباشد، انکار نمود. البتّه در مسائل علمی هم چنین است که اگر کسی موضوعی را نفهمید و درک ننمود، حق ندارد منکر اصل موضوع شود. مگر اینکه با دلایل قوی بطلان آن را ثابت نماید.

دوّم؛ گروه دیگری که منکر ارتباط باارواح می باشند، همان طایفه وهّابی از فرق اسلامی هستند که اکنون زمام حکومت حجاز به دست آنان است و می گویند مردگان هیچگاه چیزی نمی شنوند و چیزی نمی فهمند که به طور خلاصه قبلاً اشاره شد و در آنجا گفتیم که از نظر قرآن و روایات امکان ارتباط با ارواح وجود دارد که هیچ، بلکه در بسیاری موارد اتّفاق افتاده است.

البتّه ناگفته نماند بعضی از علمای محقق وهابی، قائل به جواز ارتباط با ارواح می باشند. از جمله: ابو عبد الله الشمس الدین بن قیم که اهل حجاز از او به احترام یاد می کنند و او را استاد مذهب خود می دانند. او کتابی دارد به نام (الرّوح) که در آن کتاب با استناد به آیات و روایات و قصص و حکایات، بر ارتباط با ارواح استدلال کرده است. این محقق و محدّث، قلم بطلانی بر بسیاری از اندیشههای وهابی گری کشیده به خصوص در همین معنا، ما جهت اختصار به فهرستی از فصول کتاب (الرّوح) نوشته آن

عالم، اکتفا می کنیم؛ چون خود آن فهرست نمایانگر حقایق در این مورد می باشد. فهرست آن کتاب به شرح زیر است:

1. اموات احیاء را می شناسند. 2. میّت با مشایعان انس می گیرد. 3. ارواح

موتی از احیاء سؤال می کنند و سخنان و کارهای آنان را درک می کنند. 4. میّت تلقین را می فهمد. 5. ارواح با یکدیگر ملاقات و مذاکره می کنند. 6. ارواح احیاء و ارواح موتی با هم تلاقی دارند. 7. بدن می میرد، و روح نمیمیرد. 8. روح در موقع سؤال به بدن باز می گردد. 9. پیامبر در شب معراج با ارواح پیامبران سخن گفت. 10. کیفیت عذاب قبر.

به هر حال احضار ارواح، دلیل تجربی خوبی بر زندگی برزخی انسان ها است. در عصری که بشر در این فن ترقّی نکرده بود، بسیاری از حقایق بعد از مرگ برای خیلی از افراد، در زاویه ابهام باقی مانده بود. ولی در قرن ما که تسخیر ارواح، به نحو اعجاب انگیزی پیشرفت نمود، منطق وحی از نظر تجربه نیز تأیید شد و پایه های فلسفه منکران عالم پس از مرگ سست شده و فرو ریخت.

بنابرگفته دانشمندان علم روحی، مسأله ارتباط بین انسان و ارواح در نتیجه یک سلسله آزمون های نوین به ثبوت رسیده است و کاملاً واضح شد که انسان پس از مرگ، در پرتو جسم سیّالی که کامل تر از این کالبد جسمانی است زندگی می کند. این شکل که از زمان مرگ باقی می ماند، جاودان و فناناپذیر و همیشه با ارواح همراه بوده است و دائماً شاهد و ناظر مجاهدات و رنج و نعمت های روح می باشد.

در این زمینه، کتاب های زیادی از طرف علمای روحی نوشته شده است که این مختصر گنجایش آن ها را ندارد. از آن جا که موضوع این کتاب بحث درباره اثبات عالم برزخ و معاد و چگونگی آن است و مسأله برزخ و معاد ارتباط مستقیم با مسائل ارواح دارد، به همین دلیل این مطالب را خلاصه وار بیان نمودیم خوانندگان محترم برای اطّلاعات بیشترمی توانند به کتاب های مربوطه مراجعه کنند.

ص: 343

3. ارتباط ارواح برزخیان با زندگان در دنیا

در بحث قبل گفته شد انسان ها قبل از مرگ می توانند با ارواح مردگان در عالم خواب یا بیداری ارتباط برقرار کنند و با آن ها سخن بگویند. چنانچه ذکر شد در موارد زیادی وقوع و تحقّق آن در منابع اسلامی آمده است. البتّه گاهی که مصلحتی یا پند و عبرتی برای اهل دنیا در کار باشد، چهره برزخیان آشکار می گردد و با اهل دنیا سخن می گویند. در اینجا برای استشهاد به چند مورد اشاره می شود.

1. عبد الله بن عباس از «قیس» که یکی از یاران باوفای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود نقل می کند:

إنَّ عَلِیّاً أمِیرَالْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ قَرِیباً مِنَ الْجَبَلِ بِصِفِّینَ فَحَضَرَتْ صَلاهُ الْمَغْرِبِ فَأَمْعَنَ بَعِیداً ثُمَّ أَذَّنَ فَلَمَّا فَرَغَ عَنْ أَذَانِهِ إِذَا رَجُلٌ مُقْبِلٌ نَحْوَ الْجَبَلِ أَبْیَضُ الرَّأسِ وَاللِّحْیَهِ وَالْوَجْهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَاأَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ مَرْحَباً بِوَصِیِّ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ... . ((1))

روزی در جنگ صفین که بین آن حضرت و معاویه به وجود آمد، حضرت علی علیه السلام در کنار کوه بود، وقت نماز مغرب رسید، آن حضرت مسافتی از آن محل دور شد و اذان گفت. چون اذان تمام شد، مردی را دیدم که موهای سر و صورتش سفید و چهره‌اش نورانی بود. به طرف کوه می آمد. وقتی نزد آن حضرت رسید گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیرالمؤمنین! آفرین بر وصیّ خاتم پیامبران و پیشوای سفید رویان در روز قیامت... .

1- امالی مفید، ص 104؛ بحار الانوار، ج 6، ص 238.

امام جواب سلام را داد و احوال او را پرسید. عرض کرد: حالم خوب است و منتظر روح القدس می باشم و به خاطر ندارم امتحان هیچ کس در راه رضای خدا بزرگ تر و ثوابش نیکوتر و مقامش ارجمندتر از تو باشد. آن گاه گفت:

ای برادر! بر این مشکلات و رنج ها صبر کن تا دوست خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات کنی. من در گذشته اصحاب و یاران خود از بنی اسرائیل را دیدم که از ناحیه دشمن چه بلاها و سختی ها به آن ها رسید. بدن آنان را با ارّه می بریدند و روی تخته هایی از چوب، میخکوب کرده و حمل می نمودند.

پس با دست خود به سپاه «شام» اشاره کرد و گفت:

مَا اُعِدَّ لَهُمْ فی قِتَالِکَ مِنْ عَذَابٍ وَسُوءِ نَکَالٍ لأَقْصَرُوا.

اگر این چهره های به خاک افتاده و بیچاره های روسیاه می دانستند خدا در جنگ با تو چه عذاب سخت و انتقام بدی برای آن ها معیّن کرده است، دست از مخالفت با تو برمی داشتند.

پس از آن با دست به سپاه «علی» اشاره کرد و گفت:

وَلَوْ تَعْلَمُ هَذِهِ الْوُجُوهُ الْمُبْیَضَّهُ ...مَاذَا لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ فِی طَاعَتِکَ لَوَدَّتْ أَنَّهَا قُرِضَتْ بِالْمَقَارِیضِ.

اگر این چهره های نورانی و روشن می دانستند در اطاعت تو چه پاداش و ثواب عظیمی برای آن ها فراهم است، دوست می داشتند بدن آن ها را با قیچی های آهنین قطعه قطعه کنند و در عین حال در راه یاری تو استقامت نمایند.

پس آن مرد نورانی و محاسن سفید به حضرت علی علیه السلام گفت:

وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ ثُمَّ غَابَ مِنْ مَوْضِعِهِ.

آن گاه پیرمرد غایب شد. به دنبال این جریان، جمعی از یاران علی علیه السلام مانند عمّار یاسر، ابوالاهیثم، ابو ایوب انصاری، عبادهْ بن صامت، خزیمه بن ثابت و هاشم مرقال که ملاقات و سخن آن شخص را شنیده بودند و ناپدید شدن آن مرد را دیدند، به پا خواستند و از امام پرسیدند این شخص چه کسی بود؟

امام فرمود:

هَذَا شَمْعُونُ وَصِیُّ عِیسَی علیه السلام بَعَثَهُ اللهُ یُصَبِّرُنِی عَلَی قِتَالِ أعْدَائِهِ.

این «شمعون بن صفا» وصیّ حضرت عیسی بود. خداوند او را فرستاده بود که مرا در جنگ با دشمنان خدا توصیه به صبر و خویشتن داری کند.

پس یاران آن حضرت گفتند:

لَهُ فِدَاکَ آبَاؤُنَا وَأُمَّهَاتُنَا وَ اللهِ لَنَنْصُرَنَّکَ نَصْرَنَا لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَلَا یَتَخَلَّفُ عَنْکَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنْصَارِ إِلَّا شَقِیٌّ.

ای امیر مؤمنان، پدران و مادران ما فدای تو باد. به خدا قسم تا آخرین مرحله تو را یاری خواهیم کرد. همانطور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را یاری کردیم. از مهاجرین و انصار، جز شقی از امر شما تخلّف نمی کند.

امام از آن ها تشکّر فرمود.

در اینجا می بینیم که «شمعون صفا» که تقریباً ششصد سال قبل از دنیا رفته

است، با امیرالمؤمنین ملاقات می کند و مطالبی را به آن حضرت تذکّر می دهد.

2. عباده اسدی نقل می کند که:

عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِیِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الظَّهْرِ فَوَقَفَ بِوَادِی السَّلَامِ کَأَنَّهُ مُخَاطِبٌ لِأَقْوَامٍ فَقُمْتُ بِقِیَامِهِ حَتَّی أَعْیَیْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّی مَلِلْتُ ثُمَّ قُمْتُ حَتَّی نَالَنِی مِثْلُ مَا نَالَنِی اوّلا ثُمَّ جَلَسْتُ حَتَّی مَلِلْتُ ثُمَّ قُمْتُ وَجَمَعْتُ رِدَائِی فَقُلْتُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی قَدْ أَشْفَقْتُ عَلَیْکَ مِنْ طُولِ الْقِیَامِ فَرَاحَهَ سَاعَهٍ ثُمَّ طَرَحْتُ الرِّدَاءَ لِیَجْلِسَ عَلَیْهِ فَقَالَ لِی: یَا حَبَّهُ إِنْ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَهُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَتُهُ قَالَ: قُلْتُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَإِنَّهُمْ لَکَذَلِکَ قَالَ نَعَمْ وَلَوْ کُشِفَ لَکَ لَرَأَیْتَهُمْ حَلَقاً حَلَقاً مُحْتَبِینَ یَتَحَادَثُونَ فَقُلْتُ: أَجْسَامٌ أَمْ أَرْوَاحٌ فَقَالَ أَرْوَاحٌ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَمُوتُ فِی بُقْعَهٍ مِنْ بِقَاعِ الأَرْضِ إِلَّا قِیلَ لِرُوحِهِ الْحَقِی بِوَادِی السَّلَامِ وَإِنَّهَا لَبُقْعَهٌ مِنْ

جَنَّهِ عَدْنٍ.((1))

حبّه عرنی، که یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است می گوید: همراه امام به خارج کوفه رفتم. حضرت در قبرستان وادی السلام توقّف نمود همانند کسی که در مقابل مردمی برای مکالمه ایستاده است. من نیز با قیام آن حضرت ایستادم تا خسته شدم. ناچار نشستم. مدّتی گذشت، از نشستن نیز آزرده شدم. دوباره به پا خواستم و آن قدر ایستادم که مثل بار اوّل دچار خستگی شدم. مجدداً نشستم. پس از مدتی برخواستم. عبا را از دوش گرفتم و به علی علیه السلام عرض کردم: من از این همه سرپا ایستادن بر شما

1- الکافی، ج3، ص 243؛ بحار الانوار، ج6، ص 267.

می ترسم. ساعتی استراحت کنید و عبای خود را پهن کردم تا حضرت بنشیند. به من فرمود: ای حبّه، این توقّف من چیزی جز گفت و گو و انس گرفتن با مؤمن نیست. گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا آن ها نیز با تو سخن گفته و انس می گیرند؟ فرمود: آری، اگر پرده از چشمت برداشته شود می بینی که حلقه حلقه گرد هم آمده اند و با یکدیگر سخن می گویند. پرسیدم: اینان اجسامند یا ارواح؟ پاسخ داد: ارواحند. سپس فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در نقطه ای از نقاط زمین بمیرد مگر اینکه به روحش گفته شود: به وادی السلام ملحق شود که این وادی، خود قطعه ای از قطعات بهشت است.

3. یکی از معجزات بزرگ حضرت عیسی علیه السلام ، زنده کردن مردگان بود. آن حضرت چندین نفر از مردگان را زنده کرد و از احوالات آنان سؤال نمود و آن ها جواب آن حضرت را دادند و ناراحتی های خود را بیان کردند. از جمله صحبت کردن حضرت یحیی و سام بن نوح و ... را می توان شاهد بر مدّعا دانست. که در بحث «سکرات موت» و «ارتباط با ارواح در منابع اسلامی» بیان شد.

4. أصبغ بن نباته می گوید: وقتی سلمان فارسی از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود، من با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم. یک روز به دیدنش آمدم که مریض شده بود همان مرضی که منجر به مرگش گردید. پیوسته از وی عیادت می نمودم و جویای حالش بودم. کم کم مرضش شدّت یافت و یقین به مرگ نمود. روزی متوجّه من شد و گفت:

یا أصبغ عهدی برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: یا سلمان سیکلّمک میّت إذا دنت وفاتک و قد اشتهیت أن أدری وفاتی دنت أم لا؟

ای اصبغ! با رسول خدا قراری داشتم. او به من فرموده بود: موقعی که مرگت نزدیک می شود میّتی با تو سخن می گوید. میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده است یا نه؟

اصبغ گفت: چه امری داری ای برادرم. بفرمایید تا انجام دهم؟ سلمان گفت:

تخرج و تأتینی بسریر و تفرش علیه ما یفرش للموتی ثم تحملنی بین أربعه فتأتون بی إلی المقبره.

میروی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که معمولاً در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی سپس مرا با چهار نفر که با خود می آوری به قبرستان می بری.

اصبغ اطاعت نمود، فوراً از جا حرکت کرد و از پی انجام دستور سلمان رفت. پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته های سلمان را مهیّا نموده بود. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را بر زمین گذاردند. گفت مرا متوجّه قبله نمایید. رو به قبله اش نمودند. آنگاه با صدای بلند گفت:

السّلام علیکم یا أهل عرصه البلاء السّلام علیکم یا محتجبین عن الدّنیا.

سلام بر شما ای ساکنین وادی ابتلاء، سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا.

جوابی نشنید. دوباره به آن ها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می خوانم که یک نفر

از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک می شود، مرده ای با تو سخن می گوید. می خواهم

بدانم اجلم رسیده است یا نه.

سلمان از روح مرده ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را می شنویم هر چه می خواهی سؤال کن. سلمان پرسید: آیا از اهل بهشتی یا اهل دوزخ؟ گفت از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنین از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و یک به یک را جواب گفت...

پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از تابوت بیرونش آوردند و روی زمینش گذاردند. آنگاه متوجّه حضرت حق شد و گفت:

یا من بیده ملکوت کلّ شی ء و إلیه ترجعون و هو یجیر و لا یجار علیه بک آمنت و لنبیّک اتبعت و بکتابک صدقت و قد أتانی ما وعدتنی یا من لا یخلف المیعاد اقبضنی إلی رحمتک و أنزلنی کرامتک.

ای آنکه در دستش خزائن هر چیز است و به سوی اوست برگشت همه و او است که افراد را از بلا و عذاب مصون می دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود. به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدّست را تصدیق کردم. هم اکنون وعده ای که داده ای فرا رسیده است. ای آنکه خلف وعده نمی کنی. روح مرا بگیر و به رحمتت ملحق فرما و در خانه فضل و کرمت فرود آور. سپس شهادتین به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.((1))

1- فضائل، ص 91؛ بحار الانوار، ج22، ص 378.

از این روایت استفاده می شود که از نظر دینی ارتباط با ارواح مردگان در حال بیداری امری است ممکن و قابل وقوع. ولی این بدان معنی نیست که هر کس بخواهد، بتواند هر روحی را که مایل باشد احضار کند، با او سخن بگوید و رابطه پرسش و پاسخ برقرار نماید.

4. آگاهی ارواح برزخیان از اعمال بازماندگان

اشاره

مسائلی که درباره اوصاف و زندگانی در عالم برزخ وجود دارد، بسیار متنوّع و گوناگون است؛ از این رو در هر بحثی، خصوصیتی ارائه می شود تا از مجموع، نتیجه کلی حاصل گردد.

روایات زیادی از ائمّه هدی علیهم السلام در دست داریم که مردگان از احوال خانواده خود آگاه هستند و از اعمال نیک آنان شادمان می شوند.

الف) دیدار ارواح برزخیان با بازماندگان

اموات با اذن پروردگار در فرصت های خاصی به دیدن خانواده خود و مشاهده وضع آن ها می روند و از دیدن احوال آن ها شاد یا غمگین می شوند. این ارتباط به جهت همان علاقه ای است که بین ارواح مردگان و بازماندگانشان وجود دارد.

ناگفته نماند، اگر روایات امامان معصوم علیهم السلام در این گونه موارد نمی بود، قبول این مطلب بسیار مشکل می شد؛ البتّه اندازه ملاقات و زیارت با بستگان و بازماندگان، بستگی به درجه و فضیلت مردگان دارد. بعضی ها هر روز، برخی هر دو روز، بعضی هر سه روز و بعضی دیگر هر روز جمعه، بعضی ها در هر ماه، برخی دیگر در هر سال به دیدن خانواده خود می آیند.

1. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الاوّل علیه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَیِّتِ یَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ فَقُلْتُ فی کَمْ یَزُورُ قَالَ فی الْجُمْعَهِ وَفی الشَّهْرِ وَفی السَّنَهِ عَلَی قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ ...فَإِنْ رَآهُمْ بِخَیْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَآهُمْ بِشَرٍّ وَحَاجَهٍ حَزِنَ

وَاغْتَم.((1))

اسحاق بن عمّار می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا میّت خانواه خود را ملاقات و زیارت می کند؟ فرمود: آری. گفتم در چند وقت؟ فرمود: در هر جمعه، در هر ماه، در هر سال، یک بار، به قدر منزلت خود... اگر آنان (خانوادهاش) را در خوشی ببیند شاد می شود و اگر آنان را در سختی و نیاز ببیند محزون و غمگین می شود.

ولی ارواح کفار، طبق آیات و روایات گذشته در عذاب و اذیّت اند؛ گاه گاهی به دیدن خانواده خود می روند ولی فعالیتهایشان محدود است و فعالیت آزاد دیگری برای آنان وجود ندارد.

2. عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ : مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا کَافِرٍ إِلَّا وَهُوَ یَأْتِی أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا رَأَی أَهْلَهُ

یَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ حَمِدَ اللهَ عَلَی ذَلِکَ وَإِذَا رَأَی الْکَافِرُ أَهْلَهُ یَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ کَانَتْ عَلَیْهِ حَسْرَهً.((2))

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: هیچ مؤمن و کافری نیست مگر اینکه به هنگام زوال شمس نزد خانواده اش می آید. پس مؤمن، هنگامی که اهل بیتش را مشغول انجام دادن اعمال نیکویی

1- الکافی، ج3، ص230.
2- همان.

دید، شادمان گشته حمد و ستایش خدا می کند و هنگامی که کافر مشاهده کرد خانواده اش اعمال صالحی انجام می دهند، مایه حسرتش می شود.

3. عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَزُورُ أَهْلَهُ فَیَرَی مَا یُحِبُّ وَ یُسْتَرُ عَنْهُ مَا یَکْرَهُ وَإِنَّ الْکَافِرَ لَیَزُورُ أَهْلَهُ فَیَرَی مَا یَکْرَهُ وَیُسْتَرُ عَنْهُ مَا یُحِبُّ قَالَ وَمِنْهُمْ مَنْ یَزُورُ کُلَّ جُمْعَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ یَزُورُ عَلَی قَدْرِ عَمَلِه.((1))

حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: مؤمن به زیارت خانواده خود می آید. آنچه در اهل بیت خود دوست دارد به او نمایانده می شود و آنچه مکروه دارد از وی مستور و پنهان می گردد. کافر نیز به زیارت اهل خویش می آید. آنچه مکروه دارد (از غم و گرفتاری خانوادهاش) به او نمایانده می شود و آنچه دوست دارد از او مخفی کرده می شود. بعضی در هر جمعه و بعضی به قدر عمل خویش، می توانند خانواده اش را ملاقات و زیارت کنند.

ناگفته نماند چون ارواح در عالم برزخ از جسم لطیف مثالی برخوردارند، هنگام دیدار خود با بازماندگان دیده نمی شوند؛ مگر گاهی که مصلحت یا پند و عبرتی برای اهل دنیا در کار باشد، به اذن خدا چهره ی برزخیان ظاهر و آشکار می گردد.

نکته قابل ذکر اینکه: ملاقات و زیارت ارواح با اقارب و بستگان شاید دایمی نباشد بلکه با رحلت نزدیکان از دنیا و سپری شدن حیاتشان برنامه زیارت پایان

1- همان.

می یابد و بعید به نظر می رسد که ارواح مردگان به زیارت و ملاقات نسل های دورشان علاقه داشته باشند.

ب) زیارت اهل قبور

چنانچه ارواح مردگان با اهل دنیا ارتباط دارند و به دیدار و ملاقات بازماندگان خود می آیند، و از اعمال خوب و بد آن ها خوشحال و یا ناراحت می شوند؛ مستحب است زنده ها هم به زیارت مردگان بروند و نباید مرده ها را فراموش کنند. زیرا ارواح مردگان از زیارت زندگان، خوشحال و از دعا و استغفار آنان بهرهمند و از زیارت نکردن آن ها ناراحت می شوند. در این زمینه روایات بسیاری وارد شده که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

1. جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فی زِيَارَهِ الْقُبُورِ قَالَ: إِنَّهُمْ يَأْنَسُونَ بِكُمْ فَإِذَا غِبْتُمْ عَنْهُمُ اسْتَوْحَشُوا.((1))

جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام درباره زیارت اهل قبور نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اموات با شما در وقت زیارت قبرستان انس می گیرند؛ امّا هنگامی که برگشتید و از آنان غایب شدید، وحشت می کنند.

2. قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: قُلْتُ لأَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلام : يُصَلَّی عَنِ الْمَيِّتِ فَقَالَ: نَعَمْ، حَتَّی إِنَّهُ لَيَكُونُ فی ضِيقٍ فَيُوَسِّعُ اللهُ عَلَيْهِ ذَلِکَ الضِّيقَ، ثُمَّ يُؤْتَی فَيُقَالُ لَهُ خُفِّفَ عَنْکَ هَذَا الضِّيقُ بِصَلَاهِ فُلَانٍ أَخِيکَ عَنْکَ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَأُشْرِکُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ فی رَكْعَتَيْنِ قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ علیه السلام : إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَفْرَحُ

1- همان، ص 228.

بِالتَّرَحُّمِ عَلَیْهِ وَالاسْتِغْفَارِ لَهُ کَمَا یَفْرَحُ الْحَیُّ بِالْهَدِیَّهِ تُهْدَی إِلَیْهِ.((1))

عمر بن یزید نقل می کند به امام صادق علیه السلام گفتم: از طرف میّت نماز خوانده می شود؟ فرمود: آری، زمانیکه میّت در مضیقه و تنگی قرار می گیرد، خداوند آن تنگی را به وسعت تبدیل می کند. بعد به او گفته می شود: سبک شدن و تخفیف این ضیق و گرفتاری، به جهت نمازی بود که فلان برادر تو از جانب تو انجام داد. راوی می گوید: می شود دو رکعت نماز برای دو میّت خواند؟ حضرت فرمود: بلی، سپس فرمود: همان گونه که زنده ها با دادن هدیه شاد می شوند، اهل قبرستان و برزخیان با ترحم و استغفار که نسبت به آنان می شود شاد می گردند.

3. محمّد بن مسلم می گوید:

قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام : نَزُورُ الْمَوْتَی؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ قُلْتُ: فَیَعْلَمُونَ بِنَا إِذَا أَتَیْنَاهُمْ؟ قَالَ: ای وَاللهِ! لَیَعْلَمُونَ بِکُمْ وَیَفْرَحُونَ بِکُمْ وَیَسْتَأْنِسُونَ إِلَیْکُمْ. قَالَ قُلْتُ: فَأَیَّ شَیْ ءٍ نَقُولُ إِذَا أَتَیْنَاهُمْ؟ قَالَ: قُلِ «اللَّهُمَّ جَافِ الأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدْ إِلَیْکَ أَرْوَاحَهُمْ وَلَقِّهِمْ مِنْکَ رِضْوَاناً وَأَسْکِنْ إِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ وَتُونِسُ بِهِ وَحْشَتَهُمْ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» وَإِذَا کُنْتَ بَیْنَ الْقُبُورِ فَاقْرَأْ «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» إِحْدَی عَشْرَهَ مَرَّهً وَأَهْدِ ذَلِکَ لَهُمْ فَقَدْ رُوِیَ أَنَّ اللهَ یُثِیبُهُ عَلَی عَدَدِ الأَمْوَاتِ.((2))

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به زیارت مرده ها برویم؟

1- من لا یحضره الفقیه، ج1، ص 183.

2- بحارالأنوار، 99/300/29، ابواب زیارات اولاد الأئمه علیهم السلام ، الباب السادس زیارهْ المؤمنین وآدابها؛ مستدرک الوسائل، 2/362 ح 2194/2، باب 45 (باب استحباب زیارهْ القبور...). (محقق)

فرمود: آری، عرض کردم: آیا آن ها از رفتن ما به سوی قبرهایشان مطّلع می شوند؟ فرمود: به خدا سوگند آری! از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار می شوند و از دیدنتان خوشحال می گردند و با شما انس می گیرند.

عرض کردم: وقتی سر قبرشان رفتیم آنان را چگونه زیارت کنیم و چه بگوییم؟ فرمود: بگو: خدایا! زمین را از اطراف پهلوهای آنان بگستران، ارواح آنان را به سوی خود بالا بر، مقام رضوان و خشنودی خود را به آنان برسان، و از رحمت خود در آستانه آن ها فرود آور که به واسطه آن، تنهائیشان به جمعیت و وحشت شان به انس تبدیل شود، به درستی که تو بر هر کاری توانایی.

چون در بین قبرها هستی یازده مرتبه سوره «قُل هُوَ اللهُ» را قرائت کن و ثوابش را به روح آنان هدیه نما؛ زیرا کسی که این عمل را به جای آورد خداوند به عدد همه مردگان ثواب و پاداش به او عنایت فرماید.

4. قَالَ الرِّضَا علیهم السلام : مَا مِنْ عَبْدٍ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَأَ عِنْدَهُ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فی لَيْلَهِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ الْقَبْرِ.((1))

حضرت رضا علیهم السلام فرمود: هیچ بنده مؤمن نیست که قبر برادر مؤمن خود را زیارت کند و نزد او هفت مرتبه سوره قدر را بخواند مگر آنکه خداوند او و صاحب قبر را می آمرزد.

5. امیرالمؤمنین علیهم السلام طبق روایتی می فرماید:

زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ وَلْيَطْلُبْ أحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ

1- وسائل الشیعه، ج3، ص227.

أَبِيهِ وَعِنْدَ قَبْرِ اُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لَهُمَا.((1))

مردگان خود را زیارت کنید چرا که به زیارت شما شادمان می شوند و حاجت خود را در نزد قبر پدر و مادر خود بخواهید.

در روایت وارد شده است که پیامبر اسلام و ائمّه معصومین علیهم السلام هر شب پنج شنبه با جمعی از مردم در قبرستان بقیع و وادی السلام به زیارت مردگان می رفتند، برای اموات دعا و طلب آمرزش می نمودند. نیز در روایتی وارد شده است که حضرت زهرا ÷ در روزهای شنبه به زیارت قبور شهدا می رفته اند.

6. عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیهم السلام قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ علیهم السلام كَانَتْ تَأْتِی قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فی كُلِّ غَدَاهِ سَبْتٍ فَتَأْتِی قَبْرَ حَمْزَهَ وَ تَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَه.((2))

یونس از امام صادق علیهم السلام نقل می کند که حضرت فاطمه زهرا ÷ همیشه صبح روزهای شنبه به زیارت قبور شهدا می رفتند. پس نزد قبر حضرت حمزه رفته و برای او طلب رحمت و مغفرت می کردند.

البتّه زیارت قبور ائمّه و مؤمنان، ارتباط پیدا کردن با روح متوفی است؛ زیارت کننده از ارواح پاک مدد می گیرد، هرچه روح پاکتر و عالیتر باشد، زائر بهره بیشتری از آن خواهد برد. حاجت انسان ها بر سر قبر انبیاء، اوّلیاء و صلحا بیشتر برآورده می شود.

1- الکافی، ج3، ص 229.
2- تهذیب الأحکام، ج1، ص 465؛ وسائل الشیعه، ج3، ص 224.

این بحث را با ذکر چند روایت نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، زینت بخشیده و خوانندگان محترم را جهت اطلاع بیشتر به کتابهای ادعیه ارجاع می دهیم.

7. وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّی عَلَیَّ عِنْدَ قَبْرِی سَمِعْتُهُ وَ مَنْ صَلَّی عَلَیَّ مِنْ بَعِیدٍ بُلِّغْتُهُ.((1))

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است: کسی که نزد قبرم بر من درود بفرستد، آن را می شنوم و کسی که از دور به من درود فرستد، به من خواهد رسید.

8. قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وسلم : أَکْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَیَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَیَّ نُورٌ فِی الْقَبْرِ وَنُورٌ عَلَی الصِّرَاطِ وَنُورٌ فی الْجَنَّه.((2))

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بر من زیاد صلوات بفرستید زیرا صلوات بر من نور است در قبر، نور است بر صراط و نور است در بهشت.

9. در حدیثی دیگر نیز از آن حضرت آمده است:

مَنْ صَلَّی عَلَیَّ مَرَّةً صَلَّیْتُ عَلَیْهِ عَشْراً وَمَنْ صَلَّی عَلَیَّ عَشْراً صَلَّیْتُ عَلَیْهِ مِائَةً.((3))

کسی که یک بار بر من درود فرستد، ده بار بر او درود می فرستم و کسی که ده بار درود بفرستد، صدبار درود

بر او خواهم فرستاد.

خلاصه این روایات و روایات بسیار دیگری هم دلالت بر استحباب زیارت

1- همان، ج6، ص 254.
2- بحار الانوار، ج79، ص 64.
3- همان.

اهل قبور می کند و گویای اطلاع داشتن مردگان از زیارت کنندگان قبور است و اینکه آنان با زائران انس می گیرند.

5. ملاقات ارواح برزخیان با یکدیگر

از مجموع روایاتی که درباره حیات برزخی وارد شده است، استفاده می شود که محل زندگانی ارواح در همین کره زمین بوده و با بدن های برزخی خود در زمین و هوا زندگی می کنند.

ممکن است که ارواح با قدرتی که در قالب های لطیف برزخی خود دارند به کرات دیگر نیز رفت و آمدی داشته باشند، اما به لحاظ مراتب درجه و فضیلت خود. البتّه شعاع پرواز آن ها برای ما معلوم نیست. آنچه مسلّم است اینکه ارواح در عالم برزخ با جسم مثالی که شبیه به قالب دنیوی است یکدیگررا که در دنیا با هم آشنا بودند، می شناسند و به دیدار یکدیگر نیز می روند.

امام صادق علیهم السلام می فرماید وقتی که روح آدمی وارد برزخ شد، برزخیان به دیدار او می شتابند.

إِنَّ الأَرْوَاحَ لَتَلْتَقِی فی الْهَوَاءِ فَتَتَعَارَفُ وَ تَسَاءَلُ.((1))

ارواح در هوا با همدیگر برخورد و تلاقی دارند و یکدیگر را می شناسند و با هم صحبت می کنند.

حماد بن عثمان از امام صادق علیهم السلام روایت می کند:

ذَکَرَ الْأَرْوَاحَ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ: یَلْتَقُونَ. قُلْتُ: یَلْتَقُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ

1- همان، ج6، ص 249.

وَيَتَسَاءَلُونَ وَيَتَعَارَفُونَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَهُ قُلْتَ فُلَانٌ.((1))

حضرت در جواب این سؤال که آیاارواح مؤمنان با یکدیگر ملاقات می کنند؟ فرمود: بله، و از یکدیگر سؤال می کنند و یکدیگر را می شناسند و هنگامی که او را ببینی می گویی فلانی است.

از یونس بن یعقوب نقل شده است که امام صادق علیهم السلام فرمود:

إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ اجْتَمَعُوا عِنْدَهُ يَسْأَلُونَهُ عَمَّنْ مَضَى وَعَمَّنْ بَقِيَ فَإِنْ كَانَ مَاتَ وَلَمْ يَرِدْ عَلَيْهِمْ قَالُوا قَدْ هَوَى هَوَى وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعُوهُ حَتَّى يَسْكُنَ مِمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ.((2))

هنگامی که میّت بمیرد، ارواح نزد او جمع شده از وی سؤال می کنند از کسانی که مرده اند و از کسانی که زنده مانده اند. اگر کسی مرده و نزد آن ها نیامده است، گویند: هلاک شده! هلاک شده! بعضی به بعضی می گویند: از وی دست بردارید و بگذارید تا از مرارت و سختی های مرگ که بر اوگذشته آرامش یابد.

در روایتی ابراهیم بن اسحاق می گوید:

قُلْتُ لأَبِی عَبْدِاللهِ علیهم السلام : أَيْنَ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فی حُجُرَاتٍ فی الْجَنَّهِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَيَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِتُنْجِزَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا قَالَ: قُلْتُ: فَأَيْنَ أَرْوَاحُ الْكفّار؟ فَقَالَ: فی حُجُرَاتِ النَّارِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ

1- همان، ص234؛ عین همین حدیث را مرحوم مجلسی در ج 58، ص 51 از ابوبصیر نیز نقل کرده است.
2- همان، ج6، ص 269.

شَرَابِهَا وَيَتَزَاوَرُونَ فِيهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا لَا تُقِمْ لَنَا السَّاعَةَ لِتُنْجِزَ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا. ((1))

به امام صادق علیهم السلام گفتم: ارواح مؤمنین بعد از اینکه از دنیا بروند در کجایند؟ فرمود: ارواح مؤمنین در غرفه هایی در بهشت هستند، از طعام و نوشیدنی آن استفاده می کنند، همدیگر را در آنجا زیارت می کنند و می گویند: خداوندا! قیامت را برپاکن، وعده ای که به ما داده ای عملی بساز. راوی می گوید: عرض کردم: پس ارواح کفار در کجایند؟ فرمود: ارواح کفار در اتاق هایی از آتش هستند که از طعام و شراب آن می خورند و می آشامند و همدیگر را در آنجا زیارت می کنند، و می گویند: خدایا، قیامت را برپا مکن و وعده ات را عملی نساز.

از این روایت شریف، به روشنی یک مطلب دیگر نیز دانسته می شود که آگاهی و معلومات ارواح در عالم برزخ، تا حدودی افزایش می یابد. به ویژه نسبت به عالم رستاخیز و قیامت. امّا اینکه به همه چیز اطّلاع پیدا کنند، دلیلی بر آن وجود ندارد. بلکه از روایات مذکور، عدم آن استفاده می شود. در حدیث دیگری ابی بصیر از امام صادق علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

إِنَّ الأَرْوَاحَ فی صِفَهِ الأَجْسَادِ فی شَجَرَهٍ فی الْجَنَّهِ تَعَارَفُ وَتَسَاءَلُ فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الأَرْوَاحِ تَقُولُ دَعُوهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفْلَتَتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَمَا فَعَلَ فُلانٌ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيّاً

1- همان، ص 234.

ارْتَجَوْهُ وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَکَ قَالُوا قَدْ هَوَی هَوَی.((1))

ارواح در صفت (و شکل) اجساد در درختی در بهشت هستند. همدیگر را می شناسند و با هم صحبت می کنند. چون روح تازه ای بر آن ها وارد شود می گویند: با او کاری نداشته باشید از هول بزرگی رها شده است. (یعنی سکرات و تلخی مرگ را چشیده است) و اندکی او را آرام می گذارند. بعداً از وی می پرسند: فلانی چه کار کرد؟ فلانی چه کار کرد؟ اگر در پاسخ بگوید: او در دنیا زنده بود، امیدوار می شوند که بعد از مرگ نزد آن ها آمده و به آن ها بپیوندد و اگر گفت: پیش از من مرده است، برزخیان گویند: سقوط کرد، سقوط کرد. (یعنی گرفتار عذاب الاهی شده وگرنه او را نزد ما می آوردند.)در روایت دیگری از امام صادق علیهم السلام نقل شده است که، ارواح مؤمنین گاه گاهی خدمت ارواح آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم در کوه رضوی مشرّف می شوند و با آن ها صحبت می کنند.((2))

مطلب چهارم: ارواح در کجا زندگی می کنند؟

از آیات و روایاتی که حیات عالم برزخ را بیان می کنند چنین استفاده می شود که ارواح مؤمنین و ارواح کافران از همدیگر جدا هستند ولی افراد هر صنف با هم زندگی می کنند. بدون هیچ تردیدی ارواح مؤمنان و ارواح کفار، از همان لحظه مرگ و ورود به عالم برزخ، حالات متفاوت دارند. زیرا یک گروه در تنعّم

1- همان، ص 269.
2- این روایت قبلاً در بحث بهشت و جهنّم برزخی ذکر شده است.

و استراحت هستند و گروه دیگر در عذاب و ناراحتی به سر می برند که طبعاً در دو جایگاه جداگانه قرار دارند. یا به تعبیر دیگر، نتایج اعمال و عقایدشان از همان لحظه اوّل، ظاهر و آشکار می گردد.

بنابراین ممکن است کسی که ما او را قابل عذاب می دانستیم در عالم برزخ آدم سعادتمندی باشد و کسانی که ما در دنیا در اثر تظاهر و ریاکاری آن ها را آدمی خوب و خوشبخت و صالح می دانستیم در آن جهان در رنج و عذاب باشند. در عالم برزخ اغلب بزرگان روی زمین، خوار و ذلیل خواهند شد.

به هر صورت، از این روایات دانسته می شود که محلّ زندگانی زمینی ارواح مؤمنین در وادی السّلام نجف اشرف در پشت کوفه می باشد و جای ارواح کفّار و گناهکارانی که قابل عفو و بخشش نباشند، وادی برهوت در حضرَموت یمن خواهد بود. ما ابتدا روایات صحیح السّندی را ذکر می کنیم که نسبت به روایات دیگر از جامعیت بیشتری در این زمینه برخوردارند؛

1. در صحیحه ضریس کناسی از امام باقر علیهم السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

... تَخْرُجُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ حُفَرِهِمْ عِنْدَ کُلِّ مَسَاءٍ فَتَسْقُطُ عَلَی ثِمَارِهَا وَتَأْکُلُ مِنْهَا وَ تَتَنَعَّمُ فِیهَا وَ تَتَلَاقَی وَتَتَعَارَفُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ مِنَ الْجَنَّهِ فَکَانَتْ فِی الْهَوَاءِ فِیمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تَطِیرُ ذَاهِبَهً وَ جَائِیَهً وَتَعْهَدُ حُفَرَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ تَتَلَاقَی فی الْهَوَاءِ وَتَتَعَارَفُ قَالَ وَ إِنَّ لِلَّهِ نَاراً فی الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لِیُسْکِنَهَا أرْوَاحَ الْکفّارِ وَ یَأْکُلُونَ مِنْ زَقُّومِهَا وَ یَشْرَبُونَ مِنْ حَمِیمِهَا لَیْلَهُمْ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ إِلَی وَادٍ بِالْیَمَنِ یُقَالُ

لَهُ بَرَهُوتُ أَشَدُّ حَرّاً مِنْ نِيرَانِ الدُّنْيَا كَانُوا فِيهِ يَتَلَاقَوْنَ وَيَتَعَارَفُونَ فَإِذَا كَانَ الْمَسَاءُ عَادُوا إِلَى النَّارِ فَهُمْ كَذَلِکَ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَهِ... .((1))

ارواح مؤمنین هنگام هر شام از گودال های خود به سوی باغی که خداوند در مغرب خلق کرده، بیرون می روند و از میوه های آن می خورند و از نعمت های آن برخوردار می شوند و با هم ملاقات نموده و آشنایی پیدا می کنند و در موقع طلوع فجر، ازبهشت مذکور بیرون آمده، بین زمین و آسمان در هوا به پرواز و رفت و آمد هستند و زمانی که آفتاب طلوع کرد، از قبور خود خبر می گیرند و در هوا مشغول ملاقات و آشنایی با همدیگرند و خداوند آتشی در مشرق دارد که برای سکونت کفّار آفریده شده است که شبها از زقّوم آن می خورند و از آب داغ آن (حمیم) می نوشند و پس از طلوع فجر به سوی وادیی که به آن برهوت گفته می شود رهسپار می شوند که گرمتر از آتش دنیاست. در آنجا هم دیدار و آشنایی پیدا می کنند و شبانه به سوی آتش برمیگردند و ارواح کفّار تا روز قیامت این چنین هستند.

2. در روایت صحیح محمّد بن قیس آمده است که امام حسن مجتبی علیه السلام در جواب این سؤال که مأوای ارواح در کجا هستند؟ می فرماید:

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَيْهَا أرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فَهِیَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا سَلْمَى وَأمَّا الْعَيْنُ الَّتِی تَأْوِی إِلَيْهَا أرْوَاحُ

الْكَافِرِينَ فَهِیَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا بَرَهُوتُ.((2))

ص: 364

1- بحار الانوار، ج6، ص 290.
2- احتجاج، طبرسی، ج1، ص 267؛ خصال، ج2، ص 440؛ بحار الانوار، ج33، ص238.

و امّا چشمه ای که آن مأوای ارواح مؤمنین است آن چشمه را چشمه سلمی می نامند و امّا آن چشمه ای که مأوای ارواح مشرکین است، آن چشمه را چشمه برهوت گویند.

3. در روایتی دیگر آمده است:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اضْطَجَعَ فی نَجَفِ الْكُوفَهِ عَلَى الْحَصَى فَقَالَ قَنْبَرٌ: يَا مَوْلایَ أَلَا أَفْرِشُ لَکَ ثَوْبِی تَحْتَکَ؟ فَقَالَ: لَا، إِنْ هِیَ إِلَّا تُرْبَهُ مُؤْمِنٍ أَوْ مُزَاحَمَتُهُ فی مَجْلِسِهِ. فَقَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ: أَمَّا تُرْبَهُ مُؤْمِنٍ فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهَا كَانَتْ أَوْ سَتَكُونُ فَمَا مَعْنَى مُزَاحَمَتِهِ فی مَجْلِسِهِ؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ نُبَاتَهَ إِنَّ فی هَذَا الظَّهْرِ أَرْوَاحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَهٍ فی قَوَالِبَ مِنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ. ((1))

امیرمؤمنان علیه السلام در نجف کوفه بر روی زمین به پشت دراز کشید (و هیچ زیر اندازی نداشت) قنبر گفت: مولای من! اجازه می دهی لباسم را برای شما روی زمین پهن کنم؟ فرمود: نه، این جا خاک مؤمن است. یا زحمت برای مؤمن در نشستن است. اصبغ بن نباته گفت: یا امیر المؤمنین! خاک مؤمن را می دانم و می شناسم که در این جا بوده است و یا بعداً به اینجا می آید. لکن معنای مزاحمت با مؤمن در نشستن اینجا را نفهمیدم. حضرت فرمود: ای پسر نباته! ارواح هر مرد و زن مؤمن در پشت کوفه (نجف اشرف) در قالب های نورانی بر فراز منبرهایی از نور قرار دارند.

1- بحار الانوار، ج6، ص 237.

4. در روایت دیگری از آن حضرت چنین آمده است:

وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِى بُقْعَةٍ مِنْ بِقَاعِ الأَرْضِ إِلَّا قِيلَ لِرُوحِهِ الْحَقِى بِوَادِى السَّلامِ وَإِنَّهَا لَبُقْعَةٌ مِنْ جَنَّةِ عَدْن.((1))

هر مؤمنی در هر جایی از کره زمین بمیرد، به روح او گفته می شود: به وادی السّلام (نجف اشرف) برود که قطعه ای از بهشت عدن است.

قرآن مجید درباره بهشت عدن می گوید:

{جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتى وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا * لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا}.((2))

آن بهشت های عدنی که خدای مهربان برای بندگان (صالح) خود در غیب این جهان وعده فرمود، و البتّه وعده خدا یقین به انجام می رسد. در آن بهشت هرگز سخن لغوی نشنوند بلکه همه گفتارشان سلام (و ستایش یکدیگر) است و در آنجا روزی آن ها صبح و شام (بی هیچ رنج) به آن ها می رسد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است، مراد از بهشت عدن بهشتی برزخی است؛ چون در آن جا رزق و روزی بهشتیان به صبح و شام تقسیم شده است. در بهشت قیامتی صبح و شام وجود ندارد.

1- کافی، ج3، ص 243؛ بحار الانوار، ج6، ص 267، از این روایت قبلاً در بحث (ارتباط ارواح برزخیان) با زندگان در دنیا نیز استفاده شده است.
2- مریم/ 61 - 62.

قَالَ ذَلِکَ فی جَنَّاتِ الدُّنْیَا قَبْلَ الْقِیَامَهِ وَ الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ قَوْلُهُ بُکْرَهً وَعَشِیًّا فَالْبُکْرَهُ وَالْعَشِیُّ لَا تَکُونَانِ فِی الآخِرَهِ فی جِنَاتِ الْخُلْدِ وَإِنَّمَا یَکُونُ الْغُدُوُّ وَالْعَشِیُّ فی جِنَاتِ الدُّنْیَا الَّتِی تَنْتقلُ إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ وَتَطْلُعُ فِیهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.((1))

جنات عدن بهشت هایی در دنیاست، قبل از قیام قیامت و دلیل آن این است که در این آیه لفظ بکرهً و عشیّ که صبح و شب است، برده شده است و صبح و شب در آخرت و در بهشت های خلد نیست؛ بلکه صبح و شام متعلّق به

بهشت های دنیوی است که ارواح مؤمنان به آن ها انتقال می یابد. در آنجا خورشید و ماه طلوع دارند.

دیگر اینکه بهشت برزخی، بهشت خلد نیست. چون خلد خلود دائمی است و کسی که در آن برود، دیگر بیرون نمی آید. به همین دلیل می توان گفت که بهشتی که حضرت آدم از آن خارج شد، بهشت دنیوی بوده؛ زیرا اگر بهشت خلد بود، دیگر او را بیرون نمی کردند و شیطان نیز در بهشت خلد راه ندارد((2)). در این رابطه روایتی است از امام صادق علیه السلام که حسن بن بشّار نقل می کند:

سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّهِ آدَمَ فَقَالَ جَنَّهٌ مِنْ جِنَانِ الدُّنْیَا تَطْلُعُ فِیهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 52.
2- علی بن ابراهیم در ذیل آیه مبارکه: {وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ} (بقره/ 35) روایتی را از امام صادق علیه السلام مرفوعاً آورده است؛ که از آن حضرت درباره بهشت آدم علیه السلام سؤال شد: «أَ مِن جنان الدّنیا کانت، أم من جِنان الآخره؟ فقال: کانت من جنان الدّنیا؛ تطلعُ فیها الشّمسُ و القمرُ ولو کانت من جِنان الآخره ما أخرَجَ مِنها أبداً آدم و لم یدخلها إبلیس.» تفسیر قمی، ج 1، ص43.

وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جِنَانِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَداً.((1))

گفت: از آن حضرت درباره بهشت آدم سؤال کردم؛ فرمودند: بهشتی بود از بهشت های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع داشتند؛ اگر از بهشت های خلد بود هیچگاه از آن خارج نمی شد.

خلاصه پس از آنکه برزخ سپری گردید و در صور دمیده شد، آن وقت انسان به بهشت قیامتی می رود.

5. در روایتی عبد الله بن بکیر می گوید:

صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ علیه السلام فِی طَرِیقِ مَکَّهَ مِنَ الْمَدِینَهِ فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً یُقَالُ لَهُ عُسْفَانُ ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَنْ یَسَارِ الطَّرِیقِ مُوحِشٍ. فَقُلْتُ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ ! مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلَ مَا رَأَیْتُ فِی الطُّرُقِ مِثْلَ هَذَا. فَقَالَ لِی: یَا ابْنَ بَکْرٍ تَدْرِی

ای جَبَلٍ هَذَا؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هَذَا جَبَلٌ یُقَالُ لَهُ الْکَمَدُ وَهُوَ عَلَی وَادٍ مِنْ أَوْدِیَهِ جَهَنَّمَ وَفِیهِ قَتَلَهُ أَبِی الْحُسَیْنِ علیه السلام ... .((2))

من در سفری از مدینه به مکّه در خدمت امام صادق علیه السلام بودم، پس به منزلی فرود آمدیم که عسفان نامیده می شد. بعد، از کنار کوه وحشت انگیز و سیاهی در طرف چپ جاده رد شدیم. گفتم: یابن رسول الله ! چقدر کوه وحشتناکی است؟ ! من در بین راه مثل این را ندیدهام. حضرت فرمود: پسر بکر ! می دانی این کوه کدام کوه است؟ گفتم: نه. فرمود: این کوه نامش کَمَد است و این کوه در یک وادی از وادی های جهنّم قرار داد. در آن کشندگان پدرم حسین علیه السلام قرار دارند.

1- علل الشرائع، ج 2، ص 600؛ کافی، ج 3، ص 247.
2- بحار الانوار، ج6، ص 288؛ الاختصاص، ص 343.

6. جنگ صفّین، دوّمین جنگ داخلی در جهان اسلام بعد از جنگ جمل است که بین علیّ بن أبی طالب علیه السلام و معاویهًْ بن أبی سفیان صورت گرفت. این جنگ تقریباً هجده ماه به طول انجامید و خسارات زیادی را در پی داشت. هفتاد هزار نفر از دو طرف کشته شدند، بیست و پنج هزار نفر از یاران علی و چهل و پنج هزار از طرفداران معاویه.

پادشاه روم از این واقعه اطلاع یافت؛ نامه ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و عین آن را به معاویه فرستاد. در آن نامه متذکّر شده بود هر کدام عالمترین اهل بیت خود را به روم بفرستید تا از آن ها سؤالاتی کنم و بعد از آن، در کتاب انجیل ببینم کدام یک آن ها درست و طبق واقع و کدام به خلاف واقع جواب داده اند و بعد خبر دهم کدام یک از شما به امر خلافت و رهبری جامعه سزاوارترید؟

معاویه فرزند خود یزید و امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام را فرستادند. پادشاه روم سؤالاتی از یزید و سؤالاتی هم از امام حسن علیه السلام پرسید. یزید هیچ کدام از سؤالات را نتوانست جواب دهد و حیران و سرگردان ماند امّا امام حسن علیه السلام همه سؤالات را به خوبی و بی درنگ جواب گفت. البتّه سؤال و جواب های زیادی ردّ و بدل شد؛ ولی با توجّه به طولانی بودن آنها، تنها بخش مربوط به بحث کنونی را در اینجا نقل می کنیم.

از جمله سؤالاتی که پادشاه روم از امام حسن علیه السلام پرسید، این بود:

أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ أیْنَ یَکُونُونَ إِذَا مَاتُوا؟((1))

ارواح مؤمنین بعد از مرگ کجایند؟

1- بحار الانوار،ج 10، ص 135 و ج6، ص286.

امام علیه السلام در جواب فرمود:

تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَخْرَهِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ فی لَیْلَهِ الْجُمُعَهِ وَهُوَ عَرْشُ اللهِ الأَدْنَی مِنْهَا یَبْسُطُ اللهُ الأَرْضَ وَإِلَیْهَا یَطْوِیهَا وَإِلَیْهِ الْمَحْشَرُ وَمِنْهَا اسْتَوَی رَبُّنَا إِلَی السَّمَاءِ وَالْمَلائِکَهِ.

ارواح مؤمنین پس از مرگ در هر شب جمعه پیش سنگ بیت المقدّس جمع می شوند و آن عرش کوچک خداوند است.

و از آنجا خدا زمین را پهن کرده و در قیامت هم زمین را در بیت المقدّس در هم می پیچد و محشر از آنجا به پا می گردد و پروردگار عالم از همانجا بر آسمان و ملائکه استیلا پیدا نموده است.

ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أرْوَاحِ الْکفّار أیْنَ تَجْتَمِعُ قَالَ تَجْتَمِعُ فی وَادِی حَضْرَمَوْتَ وَرَاءَ مَدِینَهِ الْیَمَنِ؛

بعد از ارواح کفّار پرسید که پس از مرگ در کجا جمع می شوند؟ حضرت فرمود: ارواح کفّار در سرزمین حضرموت پشت شهر یمن جمع می شوند.

ناگفته نماند این روایت با روایاتی که می گوید ارواح مؤمنین در وادی السّلام قرار دارند، منافات ندارد و قابل جمع است. زیرا در این روایت می گوید: ارواح فقط در شب های جمعه نزد سنگ بیت المقدّس اجتماع می کنند، نه در وقت دیگر.

7. قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : شَرُّ مَاءٍ عَلَی وَجْهِ الأَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتَ وَ هُوَ الَّذِی بِحَضْرَمَوْتَ تَرِدُهُ هَامُ الْکفّار.((1))

1- الکافی، ج3، ص 236.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بدترین آب های روی زمین، آب (وادی برهوت) می باشد و آن سرزمینی است در (حضرموت) تمام ارواح کفّار در آن سرزمین جمع می شوند.

8. عَنْ أبی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْیَمَنِ وَادِیاً یُقَالُ لَهُ وَادِی بَرَهُوتَ وَ لَا یُجَاوِرُ ذَلِکَ الْوَادِیَ إِلَّا الْحَیَّاتُ السُّودُ وَ الْبُومُ مِنَ الطَّیْرِ فِی ذَلِکَ الْوَادِی بِئْرٌ یُقَالُ لَهَا بَلَهُوتُ یُغْدَی وَ یُرَاحُ إِلَیْهَا بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِکِینَ یُسْقَوْنَ مِنْ مَاءِ الصَّدِیدِ.((1))

امام صادق علیه السلام فرمود: در پشت یمن وادیای است که به آن برهوت گفته می شود. در آن جا هیچ کسی سکونت ندارد و هیچ فردی همسایه انسان نیست، مگر مار سیاه و جغد. در آن وادی چاهی است به نام (بلهوت) که هر صبح و شام ارواح مشرکان را به آنجا می برند تاا‌ز آبی که همانند فلز گداخته، سوزان و با چرک مخلوط با خون است بیاشامند.

9. نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

وَإِنَّ عَدُوَّنَا إِذَا تُوُفِّیَ صَارَتْ رُوحُهُ إِلَی وَادِی بَرَهُوتَ فَأُخْلِدَتْ فی عَذَابِهِ وَأُطْعِمَتْ مِنْ زَقُّومِهِ وَأُسْقِیَتْ مِنْ حَمِیمِهِ فَاسْتَعِیذُوا بِاللهِ مِنْ ذَلِکَ الْوَادِی.((2))

وقتی دشمنان ما اهل بیت، از دنیا بروند روحشان را به سوی (وادی برهوت) می برند و آن ها را در آنجا تا روز قیامت شکنجه و عذاب

1- همان، ج 8، ص 261؛ بحار الانوار، ج6، ص 291.
2- بحار الانوار، ج6، ص 287.

می کنند و از زقّوم آن می خورند و از آب کثیف و جوشان آن می آشامند.

در این باره روایات زیاد دیگری وجود دارد که ما جهت اختصار به همین مقدار بسنده نمودیم.

آری کفّار و ظالمانی که از علم و معرفت عظمای نبوّت و ولایت بهره نبرده اند و از چشمه زلال اوّلیای خدا آب ننوشیده اند، زرق و برق این دنیای فانی و زودگذر چشم و گوش آن ها را کور و کر نموده است، در عالم برزخ و قبر، که هر لحظه اش سال ها بلکه قرن ها طول می کشد، در وادی پرخطر برهوت یمن اجتماع می کنند و هر صبح و شام نمونه ای از عذاب و شکنجه عالم قیامت را به آنان می چشانند. نیش مارها و عقرب ها سخت پر ماجرا و تکان دهنده است. علاوه بر آن، غذاهای تلخ و میوه های زقّومی و آب های مخلوط به چرک و خون بدبو و بدطعم همانند فلز گداخته شده، به آن ها خورانده می شوند. این عذاب تا روز رستاخیز ادامه دارد و در روز قیامت به عذاب شدیدتر گرفتار می گردند. البتّه قبلا در بحث دیگری گفتیم که: هم از نظر قرآن کریم و هم از نظر روایات امامان معصوم علیه السلام این مطلب قطعی است که گناهکار، هر چند مسلمان باشد، به عذاب الاهی معذّب خواهد شد. به طور کلّی درباره عقاب گناهانی همانند ظلم،خیانت، خوردن مال مردم، شراب خواری، دروغ، تهمت، غیبت، قمار، سخنچینی، دشنام، ترک نماز و روزه، ترک حجّ و جهاد و... در قرآن و روایات متواتر، به قدری زیاد رسیده است که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست و هیچ یک از آن ها مخصوص کافران و یا مسلمانان غیر شیعه نیست بلکه همه انسان ها را شامل

می شود. ولی ممکن است یک عدّه که دارای ایمان باشند، پس از چشیدن سال ها رنج و عذاب بالاخره بعد از پرداختن جریمه گناهان نجات پیدا کنند و به رستگاری نهایی و خلاصی از عذاب نائل گردند. چنانچه در تفسیر آیه:

{لابِثِینَ فِیها أحْقابا }.((1))

در آتش، سالیان درازی درنگ کننده اند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که «این آیه مربوط به کسانی است که از آتش نجات می یابند»؛ «هَذِهِ فی الَّذِینَ یَخْرُجُونَ مِنَ النَّار».((2))

امّا در مقابل، قسمت دیگری از مسأله را مورد بحث قرار می دهیم و آن این است که مؤمنان و نیکوکاران که اعمال نیک به قصد تقرّب به خدا انجام داده و پیوسته از خوف خدا در دین بیمناک بوده اند و همیشه مکتب انبیاء و امامان معصوم علیه السلام را سرلوحه زندگی خود قرار می دادند، در عالم برزخ بعد از آنکه روح از عهده سؤال مأموران الاهی بیرون آمد و از ثواب و عذاب قبر فارغ شد، به «وادی السّلام» که گاهی از آن به بهشت دنیا یاد می شود اجتماع می کنند و در آنجا از هول و هراس برزخ در امان هستند. هر چیزی که در بهشت اخروی موجود است، نمونه ای از آن در بهشت برزخی موجود می باشد. بر تخت هایی نشسته و نعمت های الهی را نظاره می کنند، از انواع میوه ها و گوشت های بریان شده می خورند، از آب ها و چشمه های عسل، شیر،شراب، کوثر و سلسبیل می آشامند.

1- نبأ/23.
2- بحار الانوار، ج8، ص 295.

درختان بهشتی بر بالای آنان سایه افکنده، نه از گرما رنج می برند و نه از سرما. با زنان زیبای بهشتی هم آغوش می گردند، خادمان و غلامان خوش صورت، آنان را خدمت می کنند. از حلّه ها و زیورهای بهشتی می پوشند. به دیدن یکدیگر می روند، حلقه حلقه دور هم می نشینند و با هم صبحت می کنند. در نشاط و آرامش کامل به سر می برند. این جا است که فرموده ائمّه هدی علیه السلام عینیّت پیدا کرده و به تحقّق می انجامد، که فرمودند: «قبر، باغی از باغستان های بهشت و یا حفره ای از حفره های آتش است». در آن جا سختی و مشکلات وجود ندارد، از زیادی رفت و آمد خسته نمی گردند. در عین حال می گویند: خدایا قیامت را زودتر برپا کن و وعده ات را برای ما عملی ساز. حال که ویژگی های زندگی بهشت برزخی را دانستیم، با روایتی از امام صادق علیه السلام - که درباره نهرهای بهشتی بیان فرموده است این بحث را زینت بخشیده و خاتمه می دهیم؛

عبدالله بن سنان که از یاران امام صادق علیه السلام بود، چنین روایت می کند:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنِ الْحَوْضِ.((1))

ص: 374

1- همان، ج6، ص 287. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْحَوْضِ فَقَالَ لِی: حَوْضٌ مَا بَیْنَ بُصْرَی إِلَی صَنْعَاءَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ .قَالَ: فَأَخَذَ بِیَدِی وَ أَخْرَجَنِی إِلَی ظَهْرِ الْمَدِینَهِ. ثُمَّ ضَرَبَ رِجْلَهُ فَنَظَرْتُ إِلَی نَهَرٍ یَجْرِی لَا تُدْرِکُ [تُدْرِکُ] حَافَتَیْهِ إِلَّا الْمَوْضِعَ الَّذِی أَنَا فِیهِ قَائِمٌ فَإِنَّهُ شَبِیهٌ بِالْجَزِیرَهِ فَکُنْتُ أَنَا وَ هُوَ وُقُوفاً فَنَظَرْتُ إِلَی نَهَرٍ یَجْرِی مِنْ جَانِبِهِ هَذَا مَاءٌ أَبْیَضُ مِنَ الثَّلْجِ وَ مِنْ جَانِبِهِ هَذَا لَبَنٌ أَبْیَضُ مِنَ الثَّلْجِ وَ فِی وَسَطِهِ خَمْرٌ أَحْسَنُ مِنَ الْیَاقُوتِ فَمَا رَأَیْتُ شَیْئاً أَحْسَنَ مِنْ تِلْکَ الْخَمْرِ بَیْنَ اللَّبَنِ وَ الْمَاءِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مِنْ أَیْنَ یَخْرُجُ هَذَا وَ مِنْ أَیْنَ مَجْرَاهُ فَقَالَ هَذِهِ الْعُیُونُ الَّتِی ذَکَرَهَا اللهُ فِی کِتَابِهِ أَنْهَارٌ فِی الْجَنَّهِ عَیْنٌ مِنْ مَاءٍ وَ عَیْنٌ مِنْ لَبَنٍ وَ عَیْنٌ مِنْ خَمْرٍ تَجْرِی فِی هَذَا النَّهَرِ وَ رَأَیْتُ حَافَتَیْهِ عَلَیْهِمَا شَجَرٌ فِیهِنَّ حُورٌ مُعَلَّقَاتٌ بِرُءُوسِهِنَّ شَعْرٌ مَا رَأَیْتُ شَیْئاً أَحْسَنَ مِنْهُنَّ وَ بِأَیْدِیهِنَّ آنِیَهٌ مَا رَأَیْتُ آنِیَهً أَحْسَنَ مِنْهَا لَیْسَتْ مِنْ آنِیَهِ الدُّنْیَا فَدَنَا مِنْ إِحْدَاهُنَّ فَأَوْمَأَ إِلَیْهَا بِیَدِهِ لِتَسْقِیَهُ فَنَظَرْتُ إِلَیْهَا وَ قَدْ مَالَتْ لِتَغْرِفَ مِنَ النَّهَرِ فَمَالَ الشَّجَرُ مَعَهَا فَاغْتَرَفَتْ ثُمَّ نَاوَلَتْهُ فَشَرِبَ ثُمَّ نَاوَلَهَا وَ أَوْمَأَ إِلَیْهَا فَمَالَتْ لِتَغْرِفَ فَمَالَتِ الشَّجَرَهُ مَعَهَا فَاغْتَرَفَتْ ثُمَّ نَاوَلَتْهُ فَنَاوَلَنِی فَشَرِبْتُ فَمَا رَأَیْتُ شَرَاباً کَانَ أَلْیَنَ مِنْهُ وَ لَا أَلَذَّ

مِنْهُ وَ كَانَتْ رَائِحَتُهُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ فَنَظَرْتُ فِی الْكَأْسِ فَإِذَا فِيهِ ثَلَاثَةُ أَلْوَانٍ مِنَ الشَّرَابِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ وَلَا كُنْتُ أَرَى أَنَّ الْأَمْرَ هَكَذَا فَقَالَ لِی هَذَا أَقَلُّ مَا أَعَدَّهُ اللهُ لِشِيعَتِنَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا تُوُفِّیَ صَارَتْ رُوحُهُ إِلَی هَذَا النَّهَرِ وَ رَعَتْ فِی رِيَاضِهِ وَ شَرِبَتْ مِنْ شَرَابِه.»

از امام صادق علیه السلام از حوض کوثر پرسیدم.

فَقَالَ لِی حَوْضٌ مَا بَیْنَ بُصْرَی إِلَی صَنْعَاءَ أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ.

آن حضرت فرمود: طول و اندازهاش بین بُصری تا صنعای یمن است. آیا دوست داری آن را ببینی؟

قُلْتُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ؛

گفتم: فدایت شوم، آری.

دستم را گرفت تا بیرون شهر مدینه برد. امام پایش را به زمین زد (ناگاه پرده ملکوتی کنار رفت و عالم برزخ نمایان شد) وقتی چشم گشودم نهر بزرگی را دیدم که اوّل و آخرش معلوم نبود مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده بودیم، که مانند جزیره ای بود و به آن نگاه کردم که از یک طرف آن آب و از طرف دیگرش شیر می رفت که از برف سفیدتر بود. و از وسط آن شرابی نیکوتر از یاقوت روان بود که تا هنوز خوشنماتر از این شراب که بین آب و شیر بود ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم این نهر از کجا بیرون می آید و به کجا می رود؟ فرمود: این از چشمه های

ص: 375

بهشت است که خداوند در قرآن وعده آن را داده و فرموده است: در بهشت چشمه ای از آب، چشمه ای از شیر و چشمه ای از شراب، در این نهر جاری می شود. اطراف آن نهر، درختانی دیدم که در آن ها حوریان گیسو به سر آویخته، آرمیده بودند که هرگز بدین زیبایی کسی را در دنیا ندیده بودم. در دست هر یک از آن ها ظرفی بود، نه ظرف دنیا که هرگز به خوبی آن به عمرم ندیده بودم. امام علیه السلام نزدیک یکی از آن ها رفت. اشاره کرد که آب بده. دیدم آن حوریه ماهرو خم شد که آب بردارد،درخت هم با او خم شد. مقداری آب برداشت وبه امام علیه السلام داد. ایشان از آن آشامید، بعد ظرف را به او داد. باز اشاره فرمود که آن را پر کند. آن حوریه دوباره خم شد که آب بردارد، دیدم درخت نیز با او خم شد. آن را برداشت بدست امام علیه السلام داد، آن جناب به من دادند. آشامیدم. هرگز آبی لذیذتر و گواراتر از این ندیده و نچشیده بودم. از لطافت بیمانند بود. بوی مشک و عنبر می داد. چشمم به داخل ظرف افتاد دیدم سه رنگ آشامیدنی است. عرض کردم: فدایت شوم، هرگز مانند آنچه را که امروز دیدم ندیده بودم و تا حال گمان نکرده و تصوّر هم نمی کردم که چنین چیزی وجود دارد. آن حضرت فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای پیروان و شیعیان ما آماده و مهیّا کرده است. هرگاه مؤمن از دنیا برود، روح او به سوی این محل و این نهر می آید و در این باغستان گردش می کند و از خوردنی ها و آشامیدنی های آن می خورند و می آشامند.

فصل پنجم: تجسّم اعمال و تفاوت های عالم برزخ و قیامت

مطلب اوّل: تجسّم اعمال

اشاره

یکی از مسائل مهم در جهان پس از مرگ، مسأله تجسّم اعمال است. مقصود از تجسّم اعمال این است که آن چه را که انسان در این جهان انجام داده است در عالم برزخ و صحنه قیامت، شکل جسمانی به خود گرفته، متناسب با آن جهان آشکار گردد. یعنی پاداش ها و کیفرها، ثواب و عذاب حقایق همان اعمال دنیوی انسان ها است که در جهان دیگر خود را نشان می دهد. بنابراین می توان گفت: هر عملی که انسان در دنیا انجام می دهد، خواه خوب باشد، خواه بد، یک صورت دنیوی و ظاهری دارد که ما آن را به ظاهر مشاهده می کنیم.

مانند ظاهر نماز، روزه، حج و تمام نیکیها، غیبت، تهمت، شرب خمر و تمام زشتی ها و یک صورت باطنی و سیرت درونی دارد که در دل اعمال نهفته است و در جهان دیگر، شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی و ملکوتی خود آشکار می گردد و باعث لذّت و فرح عامل یا آزار و عذاب وی می شود. بنابراین اگر در دنیا اعمال نیک و خیری انجام داده، در جهان دیگر تغییر شکل داده و به صورت باغ، حوریان زیبا اندام، غلامان خوش صورت و کاخ های مجلّل

درخواهد آمد. به عکس اگر کارهای بد و ناروا انجام داده، قیافه دنیوی خود را دگرگون کرده و به صورت آتش و زنجیر، حیوان درنده و انواع عذاب نمودار خواهد گردید.

هم چنین علی علیه السلام عمل نیک را کشت و زرع آخرت دانسته، می فرماید:

العَمَلُ الصّالح حَرثُ الآخِرَه.((1))،((2))

پاداش و کیفرها همانند محصول طبیعی کشت است. هرکس هر چه بکارد، محصول همان را درو خواهد کرد.

بدون شک در محکمه عدل الاهی هیچ چیزی بهتر از این نیست که عین عمل انسان را به خود انسان بازگردانند.

شاعر خوش ذوق عطّار نیشابوری این مضمون را چنین سروده است:

هست دنیا بر مثال کشت زار

زانکه عزّ و دولت دین سر به سر

تخم امروزینه فردا بر دهد

هم شب و هم روز باید کشت کار

جمله از دنیا توان برد ای پسر

ور نکاری ای دریغا بر دهد

مولانا نیز در این باره چنین گفته است:

ای دریده پوستین یوسفان

گشته گرگان یک به یک خوهای تو

زانچه می بافی همه روزه بپوش

گر ز خواری خسته ای خود کِشته ای

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست

این سخن های چو مار و کژدمت

گرگ برخیزی از این خواب گران

می درانند از غضب اعضای تو

ص: 378

1- نهج البلاغه، خطبه 221.

2- همچنین آن حضرت می فرمایند: ان الدنیا دار صدق لمن صدقها، ودار عافیه لمن فهم عنها، ودار غنی لمن تزود منها، ودار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله ومهبط وحی الله ومتجر أولیاء الله... . نهج البلاغهْ، خطبه 131 (وقد سمع رجلاً یذم الدنیا)؛ بحار الأنوار، 70/129/135 الباب الثانی والعشرون والمأهْ، کلمات قصار ذم الدنیا ومن طلبها. (محقق)

زانچه می کاری همه ساله بنوش

ور حریر و قزدری خود رشته ای

آن درختی گشت زان زقّوم رست

مار و کژدم می شود گیرد دمت

ای دریده پوستین یوسفان

گشته گرگان یک به یک خوهای تو

زانچه می بافی همه روزه بپوش

گر ز خواری خسته ای خود کِشته ای

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست

این سخن های چو مار و کژدمت

گرگ برخیزی از این خواب گران

می درانند از غضب اعضای تو

زانچه می کاری همه ساله بنوش

ور حریر و قزدری خود رشته ای

آن درختی گشت زان زقّوم رست

مار و کژدم می شود گیرد دمت

چنانچه فیثاغورس([1]) حکیم که از بزرگان حکما و متقدمین است، چنین می گوید:

إنّک ستعارض لک فی أفعالک وأقوالک وأفکارک وسیظهر لک من کلّ حرکه فکریّه او قولیّه او علمیّه صوره روحانیّه وجسمانیّه، فإن کانت الحرکه غضبیّه او شهویّه صارت مادّه لشیطان یؤذیک فی حیاتک وتحجبک عن ملاقاه

النّور بعد وفاتک، وإن کانت الحرکه عقلیّه صارت ملکاً تلتذّ بمنادمته فی دنیاک وتهتدی به فی أُخراک إلی جوار الله ودار کرامته.((2))

همانا تو به زودی در برابر هر یک از اعمال و گفتار و افکارت قرار خواهی گرفت و از هر یک از حرکات فکری و گفتاری یا رفتاری تو یک صورت روحانی و جسمانی ظاهر خواهد شد. اگر این حرکت، شهوانی و غضبی باشد، مادّه تکوین شیطانی می شود و سبب اذیت و آزار در دنیا می شود (و از ملازمت با او رنج می بری و موجب سلب آسایش از تو خواهد شد)؛ و بعد از مرگ، حجاب و پرده بین شما و ملاقات نور (یعنی انوار عقلیه الهیّه و ذوات

1- وی فرزند منسارَخس و اهل جزیره ساموس بود و از حکمای الهی و ریاضی دانان و طبیبان مشهور یونان به شمار می رفت.
2- علم الیقین، فیض کاشانی، ج 2، ص885؛ الشواهد الربوبیهْ فی مناهج السلوکیّهْ، ص295.

قدسیّه نوریّه یعنی خدای تعالی) خواهد شد. اگر این حرکت، عقلایی و نیک (و سیر و سلوک در معارف کلّیه الهیّه) باشد، به صورت ملکی ظاهر شده؛ در دنیا همدم با تو خواهد بود و از ملازمت با او لذّت می بری و در روز قیامت راهنما به قرب و کرامات ذات حق خواهد گردید.

از کلام فیثاغورس به روشنی دانسته می شود که وی معتقد است، افعال و افکار انسان حتّی در دار دنیا تجسّم پیدا می کند.

خلاصه، آن جهان جهان ظهور و بروز حقایق است. افعال و اعمالی را که انسان در نشئه دنیا انجام داده است، در نشئه بعد از مرگ به صورت های واقعی برای انسان جلوه گر و مجسّم می شود. حتّی عقائد انسان مجسّم شده و به او نمایانده می شود. علمای علم اخلاق و فلاسفه این ظهور اعمال انسان را در عالم دیگر به صورت باطنی (تجسّم اعمال) می گویند. ناگفته نماند: تفاوت دو نشئه، تفاوت جوهری است و اعمال انسان هم از مقوله های جواهر است نه اعراض تا فانی شود.

البتّه تجسّم اعمال و بقای آن از نگاه علوم روز و تحقیقات جدید به اثبات رسیده است، که به طور خلاصه ذیلاً اشاره می شود.

دانشپژوهان با تحقیقاتی که انجام داده اند، به این نتیجه رسیده اند که دردرون هسته یک درخت، شکل و رنگ و خصوصیات درخت بزرگی است که در آینده به وجود خواهد آمد و یا الآن موجود است.

همچنین می گویند در درون یک سلّول انسان تمام خواص غریزی و

اخلاقی، شکل چشم و گوش انسان نهفته است. از موضوع بحث خارج نشویم، بحث ما در تجسّم اعمال بود.

آنچه می توان گفت که حوادث و حقایق عالم برزخ و جهان رستاخیز از حقایق غیب بوده و درک صحیح و کامل آن برای انسان های ظاهر بین دشوار و یا غیر ممکن است. چون بشر محبوس و محصور در حصار طبیعت و مادّه قرار گرفته است. ولی کسانی که پیوند مستحکمی با جهان غیب داشته اند، حقایق آن جهان را از نزدیک مشاهده می نمایند که تعدادشان بس اندک و کم است.

در اینجا لازم است برای توضیح مطلب و تقریب به ذهن خواننده، مثالی ذکر کنیم وقتی که انسان نماز می خواند. ظاهری دارد وباطنی؛ مُلکی دارد و ملکوتی. ظاهرش طهارت است و قیام و رکوع و سجود و حمد و سوره و تسبیح و ... و باطن و ملکوتش، آن روح و جان این نماز است، که آیا از روی خلوص و اخلاص جهت تقرّب به خدا خوانده است یا از روی ریا و خودپسندی. ممکن است برای خدا انجام داده باشد و ممکن است برای ریا و خودنمایی و اظهار تقدّس باشد. در اینجا عمل ظاهری انسان یکی می باشد، امّا روح و حقیقت نماز دو تا است؛ اگر برای خدا باشد با صورتی زیبا و خوش لباس، خوش خو و خوش بو، به طوری مجسّم می شود که انسان از دیدن آن لذّت می برد و اگر برای خودنمایی و ریا باشد، با صورت زشت و بدقیافه، بدخو و بدبو جلوه می کند، به طوری که انسان از دیدن آن ناراحت و شرمنده می شود. همین نماز که در این جا از روی ریا و خود نمایی خوانده شده است، در آن جا به صورت مار و عقرب و

آتش است چون برای غیر خدا بوده و عمل حرامی راانجام داده است و ریا در عبادت حرام می باشد. البتّه تمام اعمال نیز این چنین است. حتی اعمالی که به صورت زشت می باشند، دارای ظاهر و باطن اند. انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند. در ظاهر همه آن ها به صورت انسانند، قدی دارند، دست و پا و چشم و گوش، جوارح و اعضایی؛ هر بیننده ای آن ها را انسان می بیند، ولی باطن ها یک شکل نیست؛ یکی مؤمن است و دیگری کافر؛ یکی عادل و دیگری فاسق؛ یکی صادق است و آن دیگری منافق و هکذا. خلاصه اخلاق آنان متفاوت است. اختلاف اخلاقی و تفاوت ملکات، موجب اختلاف شکل ها و صورت ها می گردند و آن ها در برزخ و قیامت با صورتهای متفاوت وارد می شوند.

در حدیثی از براء بن عازب روایت شده که معاذ بن جبل نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در منزل ابو ایّوب انصاری نشسته بود پس معاذ گفت: یا رسول الله آیا قول خدای تعالی که می فرماید:

{یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ

أَفْواجاً... } را دیده ای.

پس پیامبر فرمود: ای معاذ از امر بزرگی سؤال کردی آن گاه چشمان مبارکش را فرو بست سپس فرمود:

تُحْشَرُ عَشَرَهُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِی أشْتَاتاً قَدْ مَیَّزَهُمُ اللهُ تَعَالَی مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَبَدَّلَ صُوَرَهُمْ فَبَعْضُهُمْ عَلَی صُورَهِ الْقِرَدَهِ وَبَعْضُهُمْ عَلَی صُورَهِ الْخَنَازِیرِ وَبَعْضُهُمْ مُنَكَّسُونَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ فَوْقُ وَوُجُوهُهُمْ مِنْ تَحْتُ ثُمَّ یُسْحَبُونَ عَلَیْهَا... ((1)).

1- مجمع البیان، ج10، ص 642؛ بحار الأنوار، ج7، ص 89.

ده طائفه از امّت من بطور پراکنده محشور می شوند. خداوند آن ها را از میان مسلمین، مشخّص فرموده و صورت بعضی از آن ها بشکل میمون و بوزینه و برخی را به صورت خوک و بعضی هیکلشان منکوس و وارونه است پاهایشان بالا و صورتشان پائین آن گاه بصورتشان کشیده می شوند بر روی زمین. و بعضی از آن ها نابینایند و رفت و آمد می کنند و بعضی کر و گنگ هستند. و بعضی زبانهای خود رامی جوند پس چرک از دهانشان جاری می شود که اهل محشر از بوی گند آن ناراحت می شوند. و بعضی دست و پایشان بریده و بعضی از ایشان، بر شاخه هایی از آتش آویزانند. و بعضی از آن ها عفونتشان از مردار گندیده بدتر است. و بعضی از ایشان به لباسهایی از مس گداخته شده در آتش که چسبیده به بدنشان است ملبوسند.

فَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَهِ الْقِرَدَهِ فَالْقَتَّاتُ مِنَ النَّاسِ وَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَهِ الْخَنَازِيرِ فَأَهْلُ السُّحْتِ وَأَمَّا الْمُنَكَّسُونَ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَأَكَلَهُ الرِّبَا.

امّا آنهایی که بصورت میموونند آن ها سخن چینان از مردمند. و امّا آنهایی که بر صورت خوکند. پس آن ها حرام خورها که از راه حرام کسب می کنند. و امّا آن ها که وارونه اند آن ها ربا خورانند. و نابینایان قضات و دادستانهایی هستند که در حکمشان ستم می کنند. و کر و لال ها افرادی هستند که به اعمال خود مغرورند وآنهایی که زبان خود را می جوند دانشمندانی هستند که به علمشان عمل نکرده اند. و نیز قاضی هایی هستند که اعمالشان مخالف گفتارشان بوده و دست و پا بریده آنهایی هستند که همسایگان را اذیّت می کردند و دار آویختگان بر شاخه های آتش افراد سازمانی هستند

که در میان مردم و حکومت، سعایت کرده (و پرونده سازی نموده و مردم را بزندان و تبعید و اعدام مبتلاء می نمودند) و آنهایی که عفونتشان از مردار بدتر است، افرادی هستند که از شهوات و لذّتهای حرام کامیاب می شدند و حقوق مالی خدا را (از زکات و خمس و ...) نمی پرداختند. و آنهایی که لباسشان از مس گداخته در آتش است آن ها اهل کبر و تفاخرند.

آن جا عالم حقیقت است، حساب با ظاهر نیست، و هم چنین در دنیا ما با حواسّ پنج گانه؛ یعنی بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی، لامسه به عالم ظاهر و خارج متصل می شویم و ادراکات پیدا می کنیم. اگر این ها نبود به هیچ وجه ما از عالم خارج بهره ای نداشتیم. وقتی از این دنیا می رویم، این حواسّ پنج گانه ظاهری از ما گرفته می شوند. دیگر چشم و بینایی، گوش و شنوایی، بینی و بویایی، دهان و چشایی نداریم؛ این ها در میان قبر تبدیل به خاک می گردند. ولی انسان یک نور باطن دارد که با آن حقایق را ادراک می کند؛ آن متعلق به نفس است نه متعلق به بدن.

مرحوم سبزواری می گوید:

إنّ للنّفس فی ذاتها سمعاً وبصراً وشمّاً وذوقاً ولمساً وغیر ذلک تدور معها حیث دارته... .

از برای نفس در ذات خود گوشی است و چشمی، شامّه ای است و ذائقه و لامسه ای و غیر ذلک.

قوایی که در بدن است اثر و سایه قوای نفس است و بواسطه ی همان

ادراکات نفسانیّه،انسان در حال خواب و مستی و بیماری و مکاشفات، صورت جزئیه را در محسوسات ادراک می کند».((1))

در این رابطه شعر زیبای ملا محمد عارف رومی را آورده است:

پنج حسّی است، جز این پنج حس

صحّت این حس ز معموریّ تن

صحّت این حس بجویید از طبیب

آن چو زر سرخ و این حس همچو

مِس صحّت آن حس ز ویرانیّ بدن

صحّت آن حس بجویید از حبیب((2))

زیرا آن عالم، عالم «تبلی السرائر» است مخفیّات آشکار می شود؛ گاه گاهی در دنیا نیز صورت برزخی و قیامتی آن ها نمایانده می شود.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فَلَمَّا کُنَّا فِی الطَّوَافِ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ! یَغْفِرُ اللهُ لِهَذَا الْخَلْقِ فَقَالَ: یَا أَبَا بَصِیرٍ إِنَّ أَکْثَرَ مَنْ تَرَی قِرَدَهٌ وَ خَنَازِیرُ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَرِنِیهِمْ. قَالَ: فَتَکَلَّمَ بِکَلِمَاتٍ، ثُمَّ أَمَرَّ یَدَهُ عَلَی بَصَرِی فَرَأَیْتُهُمْ قِرَدَهً وَخَنَازِیرَ فَهَالَنِی ذَلِکَ ثُمَّ أَمَرَّ یَدَهُ عَلَی بَصَرِی فَرَأَیْتُهُمْ کَمَا کَانُوا فِی الْمَرَّهِ الْاوّلی. ثُمَّ قَالَ: یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَنْتُمْ فِی الْجَنَّهِ تُحْبَرُونَ وَ بَیْنَ أَطْبَاقِ النَّارِ تُطْلَبُونَ فَلَا تُوجَدُونَ وَاللهِ لا یَجْتَمِعُ فی النَّارِ مِنْکُمْ ثَلَاثَهٌ لَا وَاللهِ وَلااثْنَانِ لا وَاللهِ وَلَا وَاحِدٌ.((3))

ابوبصیر می گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام به حج مشرّف شدیم.

ص: 385

1- شرح منظومه سبزواری، الفرید الثانی فی المعاد الجسمانی، ص 340.
2- همان. حاشیه ص 340.

3- بحار الانوار، ج47، ص 79. این مضمون در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است؛ همان، ج46، ص 261.

هنگامی که در حال طواف بودیم، عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا ! آیا خداوند تمام این خلق را می آمرزد و از گناهان آنان صرف نظر می کند؟

فرمود: ای ابوبصیر ! بیشتر این افرادی که می بینی از میمون ها و خوک ها هستند. ابوبصیر می گوید: عرض

کردم: آنان را به من نیز نشان بده.

آن حضرت کلماتی بر زبان جاری ساخت و پس از آن دست خود را روی چشمان من کشید. ناگهان آن ها را که به صورت خوک و میمون بودند، دیدم و این امر موجب وحشت من شد. آن حضرت دوباره دست خود را بر چشمم کشید، آن ها را به همان صورت های اوّلیه مشاهده کردم.

سپس فرمود: یا ابا محمّد ! شما در میان بهشت خوشحال و مسرورید و در طبقات آتش شما را می جویند و یافت نمی شوید. سوگند به خدا که سه نفر از شما در آتش با هم نخواهد بود. سوگند به خدا دو نفر از شما با هم نخواهد بود. سوگند به خدا یک نفر هم نخواهد بود.

آنچه از این روایت بدست می آید این است که کسانی که ظاهر و باطنشان یکی است و مؤمن حقیقی می باشند به شکل حیوانات در نمی آیند و به جهنّم هم نمی روند و در صحرای قیامت به شکل انسان وارد می شوند.

تا اینجا معنا و مفهوم تجسّم را دانستیم. اکنون برای اثبات آن، وارد بحث می شویم و برای اینکه این مطلب به طور کاملتر و در عین حال آسانتر انجام

بگیرد، ما دلائل را به سه دسته تقسیم می کنیم:

1. تجسّم اعمال از نظر قرآن. 2. تجسّم اعمال در روز رستاخیز از نظر روایات. 3. تجسّم اعمال در عالم قبر و برزخ از نگاه روایات.

الف) تجسّم اعمال در آیات قرآن

از آیات متعددی در قرآن استفاده می شود که همین عمل آدمی در روز قیامت برای پاداش و یا کیفر تجسّم می یابد. به همین دلیل شخص گنهکار در روز قیامت هرگز نمی تواند جرم خود را انکار کند؛ زیرا همانطور که گفتیم اعمال انسان در آن روز تجسّم می یابد و این خود بهترین و قویترین شاهد و گواه بر جرم و جنایت خواهد بود. هر چند در آن روز،پشیمانی صورت می گیرد اما هیچ سودی به حالش نخواهد داشت.

اینک برخی از آیات بیانگر این مطلب را یادآور می شویم:

{یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیرْ مُحضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَدَا بَعِیداً }.((1))

روزی که هر انسانی هر کار نیکی که انجام داده است، نزد خود حاضر می یابد و هر کار بدی را که انجام داده است نیز حاضر و آماده می یابد و آرزو می کند که میان او و آن عمل ناروا فاصله مکانی یا زمانی بسیاری وجود می داشت (و او آن عمل ناروا را که در دنیا انجام داده است در قیامت مشاهده نمی کرد.

از این آیه مبارکه به وضوح استفاده می شود که خود عمل در روز قیامت

1- آل عمران/ 30.

حاضر می شود و انسان بر آن آگاه می گردد. نفس حضور عمل، دلیل بر تجسّم است. هر چند برخی از مفسّران بزرگوار اسلام، هر کدام این آیه را به گونه ای تأویل و تفسیر نموده اند.((1))

در اینجا برای اختصار تنها نظریه فخر رازی - که به فخر المشکّکین معروف است - را می آوریم که درباره ی آیه فوق می گوید:

إعلم أنّ العمل لا یبقی ولایمکِن وجدانه یوم القیامه فلابدّ فیه من التّأویل.

بدان که عمل انسان پس از انجام، باقی نمی ماند و ممکن نیست که عمل در روز قیامت دریافت گردد پس باید آیه را تأویل نموده بگوییم: یا منظور این است که انسان نامه های اعمالش را می بیند که در این صورت مثل این آیه شریفه می شود:

{إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ }.((2))

یعنی ما از آنچه شما عمل می کردید نسخه

برداری می کردیم. یا منظور این است که انسان جزای اعمال خود را می یابد. بنابراین در مورد معنای «محضراً» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه همین نامه های اعمال انسان ها را حاضر می کنند و دیگر اینکه جزای عمل انسان را احضار می نمایند.((3))

شاید علّت تأویل فخر رازی و برخی مفسّرین این باشد که گمان کرده اند که

1- همانند آلوسی، رشید رضا، مجاهد و... .
2- جاثیه/ 29.
3- مفاتیح الغیب، ج8، ص 196.

احضار عمل انجام شده در دنیا به قیامت با عقل سازگار نیست. زیرا عمل انجام شده از بین رفته و امکان تجسّم ندارد؛ در پاسخ باید گفت:

همانطور که قبلاً یادآور شدیم، اعمال از مقوله اعراض نیست که فانی شود بلکه از نوع جواهر است و همیشه باقی خواهد ماند.

دیگر اینکه اگرچه عقل نمی تواند کیفیت تجسّم اعمال را درک کند ولی این عدم درک عقل دلیل بر عدم امکان آن نخواهد شد. زیرامعتمدترین دلیل، آیات قرآن و روایات ائمّه معصومین علیه السلام هستند که به صراحت به تجسّم اعمال گوشزد می کنند. گذشته از همه تأویل، دلیل و قرینه می خواهد. در اینجا هیچ قرینه و دلیلی وجود ندارد که مجبور به تأویل باشیم.

علّامه طباطبایی در این باره می گوید:

احضار چیزی صحیح و درست می باشد که موجودی غایب باشد. اعمال انسان موجود و نزد خدا محفوظ است و خدای متعال در قیامت آن ها را حاضر خواهد کرد.

سپس به عبارت روشن تر می گوید:

والآیه من الآیات الدّاله علی تجسّم الأعمال.

این آیه از آیاتی است که دلالت بر تجسّم اعمال می کند.((1))

1. {وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا }.((2))

ص: 389

1- تفسیر المیزان، ج3، ص 156.
2- کهف/ 49.

آن گاه اعمال خود را در مقابل خود بیابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی کند.

2. {عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَت }.((1))

در آن هنگام (که روز قیامت است) هر نفسی هر آنچه بر خود حاضر کرده همه را بداند.

همانگونه که ملاحظه می کنید ظاهر این هر دو آیه دانسته می شود که خود عمل در قیامت حاضر می شود. این نفس حضور به خوبی دلالت بر تجسّم اعمال دارد و هیچ دلیل و قرینه ای بر تأویل ظاهر آیه نداریم.

3. {إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً اوّلئکَ مَا يَأْكُلُونَ فيِ بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّار }.((2))

آنان که پنهان دارند آیاتی از کتاب آسمانی را که خدا فرستاده بود و آن را به بهای اندک فروشند، جز آتش جهنّم در شکم نمی برند.

4. {إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فيِ بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا }.((3))

آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می خورند، در حقیقت آن ها در شکم خود آتش جهنّم فرو می برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

ص: 390

1- تکویر/ 14.
2- بقره/ 174.
3- نساء/10.

از این دو آیه شریفه نیز دانسته می شود کسانی که از راه کتمان حقایق الاهی مال اندکی به دست می آورند و یا از راه ظلم و ستم، اموال یتیمان را می خورند، در حقیقت و واقع آتش را در درون خود جای می دهند. بدون شک اموال یاد شده در دو آیه یاد شده به صورت ظاهری و دنیوی آتش نیست که هیچ، بلکه در ظاهر انواع لذّت های دنیوی را به دنبال دارد و خورنده این اموال در دنیا احساس

لذّت و غرور هم می کند.

بنابراین باید بگوییم این گونه اموال در واقع صورت دیگری دارد که اکنون از چشم ظاهربین انسان مخفی و پوشیده است ولی در عالم دیگر که پرده ها بالا رود و حقایق پنهان آشکار گردد، چهره واقعی این اعمال نمایان گردیده و آن چیزی جز آتش و عذاب خداوند علیم و حکیم نخواهد بود.

مجدّداً یادآور می شویم کسانی که دست به تأویل این آیات زده و می گویند: مقصود از آتش، آتش دوزخ است که به عنوان کیفر در آن می سوزند، مخالف مفاد و مدلول ظاهری آیه است.

5. {وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنفِقُونَها فيِ سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فيِ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُون }.((1))

کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند آن ها را به عذابی دردناک بشارت ده. روزی که آن طلا و نقره ذخائرشان در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و

1- توبه/ 34و 35.

پشت و پهلوی آن ها را به آن داغ کنند (و فرشتگان عذاب به آن ها گویند) این است نتیجه آنچه بر خود ذخیره کردید، اکنون بچشید (آتش حسرت و عذاب) همان سیم و زری که اندوخته می کردید.

نکته قابل توجّه در این آیه جمله «هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكمُ» است یعنی این همان عذاب و آتشی است که شما برای خود اندوخته اید، حالا بچشید. گوی طلا و نقره در دو نشئه دنیا و آخرت به دو صورت مجسّم می گردد. در این جهان به صورت فلز خیره کننده چشم ها و در جهان آخرت به صورت عذاب دردناک خداوندی.

6. {وَلايَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا ءَاتاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُم بَلْ هُوَ شرَّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَه }.((1))

آنان که بخل نموده و از مالی که خدا از فضل خویش به آن ها داده حقوق فقیران را ادا نمی کنند، گمان نکنند این بخل به نفع آن ها خواهد بود بلکه به ضرر آن هاست، چه آنکه مالی که در آن بخل ورزند در قیامت زنجیر گردن آن ها شود.

به طور حتم بخل در ادای حقوق واجبی همانند خمس و زکات و ... وقتی که به صورت طوق در گردن درآید، همان تجسّم اعمال خواهد بود.

البتّه آیات زیادی بر تجسّم اعمال دلالت دارند که ما به همین مقدار اکتفا نمودیم.((2))

1- آل عمران/ 180.
2- لقمان/ 16، زلزله/ 7و8، بقره/ 24، آل عمران/ 10، انبیاء/ 98، نمل/90، یس/ 54، ق/ 22 و...

ب) تجسّم اعمال در قیامت از نظر روایات

از مجموع آیات گذشته دانسته شد که عمل

انسان در روز قیامت تجسّم می یابد. ولی علاوه بر آیات، از روایات متعدّدی نیز می توان استفاده کرد که اعمال انسان ها در روز رستاخیز تجسّم پیدا می کند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. عَنْ أبی عَبْدِاللهِ علیه السلام قَال: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم : اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ یَوْمِ الْقِیَامَهِ.((1))

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: از ستمگری و ظلم بپرهیزید. زیرا ظلم و ستم در روز قیامت به صورت تاریکی ها و ظلمات نمایان می شود.

از ظاهر روایت دانسته می شود که خود ظلم در روز قیامت به صورت ظلمت و تاریکی تجسّم می یابد.

2. عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَمِعْت أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ: مَنْ أَکَلَ مَالَ أَخِیهِ ظُلْماً وَلَمْ یَرُدَّهُ إِلَیْهِ أَکَلَ جَذْوَهً مِنَ النَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.((2))

ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس مال برادر دینی خود را از روی ظلم و ستم بخورد و عوضش را به او برنگرداند، روز قیامت قطعه ای از آتش را می خورد.

این روایت صریحاً دلالت می کند که مالی که ظالمانه تصرّف شود، عیناً همان خوردن آتش است امّا چون در این دنیا هستند، نمی فهمند، مجرد اینکه حجاب

1- الکافی، ج2، ص 332.
2- همان، ص 333.

کنار رفت و از این جهان بیرون شدند، در جهان دیگر خود به صورت آتش دوزخ تجسّم پیدا می کند و غاصب را عذاب می نماید.

3. امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

أَعْمَالُ الْعِبَادِ فی عَاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ فی آجِلِهِم.((1))

کارهایی که انسان در دنیا انجام می دهد، در آخرت در برابر او قرار می گیرد.

4. امام صادق علیه السلام می فرماید: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمده به او گفت:

یَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلَاقِیهِ.((2))

لحن، روایت صریح و قاطع است و به صورت امر می گوید:

ای محمّد! هر طور که میل داری زندگی کن ولی آخر باید بمیری و هر چه و هر کسی را می خواهی دوست بدار، سرانجام از او جدا خواهی شد و هر عملی که می خواهی انجام بده قطعاً در روز قیامت تو آن را ملاقات خواهی کرد.

نکته قابل دقّت در این روایت جمله «اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّکَ مُلَاقِیهِ» است، یعنی آنچه را که انسان در قیامت ملاقات خواهد کرد، خود عملی است که در دنیا انجام داده است.

5. إِذَا بَعَثَ اللهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ یَقْدُمُ أَمَامَهُ کُلَّمَا رَأَى

1- نهج البلاغه، ص 470، کلمات قصار، شماره 7.
2- الفقیه، ج1، ص 471.

الْمُؤْمِنُ هَوْلاً مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَفْزَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَهِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُحَاسِبُهُ حِسَاباً يَسِيراً وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّهِ وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَرْحَمُکَ اللهُ نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِی مِنْ قَبْرِی وَمَا زِلْتَ تُبَشِّرُنِی بِالسُّرُورِ وَالْکَرَامَهِ مِنَ اللهِ حَتَّى رَأَیْتُ ذَلِکَ فَیَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَیَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِی کُنْتَ أَدْخَلْتَ عَلَى أَخِیکَ الْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْیَا خَلَقَنِی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأُبَشِّرَکَ. ((1))

امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی خداوند مؤمن را از قبر خارج می کند مثالی با او نیز خارج می گردد و در پیش

روی او راه می رود، پس هر گاه مؤمن هول و هراسهای روز قیامت را ببیند، آن مثال به او می گوید: نترس و غم مخور و مژده باد تو را به شادی و کرامت خدای عزّ وجل، تا در برابر خدای متعال بایستد و خداوند هم از او حساب گیرد، حساب آسانی، سپس امر فرماید او را به بهشت و آن مثال در جلوی او باشد، در این موقع مؤمن به آن مثال گوید: خداوند تو را رحمت کند که خوب رفیقی بودی برای من؛ بیرون آمدی با من از قبر و همواره مرا به شادی و کرامت خداوند بشارت دادی تا دیدم من آن را، پس گوید: تو کیستی؟ مثال در جواب می گوید: من آن سرور و خشنودی هستم که در دنیا به برادران مؤمنت می رساندی و آنان را شاد و خرسند می ساختی. خداوند عزّوجل مرا از آن شادی و سرور آفریده تا تو را بشارت و مژده دهم و در وقت وحشت با اتو انیس باشم.

1- بحار الانوار، ج 71، ص 290، ح 21؛ الکافی، ج 2، ص 190، ح 8.

ج) تجسّم اعمال در برزخ و قبر از نظر روایات

در گذشته از آیات و روایات متعدّدی استفاده نمودیم که دلالت می کرد بر اینکه عمل انسان در دنیا - چه نیک باشد و چه بد - در قیامت تجسّم می یابد، اکنون روایات دیگری را که دلالت بر تجسّم اعمال انسان ها در عالم برزخ و قبر می کند یادآور می شویم. البتّه در این باره روایت زیاد است که به طور خلاصه به برخی از آن ها اشاره می شود:

1. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که:

فإذا خرجوا من قبورهم، خرج مع کلّ إنسان عمله الّذی کان عمله فی دار الدّنیا، لأنّ عمل کلّ إنسان یصحبه فی قبره.((1))

وقتی انسان از قبر بیرون می آید، عملی که در دنیا انجام داده است او را همراهی خواهد کرد، زیرا اعمال او در قبر قرین و همراه او است.

2. از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا کَانَ فی آخِرِ یَوْمٍ مِنَ الدُّنْیَا وَاوّل یَوْمٍ مِنَ الآخِرَهِ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَیَلْتَفِتُ إِلَی مَالِهِ فَیَقُولُ وَ اللهِ إِنِّی کُنْتُ عَلَیْکَ لَحَرِیصاً شَحِیحاً فَمَا لِی عِنْدَکَ فَیَقُولُ خُذْ مِنِّی کَفَنَکَ ثُمَّ یَلْتَفِتُ إِلَی وَلَدِهِ فَیَقُولُ وَ اللهِ إِنِّی کُنْتُ لَکُمْ لَمُحِبّاً وَإِنِّی کُنْتُ عَلَیْکُمْ لَمُحَامِیاً فَمَا ذَا لِی عِنْدَکُمْ فَیَقُولُونَ نُؤَدِّیکَ إِلَی حُفْرَتِکَ وَنُوَارِیکَ فِیهَا ثُمَّ یَلْتَفِتُ إِلَی عَمَلِهِ فَیَقُولُ وَ اللهِ إِنِّی کُنْتُ فِیکَ لَزَاهِداً وَإِنَّکَ کُنْتَ عَلَیَّ لَثَقِیلاً فَمَا ذَا عِنْدَکَ

1- تفسیر برهان، ج4، ص 732.

فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُکَ فِي قَبْرِکَ وَيَوْمِ حَشْرِکَ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّکَ فَإِنْ کَانَ لِلَّهِ وَلِيّاً أَتَاهُ أَطْيَبَ النَّاسِ رِيحاً وَأحْسَنَهُمْ مَنْظَراً وَأَزْيَنَهُمْ رِيَاشاً فَيَقُولُ أَبْشِرْ بِرَوْحٍ مِنَ اللهِ وَرَيْحَانٍ وَجَنَّهِ نَعِيمٍ قَدْ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُکَ الصَّالِحُ ارْتَحِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّهِ ... وَإِذَا کَانَ لِرَبِّهِ عَدُوّاً فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَقْبَحَ خَلْقِ اللهِ رِيَاشاً وَأَنْتَنَهُ رِيحاًفَيَقُولُ لَهُ: أَبْشِرْ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَهِ جَحِيمٍ((1))

انسان وقتی در آخرین روز دنیا و اوّلین روز آخرت قرار گیرد، مال و فرزند و عمل او در مقابل دیدگانش مجسّم می شود. اوّل به مال خود توجّه کرده می گوید: به خدا قسم من به تو حریص و برای تو بخیل بودم. اکنون چه بهره ای از تو دارم؟ مال جواب می دهد: کفنت را از من بگیر. (فعلاً غیر از کفن چیزی از من ساخته نیست). آن گاه متوجّه فرزندانش شده، گوید: به خدا قسم من شما را دوست می داشتم و حامی شما بودم. حالا چه می توانید انجام بدهید؟ در جواب گویند: تو را در قبر سپرده و در آن دفن خواهیم کرد. (دیگر از ما چیزی برای تو نیست.) بعد به عملش رو کرده و گوید: من نسبت به تو زاهد و روگردان بودم و تو بر من سنگین بودی. الآن چه بهره ای از تو دارم؟

عملی که مجسّم شده است می گوید: من با تو در قبر و روز رستاخیز همدم و همنشین هستم. تا من و تو در پیشگاه پروردگار حاضر شویم. اگر میّت از اوّلیای خدا باشد، عملش از لحاظ زیبایی، خوش چهره ترین، خوش بوترین و خوش جامه ترین افراد نزد او حاضر می شود و می گوید : مژده باد بر تو

1- بحار الانوار، ج6، ص 224.

روح و ریحان و بهشت پر نعمت که از هر همّ و غمی آسوده شدی. آمدنت بهترین آمدن است. آن ولی خدا می پرسد: تو کیستی؟! پاسخ می دهد: من عمل صالح تو هستم از دنیا به طرف بهشت منتقل شو... .

اگر او از دشمنان خدا باشد، کسی نزد او می آید که از بدلباس ترین و بدقیافه ترین و بدبوترین خلق خدا است و به او می گوید: بر تو باد نوشیدن آب جوشان و ورود به دوزخ.

3. قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ علیه السلام : إِذَا وُضِعَ الْمَيِّتُ فی قَبْرِهِ، مُثِّلَ لَهُ شَخْصٌ فَقَالَ: لَهُ يَا هَذَا كُنَّا ثَلَاثَةً كَانَ رِزْقُکَ فَانْقَطَعَ بِانْقِطَاعِ

أَجَلِکَ وَكَانَ أَهْلُکَ فَخَلَّفُوکَ وَانْصَرَفُوا عَنْکَ وَكُنْتُ عَمَلَکَ فَبَقِيتُ مَعَکَ أَمَا إِنِّی كُنْتُ أَهْوَنَ الثَّلَاثَهِ عَلَيْکَ.((1))

امام صادق علیه السلام فرموده است: وقتی میّت به قبر گذاشته شود، شخصی برای او ممثل شده و گوید: ای بنده خدا ما سه نفر بودیم یکی رزق و روزی تو که با تمام شدن عمرت قطع گردید، دیگری خانوادهات که تو را تا قبر بردند و به آغوش خاک سپردند و برگشتند ولی من که عمل و کردار تو بودم با تو ماندم، تا روز قیامت همراهت خواهم بود هر چند که مرا خوارتر و سبکتر از آن دو می پنداشتی.

4. عَنْ أَبِی سَعِيدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ يُطِلُّ عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّی الصَّبْرُ

1- الکافی، ج 3، ص 240.

نَاحِیَهً وَإِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ الْمَلَکَانِ اللَّذَانِ یَلِیَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ دُونَکُمَاصَاحِبَکُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ.((1))

ابوسعید از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود: وقتی مؤمن داخل قبر شود نمازش در طرف راست او و زکات در طرف چپش قرار می گیرند، و نیکیهایی که کرده بر او اشراف خواهد داشت و صبر در ناحیهای قرار دارند و هنگامی که دو فرشته برای سؤال بر او وارد می شوند، صبر به نماز و زکات گوید: صاحب خود را که در برابر شما است دریابید و حمایت کنید؛ سپس اگر عاجز ماندید، من او را حمایت خواهم کرد.

5. عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ: إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ، دَخَلَ مَعَهُ فِی قَبْرِهِ سِتَّهُ صُوَرٍ، فِیهِنَّ صُورَهٌ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهاً وَأَبْهَاهُنَّ هَیْئَهً وَأَطْیَبُهُنَّ رِیحاً وَأَنْظَفُهُنَّ صُورَهً قَالَ: فَیَقِفُ صُورَهٌ عَنْ یَمِینِهِ وَأُخْرَی عَنْ یَسَارِهِ وَأُخْرَی بَیْنَ یَدَیْهِ وَأُخْرَی خَلْفَهُ وَأُخْرَی عِنْدَ رِجْلِهِ وَتَقِفُ الَّتِی هِیَ أَحْسَنُهُنَّ فَوْقَ رَأْسِهِ فَإِنْ أُتِیَ عَنْ یَمِینِهِ مَنَعَتْهُ الَّتِی عَنْ یَمِینِهِ ثُمَّ کَذَلِکَ إِلَی أَنْ یُؤْتَی مِنَ الْجِهَاتِ السِّتِّ قَالَ: فَتَقُولُ أَحْسَنُهُنَّ صُورَهً وَمَنْ أَنْتُمْ جَزَاکُمُ اللهُ عَنِّی خَیْراً؟ فَتَقُولُ الَّتِی عَنْ یَمِینِ الْعَبْدِ أَنَا الصَّلَاهُ وَتَقُولُ الَّتِی عَنْ یَسَارِهِ أَنَا الزَّکَاهُ وَتَقُولُ الَّتِی بَیْنَ یَدَیْهِ أَنَا الصِّیَامُ وَتَقُولُ الَّتِی خَلْفَهُ أَنَا الْحَجُّ وَالْعُمْرَهُ وَتَقُولُ الَّتِی عِنْدَ رِجْلَیْهِ أَنَا بِرُّ مَنْ وَصَلْتِ مِنْ إِخْوَانِکِ ثُمَّ یَقُلْنَ مَنْ أَنْتِ فَأَنْتِ أَحْسَنُنَا وَجْهاً وَأَطْیَبُنَا رِیحاً وَأَبْهَانَا هَیْئَهً فَتَقُولُ أَنَا الْوَلَایَهُ لآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ.((2))

ص: 399

1- همان.
2- المحاسن البرقی ج 1، ص 288. بحار الانوار ج 6، ص 234.

ابا بصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند: هنگامی که انسان مؤمن را در قبر می گذارند شش صورت با او داخل قبر می شوند که یکی از دیگری سیمایش نیکوتر است. امّا در میان همه آن ها یکی سیمایش زیباتر، هیئتش جمیل تر، بویش خوش بوتر و صورتش نظیف و پاکیزه تر است. یکی از آن شش صورت طرف راست و دیگری طرف چپ و سوّمی در مقابل او، چهارمی در پشت سر، پنجمی در نزد پای او قرار می گیرد و آن صورتی که از همه نیکوتر است در بالای سر او می ایستد و بر همه آن ها نظارت می کند، پس اگر عذابی از سمت راست او بیاید صورتی که در آن سمت قرار دارد مانع آن می شود و اگر عذابی از طرف چپ پیش آید صورت طرف چپی او را دفع می کند. همین طور در جهات دیگر نیز چنین خواهد بود اگر عذابی برسد صورتی که در همان جهت است او را دفع می نماید. صورتی که از همه جمیلتر و در بالای سر قرار گرفته است، به بقیّه صورت ها می گوید: شما چه کسانی هستید؟ خدا به شما جزای خیر دهد صورتی که در طرف راست میّت است گوید: من نمازم، و صورت سمت چپی گوید: من زکاتم، و صورتی که در جانب مقابل است گوید: من روزه هستم، و صورتی که پشت سر قرار گرفته گوید: من حج و عمرهام، و آن صورتی که در پایین پا است گوید من احسان و نیکی هایی هستم که از طرف او به برادران دینی اش انجام شده، سپس دیگر صورت ها از نیکوترین صورت می پرسند تو چه کسی هستی که چهره ات از همه ما نیکوتر، بویت خوشتر و قیافه ات زیباتر است؟! او جواب می دهد من ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله وسلم هستم،

یعنی برای این آمدهام اگر مشکلی برای این شخص پیش آید و شما نتوانید آن را حل کنید برای او حل کنم و از گرفتاری نجاتش دهم و درود خدا بر همه آنان.

حدیث شریف، حدیث عجیبی است. چه کسی - به جز آنانی که به جهان و عالم وحی ارتباط دارند - می توانند این حقیقت را دریابند که اعمال انسان مجسّم شده و در قبر، کنار انسان قرار می گیرند و حتّی آن ها با همدیگر گفتگو می کنند راستی اگر خاندان وحی این حقایق را برای انسان بیان نمی کردند بشر به هیچ وجه با عقل خویش به این حقایق دست نمی یافت نگارنده معتقد است مضمون و محتوای حدیث خود به خود بیانگر این حقیقت است که از امام معصوم علیه السلام صادر شده است وگرنه این مطلب برای هیچ کس قابل جعل نیست. راستی باید انسان همشیه از خدا بخواهد که پیوسته در تحت ولایت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد. ولایت ریسمان متصل بین انسان و خدا است، اگر یک سر این ریسمان به دست انسان باشد، آن، انسان را به اوج سعادت بالا می برد و از حضیض ناسوت به اوج لاهوت می رساند، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که:

بُنِیَ الاِسْلامُ عَلَی خَمْسٍ عَلَی الصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَایَهِ وَلَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.((1))

آن حضرت فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیت نیست و برای ترغیب و تحریص به آن اعلام نشده است.

1- کافی، ج 2، ص 18.

ولایت روح و جان اعمال است. اگر ولایت باشد، اعمال مقبول وگرنه مردود است. زیرا عمل بدون ولایت، همانند کالبدی بی جان است. تمام اعمال به سبب ولایت زنده و باقی می ماند. اگر پیروی از ولایت نباشد، انسان به قعر دوزخ برده می شود. یک نمونه عینی اش خوارج نهروان می باشند که به ظاهر همه شان دارای اعمال چشمگیر و زاهدانه و صالحه ای بودند. اهل تعبّد و تهجد بوده و از کثرت عبادت، پیشانی شان پینه بسته بود؛ بعضی از آنان حافظ قرآن بودند و قرآن را حمایل می نمودند و شعار (لا حکم الاّ لله) سرمیداده و بدان تمسک می جستند! امّا ولایت را قبول نداشتند؛ و امام خود را نمیشناختند که هیچ، بلکه بر علیه او قیام کردند. با امیرالمؤمنین علیه السلام به اتهام کفر جنگ می کردند ومی خواستند او را به جرم کفر بکشند((1)). این ها مردمانی هستند که ایمان از ظاهر آنان به قلب آن ها اثر نداشته و روحشان را بیدار و زنده ننموده است؛ این گونه مردمان هستند که علی علیه السلام درباره شان در نهج البلاغه چنین شکایت می کند:

اللَّهُمَّ إِنِّی قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِی وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِی.((2))

خدایا من این مردم را با پند و تذکرهای مداوم، خسته کرده ام و آن ها نیز مرا خسته نموده اند؛ آن ها از من به ستوه آمده اند و من از آنان به ستوه آمده و دل شکسته ام.

1- بعد از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام خطبه ای ایراد فرمودند و بعد از اتمام خطبه، یک سره به سراغ ابن ملجم آمدند؛ چون خواهرش امّ کلثوم آن حضرت را سوگند داده بود که بعد از شهادت پدرم، به آن خدایی که عالم را خلق کرده است راضی نیستم در قتل ابن ملجم یک ساعت درنگ کنی. امام فرمود: ای ابن ملجم چه کسی تو را وادار کرد که دست به چنین کاری بزنی؟ گفت: عهدی که با خدا کرده بودم. راستی اگر ولایت نباشد آخر کار این گونه خواهد بود.
2- نهج البلاغه، خطبه 25.

امیدواریم خوانندگان عزیز این خطبه را مورد بررسی و دقت قرار دهند. خلاصه بحث ما در «تجسم ولایت» بود، در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که در مبحث «در قبر از چه چیزهایی سؤال می شود؟» بیان گردید.

6. عَنْ قَیْسِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: وَفَدْتُ مَعَ جَمَاعَهٍ مِنْ بَنِی تَمِیمٍ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وسلم فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ... .

قیس بن عاصم می گوید: روزی من و جمعی از بنی تمیم از راه دور به مدینه آمدیم و خدمت رسول گرامی اسلام مشرف شدیم، به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا ما در صحرا زندگی می کنیم و کمتر از حضور شما بهره مند می گردیم ما را موعظه فرمایید.

فَقَالَ: رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم یَا قَیْسُ إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَ إِنَّ مَعَ الْحَیَاهِ مَوْتاً وَإِنَّ مَعَ الدُّنْیَا آخِرَهً وَإِنَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ حَسِیباً وَإِنَّ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَاباً وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَکَ یَا قَیْسُ مِنْ قَرِینٍ یُدْفَنُ مَعَکَ وَهُوَ حَیٌّ وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَیِّتٌ فَإِنْ کَانَ کَرِیماً أَکْرَمَکَ وَإِنْ کَانَ لَئِیماً أَسْلَمَکَ ثُمَّ لَا یُحْشَرُ إِلَّا مَعَکَ وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحاً فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آنَسْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشْ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فِعْلُک... .((1))

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: ای قیس! با عزّت، ذلّت است و با حیات، مرگ است و با دنیا، آخرت. بی گمان برای هر چیزی در نظام آفرینش حسابرسی است و بر هر چیزی ناظر و مراقبی، هر کار خوبی را پاداشی است، هر عمل زشتی را عقابی و برای مدّت هر چیزی نوشته و کتابی است. ای قیس! برای تو به ناچار همنشینی

1- الخصال صدوق، ج 1، ص 114. بحار الانوار، ج 7، ص 228.

خواهد بود که هرگز از تو جدا نمی گردد؛ با تو دفن می گردد در حالی که تو مرده ای و او زنده است، اگر آن همنشینت کریم و شریف باشد، تو را اکرام و گرامی می دارد، اگر لئیم و پست باشد، تو

را در دامان حوادث سپرده و تسلیم دشواری ها می کند، پس آن همنشین محشور نمی شود مگر با تو، و در روز قیامت مبعوث نمی شوی مگر همراه با او، مورد سؤال قرار نمی گیری مگر درباره او، پس دقّت کن همنشینی که انتخاب می کنی صالح و نیک باشد، زیرا اگر او صالح بود مایه انس تو خواهد بود، و اگر فاسد باشد، موجب وحشت تو می گردد و تنها از او وحشت خواهی کرد، و همانا آن همنشین کردار و عمل تو است.

قیس عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوست دارم نصایح شما به صورت شعر در آورده شود تا آن را حفظ و ذخیره کنم و موجب افتخار ما باشد. پیامبر فرمود: کسی به دنبال حسان بن ثابت برود؛ امّا قیس که خود شاعر زبردستی بود، قبل از آمدن حسان بن ثابت با اجازه رسول مکرّم اسلام در همان مجلس سخنان پندآمیز آن حضرت را به شعر در آورد که چنین است.

تخیر خلیطا من فعالک إنما

ولا بد بعد الموت من أن تعده

فإن کنت مشغولا بشی ء فلا تکن

فلن یصحب الانسان من بعد موته

ألا إنما الانسان ضیف لأهله

قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل

لیوم ینادی المرء فیه فیقبل

بغیر الذی یرضی به الله تشغل

ومن قبله إلا الذی کان یعمل

یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

از کردارت همنشینی برای خود انتخاب کن، که رفیق آدمی در قبر و برزخ همان اعمال او می باشد. به ناچار بعد از مرگ آن همنشین

ص: 404

تا قیامت با تو باشد. پس اگر می خواهی مشغول کاری شوی، به غیر از چیزی که رضایت و خرسندی خدا در آن است خود را مشغول مدار. زیرا هیچ چیزی غیر از عمل چه قبل از مرگ و چه بعد ازمرگ، انسان را همراهی نمی کند. آگاه باش، که انسان در این دنیا نزد خانواده خود مدّت کمی مهمان می باشد و پس از آن به سوی قرار گاه اصلی و ابدی خود کوچ خواهد کرد.

7 . البتّه نه تنها اعمال و کردار انسان تجسّم پیدا می کنند، بلکه در عالم برزخ رأی و عقیده خوب و بد هم، شکل و قیافه به خود می گیرند و به صورتهای متناسب با خود در می آیند و اعمال روحی مانند اعمال بدنی تجسّم پیدا می کنند. چنانچه در حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده: چون انسان مؤمن را در قبر می گذارند دری از جهان غیب بر روی وی گشوده می شود به وسعت دید چشم، قبرش وسعت می یابد و او جایگاه خود را در بهشت خواهد دید. «وَ یَخْرُجُ مِنْ ذَلِکَ رَجُلٌ لَمْتر عَیْنَاهُ شَیْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ» و در این حال مردی را با چهره زیبا مشاهده می کند که هرگز زیباتر از او را ندیده است، می گوید: «یَا عَبْدَ اللهِ مَا رَأَیْتُ شَیْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْک» بنده خدا من زیباتر از تو کسی را هرگز ندیدهام تو کیستی؟ او جواب می دهد: «أَنَا رَأْیُکَ الْحَسَنُ الَّذِی کُنْتَ عَلَیْهِ وَ عَمَلُکَ الصَّالِحُ الَّذِی کُنْتَ تَعْمَلُه» من، نیّت و عقیده خوب و عمل پسندیده ای هستم که در دنیا انجام می دادی.

وقتی انسان کافر را در قبر می گذارند،

یَخْرُجُ مِنْهُ رَجُلٌ أَقْبَحُ مَنْ رَأَی قَطُّ قَالَ: فَیَقُولُ: یَا عَبْدَ اللهِ مَنْ أَنْتَ مَا

رَأَیْتُ شَیْئاً أَقْبَحَ مِنْکَ؟ قَالَ: فَیَقُولُ أَنَا عَمَلُکَ السَّیِّئُ الَّذِی کُنْتَ تَعْمَلُهُ وَ رَأْیُکَ الْخَبِیث.

مردی از قبر بر وی ظاهر می گردد که زشت ترین کسی است که تا به حال دیده است. گوید: بنده خدا تو کیستی که زشتتر از تو هرگز کسی را ندیده ام؟! جواب می دهد: من عمل بد تو هستم که انجام می دادی و رای و عقیده خبیث تو هستم که در دنیا داشتی.((1))

واعجبا ما کجا بودیم؟ما را کجا آوردند؟ما توقّع نداشتیم خود عمل، مشهود گردد. اینک علاوه بر عمل، آن عقیده و نیّت نفسانی در اخفاء هم تجسّم پیدا نموده است.

مطلب دوّم: تفاوت های عالم برزخ و قیامت

گرچه عالم برزخ و عالم قیامت شباهت های زیادی با هم دارند، در هر دو جهان قدرت فعّالیت های خوب و بد از انسان سلب می شود، و پس از مرگ، هیچ کس قادر نیست در پرونده اعمال خود تحوّلی بوجود آورد، زیرا هر دو جهان، دار پاداش و کیفرند، نه دارِ تکلیف و عمل، ولی ازجهات متعدد با یکدیگر تفاوت دارند در این رابطه آن چه می توان گفت این است که دست یابی به همه تفاوت ها کار آسانی نیست، زیرا هیچ کس از آن جهان برنگشته است که مشاهدات خود را از چگونگی و تفاوتهایی که در آن دو جهان مشاهده کرده است برای دیگران، درست، شرح دهد؛ امّا از سویی نیز آسان است، برای اینکه اصول راهنما داریم که گنجینه بسیار ارزشمندی از آیات قرآن کریم و روایات

1- الکافی، ج 3، ص 241.

امامان معصوم علیه السلام درباره عالم برزخ و قیامت آمده است که با استناد به آن ها می توانیم وضعیت را به اندازه وسع وتوان خود روشن کنیم. از بررسی آیات و روایات مربوط به عالم برزخ و آخرت می توان استفاده کرد که بین آن دو عالم، تفاوت هایی اساسی وجود دارد که به طور خلاصه و گذرا بیان می شود.

1. یکی از تفاوت های اساسی عالم برزخ و قیامت این است که تا زمانی عالم برزخ وجود دارد، عالم دنیا هم چنان باقی و برقرار است، جمعی می میرند و به عالم برزخ منتقل می شوند و جمعی دیگر پا به عرصه دنیا گذاشته با عشق و اشتیاق دست به کارهای بزرگی می زنند و پیوسته در کوران حوادث روزگار از حالتی به حالت دیگر تغییر موضع می دهند، عده ای در پی کسب معنویت و عمل به وظایف بندگی خدای متعال، با زحمات و تلاش های مستمر، خواهان رسیدن به مرحله تکامل انسانیّت و معنویّت هستند و برخی با ظلم و تجاوز، در منجلاب مادّیت و شهوترانی غرق گشته و پست ترین مراحل زندگی را انتخاب می کنند، ولی در مورد عالم قیامت وضع این

چنین نیست، زیرا پیش از قیام قیامت زندگی دنیا پایان می یابد، و در قرآن کریم درباره حوادث که از پایان عمر جهان و برپایی رستاخیز خبر می دهد، سخن فراوان به میان آمده است، این حوادث مهم و مهیب به (اشراط الساعه) یعنی نشانه های قیامت تعبیر می شود، طبعا چنین حادثه ای بسیار شگفت و شکننده خواهد بود. قرآن عظیم الشأن، با بیان بسیار رسا چنین می فرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَها»((1)) زلزله عظیمی کره زمین را چنان می لرزاند

1- زلزله/ 1.

که همه چیز درهم کوبیده خواهد شد، «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَر»((1)) خورشید و ماه با خارج شدن از مدار به هم می پیوندد، «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَت»((2)) و آب های موّاج به شعله های آتش تبدیل می گردد و ... خلاصه پیش از برپا شدن روز جزا تمام موجودات زنده یک جا از بین می رود، به سبب همین تفاوت است که تا قبل از قیامت رابطه برزخیان با دنیا، که دار تکلیف است برقرار خواهد ماند. چون عالم برزخ تتمّه ی عالم دنیا محسوب می گردد، به همین دلیل ممکن است در اثر برخی از عوامل و افعال نیک که در دنیا صورت می گیرد نعمت بعضی از افراد متنعّم در عالم برزخ افزایش یابد و یا به درجه بالاتر نایل گردند، و هم چنین عذاب بعضی از افراد معذّب در برزخ تخفیف یابد و یا اینکه به کلی از بین برود و همچنین عکس قضیّه نیز صادق است یعنی ممکن است بر اثر اعمال و افعال بدی که در دنیا انجام می شود. کیفرشان شدیدتر و بر عذابشان افزوده شود، این مطلبی است که در روایات زیادی خاطر نشان گردیده است، همانند صدقه جاریه و یا تأسیس مراکز فسق و فجور، که تمام گناهانی که به عهده عاملین آن تعلق می گیرد برای مؤسسین آن ها نیز بعد از مردن در عالم برزخ می رسد، که در این باره در بحث تکامل ارواح مفصّلاً صحبت شد. امّا در عالم قیامت چنین نیست که تغییر در وضعیت متوفی بوجود آید زیرا دیگر دنیایی نیست که در آن عمل خوب و بد انجام شود. پس نه انسان باقی می ماند و نه تکلیفی وجود دارد و قیامت فعلیّت محض است و هر که پا به قیامت گذارد، به فعلیت محض رسیده است.

1- قیامه/ 9.
2- تکویر/ 6.

2. یکی از مهمترین و عمیق ترین مسائل مورد توجّه در مباحث عالم برزخ بحث رجعت است. از آیات قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام چنین استفاده می شود که: خداوند قادر متعال هنگام ظهور امام زمان حضرت مهدی عده ای از مردگان را که دارای ایمان خالص و یا کفر خالص بوده اند پس از مرگ و پیش از قیامت، با همین بدن عنصری به این دنیا باز می گرداند، تا مؤمنان به اجر و پاداش یاری آن حضرت برسند و شاهد عزّت و حاکمیت او بر زمین باشند و کافران مورد انتقام و عذاب قرار گیرند.

رجعت از عقاید عمومی و قدیمی است که در ملل مختلف جهان، میان همه اقوام و مذاهب شرق و غرب قبل از اسلام چه در ادیان آسمانی و چه مکاتب دیگر وجود داشته و کم و بیش هنوز وجود دارد؛ رجعت در زمان پیامبران گذشته و امّت های پیشین به سطح وسیع اتّفاق افتاده است. همانند جریان عزیر یا آرمیا که از پیامبران بنی اسرائیل بود، از دنیا رفت و پس از صد سال خداوند او را زنده کرد و به دنیا بازگشت،((1)) و یا زنده شدن هزاران نفر که از ترس مرگ از خانه های خود فرار کردند، خداوند آن ها را میراند، پس زنده کرد.((2)) و هم چنین کشته بنی اسرائیل، که در زمان حضرت موسی اتّفاق افتاد، دم گاو را به مقتول زد، زنده شد.((3)) و یا زنده شدن هفتاد نفر از همراهان حضرت موسی،((4)) امّا در این مورد

1- بقره/ 259.
2- بقره/ 243.
3- بقره/ 72 و 73.
4- اعراف 155.

شیعیان امامیه با استناد به قرآن وسنّت دو منبع اصلی اسلام درباره آن روز سخن فراوان گفته اند، بنابر این اعتقاد: رجعت، بازگشت دو گروه از مردگان مؤمنان محض و کافران محض پس از ظهور حضرت مهدی است.

امام صادق علیه السلام یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت دانسته می فرماید:

مَنْ أَقَرَّ بِسَبْعَهِ أَشْیَاءَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ ... وَمنها الاِیمَانِ بِالرَّجْعَه.((1))

هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد مؤمن است که یکی از آن ها ایمان به رجعت است.

اعتقاد به رجعت نزد شیعه در طول اعتقاد به توحید و همانند آن، از ضروریات مذهب به شمار می آید. که برخی احادیث، انکار کننده رجعت را از دایره تشیّع خارج می داند. امام صادق علیه السلام فرموده است:

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِکَرَّتِنَا.((2))

از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما ندارد.

در این روایت، امام صادق علیه السلام اعتقاد به رجعت را یکی از ویژگی های فکری شیعه معرفی کرده و از منکران آن برائت می جوید. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ {وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً }((3)) قَالَ لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ قُتِلَ إِلَّا یَرْجِعُ حَتَّی یَمُوتَ وَلا

1- وسائل الشیعه، ج 24، ص 132. بحار الانوار ج 53، ص 121.
2- من لا یحضره الفقیه ج 3، ص 458. بحار الانوار ج 53، ص 92.
3- نمل/ 83.

يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الاِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضا.((1))

مفضل از امام صادق علیه السلام درباره آیه «آن روزی که از هر امّتی گروهی را محشور می گردانیم» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هیچ مؤمنی کشته نشده است، مگر این که باز می گردد، تا به مرگ طبیعی از دنیا برود و باز نمی گردند، مگر مؤمنان محض و کافران محض.

البتّه بحث رجعت از اهمّیت و جایگاه بسیار والایی برخوردار است که باید مورد بررسی قرار گیرد، امّا از آن جایی که این بحث دامنه گسترده ای دارد که در این مختصر نمی گنجد خوانندگان محترم، به کتاب (رجعت در عصر ظهور) که به نحو استدلالی مورد تحقیق قرار گرفته مراجعه کنند، تا شاید افق های روشنی را پیش روی طالبان حقیقت بگشاید. خلاصه رجعت همان بازگشت از برزخ به دنیا است، ولی بازگشت از قیامت به دنیا به هیچ وجه امکان پذیر نیست. زیرا مؤمنان هیچگاه آرزوی بازگشت به دنیا و تغییر در وضع موجودشان را ندارند، چون همه خوبی ها و کمال های او به مرحله ظهور و شهود رسیده اند، هر انسانی که از سیر حرکت خود به جوار قرب الاهی و لقاء او نایل آید، به نهایت مطلوب که فوق آن مطلوبی نیست نائل گشته است.

امّا کافران و منافقان که دوزخ محل ورود و استقرار آن ها است، بعد از دیدن عذاب ها و رنج های دوزخ تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند، ولی به هیچ وجه بازگشت امکان پذیر نیست، آنها در حالی درخواست بازگشت می کنند که گویی

1- تفسیر قمی، ج 2 ص 131. بحار الانوار، ج 53، ص 52.

از این واقعیت بی خبرند که سرای آخرت دار جزاست. علی علیه السلام در معنی آخرت اینگونه فرموده است:

وسمیت الآخره آخره لانّ فیها الجزاء و الثواب.((1))

آخرت را از آن رو آخرت نامیده اند که سزا و پاداش در آن است.

در رابطه به همین مطلب خدای تعالی با لحن شدید و شکننده در قرآن مجید می فرماید:

{رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ، قَالَ اخْسَؤواْ فِيهَا وَ لاتُكَلِّمُون}. ((2))

پروردگارا ما را از این (دوزخ) بیرون آر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب) !» خداوند می گوید: «دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید» !

از این آیه شریفه استفاده می شود که آنان ضمن اعتراف به گناهان خود، آرزوی رجعت به دنیا را دارند که با پاسخ منفی خداوند روبرو می شوند، که: «اخْسَؤواْ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون» دور شوید و با من صحبت مکنید. علّامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می نویسد: «قال اخْسَؤواْ فِيهَا» معنایش این است که خداوند به آن ها می گوید: همچون سگان دور و داخل آتش شوید، این کلمه ی مخصوص به سگان گفته می شود، و اگر به انسان گفته شود برای خوار کردن او و ثابت کردن

1- علل الشرایع، ص 2.
2- مؤمنون/ 107 و 108.

استحقاق عقاب برای اوست. «ولا تکلمون» برای اینکه بیشتر آن ها را خوار کرده و غضب خود را آشکارکرده باشد، می گوید با من سخن نگوئید، زیرا کسی که به منظور اهانتش با او سخن نگوید، بر خواری و بدبختیش می افزاید.((1)) البتّه در بحث معاد همین کتاب از حالات دوزخیان و چگونگی دوزخ به طور خلاصه اشاره خواهد شد.

3. تفاوت سوّم: یکی دیگر از تفاوت های میان برزخ و قیامت این است که روح انسان پس از ارتحال از این دنیا در عالم برزخ با جسد برزخی و مثالی به حیات خود ادامه می دهد؛ امّا در قیامت روح به همان بدن اصلی دنیوی خود تعلّق می گیرد و معاد جسمانی خواهد بود، آیات زیادی که هر یک به نوعی چگونگی و حالات قیامت را بیان می دارد بر این مسأله دلالت می کنند، ما فعلا یک آیه را به عنوان نمونه یاد آور می شویم و در آینده در این موضوع بحث خواهیم نمود.

{وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسی خَلْقَهُ قَالَ مَن

يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِىَ رَمِيم }.((2))

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟!

البتّه انکار معاد در هر دورانی بوده و منحصر به دوران ما نیست، به خصوص در آغاز ظهور اسلام که شدّت آن از طرف معاندین و اهل کفر به حدّ بسیار بالایی بود، تا آن جایی که یک روز شخصی منکر حشر، از راه خصومت و مجادله

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 15، ص 101.
2- یس/ 78 و 79.

استخوان پوسیده ای را به نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده و در حضور آن بزرگوار خرد کرد و گفت: خدای تو می گوید: این استخوان در قیامت زنده می شود؟ در این موقع آیات قرآن همچون قطرات حیات بخش باران بهار بر قلب پیامبر بارید و با منطقی قوی و صریح به او پاسخ داد:

{قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى أَنشَأَهَا اوّل مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلّ خَلْقٍ عَلِيم }.

بگو همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست!

آیه مبارکه به روشنی بیانگر این حقیقت است که روح در قیامت به همین بدن پوسیده و ازهم متلاشی شده تعلق خواهد گرفت، کوتاه سخن اینکه پس از مرگ و جدایی روح از بدن دنیوی، زندگی برزخی با جسم مثالی شروع می شود و کم و بیش در آن عالم باقی می ماند، بعد از آن قیامت او آغاز می گردد و وارد زندگی ابدی و همیشگی با همین بدن عنصری می گردد.

4. تفاوت چهارم: از دیگر تفاوت های برزخ و قیامت، مسأله شفاعت است. از آیات و روایات فراوانی مسأله شفاعت در قیامت استفاده می شود و هیچ کس منکر آن نیست. شفاعت به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیزی برای کمک است و بیشتر برای کسی استعمال می شود که دارای رتبه برتر است و در کنار پایین تر قرار داده می شود تا او را کمک کند((1)). شفاعت کار خارج از ضابطه نیست، شفاعت نوعی لطف و کرم از جانب خداوند به بندگانی است که اعتقاد و

1- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ص 457.

عملشان درست بوده و به رغم اینکه انسان خوبی بوده اند احیانا در جایی لغزیده اند، گناهی مرتکب شده و موفّق به توبه نگردیده اند.

البتّه در مسأله شفاعت چند مطلب از اهمّیت ویژه ای برخوردار است که باید مورد دقّت قرار گیرد.

الف - بدون شک همه شفاعت ها از آنِ خداوند و منتهی به او است. زیرا او مالک همه چیز است. آیاتی از کلام الله مجید که می گوید: شفاعت بدون اذن خداوند امکان ندارد، ناظر به همین معنا است.((1)) {قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعاً}.((2))

بگو تمام شفاعت از آن خداوند است.

ب - شفاعت در واقع و حقیقت، همان مغفرت الاهی است که وقتی به خداوند - که منبع و صاحب خیرها و رحمتهاست - نسبت داده شود، به نام (مغفرت) خوانده می شود و هنگامی که به وسایط و مجاری رحمت منسوب می گردد، نام (شفاعت) به خود می گیرد، بنابراین هر چیزی که سبب شمول مغفرت هست، سبب شمول شفاعت نیز خواهد بود. از نظر عقلی، سبب مغفرت، جز قابلیت قابل چیز دیگری نخواهد بود. به عبارت روشنتر، شفاعت شافعان شامل کسانی می شود که شایستگی و قابلیت شفاعت را داشته باشند. از نظر قرآن قطعی

1- مریم/ 87؛ «لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ» طه/ 110؛ «لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ» سبأ/ 23؛ «وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ عِنْدَهُ إِلاَّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» بقره/ 255؛ «مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ».
2- زمر/ 44.

و مسلّم است که کفر و شرک به خدا مانع مغفرت است؛ یعنی اعتقاد به یگانگی خداوند و قرار داشتن در

صراط مستقیم الاهی شرط لازم شفاعت است.

{إِنَّ اللهَ لا یَغْفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء}.((1))

خداوند، شرک به او را نمی آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می آمرزد.

از این آیه به روشنی دانسته می شود که کفر و شرک مانع قابلیت رسیدن به شفاعت و مغفرت می شود، چون همان طور که گفته شد - شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد و چنین افرادی این زمینه ها را به کلی از بین برده اند. شفاعت همچون آبی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می شود؛ بدون شک اگر نهال به کلی مرده باشد، این آب آن را زنده نمی کند. قرآن مجید در این رابطه با بیان روشن و قاطع می فرماید:

{فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعین}.((2))

شفاعت هیچ یکی از شفاعت کنندگان به

حال آن ها سودی نمی بخشد.

پس شفاعت شامل همه مجرمین نمی گردد.

ج - در توسّل و استشفاع به اوّلیای خدا باید توجه داشت که خداوند آنان را وسیله و شفیع قرار داده است: قرآن در این باره به بیان صریح و رسا می فرماید:

1- نساء/ 116.
2- مدّثّر/48.

{يَاأيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَابْتَغُواْ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }.((1))

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید.

با توجّه به این که وسایل و اسباب را خداوند سبب قرار داده و از ما خواسته است از این وسایل و اسباب استفاده کنیم، این نه تنها شرک نیست بلکه عین توحید است، زیرا انسانی که متوسّل می شود و کسی را شفیع قرار می دهد توجّهش به خداست و از خدا توسط شفیع چیزی را طلب می کند، چون خدا خواسته ورضایت داده است که شفیع، شفاعت کند، بلی توسل به شفیع بدون توجّه به خداوند شرک در عبادت خواهد بود.

از این رو می بینیم که خدای متعال گناهکاران را امر می کند که به خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بروند و علاوه بر اینکه خود طلب آمرزش می کنند، از آن حضرت بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند.

{وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا }.((2))

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

1- مائده/ 35.
2- نساء/ 64.

درباره شفاعت روایات فراوانی نقل شده است

که مجال نقل همه آن ها نیست. ما از بین همه آن ها فقط یک روایت را انتخاب کرده و به این بحث پایان می دهیم.

محمّد بن مسلم گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: روز قیامت بر پیشانی هر کس نوشته شده است که او مؤمن است یا کافر. در این هنگام یکی از مؤمنان و دوستان اهل بیت علیه السلام که لغزش هایی داشته است، روانه دوزخ می گردد، پس فاطمه زهرا÷ که ناظر بر جریان است درصدد شفاعت او برآمده می گوید: خدایا نام مرا از این رو فاطمه نهادی که دوستان من و دوستان فرزندانم را از آتش دوزخ بازداری و تو خُلف وعده نمی کنی؛ از جانب حق خطاب می شود آری آن چه گفتی راست است و من از این جهت دستور دادم که این بنده را روانه دوزخ کنند تا تو شفاعت او را کنی ومن شفاعت تو را بپذیرم و بدین سبب بر فرشتگان و پیامبران و همه اهل محشر جایگاه و مقام تو درپیشگاه من معلوم گردد.((1))

از این روایت شریف دانسته می شود که شفاعت خاندان رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ،

1- «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ لِفَاطِمَهَ وَقْفَهٌ عَلَی بَابِ جَهَنَّمَ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ کُتِبَ بَیْنَ عَیْنَیْ کُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَوْ کَافِرٍ فَیُؤْمَرُ بِمُحِبٍّ قَدْ کَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَی النَّارِ فَتَقْرَأُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ مُحِبّاً فَتَقُولُ إِلَهِی وَسَیِّدِی سَمَّیْتَنِی فَاطِمَهَ وَفَطَمْتَ بِی مَنْ تَوَلَّانِی وَتَوَلَّی ذُرِّیَّتِی مِنَ النَّارِ وَوَعْدُکَ الْحَقُّ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ فَیَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقْتِ یَا فَاطِمَهُ إِنِّی سَمَّیْتُکِ فَاطِمَهَ وَفَطَمْتُ بِکِ مَنْ أَحَبَّکِ وَتَوَلَّاکِ وَأحَبَّ ذُرِّیَّتَکِ وَتَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ وَوَعْدِیَ الْحَقُّ وَأَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِیعَادَ وَإِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِی هَذَا إِلَی النَّارِ لِتَشْفَعِی فِیهِ فَأُشَفِّعَکِ لِیَتَبَیَّنَ لِمَلَائِکَتِی وَأنْبِیَائِی وَرُسُلِی وَأَهْلِ الْمَوْقِفِ مَوْقِفُکِ مِنِّی وَمَکَانَتُکِ عِنْدِی فَمَنْ قَرَأْتِ بَیْنَ عَیْنَیْهِ مُؤْمِناً فَجَذَبْتِ بِیَدِهِ وَأَدْخَلْتِهِ الْجَنَّهَ [فَخُذِی بِیَدِهِ وَ أَدْخِلِیهِ الْجَنَّه]» (علل الشرایع، ج1، ص179؛ کشف الغمه، ج1، ص463، بحار الانوار، ج8، ص50)

لطف بزرگی در آمرزش برخی از گناهان در قیامت است؛ امّا اینکه محدوده شفاعت تا کجا است، چه گناهانی به واسطه محبّت و دوستی خاندان پیامبر بخشوده می شود و شفاعت کنندگان کیانند؟ مربوط به بحث مفصّل شفاعت است.

امّا عالم برزخ: از برخی روایات استفاده می شود که شفاعت در برزخ وجود ندارد و مؤمنان گناهکار آثار اعمال بد دنیوی خود را در برزخ می بینند.

عمر بن یزید گوید:

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که از شما شنیدم که فرمودید: شیعیان ما در بهشت هستند؛ هر چند گناهکار باشند. فرمودند: آری. عرض کردم: فدایت شوم، گناهان فراوان و بزرگند؛ فرمود: امّا در قیامت همه شما در اثر شفاعت پیامبر مطاع یا وصی پیامبر داخل بهشت خواهید شد؛ ولی من درباره برزخ شما نگرانم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: قبر است از هنگام مردن تا هنگامی که قیامت به پا شود.((1))

5. تفاوت پنجم: در برزخ سؤال، همگانی نیست و اگر باشد هم فقط از عقاید و کلّیات سؤال می شود و در قیامت از جزئیات و کلّیات می پرسند و همگانی خواهد بود.

{فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کَانُواْ یَعْمَلُون }.((2))

پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، از آنچه انجام می دادند.

1- الکافی، ج3، ص 242. قبلاً از این روایت در بحث (فشار و عذاب قبر) استفاده شده است.
2- حجر / 92 - 93.

و حتّی از انبیای خدا هم سؤال می کنند.

{فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ اُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِین }.((1))

به یقین، (هم) از کسانی که پیامبران به سوی آن ها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد (و هم) از پیامبران سؤال می کنیم.

از پیامبران درباره ادای رسالتهایی که به دوش داشته اند، سؤال می شود و آن ها پاسخ خواهند داد که پیام الهی را به امّتهایشان ابلاغ کردند و رسالت خویش را ادا نمودند. هم چنین از امّت ها درباره رسالت انبیاء

سؤال می شود که پیامبرانی برای شما فرستادیم. آیا شما آن ها را تصدیق کردید یا تکذیب؟

چنانچه در آیه دیگری از قرآن آمده است، از رهبران دینی نیز در مورد برخورد مردم با آنان سؤال می شود.

{یَوْمَ یَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَا ذَا أُجِبْتُم }.((2))

روزی که خدا پیامبران را گرد آورد و بپرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟

دامنه سؤال در قیامت چنان گسترده است که از گوش و چشم و دل هم سؤال می گردد:

{إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کلُ ّ اولئکَ کاَنَ عَنْهُ مَسْؤلاً }.((3))

چرا که: گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

1- اعراف/ 6.
2-) مائده/ 109.
3- اسراء/ 36.

حتّی از نحوه برخورد آدمی با نعمت های الهی نیز پرسیده می شود.

{ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئذٍ عَنِ النَّعِیم }.((1))

سپس در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!

در روایات بسیاری از ائمّه معصومین علیه السلام وارد شده است که مقصود از (نعیم) که از آن در روز قیامت سؤال می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیه السلام اند. برای مثال در یکی از احتجاجات امیر مؤمنان علی علیه السلام با فرد زندیق آمده است:

... وَهُمُ النَّعِیمُ الَّذِی یَسْأَلُ الْعِبَادَ عَنْهُ لأَنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَی مَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ اوّلیَائِهِمْ قَالَ السَّائِلُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ قَالَ علیه السلام هُمْ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم وَمَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أصْفِیَاءِ الله... . ((2))

و آنان (حجج الهی) همان «نعیمی»هستند که بندگان خدا از آن سؤال می شوند. زیرا خداوند به وجود آنان بر دوستداران و پیروانشان نعمت ارزانی داشته است. زندیق پرسید: این حجج الهی چه کسانی اند؟ امام علیه السلام فرمود: آنان رسول خدا و جانشینان وی هستند که از سوی خداوند برگزیده شده اند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است:

أَنَا اوّل قَادِمٍ عَلَی اللهِ ثُمَّ یَقْدَمُ عَلَیَّ کِتَابُ اللهِ ثُمَّ یَقْدَمُ عَلَیَّ أَهْلُ بَیْتِی

1- تکاثر/ 8.
2- بحار الانوار، ج 90 ص 118.

ثُمَّ یَقْدَمُ عَلَیَّ أُمَّتِی فَیَقِفُونَ فَیَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ فی کِتَابِی وَأهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ.
((1))

من نخستین کسی هستم که (در قیامت) به پیشگاه خداوند حاضر می شوم. سپس قرآن بر من وارد می شود و پس از آن خاندانم و سپس امتم. پس امتم می ایستند و خداوند از آن ها می پرسد که با کتاب من (قرآن) و اهل بیت پیامبرتان چه کردید.

6. تفاوت ششم: در عالم برزخ انسان ها تدریجی و به فواصل زمانی وارد می شوند و به حیات خود ادامه می دهند تا مقدّمات تحقق قیامت و برانگیخته شدن افراد فراهم شود؛ امّا در قیامت به طور ناگهانی و جمعی محشور می گردند:

{وَنُفِخَ فيِ الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً }.((2))

و در صور [شیپور] دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم !

{وَلا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُواْ فيِ مِرْيَهٍ مِّنْهُ حَتىَ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَه }.((3))

کافران همواره در باره قرآن در شکّ هستند، تا آنکه روز قیامت بطور ناگهانی فرارسد.

{حَتَّی إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً قالُوا یا حَسْرَتَنا عَلی ما فَرَّطْنا فیها }.((4))

تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید می گویند: ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم !

ص: 422

1- همان، ج 7 ص 265.
2- کهف/ 99.
3- حج/ 55.
4- انعام/ 31.

7. عذاب قیامت به مراتب سخت تر و شدیدتر از عذاب برزخ است و قابل تحمّل نخواهد بود:

{وَ حَاقَ بآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُواْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَاب }.((1))

و بدترین عذاب متوجّه آل فرعون شد. آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلاماً فِی كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَهِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَهِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ أَنَا الْقَبْرُ أَنَا رَوْضَهٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ أَوْ حُفْرَهٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ.((2))به درستی که قبر هر روز کلامی دارد و می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرمهایم، من قبرم و من باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های آتشم.

از این روایت دانسته می شود که بهشت برزخی باغی از باغ های بهشت و عذاب برزخی نیز گودالی از گودال های آتش در قیامت است. نه اینکه همان بهشت یا جهنّم در قیامت باشد.

8 . تفاوت دیگر برزخ و قیامت، محدود بودن عالم برزخ است که انسان بعد از مرگ فقط تا قیام قیامت به زندگی برزخی خود ادامه می دهد. به عبارت دیگر،

1- غافر/ 45 و 46.
2- الکافی، ج3، ص 242، ح 3؛ بحار الانوار، ج6، ص 267.

مدّت زمان عالم برزخ ابتدایش مرگ و انتهایش دمیده شدن در صور و به پایان رسیدن عالم دنیا است. همان روزی که خورشید و ماه، زمین و آسمان، جن و انس و فرشتگان همه باید ندای حق را (لبیک) گویند و به سوی او بشتابند. قرآن کریم که چشمه زلال معرفت است،می فرماید:

{وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمٍ یُبْعَثُون }.

و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

چنانکه - طبق روایتی - امام صادق علیه السلام در جواب کسی که، از آن حضرت سؤال کرد «برزخ چیست؟»، فرمود:

مُنْذُ حِینِ مَوْتِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه.((1))

از هنگام مرگش تا روز قیامت می باشد.

امّا بعد از برپایی قیامت مؤمنان برای ابد در بهشت و کافران همیشه در جهنّم خواهند بود و قرآن کریم در مورد بهشت قیامت تعبیر «جنّهْ الخلد» به کار برده است.

{قُلْ أذَالِکَ خَیرْ أمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الَّتیِ وُعِدَ الْمُتَّقُونَ... }.((2))

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند؟... .

از عذاب جهنّم قیامت نیز با تعبیر (عذاب الخلد) یاد کرده است:

{... وَ ذُوقُواْ عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُون }.

1- همان.
2- فرقان/ 15.

پس [به آنان گویند:] ... به کیفر آنچه همواره انجام می دادید، عذاب جاودانه را بچشید.

ناگفته نماند تفاوت های عالم برزخ و قیامت بیش از موارد مذکور است که بررسی همه آن ها از حوصله نگارنده و گنجایش این نوشتار خارج است.

ص: 425

بخش دوّم: معاد

اشاره

فصل اول: معاد از دیدگاه آیات و روایات

فصل دوم: اقوال و نظرات درباره معاد

ص: 427

فصل اوّل: معاد از دیدگاه آیات و روایات

اشاره

مسأله معاد از حسّاس ترین، اساسی ترین و در عین حال دقیق ترین و عمیق ترین راه های وصول به کمال مطلق و سعادت ابدی و بقای همیشگی بعد از فنا است اما برخی نه تنها به کمال نمی رسند، بلکه به ضلالت و شقاوت ابدی گرفتار می شوند.

بعد از فراغ از اثبات وجود خداوند، اعتقاد به وجود عالم قیامت و روز رستاخیز یکی از برنامه های مهمّ پیامبران الهی بوده است. طبق ادله عقلی و نقلی - از آیات قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام - استفاده می شود عالمی که ما در آن زندگی می کنیم همانند انسان ها اجل و مدّت تعیین شده دارد؛آنگاه که اجل عالم فرا رسید، جهان درهم می ریزد و مرحله نوینی از آفرینش آغاز می گردد، که از آن به جهان آخرت تعبیر می شود. توجّه دادن به عالم آخرت و ایمان به آن، از جمله برنامه های اصلی پیامبران الاهی است و همه پیامبران مردم را به آن دعوت می کردند. عالم آخرت عالمی است در ادامه حیات دنیا، چون انسان ها بعد از جدایی روح از بدن و مدّتی بیش یا کم زندگی در عالم برزخ، به عالم آخرت منتقل می شوند و عقیده، عمل و خصلتهایشان در معرض قضاوت

الاهی قرار می گیرند، البتّه این عقیده مربوط به تمام ادیان الاهی بوده و اعتقاد به امر معاد مترادف با امر مبدأ است. در عین حال امروزه برخی را می بینیم که اعتقاد به مبدأ دارند امّا معاد را نفی می کنند، حتّی بعضی از دانشمندان شرقی و غربی هم که اعتقاد به خدا و بقای روح دارند؛ ولی با کمال تعجّب اعتقاد به امر معاد نداشته و به حیات متوالیه روح قائلند؛ که این مربوط به بحث تناسخ می شود، باید در جای خودش بحث شود. در این که جهان هستی اجل معیّنی دارد و بعد از پایان عمر جهان، قیامت برپا می شود. قرآن مجید می فرماید:

{مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُون }.((1))

ما آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز بحق و برای سرآمد معیّنی نیافریدیم امّا کافران از آنچه انذار می شوند روی گردانند!

در آیه ای دیگر چنین آمده است:

{مَّا خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُون }.((2))

خداوند، آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معیّنی نیافریده است. ولی بسیاری از

مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند!

1- احقاف/ 3.
2- روم/ 8.

مسأله عالم قیامت از چنان اهمیتی برخوردار است که خداوند آن را یکی از ارکان پنج گانه اصول دین معرفی کرده است. یعنی بدون عقیده به آخرت عقیده به دین کامل نیست.

{وَمَن یَکْفُرْ بِاللهِ وَمَلَائکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الاَخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالَا بَعِیدًا }. ((1))

کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است.

آیات زیادی در قرآن کریم وجود دارد که ایمان به آخرت را در ردیف ایمان به خدا قرار داده است:

{لَیْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الاخِر }.((2))

نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) رویِ خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید (و تمامِ گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز ایمان آورده.

در آیه دیگر، ایمان به آخرت را بعد از توحید و قرین به آن ذکر می کند:

{إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِالاخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُّنکِرَهٌ }.((3))

1- نساء/ 136.
2- بقره/ 155.
3- نحل/ 22.

معبود شما خداوند یگانه است امّا کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهایشان (حق را) انکار می کند.

روز قیامت امری بسیار عظیم است که در آن روز انقلاب و تحوّلی در عالم هستی به وجود می آید که شرح مفصّل آن را به زودی خواهیدخواند.

در آن روز اتّفاقات و حوادث گوناگون و مختلفی، شیرین و سرور آفرین و یا تلخ و کمرشکن رخ می دهد. زیرا با کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن حق، مؤمنان واقعی با چهره های بشّاش و مسرور، کافران و منافقان با چهره های غمگین و اندوهبار در محضر خدای متعال ظاهر خواهند شد. چنانچه خدای تعالی درباره مؤمنان با بیان رسا می فرماید: {وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَه}((1)) و درباره کافران می گوید: {وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَهٌ}((2)) خلاصه اینکه بعضی ها با روی سفید و خندان، بعضی سیه روی و گریان محشور می شوند. {یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوه}((3)) البتّه چنانچه عالم آخرت هولناک و رنج آور است بحث از عالم آخرت نیز ملال آور خواهد بود، ولی چه می توان کرد؟ آیا این بحث را رها کرده و اصلاً متعرّض آن نشویم یا حداقل در مورد آن به قدر توان اشاره نماییم؟

این مطلب را نیز باید گفت که موضوع آخرت با بیان چند فصل در یک کتاب، عظمت و کیفیّت آن ظاهر نخواهد شد. باید صدها جلد کتاب درباره آن

1- غاشیه/ 8.
2- غاشیه/ 2.
3- آل عمران/ 106.

نوشته شود تا حقایقی از آن کشف گردد. در عظمت آن روز همین بس که به عقیدهی برخی، 1400 آیه در رابطه با معاد وارد شده است که اگر همه آن ها جمع آوری و تفسیر شود چندین کتاب قطور خواهد شد، و حتّی به عقیده بعضی دیگر، یک ثلث قرآن می تواند مربوط به آن باشد. امّا به هر صورت، یقیناً می توان گفت کم تر سوره ای است که در آن صریحاً و یا تلویحاً نامی از زندگی رستاخیز برده نشده باشد.

اکنون در آغاز این فصل به بیان چند مطلب میپردازیم:

مطلب اوّل: واژه معاد

قبل از ورود به اصل بحث، به نظر می رسد که توجّه دقیق به مفهوم واژه معاد لازم و ضروری است.

کلمه «معاد» مصدر میمی و اسم زمان و مکان از مادّه «عود» «یعود، عود» به معنای رجوع و بازگشت است.((1))

«معاد» در معنی، بازگشتن است و همچنین زمانی که در آن باز می گردند و نیز برای مکانی است که به آنجا باز می گردند. (معاد، هم اسم مصدر است و هم اسم زمان و مکان).((2))

در معنای اصطلاحی معاد آرای مختلفی وجود دارد، برخی گفته اند مقصود از

1- لسان العرب، ج1، ص 326؛ تاج العروس، ج5، ص133-135.
2- ترجمه مفردات، ج2، ص 668؛ المفردات فی غریب القرآن، ص 594.

معاد، بازگشت روح انسان به بدن او بعد از مفارقت، در روز رستاخیز است.((1))

محدّثین از جمله مرحوم مجلسی ادّعا می کنند که اجماع همه اهل ادیان بر معاد به معنای عود ارواح به اجساد است. بنابر این، معاد به معنای زنده نمودن روح نیست بلکه به معنای تعلّق جدید همان روح زنده به بدن می باشد. جمعی گفته اند معاد به معنای بازگشت نهایی انسان به سوی مبدأ نخستین خود، یعنی خداوند است. در این دیدگاه، واژه معاد معنای بسیار عمیقی دارد، زیرا علاوه بر آنکه بیانگر حیات پس از مرگ و استمرار هستی انسان پس از خروج از عالم طبیعت است، به حرکت صعودی انسان به سوی مبدأ خویش اشاره می کند: (انّاالله) ما از آن خدا هستیم، (وانّا الیه راجعون) و ما به سوی او بازگشت می کنیم. از این جهت عدّه ای قائل شده اند که ما اجماع داریم بر اینکه معاد عود به سوی پروردگار است نه عود ارواح به اجساد. عدّه دیگر جمع بین این دو قول کرده و گفته اند که معاد عود ارواح به

سوی پروردگار است نه عود ارواح به اجساد ولی در عین حال خودش کیفیت جسمانی دارد؛ یعنی عود ارواح به سوی خداوند مستلزم عود ارواح به اجساد است. با توجّه به وفاق همه علمای اسلامی در اصل معاد و اختلاف آرای اندیشمندان در ویژگی های حیات اخروی، ارائه تعریفی تفصیلی و دقیق بس کار مشکل و دشوار خواهد بود، با این حال، می توان با تکیه بر اصولی که اتّفاق نسبی علمای مسلمان است، تعریف اجمالی اصل معاد را، از

1- ملا عبد الرزاق لاهیجی، سرمایه ایمان، ص 159.

دیدگاه اسلام، چنین بیان کرد، که مقصود از معاد بازگشت افراد انسان پس از مرگ و رجوع آنان در نشئه ای دیگر غیر از نشئه ی دنیاست تا به غایات و اهداف خلقت خویش نائل گردند و ثمرات و نتایج اعتقادات و اخلاق و اعمال خویش را دریابند که آثار مرتّبه بر آن، بهشت و دوزخ است.

نکته قابل ذکر اینکه در تعبیرات قیامت،واژه ی (معاد) به این وزن (به معنای زمان عود یا مکان عود) در قرآن نداریم، امّا ماده (عود) آمده:

{وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ }.((1))

و او را با ایمان خالص بخوانید. و هم چنان که شما را آفریده است به سوی او باز می گردید.

در قرآن کریم، کلماتی شبیه کلمه معاد داریم، مثل کلمه (مرجع) یا (رجوع)، (یرجعون)، (میعاد) و کلمه (مآب). همه این کلمات در جایی به کار می روند که یک چیزی از یک اصلی آمده باشد، دو مرتبه به آن اصل برگردد، ولی در روایات متعدّدی با واژه معاد روبرو می شویم.

برای نمونه، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در ضمن وصایای خویش فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی اُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللهِ الَّذِی ابْتَدَأَ خَلْقَکُمْ وَإِلَیْهِ یَکُونُ مَعَادُکُم.((2))

1- اعراف/ 29.
2- نهج البلاغه، خطبه 198.

پس (از ستایش پروردگار) همانا شما را بر (رعایت) تقوای خداوند سفارش می کنم، خدایی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما به سوی اوست.

امام علی علیه السلام در بیان خود، خداوند را به عنوان مرجع بازگشت انسان ها معرفی می کند.

در برخی دعاهای اهل بیت علیه السلام نیز آخرت مرجع انسان در معاد دانسته شده است:

وَ أصْلِحْ لِی آخِرَتِی الَّتِی إِلَیْهَا مَعَادِی.((1))

و آخرت مرا که بازگشت من به سوی آن است، اصلاح کن.

و نیز امیر مؤمنان به مالک اشتر برای اصلاح جامعه فرمود:

وَلَنْ تَحْکُمَ ذَلِکَ مِنْ نَفْسِکَ حَتَّی تُکْثِرَهُمُومَکَ بِذِکْرِ الْمَعَادِ إِلَی رَبِّکَ.((2))

و تو بر نفس خویش مسلّط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت.

در جای دیگر آن حضرت می فرماید:

فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَ سَابِقُوا الآْجَالَ.((3))

پس به سوی معاد بشتابید (پیش از آنکه مرگ فرارسد) و پیشی گیرید به اعمال صالحه و طاعات، پیش از آنکه اجل ها برسد و مرگ شما را در کام خود فرو برد.

1- بحار الانوار، ج 87، ص 310.
2- نهج البلاغه، نامه 53.
3- نهج البلاغه، خطبه 183.

خلاصه یاد معاد، داروی بیماری دل ها، روشنایی قلب ها، و درمان دردها، مرهم زخم جان ها و پاک کننده پلیدی های ارواح خواهد بود. در مقابل بدون هیچ شک و تردیدی مهمترین اثر فراموشی معاد و یا کم توجهی به آن، تبهکاری و ستمگری فردی و اجتماعی انسان هاست.

مطلب دوّم: اسامی قیامت در قرآن

اشاره

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، در قیامت حوادث گوناگون و متنوعی رخ می دهد و محشر عجیب و عظیمی بر پا می گردد. از این جهت است که قرآن کریم قیامت را با نام های مناسب با پدیده های آن حوادث نامیده و با بیش از یکصد نام که مشخّص کننده چهره روز رستاخیز است به کار برده است و هر کدام بیانگر یک بعد از ابعاد آن روز بزرگ می باشد. البتّه در بیشتر نام ها کلمه یوم اضافه گردیده؛ همانند: {یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد }((1)) و {یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ }((2)) که حاکی از یکی از اوضاع و احوال روز قیامت است. لازم به یادآوری است که واژه (قیامت) در قرآن مجید هفتاد بار تکرار شده است که 46 مرتبه آن در آیات مکی و 24 بار آن در آیات مدنی قرار دارند.((3))

اکنون برخی اسامی روز قیامت را که در قرآن مجید آمده، یادآور می شویم؛

1- غافر/51.
2- طارق/ 9.
3- معجم احصایی قرآن کریم، ج3، ص1188.

جدول اسامی روز قیامت در قرآن کریم

شماره

اسم

شماره

اسم

شماره

اسم

1

یوم القیامه

17

یوم الفصل

33

یوم التغابن

2

الیوم الآخر

18

یوم کبیر

34

یوم الآزفه

3

يوم الدين

19

يوم اليم

35

يوم الجمع

4

اليوم الموعود

20

يوم محيط

36

يوم الطلاق

5

يوم الموقوف

21

يوم مجموع

37

يوم الخروج

6

يوم عبوس

22

يوم مشهود

38

يوم عسير

7

يوم الفزع

23

يوم الحساب

39

يوم الحكم

8

يوم الحشر

24

يوم عقيم

40

و الساعه

9

يوم النشور

25

يوم المحاسبه

41

و الطامه

10

يوم ثقيل

26

يوم المسأله

42

و الصاخه

11

يوم البعث

27

يوم الرّاجفه

43

والحاقّه

12

يوم الحق

28

يوم الواقعه

44

و القارعه

13

يوم عظيم

29

يوم الرادفه

45

و الغاشيه

14

يوم العريض

30

يوم الفراق

46

يوم الفرار

15

يوم التناد

31

يوم العذاب

16

يوم الحسره

32

يوم الندامه

و چندین نام دیگر، از همه آن ها استفاده

می شود که روزی باید بیاید و همگی در پیشگاه مقام ربوبیّت قرار گرفته و پس از مراحل دادگاه الاهی، هر کس به سزای اعمال خود می رسد و حقوق گروه ها کاملاً مشخّص می شوند. جمعی به سوی بهشت رهسپار و گروهی وارد جهنّم می گردد. این روز بزرگ علاوه بر این نام هایی که در جدول آمده است، نام های مخصوصی دارد که قرآن کریم آن ها را به تفصیل بیان می کند و با استناد به آیات به چند تای آن ها اشاره می شود.

الف) یکی از نام های قیامت «ساعهْ» است . این کلمه 48 بار در قرآن تکرار شده و در 40 مورد به معنای قیامت استعمال شده است. و در وجه تسمیه آن سر

ص: 438

یا اسراری نهفته است. ممکن است از آن جهت باشد که ساعت وقوع قیامت در زمانی مشخّص و وقتی دقیق است.

راغب، در مفردات می گوید: (ساعهْ) در اصل جزئی از اجزاء زمان است و از آن جا که وقوع قیامت و حساب انسان ها در آن روز به سرعت انجام می شود، از آن تعبیر به ساعت شده است. علامه مجلسی گوید: کلمه ساعت در (تفکر ساعت خیر من عبادهْ ستین سنهْ)((1)) به معنی پاره ای از زمان است یعنی لحظه ای درست اندیشیدن، بهتر از عبادت شصت سال است. برخی گفته اند: (ساعه) بر سه قسم است. 1. ساعت کبری و آن روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب است. 2. ساعت وسطی: و آن مرگ ناگهانی اهل یک قرن و زمان است. 3. ساعت صغری و آن روز مرگ هر انسانی می باشد.

در تفسیر نمونه می نویسد توجّه به این نکته لازم است که در بسیاری از آیات قرآن، بحث از قیام قیامت تعبیر به (قیام ساعت) شده است، این بخاطر آن است که (ساعه) در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظات زودگذر است و از آن جا که از یک سو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است و از سوی دیگر به مقتضای (سریع الحساب) بودن خداوند، حساب بندگان را در آن روز به سرعت می رسد. این تعبیر در مورد قیامت بکار رفته تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند. اکنون در این جا توجّه خواننده را به آیات قرآنی که در قیام قیامت به ساعت تعبیر شده است جلب می نماییم.

1- بحار الانوار ج 66 ص 293

1. خدای متعال در یک هشدار عمومی همه مردم را بدون استثناء مخاطب قرار داده می فرماید:

{یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظیمٌ }.((1))

ای مردم ! از (عذاب) پروردگارتان بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است !

2. {وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فیها وَأَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُور }.

و اینکه رستاخیز آمدنی است، و شکّی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می کند.((2))

3. {وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یَوْمَئذٍ یَتَفَرَّقُون }.((3))

آن روز که قیامت برپا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند.

4. {اِقْتَرَبَتِ السَّاعَه }.((4))

قیامت نزدیک شد.

این موضوع قابل توجّه است که تأکید خداوند در اثبات وقوع چنین روزی با قاطعیت و صراحت هشدار دهنده است، همچنان که در جای دیگر صراحتاً می فرماید:

{إِنَّ السَّاعَهَ لاَتِیَهٌ لَّا رَیْبَ فِیهَا وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُون }.((5))

1- حج/ 1.
2- حج/ 7.
3- روم/ 14.
4- قمر/ 1.
5- غافر/ 59.

روز قیامت به یقین آمدنی است، و شکّی در آن نیست ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند!

و بسیار عجیب است که جمله اخیر می فرماید: {وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُون }. چقدر مصداق این معنا روشن است که می بینیم بیشتر جمعیت جهان به امر معاد و قیامت ایمان ندارند و علّت آن همه ناروائی ها و فساد و بدبختی ها در دنیا از همین بی ایمانی و بی اعتقادی به روز رستاخیز است. البتّه همان اقلّیتی هم که ایمان به عالم آخرت دارند باز اکثر آن ها، ایمانشان سطحی و در عالم بی تفاوتی است و الّا اگر اعتقاد عمقی و حقیقی حاصل نمایند تمام مفاسد و نارواییِ های اجتماعی از آن ها دور خواهد شد.

ب - نام دیگر قیامت در قرآن (آزفةٌ) است چنانچه می فرماید:

{أَزِفَتِ الاَزِفَه لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللهِ كاَشِفَه }.((1))

آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است (و قیامت فرامی رسد)، و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختیهای آن را برطرف سازد.

«ازفهْ» در لغت به معنای (قرب و نزدیکی) استعمال می شود، روز قیامت از نظر قرآن خیلی دور نیست بلکه نزدیک است لذا قرآن قیامت را «یوم الازفهْ» خوانده است، یعنی به قیامت مدّت زیادی نمانده است.

در جای دیگر می فرماید:

{وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الآزِفَهِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمينَ }.((2))

1- نجم/ 57.
2- غافر/18.

آن ها را از روز نزدیک بترسان. روزی که از شدّت وحشت قلب ها به گلوگاه می رسد و تمامی وجود آن ها مملوّ از اندوه می گردد.

قرآن مجید به بشر هشدار جدّی می دهد تا مبادا از قیامت غافل شود، {اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فيِ غَفْلَةٍ مُّعْرِضُون}((1))؛ مردم به فکر حساب و قیامت نیستند و از آن غافل هستندولی حساب به آنان نزدیک شده است، امّا آنان از قیامت رویگردان هستند؛ از این آیه مبارکه استفاده می شود که خداوند قیامت را نه تنها نزدیک بلکه شدیداً نزدیک می داند؛ چون با کلمه (اقترب) از آن خبر داده است در جای دیگر می فرماید:

{وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيد }.((2))

بهشت به پرهیزکاران نزدیک است و فاصله ای از آنان ندارد.

درباره جهنّمیها، نیز می فرماید:

{إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا }.((3))

ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم.

خداوند متعال در جای دیگر از قرآن درباره ناباوران قیامت با لحن عجیبی این چنین می فرماید:

{إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا }.((4))

1- انبياء/ 1.
2- ق/ 31.
3- نبأ/ 40.
4- معارج/ 6و7.

تبهکاران می پندارند قیامت دور است ولی ما (که خالق جهان و انسانیم) آن را نزدیک می بینیم.

خداوند قادر حکیم خطاب به پیامبر مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید کسانی که به قیامت ایمان ندارند به زودی از تو سؤال می کنند چه کسی ما را پس از مرگ زنده می کنند.

{قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ اوّل مَرَّهٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُءُوسَهُمْ وَیَقُولُونَ مَتیَ هُوَ قُلْ عَسیَ أَن یَکُونَ قَرِیبًا }.((1))

ای پیامبر به آنان بگو همان کسی که روز نخست شما را آفرید. آنان سر خود را از روی تعجب و انکار به سوی تو خم می کنند و می گویند در چه زمانی خواهد بود؟ به آنان بگو امید اینکه آن زمان نزدیک باشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه 103 چهره دنیا و قیامت را چنین به تصویر کشیده می فرماید:

رَحِمَ اللهُ امْرَأً تَفَکَّرَ فَاعْتَبَرَ وَ اعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ فَکَأَنَّ مَا هُوَ کَائِنٌ مِنَ الدُّنْیَا عَنْ قَلِیلٍ لَمْ یَکُنْ وَ کَأَنَّ مَا هُوَ کَائِنٌ مِنَ الْآخِرَهِ عَمَّا قَلِیلٍ لَمْ یَزَلْ وَ کُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَ کُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ وَ کُلُّ آتٍ قَرِیبٌ دَانٍ.

خدا رحمت کند کسی را که در امر قیامت اندیشه کند و عبرت گرفته به ناپایداری دنیا بینا شود و باور کند آنچه از دنیا مانده به زودی نابود خواهد شد و آنچه از آخرت موجود است زوال ناپذیر

1- اسراء/ 51.

و همواره بوده است و آنچه از ساعات عمر که به حساب می آید به پایان می رسد و هر چه انتظار دارید از قبیل مرگ و قیامت، آینده است و هر آینده ای نزدیک است.

برخی از مفسرین می گویند نزدیک بودن قیامت یا به اعتقاد حتميّت و ضرورت تحقّق به وقوع آن است؛ زیرا بر اساس سخن حضرت امیر هر آینده ای نزدیک است، یا نسبت به مجموع عمر جهان ازلیت که مثلاً هزار قرن آن هم اندک محسوب می شود((1)).

ج - یکی از نام های این روز بزرگ (قارعهْ) است،

{الْقَارِعَهُ * مَا الْقَارِعَه * وَ مَا أَدْرئکَ مَا الْقَارِعَه }.((2))

آن حادثه کوبنده و چه حادثه کوبنده ای، تو چه می دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟

(قرع) کوبیدن با شدت را گویند؛ چنانچه با فرارسیدن این روز جهان طبیعت در هم کوبیده شده گویی حادثه قیام آنقدر سخت و تکان دهنده است که قلبها را به شدت می کوبد، و مردم چون مور و ملخ و پروانه پراکنده می شوند امّا کسی که در آن روز میزان عملش بر اثر داشتن حق، سنگین باشد،در بهشت در آسایش و زندگی خوش خواهد بود و کسی که میزان عمل او بر اساس حق نبوده و سبک باشد جایگاهش در جهنّم است.

1- معاد در قرآن، ج 4.
2- قارعه/ 1 - 3.

د - الطامهْ الکبری:

{فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْکُبْرَی }.((1))

هنگامی که آن مصیبت بزرگ بیاید.

قرآن در روز قیامت به روزی که پدیده ای بسیار بزرگ در آن رخ می دهد یاد کرده می فرماید: در آن روز آدمی هرچه کرده به یاد می آورد و دوزخ برای هر بیننده آشکار می گردد. (طامه) به مصیبت بزرگ می گویند که تمام مصیبت ها را تحت الشعاع قرار دهد، همان طور که قبلا نیز بازگو شد، حوادث سنگین قیامت شدایدی را به همراه دارد که برخی از آن ها روحی و بعضی بدنی است؛ ازدحام جمعیت از یکسو، حرارت ویژه آن روز از سوی دیگر و از همه مهمتر انفعال و شرمندگی از اعمال ناپسند، و بویژه اضطراب

و هراس درونی همه و همه عامل و باعث عذاب انسان می گردد، در حالی که گروهی دیگر مانند مقرّبان الاهی به نعمت های بهشت رخسارانشان شاد است. امیر مؤمنان علیه السلام در این زمینه می فرماید:

احْذَرُوا یَوْماً تُفْحَصُ فِیهِ الأَعْمَالُ وَیَکْثُرُ فِیهِ الزِّلْزَالُ وَتَشِیبُ فِیهِ الأَطْفَال. ((2))

بندگان خدا؛ برحذر باشید از روزی که در آن اعمال رسیدگی می شود، اضطراب و نگرانی در آن زیاد است و کودکان در آن پیر می شوند.

تا این جا با برخی از اسامی آخرت آشنا شدیم، ولی باید توجّه داشت که اکثر آن ها صبغه وصفی دارد که (یوم) به آن توصیف و یا به آن اضافه شده، بیان گر حالات مختلف آن روز است، شاید همه آن ها نام های رسمی قیامت

1- نازعات/ 34.
2- نهج البلاغه، خطبه 157.

نباشند، از این جهت می توان آن نام ها را همانند هزار اسم خدای سبحان که ظهور های متنوع آن حضرت در دنیا است، نسبت به آخرت ترسیم کرد که در هر نام سرّی یا اسراری نهفته است و هر اسم ظهور خاص خود را دارد.

مطلب سوّم: زمان قیامت چه وقت خواهد بود؟!

از بسیاری آیات قرآن استفاده می شود که هیچ کس از تاریخ وقوع قیامت با خبر نیست، ولی همین اندازه مسلّم است که آن روز نزدیک است، و نیز آیاتی در قرآن است که از رسول اکرم درباره زمان قیامت سؤال شده و آن بزرگوار با توجّه به وحی الاهی جواب داده است: که علم وقوع آن نزد پروردگار است:

{يَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبّی }.((1))

ای پیغمبر از تو سؤال می کنند که وقوع قیامت در چه زمانی است؟ بگو: علمش نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد.

هم چنان این انقلاب عظیم حتّی در آسمان ها وزمین سنگین و بسیار پر اهمّیت است و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی آید، و در ادامه این آیه می فرماید:

{يَسْئَلُونَکَ كَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللهِ وَلَيكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لايَعْلَمُون }.

باز از تو سؤال می کنند بر اینکه: گویی تو از وقوع آن آگاهی، باز بگو علمش نزد خداست ولی بیشتر از مردم نمی دانند که چنین

1- اعراف/ 187.

علمی مخصوص ذات پاک و اقدس اوست.

و در رابطه با همین مضمون در آیه دیگر آمده است:

{یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا }.((1))

ای پیغمبر از تو درباره زمان وقوع قیامت سؤال می کنند.

در آیه قبل جواب داده شد که علم آن نزد خداوند است، ولی برای آنکه به منکران بفهماند که هیچ کس از لحظه وقوع قیامت با خبر نبوده و نخواهد بود روی سخن را متوجه پیامبر نموده می فرماید:

{فِیمَ أنتَ مِن ذِکْرَاهَا }.

تو را با یاد آوری این سخن چکار؟

یعنی ای پیامبر تاریخ وقوع قیامت حتّی از تو پنهان است، چه رسد به دیگران، این همان علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار بوده و احدی را به آن راهی نیست. در جای دیگر با بیان تاکید می فرماید:

{إِنَّ اللهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَه }.((2))

آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست.

در آیه دیگر می فرماید:

{إِنَّ السَّاعَةَ ءَاتِیَهٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کُلُّ نَفْس بِمَا تَسْعَی }.((3))

1- نازعات/42.
2- لقمان/ 34.
3- طه/ 15.

بطور قطع قیامت خواهد آمد؛ می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق مطلب قابل توجّه و جالبی می گوید که جمله (أَكَادُ أُخْفِيهَا) نزدیک است پنهانش بدارد این است:

که نزدیک است حتّی از خودم هم کتمانش کنم، و این تعبیر کنایه از شدّت کتمان و مبالغه در آن است، چون خود آدمیان نیز وقتی می خواهند سرّی را کتمان کنند و در کتمان آن مبالغه نمایند می گویند: نزدیک است از خودم هم پنهانش بدارم، تا چه رسد به اینکه برای دیگران آنرا فاش سازم.

خداوند در آیه دیگر مطلبی را بیان می کند که حقیقتاً لرزه بر اندام هر انسانی می افکند:

{يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَر}.((1))

ای پیامبر از تو می پرسند قیامت کی خواهد بود؟ بگو: در آن زمان که چشم ها از شدّت وحشت به گردش درآید.

خلاصه از آیات بسیاری استفاده می شود که آگاهی بر موضوع وقوع قیامت برای هیچ کس ممکن نیست، جز خدای سبحان.

مطلب دیگری که در قرآن مجید به آن بسیار تاکید می کند، وقوع ناگهانی آن حادثه بزرگ است.

1- قیامت/ 6و7.

{بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلاهُمْ يُنظَرُون }.((1))

آری، این مجازات الهی بطور ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند آن چنان که توانایی دفع آن را ندارند، و به آن ها مهلت داده نمی شود!

قرآن کریم درباره ی کسانی که منکر وقوع قیامت هستند و لقای پروردگار خود را انکار می کنند می فرماید:

{قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَاءِ اللهِ حَتىَّ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ يَاحَسْرَتَنَا عَلىَ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلىَ ظُهُورِهِمْ أَلا سَاءَ مَا يَزِرُون }.((2))

آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند (و این تکذیب، ادامه می یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آن ها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند چه بد باری بر دوش خواهند داشت.

البتّه آیاتی که وقوع قیامت را نزدیک و یا دفعی می داند، ممکن است از نزدیکی وقوع، اشاره به این باشد که هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد، و

همیشه برای استقبال آن آماده باشد.

و این که در ناگهانی وقوع آن تاکید کرده شاید از آن نظر باشد که مردم

1- انبیاء/ 40.
2- انعام/ 31.

بدانند که مجال دست و پا جمع کردن خود را در آن روز ندارند که حتّی بخواهند در حین وقوع طلب عفو و آمرزش نمایند.

بنابراین یکی از علل پنهان داشتن قیامت جنبه ی تربیتی آن است که همواره باید آماده بر پا شدن آن بود و خود را مهیا کرد که این خود در تهذیب نفس فرد و جامعه و سازندگی آنان تاثیر بیشتری خواهد داشت.

مطلب چهارم: علائم و نشانه های قیامت

اشاره

بحث ما قبلاً درباره نام ها و صفات قیامت بود و نیز گفته شد که وقوع قیامت دفعی و ناگهانی است. اکنون در این جا باید دانست که برنامه خدای سبحان جلّ شأنه در مورد ظهور قیامت و پیاده کردن این امر چیست؟

هر انسانی که معتقد به عالم قیامت باشد،علاقه وافر دارد که بداند قبل از پایان عمر دنیا چه اتّفاق هایی رخ می دهد و روز رستاخیز چگونه برپا می شود؟ آیا یک تحوّل آرام و بی سر و صدا است؟ یا اینکه یک حادثه هولناک و عظیمی در جهان طبیعت به وقوع می پیوندد. آیا موضوعی مهم تر از واقعه قیامت در عالم وجود دارد؟ !

چون بحث ما در این کتاب، اثبات امر معاد ومسائل مربوط به آن از نظر قرآن و روایات است، به پیروی از این دو منبع اصیل اسلامی که مستندترین و قویترین دلیل بر اثبات هر مسأله است، که به شرح و ظهور علائم و نشانه های قیامت که به «اشراط السّاعه» تعبیر می شود تأکید فراوان نموده است، به طور خلاصه اشاره می گردد. ناگفته نماند از مجموع آیات و روایات بسیاری که از

طریق شیعه و سنی درباره اشراط و علائم قیامت، وارد شده است به دست می آید که؛ جهان امروز ما، به طور کلّی ویران و دگرگون می شود. وپس از آن، جهانی نو و آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد و زندگی تازه انسان ها در آن جهانِ نو بنا می شود. البتّه این ویران شدن جهان به معنای فنا و نابودی آن نیست؛ بلکه به معنای در هم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است، به تعبیر دیگر، شکل جهان به هم می خورد؛ امّا مواد آن نابود نمی شود. این حقیقتی است که از تعبیرات گوناگون در آیات معاد به ویژه بازآفرینی انسان از استخوان پوسیده و خروج او از قبر به خوبی دریافت می شود.((1))

در هم ریخته شدن عالم از حادثه ای عظیم خبر می دهد. چنین حوادث هولناکی نشانه وقوع قیامت و به پایان رسیدن دنیا است. زمان اتّفاق افتادن این حادثه عظیم چندان دور نیست. به هوش باشیم و فرصت را غنیمت بشماریم. {اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ}((2)) زمان با سرعت

تمام در حال گذر است و عمر جهان و انسان رو به پایان می رود. خدایی که بر همه عالم اِشراف کامل دارد و از جایگاه برتر و بالاتر ناظر امور است، به خوبی شاهد گذران سریع عمر جهان است و پایان خط آن را می بیند و به انسان ها هشدار می دهد که از خواب گران بیدار شوید! امّا انسان ها در حالی که سرمایه عمرشان در حال تمام شدن است، هم چنان به بازیگری مشغولند و از برباد رفتن سرمایه شان غافل.((3))

1- تفسیر نمونه، ج13، ص512.
2- قمر/1.
3- انبیاء/2و3.

بنابراین، اوّل باید واژه «اشراط الساعهْ» را دانست که در چه معنایی استعمال می شود. ابن منظور می گوید: (شَرَط به فتح راء) به معنای علامت و جمع آن، اَشراط است و اشراط الساعه نشانه های آن می باشد. امّا شَرط بر وزن (صبر) به چیزی می گویند که وجود شیء به آن بستگی داشته باشد و جمع آن شروط و شرایط می باشد.((1))

علائم و نشانه های قیامت

قسمت اوّل: رخدادهای پیش از قیامت

رخدادهایی پیش از وقوع قیامت و قبل از به هم خوردن نظام آفرینش، رخ می دهد و این در حالی است که انسان ها در روی زمین زندگی می کنند، و مقداری از عمر جهان کم و یا زیاد باقی مانده باشد، کلمه ی اشراط غالباً به این قسم رخدادها استعمال می شود. حالا در این بحث به بیان این قسم از اشراط السّاعهً می پردازیم، که فعلاً مورد نظر ما است که هم در قرآن و هم در روایات مطرح شده است. نخست به بررسی علائم و نشانه های مختلف که در قرآن وارد شده است می پردازیم.

ضمناً بعد از ذکر هر آیه روایاتی را که مربوط به آن آیه است، یادآور می شویم.

1. {فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنىَ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَيهُم }.((2))

آیا (آنان در ایمان آوردن) منتظر چیزی جز قیامت می باشند، که

1- لسان العرب، ج 8، ص 329، ماده شرط.
2- محمّد/ 18.

ناگهان فرا برسد (تا آنگاه ایمان بیاورند) بگو علامت و نشانه های آن تحقّق یافته است، کجا سود می بخشد ایمان آنان آنگاه که قیامت فرا رسد.

آیه مورد بحث بدون آنکه مصداق آن را بیان کند، اشاره مبهم به مسئله (اشراط السّاعهْ) دارد، از این آیه دانسته می شود که برخی از علائم قیامت تحقّق یافته است. امّا آن علامت تحقق یافته چیست؟ از این آیه چیزی دانسته نمی شود ولی برخی از مفسّران در ذیل این آیه مبارکه حدیثی ازپیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نقل کرده و گفته اند که مراد از تحقّق علامت و نشانه قیامت، بعثت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خودش فرموده است:

إِنَّمَا بُعِثْتُ أنَا وَالسَّاعَهُ کَهَاتَیْنِ ثُمَّ ضَمَّ السَّبَّابه والوُسطی.((1))

بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت، در کنار هم است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت (سبابه) را با انگشت وسط در کنار یکدیگر قرار داد. (یعنی فاصله، میان بعثت من و برپائی قیامت نیست. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر آخر الزّمان است.)

بعضی گفته اند مراد از اشراط در آیه فوق دو نیمه شدن ماه توسّط پیامبر است.

{اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انشَقَّ الْقَمَر }.((2))

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت !

ص: 453

1- این حدیث را بسیاری از مفسرین شیعه و سنّی با مختصر اختلاف نقل کرده اند. مانند: مجمع البیان،تفسیر قرطبی، فی ظلال القرآن،. روح البیان و باقی تفاسیر.
2- قمر/ 1.

2. {حَتیَّ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُم مِّن كُلّ ِ حَدَبٍ يَنسِلُونَ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِىَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَاوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فىِ غَفْلَهٍ مِّنْ هَاذَا بَلْ كُنَّا ظَلِمِينَ }.((1))

تا آن زمان که «یأجوج» و «مأجوج» گشوده شوند و آن ها از هر محلّ مرتفعی بسرعت عبور می کنند. و وعده حقّ [قیامت] نزدیک می شود در آن هنگام چشم های کافران از وحشت از حرکت بازمی ماند (می گویند:) ای وای بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم بلکه ما ستمکار بودیم!

در این آیات سخن از گشوده و باز شدن سد یأجوج و مأجوج مطرح شده و اینکه آنان به عمل پیشین خود مبادرت می کنند، و از بلندیها سرازیر می شوند، و به فساد و تباهی گری قبلی خود ادامه می دهند، با دقّت به این مطلب این نتیجه به دست می آید که این حادثه از قسم علامات اوّل روز قیامت است.

3. {فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتىِ السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشىَ النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنىَ لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَ تَوَلَّوْاْ عَنْهُ وَقَالُواْ مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ إِنَّا كاَشِفُواْ الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائدُونَ }.((2))

پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد... که همه مردم را فرامی گیرد این عذاب دردناکی است! (می گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم. چگونه: و

1- انبیاء/ 96 - 97.
2- دخان/10 - 15.

از کجا متذکّر می شوند با اینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد! سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته ای دیوانه است!» ما عذاب را کمی برطرف می سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی گردید!

مفسران درباره ی این آیه ی مبارکه اقوال مختلفی دارند ما آن تفسیری را که هم موافق ظاهر آیه و هم مطابق اخبار متعددی است که در منابع تفسیر شیعه و سنّی آمده است، می آوریم و آن این است که: آیه اشاره دارد به یکی از نشانه های نزدیک شدن قیامت که مربوط به اشراط و علامت قیامت از قسم نخست خواهد بود؛ یعنی پیش از آنکه رستاخیز بر پا شود، آسمان را دود فرا می گیرد، و مردم دست به دعا بلند می کنند، و درخواست برطرف شدن آن را می نمایند، خطاب می آید که شما به گفتار پیامبر ما توجّه نکردید، و او را به دیوانگی یا آموزش داده شده ی از جانب غیر خدا، متهم کردید، ما عذاب را کمی از شما بر طرف می کنیم، باز شما به اعمال زشت خود باز می گردید، مؤیّد این احتمال آیه بعد است که می فرماید:

{يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُون }.((1))

(ما از آن ها انتقام می گیریم) در آن روز که آن ها را با قدرت خواهیم گرفت آری ما انتقام گیرنده ایم.

مسلّماً این روز (دوّم) روز رستاخیز است، به نشانه اینکه آنرا کبری توصیف نموده است. در این صورت تناسب ایجاب می کند که حوادث قبلی مربوط به پیش از رستاخیز باشد، که آن روز از اشراط باشد که مردم در آن روز نیز از

1- دخان/ 16.

عذاب الاهی عبرت نمی گیرند و روز دوّم مربوط به خود قیامت.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که آن حضرت فرمود:

چهار چیز از نشانه های نزدیک شدن قیامت است: اوّل ظهور دجّال، و دیگری نزول عیسی، و سوّم آتشی است که از قعر سرزمین عدن بر می خیزد و چهارم دخان (دود) است.

یکی از اصحاب سؤال می کند، دخان چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آیه فوق را تلاوت فرمود: {فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ } و سپس افزود:

یملأ ما بین المشرق والمغرب یمکث اربعین یوما ولیله امّا المؤمن فیصیب منه کهیئه الزکمه وامّا الکافر بمنزله یخرج من منخریه واذنیه ودبره!

دودی است که بین مشرق و مغرب را پر می کند، و چهل شبانه روز باقی می ماند، امّا مؤمن حالتی شبیه به زکام به او دست می دهد، و کافر همچون مستان خواهد بود، و دود از بینی و گوش ها و پشت او بیرون می آید((1)).

4. {وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُواْ بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ }.((2))

و هنگامی که فرمان عذاب آن ها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبنده ای را از زمین برای آن ها خارج می کنیم که با آنان تکلّم می کند (و می گوید) که مردم به آیات ما ایمان نمی آوردند.

ص: 456

1- تفسیر درّ المنثور ج 6 ص 29.
2-) نمل/ 82.

مسأله (دابّهْ الأرض) یک مسأله پر پیچ خم و پر رمز و راز است که ابهامات بسیاری اطراف آن را فراگرفته است.

علّامه طباطبایی در تفسیر «دابّهْ الأرض» می نویسد:

این جمله بیان کننده یکی از آیات خارق العاده است. سپس می افزاید: در قرآن، آیه ای نیافتم که بتواند این آیه را تفسیر کند و روشن کند که مراد از تکلّم این دابّه چیست و صفات آن چگونه است و چطور از زمین خارج می شود و به مردم چه می گوید. سیاق آیه بهترین گواه است بر این که می خواسته به اجمال و به نحو سر بسته از آن بگذرد؛ در نتیجه معنای آیه چنین می شود که وقتی کار مردم به آن جا رسید که به آیات مشهوده ارضی و سماوی ایمان نیاوردند و زمینه ایمان از طریق تفکّر و اندیشه و عبرت گرفتن از بین رفت، وقت آن فرا می رسد که آیات خارق العاده ای را که به آن هاوعده داده بودیم، نشان داده تا آن که به ناچار اعتراف به حق کنند. «پس از زمین جنبده ای خارج می کنیم که با آن ها سخن بگوید».((1))

شیعه معتقد است در قرآن، توضیحی در این باره وجود ندارد و باید در احادیث جست وجو کرد. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دابهْ الأرض، به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده است. در همین رابطه، روایتی است از علی ابن ابراهیم مهزیار که از امام زمان سؤال می کند:

مَتَی یَا ابْنَ رَسُولِ الله؟؛ این امر در چه زمانی اتّفاق می افتد؟ فَقَالَ علیه السلام :

1- المیزان، ج15، ص396.

إذا حیل بینکم وبین سبیل الکعبه ... تَخْرُجُ دَابَّهُ الْأَرْضِ مِنْ بَیْنِ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَی وَ خَاتَمُ سُلَیْمَانَ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَی الْمَحْشَر.((1))

آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که میان شما و کعبه مانعی قرار گیرد ... از میان صفا و مروه جنبنده زمین بیرون می آید

و عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست، و مردم را به سوی محشر می کشاند.

پس خروج دابّهْ الارض از نشانه های قیامت است.

5. {وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا مِّمَّن یُکَذِّبُ بِایَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ }.((2))

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!

از آیه مبارکه استفاده می شود این حشر زنده شدن، مخصوص عدّه ای است و غیر از حشر و زنده شدن عمومی در روز قیامت می باشد. زیرا در آن روز همه مردم محشور می شوند. چنانچه می فرماید:

{یَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبالَ وَتَرَی الأَرْضَ بارِزَهً وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً }.((3))

روزی را (به یاد آور) که کوه ها را به حرکت در آوردیم و زمین را آشکار (و مسطح) می بینی و همه آنان (انسانها) را برمیانگیزیم و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

1- غیبت شیخ طوسی، ص266.
2- نمل/ 83.
3- کهف/ 47.

در آیه دیگری، درباره حشر قیامت آمده است:

{وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمیعاً }.((1))

بیاد بیاور روزی را که همه آنان را محشور می کنیم.

مرحوم شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی هر کدام استدلال کرده اند بر اینکه آیه دلالت بر رجعت در آخر الزّمان دارد. در تفسیر المیزان و تفسیر نمونه نیز در ذیل آیه فوق می نویسد: این حشر مربوط به همین دنیا در آستانه قیامت است، نه حشر در قیامت. چون حشر در قیامت همگانی است و احدی را جانمی گذارد.

در هر حال درباره این آیه و نیز آیه قبل بحث مفصّلی در کتاب «رجعت در عصر ظهور» صورت گرفته است. کسانی که بخواهند پیرامون این دو آیه و هم چنین روایاتی که در این زمینه وارد شده، به صورت گسترده بررسی کنند، چنانچه به این کتاب رجوع نمایند به این نتیجه خواهند رسید که در این دو آیه، دو علامت و نشانه از علائم رستاخیز از قسم اوّل بیان شده است.

اوّل: علامت قیامت، خروج دابّهْ است که از زمین بیرون می آید و با مردم سخن می گوید: دوّم: از زنده شدن گروهی از هر امّت سخن می گوید که گروه خاصّی را یادآور می گردد که این روز همان عصر رجعت است.

6. {وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَهِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیم }.((2))

و او [مسیح] سبب آگاهی بر روزقیامت است. (زیرا نزول عیسی

1- أنعام/ 22.
2- زخرف/ 61.

گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است!

آنگاه که پیامبر گرامی مشرکان را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

{إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّم }.((1))

شماها و آنچه آن ها را می پرستید هیزم دوزخ خواهند بود.

مشرکان اعتراض نموده و گفتند: در این صورت تکلیف حضرت مسیح چیست؟ زیرا او هم مورد پرستش اقوام نصاری است، قرآن در پاسخ آنان ضمن آیاتی مطالبی را یاد آور می شود که یکی از آن ها همین آیه مورد بحث ما است و آن این که مسیح واجد چیزی از الوهیت، نیست، وجود او یکی از عوامل آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز است.

البتّه قرائت مشهور در آیه «علم» بر وزن «حلم» است یعنی مایه آگاهی، در حالی که برخی آن را (علم) بر وزن «سلف» قرائت نموده اند که به معنی نشانه و علامت است یعنی وجود مسیح علامت تحقّق رستاخیز می باشد. ولی اکنون باید دید وجود مسیح در چه زمانی از نشانه های رستاخیز است آیا در آن روز که از مادر متولّد شد، یا در روز دیگر؟

در این مورد محدثان شیعه و سنّی می گویند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کیف انتم إذا نزل فیکم ابن مریم و إمامکم منکم»((2)) چگونه خواهید بود وقتی حضرت

1- انبیاء/ 98.
2- بحار الأنوار، ج14، ص 344؛ صحیح مسلم،ج1، ص 94.

عیسی بن مریم علیه السلام نازل شود و امام شما (حضرت صاحب الامر) از شما باشد. در این زمینه روایت دیگری وجود دارد که حضرت مسیح در زمان ظهور حضرت مهدی فرود می آید، و در همین شرایط است که وجود او از علائم آخرت می باشد. در تفسیر آیه قول دیگری نیز هست. که می گوید: وجود حضرت عیسی علیه السلام خود حادثه خارق العاده و یک نوع معجزه بود، و همچنین زنده کردن مردگان که یکی از معجزات او به شمار می رفت، از دلائل امکان قیامت است زیرا قیامت جز یک معجزه بزرگ که در آن مردگان زنده می شوند، چیز دیگری نیست و با مشاهده معجزه وجود مسیح، و کارهای خارق العاده او، نباید درباره رستاخیز شک و تردید کرد، در این صورت معنی آیه این است که مجموع زندگانی مسیح یکی از دلائل ممکن بودن رستاخیز می باشد چرا درباره آن شک و تردید می کنید؟ و اگر بنا است در مورد حضرت مسیح بیندیشید، او را از این جهت مورد مطالعه قرار دهید نه از آن نظر که او معبود و خدا بود؟

مؤیّد این تفسیر جمله «فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا» است که شک نکردن در قیامت را متفرع بر وجود حضرت مسیح نموده است هر چند این جمله با تفسیر نخست نیز چندان مخالفت ندارد زیرااگر وجود عیسی در ظرفی، از علائم قیامت باشد، با دیدن علامت، نباید درباره معاد شک کرد.((1)) ناگفته نماند درباره علائم و نشانه های قیامت روایات زیادی از شیعه و سنّی وارد شده است. از آن جا که بررسی همه این روایات نیاز به بحث گسترده ای دارد، ما در این جا به طور

ص: 461

1- این قول در تفسیر المیزان مورد قبول واقع شده است. ج 18، ص 125.

فشرده به چند روایت دیگر که علائم رستاخیز را یادآور شده اند، اکتفا می کنیم:

الف) حُذِیفهِ بنِ اَسید قالَ: کانَ النّبی صلی الله علیه و آله وسلم فی غُرفَه وَنحنُ اَسفَل مِنهُ فَاطَّلَعَ اِلَیْنَا فَقَالَ ما تَذکُرونَ؟ قُلنا: السَّاعَه، قَالَ إنَّ السَّاعَهُ لایتَکَوَّنُ حَتَّی تَکُونَ عَشْرُ آیَاتٍ: خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ فی جَزِیرَهِ الْعَرَبِ، وَالدُّخَانُ وَالدَّجَّالُ وَدَابَّهُ الأَرْضِ وَیَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْره عَدَن تَرحَلَ النَّاسَ...

وَنُزولُ عیسی بن مَریمُ اَو ریحٌ تُلقِی النّاسَ فی البَحر.((1))

حذیفه بن اسید می گوید: ما و گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرگرم گفتگو بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از موضوع مورد گفتگوی ما سؤال کرد، گفتیم: درباره قیامت سخن می گوییم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قیامت برپا نمی شود مگر آن که ده آیه و نشانه از حوادث غیر طبیعی رخ دهد: فرورفتگی در زمین، در ناحیه مشرق، پدیدار می گردد. شکافی در ناحیه مغرب زمین نمودار می شود. در جزیرهٔ العرب نیز در زمین شکافی پدید می آید. دودی در آسمان پدیدار می گردد. دجّال ظاهر می شود. جنبنده ای از زمین بیرون می آید. یأجوج و مأجوج بر مردم هجوم می آورند. خورشید از سمت مغرب طلوع می کند. آتش از ناحیه عدن نمودارمی گردد. عیسی بن مریم علیهم السلام باز می گردد، یا بادی که مردم را به دریا پرت می کند.

در این روایت یکی از اشراط ده گانه، نزول حضرت عیسی علیه السلام ذکر شده که

1- صحیح مسلم، ج8، ص179. این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل نموده، ولی نشانه دهم را ذکر نکرده است. در بحار الانوار، ج6؛ ص303 نیز به نقل از خصال، آن را روایت کرده است.

از نشانه های قیامت دانسته شده است، جابر بن عبد الله می گوید:

سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول: ینزل عیسی بن مریم فیقول أمیرهم: تعال صلّ بنا. فیقول: لا. إنّ بعضکم علی بعضٍ أمراء تکرمهً من الله لهذه الأُمّه.((1))

از نشانه های قیامت نزول حضرت عیسی علیه السلام است. در آن هنگام سالار آنان می گوید: بیا برای ما نماز بگذار تا به تو اقتدا کنیم. حضرت عیسی علیه السلام نمی پذیرد و می گوید خداوند متعال از باب گرامیداشت این امّت (آخر الزمان) برخی از شما (حضرت مهدی«عج») را بر دیگران بزرگ وسالار قرار داده است.

ب) ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِی نَصْرٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم عَشْرٌ قَبْلَ السَّاعَهِ لَا بُدَّ مِنْهَا السُّفْیَانِی وَالدَّجَّالُ وَالدُّخَانُ وَالدَّابَّهُ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولُ عِیسَی علیه السلام وَ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِجَزِیرَهِ الْعَرَبِ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَی الْمَحْشَرِ.((2))

از عامر بن واثله، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که پیامبر فرمود: ده چیز پیش از قیامت حتماً واقع می شود: خروج سفیانی، دجّال، دود (آسمانی)، جنبنده، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام و شکافی در مشرق، و شکافی در جزیرهْ العرب و آتشی از ناحیه عدن، مردم را به طرف محشر سوق می دهد.

1- نور الثقلین، ج 4، ص 611.
2- بحار الانوار، ج52، ص209.

در این مورد، روایات زیادی وجود دارداما چون بنای این کتاب حتی الامکان اختصار است ما از ذکر همه آن ها صرف نظر نمودیم، و به ذکر دو روایت - به عنوان «اشراط السّاعهً» درباره اخلاق و رفتار مردم قبل از رستاخیز و اینکه مردم در آن زمان از برنامه های دینی فاصله می گیرند، - این قسمت را خاتمه می دهیم که ذیلاً اشاره می شود:

1. قال صلی الله علیه و آله وسلم : إن من أشراط الساعه أن یرفع العلم ویظهر الجهل ویشرب الخمر ویفشو الزّنا.((1))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، آشکار شدن جهل، شراب خواری و زناکاری فراوان است.

2. از مشروح ترین و جامع ترین روایاتی که نشانه های قیامت را به گونه ای گسترده بیان کرده است - که در افکار و رفتار انسان ها چگونه تحوّلاتی پدید می آید - روایت عبدالله بن عباس است که از رسول مکرّم اسلام نقل نموده است:

عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَجَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وسلم حَجَّةَ الْوَدَاعِ فَأَخَذَ بَابَ الْکَعْبَهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُکُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَهِ وَکَانَ أَدْنَی النَّاسِ مِنْهُ یَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ فَقَالَ بَلَی یَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِیَامَهِ إِضَاعَهَ الصَّلَاهِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَالْمَیْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِیمَ الْمَالِ وَبَیْعَ الدِّینِ بِالدُّنْیَا فَعِنْدَهَا یُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَجَوْفُهُ [فِی جَوْفِهِ] کَمَا یَذُوبُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ مِمَّا یَرَی مِنَ الْمُنْکَرِ فَلَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُغَیِّرَهُ.

1- نور الثّقلین، ج5، ص 37؛ روضهً الواعظین، ج2، ص 485.

عبد الله بن عباس می گوید: ما با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همراه بودیم. حضرت حلقه در کعبه را گرفت و رو به ما کرده، فرمود: آیا شما را از نشانه های قیامت آگاه سازم؟ سلمان که در آن هنگام از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک تر بود عرض کرد: آری ای پیامبر خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

از نشانه های قیامت ضایع سازی نماز، پیروی از خواسته های نفسانی، میل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیاست. در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، چنان که نمک در آب، از این همه زشتی ها که می بیند و بر تغییر آن توانایی ندارد.

قَالَ سَلْمَانُ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَاى وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ يَا سَلْمَانُ إِنَّ عِنْدَهَا أُمَرَاءَ جَوَرَةً وَوُزَرَاءَ فَسَقَةً وَ عُرَفَاءَ ظَلَمَةً وَ أُمَنَاءَ خَوَنَةً.

سلمان عرض کرد: آیا چنین امری واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن زمان زمامدارانی ستمگر و وزرای فاسق، کارشناسانی ستمگر و امنایی خائن بر مردم حکومت می کنند.

سلمان پرسید: آیا چنین چیزی واقع خواهد شد ای رسول خدا؟!

فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست

اوست ای سلمان، در آن هنگام زشتی ها زیبا و زیبایی ها زشت می شود. امانت به خیانتکار سپرده می شود و امانتدار خیانت می کند. دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب.

سلمان پرسید: آیا چنین چیزی واقع خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ای سلمان.

فَعِندَها تَکون إِمَارَهُ النِّسَاءِ وَ مُشَاوَرَهُ الْإِمَاءِ وَ قُعُودُ الصِّبْیَانِ عَلَی الْمَنَابِرِ... .

آن روز حکومت به دست زنان و مشورت با بردگان خواهد بود. کودکان بر منبرها می نشینند.

و دروغ، ظرافت، زکات، غرامت و بیت المال، غنیمت شمرده می شود. مردم به پدر و مادر بدی می کنند و به دوستان نیکی و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود. سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود. باران کم می بارد. صاحبان کَرم، خسیس و تهی دستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به هم نزدیک می گردد. یکی می گوید: چیزی نفروختم، دیگری می گوید: سودی نبردم و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند.

سلمان گفت: آیا این امر واقع خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند آنان را می کشند و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می شمرند. اموال آنان را غارت می کنند. احترامشان را پایمال می سازند. خونهایشان را می ریزند. دل ها را پر از عداوت و وحشت می کنند و همه مردم را ترسان و مرعوب می بینی.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شودای پیامبر خدا؟! فرمود: آری

قسم به آن کسی که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می آورند و امّت من رنگ به رنگ (متلوّن) می گردند. در آن روز وای بر ضعیفان امّت از آنان و وای بر آنان از عذاب الاهی. نه بر صغیر ترحم می کنند و نه به کبیر احترام می گذارند و نه گنه کاری را می بخشند. بدن هایشان همچون آدمیان است، ولی دلهایشان دل های شیاطین.

سلمان گفت: آیا این چنین خواهد شد ای رسول خدا؟! فرمود: آری، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست ای سلمان. در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند و زنان به زنان و بر سر پسران به رقابت برمیخیزند، آن سان که برای دختران در خانواده هایشان. مردان خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند. زنان بر زین سوار می شوند. لعنت خدا بر آنان باد.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری قسم به کسی که جانم در دست اوست».

يَا سَلْمَانُ إِنَّ عِنْدَهَا تُزَخْرَفُ الْمَسَاجِدُ كَمَا تُزَخْرَفُ الْبِيَعُ وَالْكَنَائِسُ وَيُحَلَّى الْمَصَاحِفُ وَتَطُولُ الْمَنَارَاتُ وَتَكْثُرُ الصُّفُوفُ بِقُلُوبٍ مُتَبَاغِضَةٍ وَ أَلْسُنٍ مُخْتَلِفَةٍ.

ای سلمان. در آن زمان به تزیین مساجد می پردازند؛ چنان که یهود و نصارا معابد را تزیین می کنند. قرآن ها را می آرایند. مناره های مساجد طولانی و صفوف نمازگزاران فراوان، امّا دل ها دشمن یکدیگر و زبان ها مختلف است.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان. در آن هنگام پسران امّت و مردان آنان با طلا زینت می کنند و لباس های ابریشمین و دیباج می پوشند و از پوست های پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در قبضه قدرت اوست ای سلمان. در آن هنگام ربا آشکار می گردد. معاملات با غیبت و رشوه انجام می پذیرد و دین را فرو می نهند و دنیا را بالا می برند.

سلمان گفت: آیا این امر شدنی است یا رسول الله؟! فرمود: آری

ص: 467

سوگند به کسی که جانم به دست اوست. ای سلمان. در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد وحدّی برای خدا اجرا نمی شود، امّا با این حال به خدا زیان نمی رسانند.

سلمان گفت: آیا این چنین خواهد شد ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، در آن هنگام زنان خواننده و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود و اشرار امّتم به دنبال آن می روند.

سلمان گفت: آیا این چنین می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست».

يَا سَلْمَانُ وَعِنْدَهَا تَحُجُّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِى لِلنُّزْهَهِ وَتَحُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتِّجَارَهِ وَتَحُجُّ فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَهِ فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللهِ وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ وَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللهِ وَيَكْثُرُ اوّلادُ الزِّنَا وَيَتَغَنَّوْنَ بِالْقُرْآنِ وَيَتَهَافَتُونَ بِالدُّنْيَا.

ص: 468

ای سلمان. در آن هنگام ثروتمندان امّتم برای تفریح به حج می روند و طبقه متوسّط برای تجارت و فقرای آنان برای ریا و تظاهر. در آن زمان گروه هایی پیدا می شوند که قرآن را برای غیرخدا فرا می گیرند و با آن همچون آلات لهو رفتار می کنند و اقوامی بر سر کار می آیند که برای غیر خدا علم دین را فرا می گیرند. فرزندان نامشروع فراوان می شود. قرآن را به صورت غنا می خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای پیامبر خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست اوست ای سلمان. این در زمانی است که پرده های حرمت دریده می شود، بدان بر نیکان مسلّط، دروغ زیاد، لجاجت آشکار، فقر فزونی یافته و مردم با انواع لباس ها با یکدیگر فخر می فروشند. باران های بی موقع می بارد. قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند. مؤمن در آن زمان از همه امّت خوارتر است. قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می کنند، پس آنان را در ملکوت آسمان ها افرادی پلید و آلوده می خوانند. سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن زمان ثروتمند رحمی به فقیر نمی کند، تا آن جا که نیازمندی در میان جمعیت برمی خیزد و اظهار نیاز می کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد.

سلمان گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود: آری

سوگند به کسی که جانم به دست اوست ای سلمان. در آن هنگام «روبیضه» سخن می گوید. سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا «روبیضه» چیست؟ فرمود: کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت.

در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین بر می خیزد، آن چنان که هر گروهی می پندارد این فریاد در منطقه اوست. باز مدّتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند و منظورم طلا و نقره ای به درد نمی خورد. این است معنای سخن پروردگار: (فقد جاء أشراطها)». ((1))

قسمت دوّم: رخدادهای هنگام وقوع قیامت

یک نوع حوادث و تحوّلات در سراسر نظام کائنات رخ می دهد که بلافاصله سبب به هم خوردن نظام آفرینش می گردد. این نوع علائم را می توان (مشاهد الساعه) نامید؛ یعنی حوادثی که وقوع آن ها خبر قطعی از پایان یافتن عمر دنیا و وقوع قیامت می دهد. از آغاز این نشانه ها مشخّص می شود که عمر جهان دیگر سپری می گردد و حیات دنیوی آن ها پایان خواهد یافت.

این نشانه ها عبارت است از دگرگونی های کیهانی همانند حوادث مهمّ آسمان، زمین، دریاها، کوه ها، خورشید و ستارگان و .... در یک کلمه می توان گفت: نظام کنونی موجود فروریخته و قیامت موعود برپا می گردد و زندگی نوینی

1- تفسیر نور الثّقلین، ج5، ص 35؛ بحار الانوار، ج6، ص 305.

از آفرینش شروع می شود، زیرا این پایان حقیقی حیات نیست بلکه خود نویدبخش حیات نوین و جاودان می باشد. همان حیاتی که قرآن آن را قیامت و رستاخیز می نامد. البتّه عقل و خرد نیز چنین حکم می کند که نظام نوین زندگی در نظام متغیر و فرسوده پیشین ممکن نیست بلکه باید این طرح نو، در جهان نو؛ با قوانین جدید و ثابت پیاده شود.

طبعاً چنین حادثه ای شگفت و شکننده خواهد بود. اکنون به قسمتی از آیاتی که در این زمینه وارد شده است توجّه کنید؛

{إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ }.((1))

در آن زمان خورشید و ستارگان در هم پیچیده و تیره.

{وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَت }.

در آن زمان کوه ها به حرکت درآیند.

{وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ }.((2))

ماه و خورشید با خارج شدن از مدار به هم می پیوندند.

{إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها }.((3))

زلزله عظیمی کره زمین را چنان می لرزاند که همه چیز در هم کوبیده می شود.

1- تکویر/1 - 3.
2- قیامت/9.
3- زلزله/1.

و این زلزله اشاره به نوع خاصی از زلزله دارد که دیگر هیچ چیزی به حال خودش باقی نمی ماند.

{وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها }.

آنچه زمین در درون خود دارد بیرون خواهد ریخت.

«أثقال» جمع «ثَقَل» با دو فتحه است. یعنی متاع و اثاث البیت، و حاصل آن که آنچه در شکم زمین که خارج از ماهیت آن است، آن ها را بیرون می ریزد؛ ظاهراً مقصود آیه انسان ها هستند که از درون زمین بیرون می آیند.

{لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا }.((1))

تمام پستی و بلندی های زمین یکسان و صاف می شود.

{وَإِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ }.((2))

دریاها شکافته و جاری می شود.

{وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ }.((3))

و آب های مواج به شعله های آتش تبدیل می گردد.

{وَحُمِلَتِ الأَرْضُ وَالْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً }.((4))

زمین و کوه ها از جا برداشته و یکباره در هم کوبیده و متلاشی می گردند.

1- طه/107.
2- انفطار/3.
3- تکویر6.
4- حاقه/14.

{وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ }.((1))

و همچون پنبه زده شده در هم می ریزند.

علّت از هم پاشیدگی کوه ها شاید زلزله ای باشد که در آستانه قیامت رخ می دهد.

{يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضُ وَالْجِبالُ وَكانَتِ الْجِبالُ كَثيباً مَهيلاً }.((2))

روزی که زمین و کوه ها به لرزه آید و کوه ها به صورت تلّی از شن درآید.

{وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا }.((3))

و چون گرد و غبار در فضا پراکنده می گردند.

{فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ }.((4))

آسمان شکافته و همچون روغن مذاب، گلگون گردد.

{يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ }.((5))

و آسمان هم چون فلز گداخته می شود.

{يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَىِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ }.((6))

روزی که آسمان را همچون طومار در هم می پیچیم.

1- معارج/9.
2- مزمل/14.
3- واقعه/5و6.
4- رحمان/37.
5-) معارج/8.
6- انبیاء/104.

{فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبینٍ }.((1))

پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.

{وَ إِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ }.((2))

آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند.

{فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَت }.((3))

آن زمان که ستارگان، محو و تاریک گردند.

{یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَات }.((4))

روزی که این زمین به زمین دیگر وآسمان ها به آسمانی دیگر تبدیل شود.

{الْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ وَما أدْراکَ مَا الْقارِعَةُ یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ وَتَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ }.((5))

کوبنده، چیست کوبنده؟ و تو چه دانی که کوبنده چیست؟ روزی که مردم چون پروانه[های] پراکنده گردند، و کوه ها مانند پشمِ زده شده رنگین شود.

در این آیه اشاره به وضع انسان های سرگردان شده است که در نخستین ضربه ها به قدری وحشت زده به هیجان می آیند که همچون پروانگانی که پی در

1- دخان/10.
2- انفطار/2.
3- مرسلات/ 8.
4- ابراهیم/ 48.
5- قارعه/ 1 - 5

پی به شعله های شمع ها می کوبند تا بسوزند و نابود شوند، خود را به هر طرف می زنند! گرچه داستان نویسان و قصه گویان معروف و مشهور درباره ی پروانه و شمع در اذهان مردم داستان ها و تشبیهات عجیب و غریب تعریف و تحریر نموده اند، همچنین شاعران خوش سلیقه شعرهای متنوع

سروده و ترسیم کرده اند بر اینکه پروانه ی عاشق همیشه قربانی راه عشقِ که به معشوق بی رحم و سنگدلی همچون شمع دارد می شود، می سوزد. و حال آنکه پروانه هرگز قربانی راه عشق به شمع نمی شود بلکه قربانی راه فراموشکاری خویش است زیرا پروانه حافظه اش به قدری ضعیف است که با نزدیک شدن به شعله ی شمع و احساس سوزش گرما فوراً به عقب بر می گردد، امّا با گذشت یک لحظه، فراموشی به او دست می دهد، مجدّداً به سوی شعله ی شمع بر می گردد، این کار را آنقدر تکرار می کند تا جان خود را از دست بدهد.

و شاید تشبیه مردم در آیات مذکور به پروانه های پراکنده به هنگام ظهور نخستین نشانه های وحشتناک رستاخیز برای نشان دادن عظمت حادثه است که افکار و عقل ها را از کار می اندازد و هوش و حافظه را به کلی از بین می برد؛ جمعیّت گاه به آنطرف و گاه به این طرف همانند مستان در حرکتند.

این بود قسمتی از نشانه های جهان دیگر درآیات.

امیرمؤمنان علیه السلام که سخنش آثار علم الاهی، و بوی عطر سخن پیامبر را به همراه دارد.

در نهج البلاغه به برخی از نشانه های قیامت اشاره نموده و می فرماید:

تَدُکُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ وَالصُّمُّ الرَّوَاسِخُ فَیَصِیرُ صَلْدُهَا سَرَاباً رَقْرَقاً

ص: 475

وَمَعْهَدُهَا قَاعاً سَمْلَقاً فَلا شَفِيعٌ يَشْفَعُ وَلا حَمِيمٌ يَنْفَعُ وَلا مَعْذِرَهٌ تَدْفَعُ.((1))

کوه های محکم و سر به فلک کشیده فرو می ریزند و قسمت های سخت آن نرم، چون سرابی می ماند. کوهستان ها با زمین هم سطح می گردد چنان که نه پستی و نه بلندی موجود است. در آن روز نه شفیعی شفاعت کند، و نه خویشاوندی حمایت نماید، و نه پوزشی پذیرفته گردد.

امّا از چگونگی آینده جهان با محاسبات علمی چندان نمیتوان خبر داد. منبع این دگرگونی، قرآن و روایات ائمّه معصومین علیه السلام است که به گوشههایی از آن اشاره شد، امّا این که چگونه رخ خواهد داد، روشن نیست. تنها چیزی که از این شرایط می توان به دست آورد، این است که در چنین شرایطی وحشت و هراس همه را فرا می گیرد، جز کسانی که قلبی مالامال از ایمان و محبّت به خداوند دارند. در این هنگام شیپور مرگ همگان دمیده می شود و همه جز آنهایی را که خداوند بخواهد می میرند. ((2))

مطلب پنجم: اثبات معاد

در همه ی افراد بشر، از طریق فطرت میل به بقا و ادامه زندگی کاملا به روشنی مشهود و محسوس است و هیچ انسانی از زندگی و ادامه آن نمیگریزد. به عکس از هر گونه زوال و نابودی رنج می برد و از آن می گریزد و حتّی آنانی که دست به انتحار و خودکشی می زنند،

میل به بقای زندگی دارند و چون زندگی

1- خطبه 195، ص 309.
2- زمر/68.

کنونی را رنج آور و درد خیز می انگارند، انتحار می کنند تا خود را از رنج برهانند و به یک زندگی مطمئن و دائمی برسند. چنین میل مشهود فطری، نشانهی زندگی پس از مرگ است که معروف به «برهان حبّ زندگی ابدی» می باشد. بنابراین یک زندگی دائم و حیات مصون از مرگ، در عالم وجود دارد که شوق به زندگی دائمی در نهاد هر انسانی نهفته است. همانند تشنگی که در همه موجودات نباتی و حیوانی و انسانی وجود دارد، این خود دلیل بر وجود یک چیزی است که رفع آن تشنگی کند. اگر چنین امر فطری و اشتیاق به حیات جاودان و ابدی در جهان آفرینش نمی بود، از سوی خداوند حکیم این اشتیاق نهفته که در درون هر انسانی وجود دارد لغو، بیهوده و بی هدف می بود؛ و حال آنکه خداوند، حکیم علی الاطلاق و خالی از نقص است و هیچ کاری از کارهای او بدون حکمت و غایت عقلایی نیست. بنابراین مجموعه نظام آفرینش و از جمله

علاقه انسان به حیات ابدی، دلیل بر وجود آن حیات و هدف نهایی خواهد بود؛ آن هدف نهایی، جز ذات مقدس حق و وصول به کمال مطلق و مشاهده جمال ربوبی نمی تواند باشد و در حدیث قدسی می خوانیم:

یابن آدم ! خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی.((1))

ای فرزند آدم ! همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم.

خداوند عالم همانگونه که مبدء المبادی است، غایهْ الغایات نظام وجود نیز می باشد. در قرآن کریم می خوانیم: {إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعونَ}((2)) و {إِنَّ إِلَی رَبِّکَ

1- شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج 1، ص 139؛ علم الیقین، فیض کاشانی، ج1، ص68.
2- بقره/ 156.

الرُّجْعَى }((1))؛ «به طور یقین بازگشت به سوی پروردگارت خواهد بود». و {یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحًافَمُلَاقِیه }((2))؛ ای انسان! تو با مشقّت رهسپار به سوی پروردگار خویش می باشی و ملاقات کننده او خواهی بود». به هر حال، خداوند عالم می فرماید: {کُلُّ نَفْسٍ ذَائقَهُ الْمَوْتِ }((3))؛ «هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید». زندگی جاوید و حیات مصون از مردن در دنیا ممکن نیست. البتّه داستان معروف و مشهور «اکسیر جوانی» و «آب حیات» را شنیده اید، که بشر برای آن ها افسانه ها به هم بافته و آرزوها در دل پرورانده است. این همه داستان پردازی و گفتگو حکایت از یک چیز می کند و آن مسأله عشق و علاقه به ادامه حیات و فرار از پایان زندگی است. حال آن که همه می دانند، نه اکسیر جوانی وجود دارد و نه آب حیات از آسمان می بارد و نه از زمین می جوشد.((4))

و به حکم قرآن کریم که می فرماید:

{وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِّتَّ فَهُمُ الخالِدُون }.((5))

و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابد ندادیم (تا به تو دهیم) آیا اگر تو بمیری آنان ابدا به دنیا زنده مانند؟!

آیه مبارکه صراحت دارد که هیچ فردی در این عالم برای همیشه نمی ماند و

1- علق/ 8.
2- انشقاق/ 6.
3- آل عمران/185.
4- اگر در جایی اسم از آب حیات برده شده، قطعاً زندگی جاوید در دنیا نیست. ممکن است کنایه از ایمان و معرفت باشد که مؤمن عارف از آن بهره مند می گردد.
5- انبیاء/34.

بر این اساس، باید عالمی وجود داشته باشد که سراسر آن حیات بوده و از گزند مرگ مصون باشد و آن عالم، همان قیامت است که خداوند حکیم می فرماید:

{إِنَّ الدَّارَ الاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ }.((1))

و بی تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است.

برخی از محقّقین و مفسّرین بزرگ جهان اسلام

در رابطه با دلائل عقلی در اثبات معاد مطالب مفیدی تحت عنوان «برهان حکمت» آورده اند: اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران جنینی را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنین ها در لحظه تولّد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سردرگمی وجود خواهد داشت.((2)) و در رابطه با همین معنا تحت عنوان «برهان عدالت»، «برهان رحمت» و «برهان هدف» مطالب قابل توجّه و ارزنده ای ذکر نموده اند که این خود به شرحی مفصّل نیاز دارد و از گنجایش این نوشتار خارج است.

از این جهت می توان گفت مرگ پایان زندگی نیست، بلکه خارج شدن از یک محدوده ی تنگ، به جهانی وسیع و گسترده است که حیات شان را به طریق دیگر ادامه می دهند، از نگاه تعالیم دینی و شرایع آسمانی این تجدید حیات از

1- عنکبوت/ 64.
2- تفسیر نمونه، ج18، ص480.

اهمّیت والایی برخوردار است. اصولاً شریعت الاهی، بدون اصل معاد، نمیتواند دین الاهی باشد و هر نوع ادّعای شریعت که درآن معاد وجود نداشته باشد و یا به شکل کم رنگ در آن مطرح شود، این خود، نشانهی جعل و یا تحریف در آن شریعت خواهد بود.

لازم به یادآوری است این بحث به خاطر پیچیدگی ای که دارد، از چنان اهمیتی برخوردار است که باید بحث مفصّل کلامی و فلسفی صورت گیرد و مقدّماتی تدوین شود. سپس نتیجه بحث بدست آید؛ ولی بنای این نوشته بر اختصار است و از عهده ی این کتاب خارج خواهد بود. امّا از آن جایی که معروف است: «ما لا یدرک کلّه، لا یترک کلّه» نتیجه ی بحث را به طور فشرده و خلاصه با استناد به آیات

قرآن کریم و روایات حضرات معصومین علیه السلام می آوریم.

ص: 480

فصل دوّم: اقوال و نظرات درباره معاد

اشاره

چنانچه قبلاً گفته شد، بحث معاد به طور کلی مربوط به اصول عقاید می باشد و از پیچیدگی و اهمیّت فوق العاده ای برخوردار است؛ خصوصاً مسأله معاد جسمانی که همیشه مسأله دشواری بوده است. حتّی فیلسوفان مشّائی قادر به حلّ مسأله نبوده. فلاسفه اشراق با تأسیس مکتب اشراق سهروردی پیش رفت هایی در این مسأله داشتند و گام هایی در این مسیر برداشتند و هم چنین حکمت متعالیه صدر المتألّهین با نظریّه خود یعنی «حرکت جوهری» و با استفاده از مبنای اصالت الوجود، گام مهمی در این باره برداشته که امروزه طرفدارانی داشته و دارد. حدّاقل ملاصدرا توانست امکان نوعی معاد جسمانی را

در چارچوب کلّی در نظریه خود فراهم سازد. امّا هنوز می بینیم که بر این نظریه ملاحظاتی وجود دارد که در این فصل به طور خلاصه اشاره خواهد شد. به نظر می رسد منشأ تمام این اختلافات و نظرات گوناگون، همان اختلافاتی است که در کیفیت و حقیقت نفس و روح وجود دارد که هر کس بر مبنای خویش روح را تعریف و تبیین نموده است.

به هر حال می بینیم در بحث معاد و چگونگی تحقّق آن، اقوال مختلفی به

وجود آمده است، که در این موضوع به طور کلّی می توان گفت سه نظریه وجود دارد: یک. نظریه توقّف (اگر توقف را قول بدانیم)؛ دوّم. نظریه منکرین معاد؛ و سوّم. نظریه قائلین به معاد.

امّا نظریه اوّل که از جالینوس و پیروان او ذکر شده است. جالینوس با علم و آگاهی کامل از اصطلاحات و مسائل فلسفی و اطّلاع از مفهوم جوهر و عرض، در عین حال در اصل جوهریّت روح و نفس شک و تردید کرده، از همین جهت در امر معاد توقّف نموده است.

ملّاصدرا در این رابطه می گوید:

والمنقول من جالینوس فی أمر المعاد هو التّوقّف، بناء علی تردّده فی أمر النّفس، أنّها هل هی المزاج فیفنی بالموت فلا یعاد، أم هی جوهر مجرّده باق بعد الموت لیکون لها المعاد.((1))

و آنچه از جالینوس درباره معاد نقل شده این است که او در این مورد دچار تردید شده و تردید او در این مورد ناشی از تردید او درباره نفس است؛ که آیا نفس صورت جسمانی و مولود از مزاج است، تا با فساد مزاج و بدن، نفس فاسد و نابود گردد و معادی وجود نداشته باشد و یا نفس، جوهری است مجرد و روحانی که بعد از مرگ باقی بماند تا برای آن معاد وجود داشته باشد.

اما نظریه دوّم به دو دسته تقسیم می شود:

دسته اوّل: که همان طبیعیون و دهریون هستند، می گویند که انسان جز همان

1- المبداء و المعاد، ص 374؛ الشواهد الربوبیه، المشهد الرابع و الاشراق الرابع، ص 348.

هیکل طبیعی و اجزاء و اعضایی که دارد چیز دیگری نیست و عبارت از پوست، گوشت، استخوان، رگ، خون، مخ، دل، کبد، کلیه و امعاء و احشاء و پیه و اعضاء و اجزاء دیگر که از سنخ موجود طبیعی است، می باشد. بعد می گویند این مجموعه وقتی که پوسید و از بین رفت همه چیز تمام می شود، چون انسان بیش از اجسام طبیعیه نیست تا چیزی باقی بماند. لذا این ها از منکرین معاد بوده و اصلاً نامی از روح را نمی آورند به غیر از آنچه که در تشریح دیده می شود به چیز دیگری اعتقاد ندارد.

دسته دوّم: جماعت دیگری از مادّیون هستند که نامی از روح می برند، اما مرادشان از روح همان روحی است که در حقیقت بخار خون است که به غیر از آن و اعضا و جوارح به چیز دیگری قایل نمی باشند((1))؛ این طایفه نیز منکر معاد می باشند چون روح را بیشتر ازبخاری که از خون متصاعد می شود نمی دانند و تا خون سرد شد، این هم سرد شده، و مثل انحلال اجزاء، گوشت و پوست و... منحل می شود و بلکه به مجرّد سرد شدن خون، این بخار خیلی زودتر منحل شده و از بین می رود.

ملّاصدرا در کتاب «الشّواهد الربوبیهْ» می گوید:

و هؤلاء أرذل النّاس رأیاً و أدونهم منزلهً.((2))

آنان از نظر ما رذل ترین مردم در رأی و عقیده اند و پست ترین مردم از حیث مقام و منزلت هستند.

1- نقد المحصل ص 379 و اسفار ج 3 ص 521.
2- الشواهد الربوبیه، ص 348.

البتّه ما نیز در این رابطه در بحث «منکران ارتباط با ارواح» به طور خلاصه سخن گفته ایم.

امّا نظریه قائلین به معاد؛ در این زمینه بین فلاسفه و متکلّمان و اهل حدیث سه نظریه وجود دارد که ذیلاً بیان می شود:((1))

مطلب اول: معاد فقط جسمانی

بیشتر فقها و حدیث نگاران در دوره پیشین قائل به معاد جسمانی بودند و معاد روحانی را انکار می کردند می گفتند روح دارای واقعیت مادّی است یعنی روح و نفس انسان را جسمی لطیف که مانند آتش در ذغال و یا روغن در کنجد و آب در برگ های گل و گلاب در گل و... در بدن جریان دارد، تشکیل می دهد((2)) و این جسم فقط مدرک جزئیات و لذایذ و آلام حسّیه و خیالیه و قصور و حور و زقّوم و آتش است، در نتیجه با نابودی بدن پس از مرگ، روح نیز نابود گردیده و چیزی به عنوان واقعیت انسان باقی نمی ماند تا در عالم

دیگر برانگیخته شود.

البتّه قائلین به این نظریه که معاد را جسمانی می دانند؛ نه جسمانی به معنای جماد، بلکه جسمانی که در دنیا به همان حال زندگی می کرد که دارای حس و حرکت و ادراک است و روح را از آثار خواص بدن می داند که بعد از برگشت اجزای متلاشی شده بدن، آن آثار بر می گردد.

1- البتّه مقصود نظریه کسانی است که معتقد به خدا و وحی می باشند نه آرای کسانی که به طور کلی خدا را انکار می کنند.
2- «انها أجزاء جسمانيه ساريه فی هذا الهيكل سريان النار فی الفحم، والدهن فی السمسم، وماء الورد فی الورد..»؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج2، ص211.

مطلب دوم: معاد فقط روحانی

فلاسفه پیشین و پیروان حکمت مشّاء، قائل به معاد روحانی و عقلی بودند و تصوّر می کردند که روح منحصر به درک کلّیات وجودی، هم چون مشاهده جمال حق تعالی و اسماء و صفات او و ملائکه است؛ و این نفس و روح توان درک جزئیات چون حور و زقّوم و امثال آن ها را ندارد. از این رو بدن پس از مرگ و قطع علاقه روح از آن نابود می گردد و چیزی از صورت و اعراض آن باقی نمی ماند، تا بار دیگر در قیامت برگردد، این گروه معتقدبودند همان طور که جوجه برای مدّتی نیاز دارد که در درون پوست تخم مرغ زندگی کند، و هنگامی که دوران تکاملی خود را در آن طی کرد و از آن جدا شد، دیگر هرگز این جوجه به آن پوست باز نمی گردد و تعلّق روح انسان به بدن در این عالم به جهت تحصیل کمالات است نه اینکه این تعلّق مقتضای ذات او باشد.

امّا خود نفس واقعیتی مجرّد از مادّه است، که نابودی و فنا ندارد بنابراین نفس پس از مرگ و قطع علاقه آن از بدن به عالم مجرّدات صعود و سفر کرده و تنها مدرک کلیات یعنی حقایق هستی غیرِ محسوس خواهد بود و در عالم دیگر بدون بدن مادّی باز می گردد.

برای توضیح بیشتر، اشاره ای اجمالی به برخی ویژگی های موجود مادّی و مجرّد می کنیم. اصطلاح (مجرّد) در مباحث فلسفی و کلامی در مقابل (مادّی) به کار می رود. ازاین رو می توان مجرّد را غیر مادّی هم نامید.

شیء مادّی، شیء است که جرم و حجم و وزن دارد و نیاز به مکان دارد و همچنین، شیء مادّی قابلیت انقسام خارجی دارد، یعنی همواره امکان تجزیه ی آن

به دو یا چند جزء هست. افزون بر این، می توان شیء مادّی را ولو با استفاده از ابزار با حواس ظاهری ادراک کرد و آن را مورد اشاره ی حسی قرار داد. شیء مادّی، همواره در معرض تغییر و تحوّل قرار دارد. در مقابل، شیء مجرّد، شیئی است که خواص اشیاء مادّی در آن راه ندارد و از اوصاف مذکور خالی است.

مطلب سوم: معاد هم جسمانی و هم روحانی

اشاره

عمده ی بزرگانِ حکما و مشایخ عرفا و برخی از متکلّمین و محدّثین و علمای امامیه، قائل به معاد جسمانی و روحانی هستند و این نظریه را پذیرفته اند.

البتّه قائلین به این نظریه در مورد چگونگی معاد جسمانی به دو دسته تقسیم شده اند: برخی از فلاسفه از جمله صدر المتألّهین شیرازی معتقد است که معاد همان

بازگشت روح با جسم مثالی اخروی است و نه با جسم مادّی دنیوی. ملّا صدرا در مباحث نفس می گوید([1]):

انسان دارای سه بدن است که در طول یکدیگر قرار گرفته اند. نه اینکه سه بدن مجزّا و جدا در عرض یکدیگر وجود داشته باشند!

1. بدن عنصری و دنیوی، همین بدنی است که مشاهده می کنیم و از اعضاء و اجزای مادّی تشکیل شده است که به واسطه مرگ، تعلّق روح از آن قطع می شود و آن بدن فرسوده و متلاشی می گردد. در طبیعت، نفس محصول عالی بدن و متعلّق به آن و در فاعلیت وابسته به آن می باشد.

2. بدن مثالی برزخی، که دارای تجرّد ناقص و متوسّط است. یعنی احکام

1- از آغاز تا انجام، مرحوم آیت الله منتظری، ص 317 - 319؛ اقتباس از اسفار، ج9، ص171 - 174.

مادّه را دارا است ولی از سنخ عالم مادّه نیست و این همان بدنی است که در عالم خواب تجلّی پیدا می کندو انسان در عالم خواب با آن گردش می کند، لذّت و غم و اندوه را نیز احساس می کند. این بدن مثالی معلول نفس و جلوه ی آن در قوس صعود است. چون مادّه ندارد به وسیله مرگ نابود نمی شود و پس از مرگ در عالم برزخ و قبر نیز وجود دارد و سؤال منکر و نکیر در عالم قبر نیز با این بدن است که در بخش برزخ، تفصیلاً ذکر شد. البتّه تجلّی عالم برزخ از خواب بیشتر و قوی تر است. زیرا علاقه نفس و روح از بدن مادّی به طور کلّی قطع شده است ولی در خواب علاقه باقی است.

بالاخره، روح هیچ وقت بدون بدن نخواهد بود و تشخیص و هویت انسان در هر حال باقی است. هرچند بدن متغیّر و متحوّل گردد.

3. بدن مثالی اخروی، که آن مانند بدن مثالی برزخی است ولی قوی تر و لطیف تر و برتر است؛ یعنی محدوده آن وسیع تر و قوی تر از بدن برزخی است و این بدن نیز جلوه نفس می باشد.

بنابراین معاد می تواند علاوه بر روحانی بودن، جسمانی نیز باشد منتها جسم مثالی و درک جزئیات به وسیله قوای بدن مثالی اخروی که تکامل یافته ی همان بدن برزخی است تحقّق می پذیرد و تشخّص و هویت انسانی به روح و نفس اوست؛ هر چند بدن او متحوّل و متغیّر باشد. بدن او همان است که فعلاً تحت تدبیر روح او می باشد. مادّی یا مثالی، نفس موجود با بدن مثالی نیز همان انسان موجود با بدن مادّی دنیوی محسوب می شود. به گونه ای که هر کس او را می شناخته، می گوید: این همان شخص است.

لازم به ذکر است اگر مقصود از معاد جسمانی بازگشت با بدن مثالی اخروی باشد، طبعاً شبهاتی که بر معاد جسمانی مادّی وارد کرده اند، وارد نخواهد بود.

دسته دوّم: این گروه، نفس را جوهری مجرّد از مادّه می دانند و می گویند: نفس گرچه به سبب مرگ از بدن جدا می شود و بدن مادّی، متلاشی و پوسیده می گردد ولی در معاد وقیامت، همین انسان که مرکّب از نفس و بدن است به قدرت خداوند دوباره زنده می شود و در حیات نوینی به زندگی دائمی خود ادامه می دهد، منتها در سطحی بالاتر و جهانی وسیع تر و حیاتی عالی تر. ممکن است همین نظریه حق و صواب باشد؛ که قطعاً چنین است زیرا این عقیدهای است که از متون آیات قرآن مجید که معتمدترین مدرک و موثّق ترین دلیل برای اثبات هر مطلبی می باشد، گرفته شده است. این آیات از وجود لذّت ها و عذاب های جسمانی و روحانی اخروی حکایت دارند که بعداً ذکر خواهیم نمود.

معیار و ملاک جسمانی و روحانی بودن معاد

قبل از این که نظریات را بررسی کنیم، باید توجّه به معیار و ملاک جسمانی و یا روحانی داشته باشیم، تا وضعیت معاد جسمانی و روحانی مشخّص شود. در این مورد دو معیار و ملاک وجود دارد که باید تبیین گردد:

الف) واقعیت انسان

ب) انواع پاداش ها و کیفرها

اما در قسمت اوّل، متفکّرین با حفظ ظواهر قرآن، معتقدند که برای انسان و حقیقت آن غیر از این هیکل ظاهری و حس و حرکتی که در او دیده می شود، یک حرکت و حس دیگری به نام نفس مجرّد و روحی جدا از مادّه ظاهری

وجود دارد که نسبت به این بدن تعلّق دارد و تدبیر این بدن در اختیار او است و بعد از مرگ این تعلّق و تدبیر از بین می رود. امّا در قسمت دوّم، (پاداش و کیفرها) که انسان در روز قیامت پس از ورود به بهشت و دوزخ، دو نوع پاداش و کیفر را مشاهده می کند، یک نوع پاداش و کیفر مربوط به جنبه جسمانی است تا بدن وجود نداشته باشد پاداش و کیفر تحقّق نمی پذیرد. مثل کامیابی از طریق میوه های لذیذ بهشت و لذایذ حور و غلمان یا مناظر زیبای آن که همگی نوعی لذّت جسمانی است و هم چنین است ورود به دوزخ و عذاب و سوختن در آن که نیاز به جسم و بدن دارد. نوع دوّم پاداش و کیفر در روز رستاخیز به

گونه ای است که علاوه بر لذّت ها و آلام جسمی، یک سلسله پاداش ها و کیفرها، لذّات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد که نفس مجرّد در ادراک آن ها هرگز به بدن مادّی و قوای حسی آن نیاز ندارد، چون جسم مادّی توان درک این گونه لذایذ و آلام را ندارد.

مطلب چهارم: بررسی و نقد اقوال بر اساس معیارها

اشاره

اکنون که با ملاک های معاد جسمانی و روحانی آشنا شدیم، لازم است هر چهار نظر را درباره کیفیت و چگونگی معاد بر اساس هر دو ملاک مورد بررسی قرار دهیم؛

نظریه اوّل:

که معاد جسمانی است؛ آن چه در این مورد می توان گفت این است که اگر جسم را منسلخ و جدا از روح می گوید، در این صورت بدن انسان، یک جسم جمادی بیش نیست که فاقد هر نوع ادراک و شعور است و در نتیجه مسئله کیفر

و پاداش و لذّت و الم اصلاً وجود ندارد،زیرا جسم به معنای جماد، کامیابی لذایذ و عذاب و دوزخ در آن راه ندارد و معنی معقول نخواهد داشت.

اگر گفته شود مراد از معاد جسمانی، بدن مادّی دنیوی با همان حس و حرکت و ادراک است نه جسمی مشابه جماد، در این صورت جواب این است که این بدن مادّی بدون روح مجرّد فقط مدرک جزئیات مانند لذایذ و آلام حسّیه و خیالیه و حور و قصور و آتش دوزخ و... است و از ادراکات کلّیه همانند مشاهده جمال حق تعالی و اسماء و صفات او و ملائکه و... اصلاً نباید وجود داشته باشد که این طور نیست، بلکه در قیامت این ادراکات به مراتب قوی تر و تواناتر از عالم دنیا است، لذا حیات اخروی را غیر قابل قیاس به حیات دنیوی می دانیم، حیات اخروی از کمال خاص برخوردار است. لذا نظریه اوّل را نمی توان مورد قبول قرار داد. از همین جهت است که امام خمینی در این مورد فرموده است: این طایفه اگرچه به نظر خودشان به معاد قائل هستند، ولی لازمه حرفی که گفته اند، انکار معاد است.((1))

نظریه دوّم:

که معاد را تنها روحانی می دانند، و معتقدند نفس یک واقعیت مجرّد از ماده است که فنا ندارد، و بدن پس از جدایی روح مجرّد و قطع علاقه روح از بدن معدوم و نابود می گردد؛ مشکل در این نظریه این خواهد بود که اگر روح مجرّد بدون جسم مادّی باشد، باید بگوییم که در قیامت، تنها مدرک کلیات وجودی،

1- تقریرات فلسفه، ج3، ص522.

تحقّق می پذیرد، مانند جمال و صفات و اسمای حق تعالی که به طور مفصل بیان گردید امّا مدرکات جزئیه مثل پاداش و کیفر و لذایذ و آلام بهشت و دوزخ وجود نداشته باشد که این چنین نیست. گذشته از آن، لازمه تنها روحانی و عقلی بودن معاد آن است که افرادی که در این دنیا به مرتبه تعقّل کامل نرسیده و از دنیا رفته اند - که این گونه افراداکثریت را تشکیل می دهند - معاد نداشته باشند. علاوه بر آن آیاتی وجود دارد که معاد جسمانی و بازگشت روح مجرد به آن بدن را تأیید می کند. بنابراین پاداش های قیامت هم جنبه مادی دارد و هم جنبه روحانی و معنوی، چرا که معاد هم روحانی است و هم جسمانی.

نظریه ابن سینا

اشاره

از همین جهت است که شیخ بو علی سینا از حکمای بزرگ اسلامی می گوید: آنچه که ما از طریق دلیل فلسفی عقلی می توانیم ثابت کنیم این است که ارواح انسان ها بعد از مردن فانی نمیشوند و باقی می مانند و در جهان دیگر این ارواح یا متنعّم هستند یا معذّب؛ یعنی از نوع لذّت و الم معنوی است نه لذّت و المی جسمانی چون جسم هر چه هست، همه معدوم و فانی می شوند، بنابراین معاد روحانی است نه جسمانی.

وی بعد از اظهار این نظریه، بحث را ادامه داده و می گوید:

یجب أن یعلم أنّ المعاد منه ما هو مقبول من الشّرع ولا سبیل إلی إثباته إلّا من طریق الشریعه وتصدیق خبر النّبوه وهو الّذی للبدن عند البعث، وخیرات البدن وشروره معلومه لا یحتاج إلی تعلّم((1))، وقد بسطت

1- در بعضی نسخه ها «أن تعلم» آمده است.

الشریعه الحقّه الّتی أتانا بها نبیّنا وسیّدنا ومولانا محمّد صلی الله علیه و آله وسلم حال السّعاده والشّقاوه الّتی بحسب البدن. ومنه ما هو مدرک بالعقل والقیاس البرهانی وقد صدقته النّبوه وهو السّعاده والشّقاوه الثّابتتان بالقیاس اللتان للأنفس وإن کانت الأوهام منّا تقصر عن تصوّرهما الآن.((1))

یعنی یک قسم از معاد، آن است که از ناحیه شرع مورد قبول ما واقع شده است (بر سبیل تقلید و تعبّد). راهی برای ما جهت اثبات این قبیل از معاد وجود ندارد (و عقل نمی تواند آن را اثبات نماید) و از طریق شریعت و تصدیق خبر انبیاء به آن اذعان می نماییم و آن معادی است مخصوص ابدان در روز قیامت» خیرات و شرور بدن که همان لذات و آلام جسمانی باشد، معلوم و ظاهر است و محتاج به تعلیم و بیان نیست، حال آنکه پیغمبر ما صاحب شریعت محمّدیه، حال سعادت و احوال مربوط به شقاوت بدن و لذّات و آلام و خیرات و شرور جسمانی را به نحو مبسوط بیان کرده است و بهشت و دوزخ عبارت است از همین لذّات و آلام جسمانی مخصوص به ابدان در عالم آخرت و قسم دیگری از معاد آن است که به عقل و قیاس برهانی ادراک شود در حالی که انبیاء نیز آن را تصدیق نموده اند و این سعادت و شقاوتی است که بابرهان عقلی ثابت می شود و اختصاص دارد به نفوس مجرده از ابدان. اگرچه

1- الهیات/ شفاء، فن 13، مقاله 9، فصل 7، ص 423. گرچه لفظ تقلید و تعبّد در عبارت وجود ندارد. اما لفظ مقبول بر اعتقاد تقلیدی دلالت دارد. چون حکما این قسم از عقاید را جزء مقبولات شمرده اند و همین دلیل است بر این که لفظ «مقبول» صحیح است و نه «معلوم» یا «منقول» که در برخی از نسخ شفاء موجود است؛ «معلوم من الشرع....» و در برخی نسخ آمده است «منقول من الشرع...».

قوای واهمه ما از دریافت حقیقت سعادت و شقاوت مخصوص ارواح مادامی که در قید بدن و تعلّق طبیعت است عاجز است.

امّا در کتاب «نجات» چنین می گوید:

باید دانست که ما از دین و شریعت، نوعی از معاد را می پذیریم، و برای اثبات این نوع معاد، راهی جز شریعت و تصدیق پیامبران نداریم و این همان معاد جسمانی است.((1))

در اینجا می بینیم ابن سینا آموزه های دینی را فراتر از اصول فلسفی مورد پذیرش خود قرار داده و بر اساس آموزه های دینی آن را پذیرفته و آموزه های اصول فلسفی خود را کنار نهاده است. بنابراین اگر کسی این سخن شیخ را، دلیل بر مخالفتشان با معاد جسمانی بداند، دور از انصاف و ناشی از عدم تدبّرکافی در کلام او است. زیرا از کلام شیخ نه تنها انکار معاد جسمانی استفاده نمی شود که هیچ، بلکه کلامشان صریح بر اعتقاد به معاد جسمانی می باشد، و هم چنین اگر بگوییم ایشان به طور کلّی دلیل عقلی را نفی می کند؛ بلکه شیخ می فرماید: ما به دلیل عقلی و فلسفی که اثبات معاد جسمانی کند دست نیافتیم و این حرف به این معنا نیست که اصلاً دلیل عقلی وجود ندارد، چون نیافتن غیر از نبودن است. مثل معروفی است که: (عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود) در حقیقت ایشان می خواهد بگوید من به دلیلی دست نیافتم؛ پس (نیافتن) را به جای (نبودن) نمی توان قبول کرد. بنابراین با جرأت می توان گفت که بوعلی سینا معتقد به معاد روحانی و جسمانی عنصری بوده است.

ص: 493

1- نجات، الهیات، مقاله 3، فصل 37، ص681.

امّا دسته ی اوّل از قائلین به معاد جسمانی و روحانی - که در حقیقت قول سوّم می شود - معتقد بودند: در عالم دیگر وجود مادّی در کار نیست، نه از بدن مادّی عنصری خبری است و نه از کیفرها و پاداش های حسی و مادّی، بلکه درک این نوع لذّت ها و آلام با بدن مثالی صورت می پذیرد، چون اگر با بدن مادّی باشد این در حقیقت بازگشت به دنیا است، نه آخرت.((1))

در پاسخ به این دسته آنچه می توان گفت این است که: این نظریه، نه برهان قطعی همراه دارد و نه با ظاهر بسیاری از آیات قرآن هماهنگ است، و نیز زندگی قیامت دائمی و زندگی دنیا موقّت است و هرگز این دو قابل مقایسه نیستند و همچنین بدن دنیوی متناسب با نشئه عالم آخرت تحقّق می پذیرد. بنابراین با اعتقاد به وجود بدن مادّی عنصری و کیفرها و پاداشهای حسی مادّی در سرای دیگر می توان تفاوت دو جهان را به گونهای دیگر تفسیر کرد. آن اینکه یک نوع تفاوت های کیفی

میان دو نشئه حاکم است که ملاک و امتیاز این دو جهان از یکدیگر می باشد. به قول فلاسفه در آن جا عالم قوه نیست، عالم فعلیت محض است. در آن جا مثلاً توالد و تناسل نمی تواند وجود داشته باشد؛ خوردن هست ولی خوردن آن جا با خوردن این جا فرق می کند. آن لذتی که از خوردن حاصل می شود هست، اما نه مثل خوردن این جاست؛ که این چنین جذب و دفع باشد. پس باید اذعان کرد که زندگی ما در این جهان، مثال زندگی جنین در رحم مادر است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد.

1- هذا حشر فی الّدنیا لا فی النّشأه الأخری وعود إلی الدّار الأولی دارالعمل والتّحصیل لا إلی الدّار العقبی دارالجزاء و التّکمیل. (نظر ملاصدرا در اسفار، ج 9، ص 153)

سَأَلَ نَصْرَانِیٌّ الشَّامِ الْبَاقِرَ علیه السلام عَنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ كَيْفَ صَارُوا يَأْكُلُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ أَعْطِنِی مِثْلَهُ فِی الدُّنْيَا فَقَالَ علیه السلام هَذَا الْجَنِينُ فی بَطْنِ أُمِّهِ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمُّهُ وَلَا يَتَغَوَّطُ.((1))

عالم مسیحی شامی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد که: چگونه اهل بهشت می خورند ولی دفع ندارند؟ مثالش را

در دنیا به من بگو. امام فرمودند: بچه در شکم مادر از آنچه مادر می خورد تغذیه می کند و دفع ندارد.

قرآن مجید هم در باب عدم آگاهی از چگونگی حیات آخرت اشاره ای دارد.

{عَلی أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فی ما لا تَعْلَمُون }.((2))

ایجاد مجدّد شما در کیفیتی است که علم و آگاهی از آن ندارید.

بنابراین آن چه در آن عالم هست با آن چه در این عالم هست در عین این که در جسمانی بودن شریک اند، تفاوت های زیادی با یکدیگر دارند که این تفاوتها به زودی طبق آیات و روایات بیان خواهند شد.

امّانظریه دسته دوّم - که در حقیقت قول چهارم می شود که معاد را هم جسمانی و هم روحانی می دانستند؛ یعنی در روز قیامت انسان، که مرکّب از نفس و بدن است دوباره

زنده می شود، و گفته شد این نظریه نزدیک به صواب می باشد؛

چنان چه قبلاً در فصل دوم گفته شد که طبق آیات و روایات، انسان موجودی دو ساحتی است که از دو بُعد جسمانی و روحانی فراهم آمده به

1- بحار الأنوار، ج8، ص 122.
2- واقعه / 61.

گونه ای که هر دو بُعد در حقیقت او دخیل اند و چنین نیست که یکی (مثلاً بُعد جسمانی) جنبه ی عارضی و موقّتی داشته باشد. البتّه بُعد روحانی انسان در مقایسه با ساحت جسمانی او، از نوعی اصالت برخوردار است، اما فرعیت بُعد جسمانی لزوماً به معنای خروج آن از حقیقت ذات انسانی نیست. بنابراین حضور حقیقت هر فرد که مدّت زمانی در دنیا به سر برده اند، در سرای آخرت ضروری است و در غیر این صورت، حاضرانِ در رستاخیز، موجوداتی مغایر با انسان هایی که در دنیا زندگی کرده اند خواهند بود. و نمی توان گفت که همان فردی که در دنیا بوده است، اینَک در پیشگاه الهی حاضر می شود و پاداش یا کیفر اعمال خود را می بیند؛ پس باید گفت لزوم حضور انسان با تمام حقیقت وجودی دنیوی خود در عالم آخرت، اقتضا می کند که معاد او جسمانی و روحانی باشد و چاره ای جز پذیرش این معنا نخواهیم داشت.

الف) معاد جسمانی بر اساس ملاک اوّل

اشاره

توضیح مطلب: نظر قرآن درباره معاد جسمانی بر اساس ملاک اوّل یعنی حقیقت انسان، بسیار روشن است؛ که روح مجرّد با مردن فانی نمی شود و همیشه باقی است. نیز مسلّم است، بدن در روز قیامت برانگیخته می شود و نفس یک بار دیگر به آن تعلّق می گیرد و پاداش ها و کیفرها را می بیند.

برای توضیح بیشتر این مطلب را یادآور می شویم که بین متکلّمان اسلامی که قائل به معاد جسمانی مادّی و عنصری اند با قائلین به معاد جسمانی مثالی و برزخی، دو اصل وجود دارد که همه متّفقاند:

الف) هر دو گروه معتقدند، که نشئه دنیا و نشئه آخرت با هم متفاوت است.

ص: 496

ب) هر دو گروه معتقدند، روزی این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمان دیگر تبدیل می گردد.((1)) و خدا انسان ها را بار دیگر به این دنیا باز نمی گرداند، بلکه در عالمی دیگر به حیات ابدی خود ادامه می دهند و گرنه از بین بردن زمین و آسمان کار لغو خواهد بود.

اما اختلاف بر سر این است، که نشئه آخرت چگونه نشئه ای است. دسته اوّل معتقد است که در رستاخیز روح با بدن مثالی برانگیخته می شود، در حالی که دسته دوّم معتقدند با همین بدن مادّی بر انگیخته می شود. (که قبلاً اشاره شد) با اعتراف به این که انسان محشور در رستاخیز همین بدن عنصری و مادّی است، امّا هرگز نمی توان گفت زندگی قیامت مثل زندگی دنیا است، بلکه چنانکه قبلاً گفته شد، زندگی دنیا موقّت و زندگی قیامت دائمی است. بنابراین بدن دنیوی به گونه ای می شود متناسب با آن نشئه ای که همه ی آن حتّی سرزمین آن، حیات جاویدانی است.

{وَإِنَّ الدَّارَ الاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ }.((2))

و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می دانستند.

تفاوت های میان این جهان و جهان آخرت

بین عالم دنیا و عالم آخرت تفاوت های اساسی وجود دارد، یعنی دو نوع زندگی با دو نوع قوانین متفاوت می باشند؛ در این باره برای نشان دادن

1- {یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ }. ابراهیم/48.
2- عنکبوت 64.

تفاوت هایی که بین این دو نوع زندگی وجود دارد، به گفته شهید مطهری مثالی درست نمی توان ذکر کرد؛ زیرا هر مثالی که بیاوریم از دنیا خواهد بود و تابع قوانین زندگی این دنیاست؛ ولی از برای تقریب به ذهن می توان - با کمی مسامحه - دنیا و آخرت را به عالم رحِم و دنیاتشبیه نمود.

طفل در رحم مادر، نوعی زندگی دارد و پس از تولّد، از نوعی دیگر از زندگی برخوردار می گردد. یک جنبه مشترک این دو زندگی این است که در هر دو، تغذیه هست امّا نحوه تغذیه جنین با تغذیه کودک پس از تولّد فرق دارد. طفل در رحم مادر همچون یک گیاه زندگی می کند، از خون مادر از راه بند ناف مانند ریشه گیاه غذای خود را می گیرد، نه با ریه ها تنفس انجام می دهد و نه معدهاش فعّالیتی دارد؛ ولی به محض این که به جهان پا می نهد نظام زندگیش بر هم می خورد، نشئه دیگری پیدا می کند و نظامی دیگر بر حیاتش حاکم می گردد و جهانش عوض می شود. در اینجا یک لحظه هم نمی تواند مثل سابق زندگی کند؛ در اینجا باید تنفّس کند و از راه دهان غذا بخود. اگر قبل از تولّد، هوا وارد ریه اش و غذا وارد معده اش می شد، می مرد. حالا برعکس، اگر لحظه ای چند هوا وارد ریه اش و غذاوارد معده اش نگردد می میرد. بعد از تولّد اگر کسی بخواهد همان وضع سابق را برای طفل ادامه دهد، مثلاً او را در محفظه ای قرار دهد و از همان راه بند ناف خون به او تزریق کند و در عوض، مجرای دهان و بینی او را مسدود نماید، ممکن نیست؛ زیرا نظام زندگی طفل عوض شده است و باید از نظام نوین استفاده کند.

ص: 498

جهان آخرت نیز نسبت به دنیا چنین است. وضع زندگی در آخرت با وضع آن در دنیا متفاوت است. در هر دو تا حیات هست ولی نه یکجور. زندگی در آنجا قوانین و نظاماتی دارد غیر از آنچه که در اینجا هست. به عبارت دیگر، دنیا و آخرت دو نوع جهان و دو نشئه اند. برای بدست آوردن تفاوت های این دو جهان، باید به توصیف هایی که از ناحیه متون دینی در این باره رسیده است مراجعه

کنیم.((1))

در آیات و روایات این تفاوت ها به روشنی مطرح شده است که نمونههائی را به طور خلاصه می شویم:

1. شراب این جهان، مست کننده است، ولی در جهان دیگر این اثر تباه کننده را ندارد.((2))

2. قرآن کریم از چهار نعمت بهشتی سخن به میان می آورد و برای آن ها اوصافی ذکر شده است که همگی بر خلاف اوصاف دنیوی آن ها است: واقعیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است در آن نهرهائی از آب ونهرهایی از شیر است که هرگز تغییر نکرده و بدمزه و یا بدبو و فاسد نمی گردد و نهرهائی از شراب لذّت بخش و گوارا و نهرهائی از عسل های مصفّی و پاکیزه در آن موجود است.((3))

1- شهید مطهری، عدل الهی، ص 194.
2- {لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُون}. (صافات/47)
3- {مَّثَلُ الْجَنَّهِ الَّتىِ وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيرْ ءَاسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِّن لَّبنَ ٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّهٍ لِّلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى}. (محمّد/ 15)

3. در جهان دیگر از مرگ خبری نیست، قرآن کریم در این باره می فرماید:

{لَا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَهَ الْاوّلیَ }.((1))

بهشتیان جز مرگ نخست، مرگ دیگری را نمی چشند.

آری زندگی در جهان آخرت خالص است، آمیخته به موت نیست. از عنصر کهنگی و فرسودگی و مرگ و فنا در آنجا خبر و اثری نیست، بر آن جهان، جاودانگی حکم فرماست.

4. در این جهان در مناسب ترین و معتدل ترین شرایط آب و هوا باز هم بدن انسان از احساس گرما و سرما به کلّی مصون نیست ولی در جهان دیگر اهل بهشت از هر گونه سردی و گرمی در امان می باشند.((2)) برای کافران آتش دوزخ است و بر آنان حکم مرگ صادر نمی شود تا بمیرند. ((3))

5. دنیا عالم حرکت، استعداد و قوه است، امّا آخرت جهان فعلیت و نتیجه است.

6. آخرت یک موجود زنده و یک حیوان و جاندار است.

عضوها و اندام ها در این جهان، شعور و درک ندارند ولی در آن جهان پوست و ناخن هم فهم دارد و حتی سخن هم می گوید. در قیامت بر دهان ها مهر زده می شود و هر عضوی خودش کارهایی را که انجام داده است، بازگو می کند. از زبان پرسش نمی شود تا با دروغگویی پرده پوشی کند. هر عضوی در آنجا ناطق می گردد، خودش کارهای خود را شرح می دهد.

1- دخان/56.
2- {لا یَرَوْنَ فیها شَمْساً وَ لا زَمْهَریرا }. (انسان/13).
3- {وَالَّذِینَ کَفَرُواْ لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضیَ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا }. (فاطر/36).

قرآن کریم می فرماید:

{الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوایَکْسِبُونَ }.((1))

امروز بر دهان هایشان مهر می زنیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند، که چه انجام داده اند.

در جای دیگر می فرماید:

{وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلیَ النَّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ* حَتیَّ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا کاَنُواْ یَعْمَلُون }.((2))

و روزی که همه دشمنان خدا را گرد آورده و به سوی آتش دوزخ کشانند و آنجا برای جمع آوری بازشان دارند. تا چون همه بر در دوزخ رسند آن هنگام گوش و چشمها و پوست بدنهاشان بر جرم و گناه آنها گواهی دهند.

در آیه دیگری ذیل همین آیات مکالمه و مشاجره انسان ها را با اعضاء و جوارح خودشان ذکر می کند:

{قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَیْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْءٍ}.((3))

پس از بیان این مطلب که در قیامت گوش و چشم مجرمین و دیگر اندام هایشان

1- یس/ 65.
2- فصلت/ 20 - 19.
3- فصلت/ 21.

علیه آنها گواهی می دهند، مشاجره ای را که بین آنان درمی گیرد چنین شرح می دهد:

و به پوست های بدنشان می گویند چرا به ضرر ما شهادت دادید؟ پاسخ می دهند: خدا ما را ناطق ساخت، خدایی که هر چیز را به سخن آورده است.

در این آیه گواهی دادن پوست ها به طور مطلق آمده است و در نتیجه همه کارهایی را که با اعضای بدن مانند دست و پا انجام می گیرد شامل می شود و معنای آن از آیه هایی که بر شهادت دست و پا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود.

در این جا این سؤال مطرح می شود که چرا این گروه فقط به گواهی دادن پوست هایشان اعتراض می کنند و شهادت گوش ها و چشم هایشان را مورد اعتراض قرار نمی دهند؟ گفته شده است که این بدین خاطر است که پوست تنها به کارهایی که بواسطه آن انجام گرفته است شهادت می دهد. ولی گوش و چشم به کارهایی هم که دیگر اعضاء انجام داده اند گواهی می دهند، گویا وجه اعتراض گنهکاران به پوست هایشان این است که شما خود واسطه انجام این گناهان بوده اید، حال چرا علیه ما گواهی می دهید.((1))

گرچه بعضی مفّسرین، از جلود معنای خاصی را گرفته اند که ما از ذکر آن صرف نظر نمودیم.

با تأمّل و دقّت در این آیات مطلب مهمّ دیگری دانسته می شود، که:

گواهی اعضا، دست و پا و چشم و گوش و پوست های بدن در روز قیامت

1- تفسیر المیزان: ج 17، ص 378.

مربوط به کفّار و مجرمان است. ما در قرآن آیه های نداریم که در روز قیامت پوست بدن مؤمن یا دست و پای او شهادت می دهند. صدر آیه با صراحت می گوید: {وَیَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ } دشمنان خدا که محشور می گردند، حالشان این چنین است. وگرنه مؤمنین حسابشان روشن است. در روایت مفصّلی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

وَلَیْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَی مُؤْمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَی مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَیُعْطَی کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: {فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَاُوّلئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَلایُظْلَمُونَ فَتِیلا }.((1))،((2))

اعضای پیکر انسان مؤمن در روز قیامت، بر ضدّ او شهادت نمی دهد؛ بلکه بر ضدّ کسی گواهی می دهد که

فرمان عذاب بر او مسلّم شده است. اما نامه ی اعمال مؤمن را به دست راست او می دهند. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: کسانی که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده شود، آن را با شادی و سرور می خوانند؛ و به قدر رشته ی شکاف هسته ی خرمایی به آن ها ستم نمی شود.

از این روایت استفاده می شود که شهادت اعضای بدن انسان اختصاص به اهل معصیت دارد؛ زیرا ملکه ی دروغ گویی و دروغ پردازی که در افراد دروغ ساز هست، ایجاب می کند که در محضر خدا هم دروغ بگویند و تمام اعمال زشتی که انجام داده اند را انکار نموده و با خدا مباحثه هم بکنند. در این زمینه روایتی است

1- اسراء/71.
2-) کافی، ج 2، ص 31.

از امیر مؤمنان علی علیه السلام که حالات کفّار و مجرمان را بسیار زیبا بیان می کند:

قَالَ إِذَا جَمَعَ اللهُ الْخَلْقَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ دَفَعَ إِلَی کُلِّ إِنْسَانٍ کِتَابَهُ فَیَنْظُرُونَ فِیهِ فَیُنْکِرُونَ أَنَّهُمْ عَمِلُوا مِنْ ذَلِکَ

شَیْئاً فَیَشْهَدُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَهُ فَیَقُولُونَ یَا رَبِّ مَلَائِکَتُکَ یَشْهَدُونَ لَکَ ثُمَّ یَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ یَعْمَلُوا مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً وَهُوَ قَوْلُهُ یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ خَتَمَ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ وَ یَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُون.((1))

امام علیه السلام فرمودند: چون خداوند تعالی خلایق را در روز قیامت مبعوث فرماید و گرد آورد نامه ی عمل هر کس را به صاحبش می رساند؛ آنان در نامه عمل خود نظر می کنند و یک باره همه را انکار می نمایند و می گویند: ما ابداً چنین کارهایی را انجام ندادهایم و از این ها به هیچ وجه من الوجود اطّلاعی نداریم.

در این حال خداوند فرشتگان را به گواهی می خواند؛ و فرشتگان همه گواهی می دهند.

آنان می گویند: بار پروردگارا ! این هاکه شهادت دادند فرشتگان تو بودند، و گواهی به نفع تو دادند؛ و سوگند یاد می کنند که ما ابداً چنین کارهایی را به جای نیاورده ایم و اطلاعی از این اعمال نداریم !. و این است معنای گفتار خداوند متعال که: سپس خداوند ایشان را برمی انگیزد و آنان برای شما سوگند دروغ یاد می کنند؛ و چون کار به اینجا می رسد پروردگار تعالی بر دهان های آنها مُهر می زند و اعضا و جوارح بدن آنها به آنچه در دنیا به جای آورده اند گواهی می دهد.

1- بحار الانوار، ج 7، ص 312؛ تفسیر قمی، ج 2، ص 216 با مختصری تفاوت در لفظ.

راستی چه دادگاه عجیبی است که شاهدان آن، اعضای پیکر خود انسان است؛ همان ابزاری که گناه را با آنها انجام داده است. چنانکه از روایت دانسته شد، این مجرمان بیچاره هنگامی که به آنها گفته می شود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام داده اید، دوزخ است؛ به انکار می خیزند؛ به گمان این که دادگاه دنیا است و می شود حقایق را انکار کرد و در دنیا این امکان وجود داشت که با قاضی به یک شکلی به توافق برسد و یا دو شاهد از خدا بی خبر را جهت شهادت دروغین حاضر کند. اما آنجا اعضای بدن به فرمان خدا به سخن می آیند و گناهانی را که خود انجام داده اند بیان می کنند و بدین ترتیب تمام راههای فرار بر شخص گنهکار بسته می شود.

گذشته از تفاوت های یاد شده، در آیات و روایات، تفاوت های دیگری نیز ذکر شده است؛ ما برای پرهیز از طولانی شدن بحث از آن صرف نظر می کنیم. چون مقصود ما در این جا اثبات این مطلب است که قائل شدن به معاد جسمانی عنصری لازمه اش این نیست که به وجود همه احکام و خصوصیات ماده ای این جهان در جهان دیگر و عالم رستاخیز قائل شویم؛ مانند: پیری، مریضی و... و ما هیچ دلیل عقلی و نقلی بر این نداریم، که مادّه در هر ظرفی که موجود گردد هر چند شرایط مختلف باشد، احکام و آثار یکسانی دارد زیرا ممکن است بدن فیزیکی عالم محشر و پس از آن یعنی عالم بهشت یا دوزخ با بدن فیزیکی دنیا با پاره ای از تغییرات و تحوّلات که لازمه محیط عالم قیامت است، وجود داشته باشد، و این تغییرات محیطی ضرری بر معاد جسمانی و زندگی مادّی بشر در آخرت ندارد و هم چنین نمی شود که وضع فعلی فکری و بدنی خود را در این

عالم، معیار برای وضع فکری و بدنی آنجا قرار دهیم.((1))

کوتاه سخن اینکه قوانین حاکم بر آن جهان، غیر از قوانینی خواهد بود که در این جهان حاکم است. همانگونه که عالم آخرت غیر از عالم دنیا است که اشاره شد. البتّه ناگفته پیداست که خلقت هر دو جهان و وضع قوانین آن، در سیطره قدرت الاهی است و هرچه اراده کند، تحقّق پیدا می کند؛ «إِذا أرادَ شَیْئاً أنْ یَقولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونَ».

اصل معاد جسمانی عنصری در آیات

بنابراین می توان گفت که اصل معادِ جسمانیِ عنصری، امری است مسلّم و انکار ناپذیر، در این زمینه آیات قرآن کریم فراوان است و روایات نیز بر آن گواهی می دهند. ما برای اختصار به دسته بندی آیات می پردازیم.

1. آیاتی که از احیای مردگان در امّت های گذشته خبر می دهد((2))، مانند زنده شدن عزیر و زنده شدن گروهی از امّت بنی اسرائیل و سرگذشت گاو بنی اسرائیل و...، که رجعت با بدن مادّی تحقّق پیدا کرد. مردگانی که زنده شدند فقط افرادی نبودند که به تازگی جان سپرده بودند، بلکه مردگانی که مدت طولانی از مرگ آنان سپری شده بود زنده شدند، و همچنین زنده شدن پرندگان به دعای حضرت ابراهیم، که خداوند در این آیه مبارکه می فرماید:

1- تلخیصی از منشور جاوید ج 9، ص 175.
2- علاقه مندان می توانند به کتاب «رجعت در عصر ظهور» نگارنده، که به طور مفصل به این مطلب پرداخته است، مراجعه نمایند.

{وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبّ ِ أَرِنیِ کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتیَ قَالَ اوّلمْ تُؤْمِن قَالَ بَلیَ وَلَکِن لِّیَطْمَئنَّ قَلْبی }.((1))

و چون ابراهیم گفت: بار پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: باور نداری؟ گفت: آری باور دارم، لیکن خواهم (به مشاهده آن) دلم آرام گیرد.

در تفاسیر آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام از کنار دریایی می گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده قسمتی از آن داخل آب و قسمتی از آن بیرون از آب قرار گرفته و از دو طرف حیوانات دریایی و خشکی به آن هجوم آورده و گوشت آن را می خورند، حتّی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کردند، ابراهیم به فکر فرو رفت که چگونه مردگانی چون این مردار که اجزای آنان پراکنده و بسا خوراک دیگر حیوانات می شوند در قیامت دوباره زنده می شوند، از این رو از خداوند متعال درخواست نمود کیفیت زنده کردن مردگان را به او نشان دهد؛ او به اصل حیات دوباره ایمان داشت ولی چگونگی آن برای او به طور مشاهده حضوری مجهول بود. خداوند به وی دستور داد:

{قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلیَ کُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیم }.((2))

چهار پرنده انتخاب کن و آن ها را ذبح نموده قطعه قطعه نما و هر جزئی از آن ها را بر کوهی قرار ده و سپس آن ها را بخوان، می بینی

1- بقره/260.
2- بقره/260.

که آن ها شتابان به سوی تو خواهند آمد، بدان به راستی خداوند غالب و حکیم است. خداوند اجزای بدن هر کدام را می داند و هم می تواند آن ها را جمع آوری کند.

از این آیه می فهمیم که خداوند عالم به قدرت بی منتهای خود می تواند ذرات اصلی بدن را که متفرق شده اند و یا از بین رفته اند دوباره گرد هم آورده و روح انسانی را در آن بدن دنیایی ظاهر نماید. به همین دلیل می توان گفت معاد با همین بدن مادّی و عنصری است.

آیات یاد شده مطالب زیر را به روشنی اثبات می کنند:

نخست این که، هدف از بیان سرگذشت آنان علاوه بر اثبات امکان وقوع معاد در سرای دیگر، اشاره به کیفیت معاد نیز است.

دوّم این که، ثابت می کند چگونگی معاد در عالم قیامت مثل سرگذشت مردگانی است که در این داستان ها آمده است، یعنی آیات به روشنی دلالت دارد که بدن های مادّی دنیوی برانگیخته می شود، نه این که در سرای دیگر بدن اخروی با بدن برزخی و صورت مثالی زنده می گردد.

اگر در غیر این صورت باشد تمام تشبیه ها و تقریب ها بلاغت خود را از دست خواهد داد و رابطه میان معاد و مردگان زنده شده به وسیله انبیاء از بین خواهد رفت. پس وحدت و عینّیت انسان در دنیا و آخرت فقط و فقط به این طریق میسّر است و توجیه دیگری ندارد.

علاوه بر این اگر معاد را با بدن مادّی ندانیم و با بدن مثالی بدانیم باید بگوییم معاد روحانی و نیمه جسمانی است.

ص: 508

2. آیاتی که به روشنی دلالت می کنند بر اینکه خداوند می فرماید ما همان انسان اوّلیه را که هیچ چیز قبلی نبود خلق کردیم و دوباره برمی گردانیم.

{قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا اوّل مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ }.((1))

بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید و او به هر مخلوقی داناست!

در آیه دیگر نیز همین مضمون را در جمله کوتاه تری بیان می کند:

{کَمَا بَدَأْنَا اوّل خَلْقٍ نُّعِیدُه }.((2))

همانطور که در آغاز آفریدیم باز می گردانیم.

خداوند در این دو آیه شریفه به دو اصل اساسی اشاره فرموده است که آن مبدأ و معاد است. همان طور که آفرینش را آغاز کرده است، سپس آن را تجدید می کند. آنان که در معاد شک و تردید دارند باید این مسئله را به خوبی بدانند و به آغاز خلقت بنگرند. کسی که جهان را در اوّل ایجاد کرد، توان اعاده آن را دارد؛ همچنانکه این معنا را در جای دیگری از قرآن، به صراحت می فرماید:

{کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُون }.((3))

همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید!

1- یس/79.
2- انبیاء/104.
3- اعراف/29.

قرآن مجید در جایی دیگر، جواب تمام منکرین معاد را داده است. در آن جایی که گروهی دیگر از معاندین گفتند که آیا هنگامی که استخوان های ما پوسید، چه کسی دیگر ما را آفرینشی تازه خواهد داد؟ خداوند متعال دستور می دهد به رسول خود که به آنان بگوید: اگر شما سنگ و آهن باشید، یا هر مخلوقی که از نظر شما از این هم سخت تر باشد باز خدا قادر است که شما را به زندگی مجدد بازگرداند همانگونه که شما را نخستین بار آفرید.

{فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعيدُنا قُلِ الَّذى فَطَرَكُمْ اوّل مَرَّه }.((1))

آن ها بزودی می گویند: «چه کسی ما را باز می گرداند؟ !» بگو: «همان کسی که نخستین بار شما را آفرید.

البتّه مضمون آیات فوق را با توجه به اصل فلسفی (حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوزواحد) می توان تبیین کرد که این آیات، برهان قوی بر امکان حشر اجساد است و حاصل آن، بدنی است که خداوند در قیامت محشور خواهد کرد، همانند بدن دنیوی؛ و احیای آن نیز همانند احیای بدن دنیوی است؛ از این رو، همان طور که ساختن و احیای بدن دنیوی ممکن است باید ساختن و احیای بدن در آخرت نیز ممکن باشد ؛ چرا که این دو مثل هم هستند (حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد) یکی از مصادیقش همین جاست.

ناگفته پیداست که آیات یاد شده و آیات دیگری در قرآن، دفع استبعاد از منکران معاد و قیامت می کنند. چون مسأله انکار و دیرباوری در امر قیامت و

1- اسراء/ 51.

معاد، در هر دورانی بوده و چه بسا هنوز هم ممکن است کسانی این سؤالات را در ذهن داشته باشند و یا سخنانی را بر زبان جاری کنند؛ امّا در صدر ظهور اسلام، شدّت آن از طرف دشمنان و اهل کفر در حدّ بسیار بالایی بوده، مکرّر ازطریق دشمنی و لجاجت یا از طریق مخاصمه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به بحث و گفتگو می پرداختند و وقوع قیامت را انکار کرده و می گفتند:

{أءِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُون }.((1))

(و با تعجّب و انکار گویند) آیا چون ما مردیم و خاک و استخوان پوسیده شدیم باز زنده و برانگیخته می شویم؟

{وَقَالُواْ أءِذَا کُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِیدًا }.((2))

و (کافران به معاد) گفتند: آیا ما چون استخوان پوسیده و غبار پراکنده شویم باز روزی از نو زنده و برانگیخته خواهیم شد؟!

همچنان خدای تعالی از تعجّب و انکار منکران معاد در جای دیگر با بیانی دیگر می فرماید:

{فَقالَ الْکافِرُونَ هذا شَیْ ءٌ عَجیبٌ * أَإِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعیدٌ}.((3))

آنها تعجّب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده و کافران گفتند: «این چیز عجیبی است! آیا هنگامی که مُردیم و خاک

1- صافات/16.
2- اسراء/49.
3- ق/ 2-3.

شدیم (دوباره به زندگی بازمی گردیم)؟ ! این بازگشتی بعید است !

امام سجاد علیه السلام در این باره می فرماید:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الأُولَى.((1))

تعجّب و آنچه عجیب است از کسی که برانگیختن قیامت را انکار می کند و حال آنکه خلقت و ایجاد آغازین را دیده است.

از این آیات مبارکه استفاده می شود که استبعاد و انکار مخالفان معاد، همان زنده شدن بدن های متلاشی و پراکنده در زمین، پس از مرگ بود. اگر معاد، جسمانی نبود و صحبت از برگشت جسم نبود و فقط معاد روحانی بود و یا جسمانی به معنایی که مرحوم ملاصدرا و برخی دیگر می گویند، کفّار استبعاد نمیکردند. همه، استبعادشان از زنده شدن بدن پوسیده و خاک شده بود.

3. آیاتی که با تاکیدهای فراوان می گوید که خلقت دوّم و زنده کردن، آسانتر از خلقت اوّل است.

{وَهُوَ الَّذِی يَبْدَؤُاْ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ }.((2))

و او کسی است که خلقت را آغاز کرد و اعاده اش می کند، و اعاده برایش آسان تر است.

از آنجا که این موضوع نزد خداوند از اهمّیت بالایی برخوردار است، در بسیاری از آیات با کلمات گوناگون این مسأله را یادآور می شود، آنجا که می فرماید:

1- تفسیر صافی، ج 2، ص 655؛ کافی، ج 3، ص 258.
2- روم/27.

{أَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیر}.((1))

آیا (مردم بارها به چشم خود) ندیدند که خدا چگونه ابتدا خلق را ایجاد می کند و باز به اصل خود برمی گرداند؟ این کار بر خدا بسیار آسان است.

خوب توجّه کنید که خدای تعالی در جمله «إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیر» با کوتاه ترین استدلال مسأله امکان معاد را اثبات کرده و برای کوته فکری منکران معاد، که استبعاد می کنند چنین چیزی ممکن نیست؛ اعلام می کند خدا هر کاری بخواهد انجام می دهد و هیچ کاری برای او دشوار و سخت نیست.

دلیل آسان تر بودن «اعاده خلق» از آغاز خلقت بسیار روشن است زیرا در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد ولی در اعاده لااقل موادّ اصلی موجود است، قسمتی ازلابلای خاک های زمین و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسأله، همان نظام دادن و صورت بندی آن است. کوزه گری که بدون خاک کوزه می سازد، از کوزه شکسته و خاک شده خیلی آسانتر می تواند کوزه بسازد. پس زنده کردن انسان بعد از مرگ از خلقت اوّلیه آسانتر است.

لازم به یادآوری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است وگرنه برای وجودی که بی نهایت است «سخت و آسان» هیچ تفاوتی ندارد. اصولاً سخت و آسان در جایی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت.

1- عنکبوت/19.

امّا هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنا می شود و خداوند متعال، قادر علی الاطلاق است.

خلاصه آیات مذکور موضوع بازگشت همان موجودِ سابق را مطرح کرده است. یعنی همان خلقت اوّلیّه را بازخواهد گرداند.

4. آیاتی که می گویند انسان از خاک آفریده شده و به آن باز می گردد و سپس از آن بیرون می آید؛

{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى }.((1))

ما شما را از آن [زمین] آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!

تمام افراد بشر از زمان آدم تا قیام قیامت که در زمین به تدریج وارد شده و جزء واردات زمین محسوب می شده اند؛ حالا دیگر نوبت صدور آنها رسیده؛ و به عنوان صادرات از زمین خارج می شوند؛ زیرا وقت آن رسیده که باید به پرونده ها رسیدگی شود و در موقف حساب و کتاب و در موقف عرض و شهادت حضوربه هم رسانند. چرا؟ {... لِيُرَوْا أَعْمَالَهُم }((2))؛ ... برای آن که اعمالشان به آنها نشان داده شود [و بنگرند که چه کرده اند].

و نیز می فرماید:

{ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا }.((3))

1- طه/55.
2- زلزله/6.
3- نوح/18.

سپس شما را به همان زمین بازمی گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد!

همچنین می فرماید:

{قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُون }.((1))

گفت: در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن خارج می شوید (دوباره زنده می شوید).

{كَذَالِكَ الْخُرُوج }.((2))

همچنین پس از مرگ سر از خاک بیرون می کنند.

{كَذَالِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتىَ }.((3))

همین گونه مردگان را هم از خاک برانگیزیم.

آیات فراوانی وجود دارد که همه دلالت روشن بر جسمانی بودن معاد دارند اما برای رعایت اختصار همه آنها را نقل نکردیم.

بنابراین به روشنی می بینیم اجزای این بدن کنونی ما، قبلا هر کدام در گوشه ای از این زمین پهناور وبی جان پراکنده بوده است، و شاید میان ذرّات آن میلیون ها کیلومتر فاصله وجود داشته است. امّا نه آن پراکندگی و نه این فاصله ها مانع از این شد که روزی گرد هم آیند و دست به دست هم بدهند و بدن ما را بسازند.

آیا جای تعجّب است که این کار بار دیگر تکرار گردد ذرّات خاک شده و

1- اعراف/25.
2- ق/11.
3- اعراف/57.

پراکنده بدن ما گرد هم آیند و لباس حیات بپوشند و آفرینش نخستین تکرار گردد؟ اگر آن عرب جامد و بی سواد این سخن را محال و نشانه جنون می دانست ما امروز در پرتو پیشرفت علم و دانش آن را کاملاً عملی و انجام شده می دانیم و این همان است که قبلاً هم گفتیم که فلاسفه در عبارت کوتاه و پرمعنی شان می گویند:

حکم الامثال فیما یجوز وفیما لایجوز واحد.

حکم چیزهای مشابه و همانند در جواز و عدم جواز یکسان است.

5. آیاتی که می گویند اگر اجزای بدن به قطعات ریزی تبدیل شوند و در جاهای مختلفی پراکنده گردند، گردآوری آنها از گوشه و کنار و به هم متّصل کردنش برای قادری توانمند کار دشواری نیست.

{أَیَحْسَبُ الْانسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ. بَلیَ قَادِرِینَ عَلیَ أن نُّسَوِّیَ بَنَانَهُ}. ((1))

آیا آدمی می پندارد که ما استخوانهایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری، ماقادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم.

در این آیه مبارکه پروردگار عالم در عین بکارگیری هنر و حکمت و علم، قدرت خود را به دو مرحله نمایش داده است. اولاً: اولین قدرت خلقت این است که در میان میلیاردها نفوس بشری نقش سر انگشتان دو انسان مثل هم نیست و چون مغایرند انگشت نگاری اعتبار دارد. ثانیاً: همان وجود مقتدری که اول بار این آفرینش اعجاب انگیز را ابداع کرد از تجدید بنایش عاجز و ناتوان نیست،

1- قیامت/3و4.

بنابر این باید اقتدار و سلطه واسعه حق تعالی در این نوع ابداعات را هر انسانی باور نماید و این خود یک درس تربیتی برای همگان است.

خدای تعالی در آیه ای دیگر با بیانی روشن و شدید اللحن می فرماید:

{أفَعَيينا بِالْخَلْقِ الاوّل بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَديدٍ}.((1))آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم)؟! ولی آن ها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند!

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: «مراد از خلق جدید تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه دیگر است که دارای نظام دیگر، غیر از نظام طبیعی است که در دنیا حاکم است».((2))

به هر صورت بدن اخروی در عین این که همین بدن و جسم دنیوی خواهد بود، ولی بعضی از احکام و آثار دنیوی را نخواهد داشت. بدن اخروی، متناسب با عالم اخروی و با نظام های بالاتر سازش دارد و باید خصوصیات جدیدی را کسب نماید.

6. آیاتی که کیفیت حشر را در روز قیامت بیرون آمدن از قبر می داند، چنان که می فرماید:

{ فَإِذَا هُم مِّنَ الأَجْدَاثِ إِلىَ رَبِّهِمْ يَنسِلُون }.((3))

1- ق/ 15.
2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 18، ص 517.
3- یس/51.

ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند !

و نیز می فرماید:

{يَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِر }.((1))

همچون ملخ های پراکنده از قبرها خارج می شوند.

{يَوْمَ يُخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ سِرَاعًا }.((2))

آن روزی که به سرعت سر از قبرها برآورده.

و همچنین می فرماید:

{أَفَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فی الْقُبُورِ }.((3))

آیا نمی داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می شوند.

{وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَت }.((4))

و هنگامی که قبرها زیر و رو شود.

{أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَن فيِ الْقُبُور }.((5))

خدا به یقین مردگان را از قبرها برانگیزد.

1- قمر/7.
2- معارج/43.
3- عادیات/9.
4- انفطار/4.
5- حج/7.

از این آیات این نتیجه به دست می آید که در قیامت و معاد، این روح و نفس نیست که تنزل یافته و به بدن عود می کند تا حرکت قهقرایی لازم آید، بلکه این بدن است که به سوی نفس و روح خود شتافته و عود می نماید؛ همچنین آن چه به روشنی از این آیات قرآن بر می آید این است که؛ در روز رستاخیز، آخرین بدنی را که انسان داشته و تبدیل به خاک شده زنده می شود، چون می دانیم یک انسان در طول عمرش، چندین بار جسم و بدن او عوض می شود، و گفته اند که هر هفت سال تمام سلّول های بدن یک انسان عوض می گردد و سلّول هایی نو جانشین آنها می شود. البتّه این دگرگونی آنچنان دقیق و ماهرانه و تدریجی صورت می گیرد که به هیچ وجه محسوس نیست. جالب اینکه؛ سلّول های نو تمام مشخّصات و صفات سلّول های کهنه را به خود جذب می کند، یعنی به همان اندازه، به همان شکل، و به همان رنگ در می آیند. جالب تر اینکه سلّول های نو به هنگام تعویض حتّی عوارض اکتسابی سلّول های قبلی را نیز به خود جذب می کنند. مثل کسانی که روی بدن خالکوبی کرده اند، این خالها ممکن است تا آخر عمر از آنها جدا نشود، با اینکه سلّول ها عوض می گردند. و این به خوبی نشان می دهد که حتّی صفات اکتسابی نیز نقل مکان داده به (سلّول های جانشین) منتقل می گردند، لذا می توان گفت هر بدن بعدی آینه تمام نمای بدن پیشین است وآخرین بدن، خلاصه و فشرده ای است از تمام مشخّصات بدن های گذشته((1)). از

1- از مطالب فوق می توان یک مسئله مهم و اساسی نیز استفاده کرد و آن مسأله وحدت شخصیّه در طول عمر آدمی است؛ یعنی انسان غیر از اجزای مادّی، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمرش وجود دارد که همانند اجزای مادّی تعویض و تبدیل نمی شود و اساس وجود را، همان حقیقت ثابت تشکیل می دهد از آغاز تا پایان عمر یک شخص بیشتر نیست (من امروز) همان (من دیروز) و همان (من بیست سال قبل) می باشد. من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم، من همان شخصی هستم که بوده ام و تا آخر عمر نیز همین شخص هستم، نه شخص دیگر. البتّه درس خوانده ام، با سواد شده ام، تکامل یافته ام و باز هم خواهم یافت ولی یک آدم دیگر نشده ام. به همین دلیل مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می شناسند؛ که در حقیقت، عامل وحدت شخصیّت ما همان (من) است. آن من غیر از روح چیز دیگری نخواهد بود که در تمام مراحل دنیا و برزخ و

قیامت عیناَ باقی است و دقیقاَ می توان گفت فرد محشور شده در قیامت همان فردی است که در دنیا زندگی می کرده است. [اقتباس از تفسیر نمونه، ج 12، ص 264]

اصل بحث دور نشویم، این آیات از قرآن می گوید که مردم در روز قیامت از قبرها برانگیخته می شوند، مسلّم است که در قبرها چیزی جز خاک آخرین بدن نیست. این در صورتی است که بدن دفن شده باشد امّا اگر بدن هایی که در اثر سوزاندن تبدیل به خاکستر گردد یا در دریا طعمه ی حیوانات دریایی شود و یا بر اثر عوامل دیگری از بین برود در روز رستاخیز ذرات آخرین بدن باز می گردد، اگر چه قبری در کار نبوده است.

7. آیاتی که گواهی می دهند که روز رستاخیز اعضای انسان به اعمال او گواهی می دهند و تفسیر این اعضا به اعضای برزخی و صورت های بدون مادّه کاملاً برخلاف ظاهر است. چنان که می فرماید:

{یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ }.((1))

در آن روز زبان ها و دست ها و پاهایشان برضدّ آن ها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد!

1- نور/24.

و نیز می فرمایند:

{الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیَ أفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَاأیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أرْجُلُهُم بِمَا کاَنُواْ یَکْسِبُونَ }.((1))

امروز بر دهانشان مُهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند!

در این جا ممکن است یک سؤال که قابل توجّه است مطرح شود. البتّه از قدیم ترین ایّام تاکنون مطرح بوده است و آن اینکه آیه ی سوره ی یس صراحت دارد که در روز قیامت به دهانهایشان مهر می زنیم و دست ها و پاهایشان گواهی می دهد؛ اما آیه ی سوره نور به وضوح می رساند که، در آن روز زبانها نیز ضدّ آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهند. در این آیه علاوه بر دست و پا، زبان هم داخل در گواهان شده است. بنابراین، این دو آیه با هم تنافی داشته و در تضاد هستند.

پاسخ: تمام مفسران بزرگ اسلام - از شیعه و اهل تسنن - درباره این آیات سخنان بسیاری گفته اند و برای شکافتن این حقیقت تلاش فراوان کرده اند، تا پرده از روی این حقیقت بردارند؛ به همین دلیل نظریات گوناگونی ارائه نموده اند. هرچند بحث مشکلی بوده و از موضوع و هدف این کتاب نیز خارج است، امّا در عین حال مفید فایده می باشد. از این رو چند نظریه را که به نظر شایان ذکر می رسید؛ به طور خلاصه بیان می کنیم و خوانندگان محترم را به کتب تفاسیر ارجاع می دهیم.

1- یس/65.

الف) برخی گفته اند، بین آیات تنافی وجود ندارد و قابل جمع می باشد. و این گونه جمع نموده اند:

أما قوله {الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أفْواهِهِمْ... } فإنه یجوز أن تخرج الألسنه ویختم علی الأفواه ویجوز أن یکون الختم علی الأفواه فی حال شهاده الأیدی والأرجل.((1))

اما آیه {الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أفْواهِهِمْ ... } ممکن است منظور این باشد که زبان آنها را بیرون می آوریم و دهان آنها را مهر می زنیم [در آیه گفته نشده است که زبانشان را مهر می زنیم] و ممکن است مقصود این باشد که در حال شهادتِ دست و پا، دهانشان را مهر می زنیم.

شهادت زبان ها این است که گنهکاران وقتی می بینند انکار برای آنها فایده ندارد، ناچار اعتراف می کنند.

ب) بعضی دیگر گفته اند: این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: «زبان های آنها گواهی می دهد» (مانند آیه سوره نور) و در آیه دیگر می فرماید: «ما مهر بر زبانشان می نهیم». (مانند سوره یس). ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده می شود و اعضای او به سخن در می آیند؛ هنگامی که او شهادت اعضا را می بیند زبانش باز می شود وچون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند. ((2))

ج) بعضی دیگر می گویند: اختلاف این دو آیه به حسب اختلاف مواطن و

1- مجمع البیان، ج 7، ص 211.
2- تفسیر نمونه، ج 18، صص 432-433

مواقف است. در تفسیر نور الثقلین به نقل از احتجاج طبرسی روایتی طولانی از امیر المؤمنین در ذیل آیه ی مبارکه ی {الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أفْواهِهِمْ ... } نقل نموده است که آن حضرت فرمود:

ذَلِکَ فی مَوَاطِنَ غَیْرِ وَاحِدٍ مِنْ مَوَاطِنِ ذَلِکَ الْیَوْمِ الَّذِی کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَه.((1))

این موارد، در مواطن و مواقف روز قیامت است که مقدار آن روز هزار سال می باشد.

یعنی در بعضی مواقف بر دهانشان مهر زده می شود و در بعضی مواقف دیگر زبانشان شهادت می دهد. اگر آیات پیشین، بر گواهی دادن اعضای بدن، دلالت می کند، برخی از آیات گواه دیگری را معرفی می کنند به نام «پوست بدن» و اینکه در روز رستاخیز «پوست» انسان بر اعمال او گواهی می دهد چنان که قبلاً هم گذشت:

{... حَتیَّ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا کاَنُواْ یَعْمَلُونَ وَقَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَیْنَا قَالُواْ أَنطَقَنَا اللهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ خَلَقَکُمْ اوّل مَرَّهٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ }.((2))

... تا چون همه بر در دوزخ رسند آن هنگام گوش و چشم ها و پوست بدنهاشان بر جرم و گناه آنها گواهی دهند. و آن ها به اعضاء بدن گویند: چرا بر اعمال ما شهادت دادید؟ آن اعضاء جواب

1- الاحتجاج، ج 1، ص 242؛ نور الثقلین، ج 4، ص 392.
2- فصلت/ 19-21.

گویند: خدایی که همه موجودات را به نطق آورد ما را نیز گویا گردانید و او شما را نخستین بار بیافرید و باز به سوی اوبازگردانیده می شوید.

نکته قابل توجّه اینکه، تکلّم و نطق و گواهی دست و پا و جلود و ... چگونه است؟ و اعضای انسان در قیامت چگونه به سخن می آیند؟ در کلمات مفسّران بزرگ، سخنان گوناگونی به میان آمده است و هر کدام احتمالاتی داده اند که ذیلاً بیان می شود:

الف) خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده می تواند در سایر اعضا نیز بیافریند.

ب) آن ها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا می دارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

ج) اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلّماً باخود خواهد داشت، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود، مسلّماً آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روزِ بروز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آن ها است». ((1))

1- تفسیر نمونه،ج 18، ص 432.

چنانچه در بین خودمان می گوییم: «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر!»

شما می گویید: فلان مریض را دیدم، چهر ه اش نشان میداد که حالش خوب نیست؛ و یا زید را دیدم، سیمایش بیانگر شادی و خوشحالی او بود.

چنانچه سعدی سروده است:

سخن عشق تو بی آن که

برآید به زبانم

گاه گویم که بنالم ز پریشانی حالم

رنگ رخساره خبر می دهد

از حال نهانم

بازگویم که عیانست چه حاجت به بیانم

خلاصه سخن گفتن در اینجا معنایش این است که در حالی و کیفیتی است که خود را ارائه نموده، نمایش می دهد.

8. آیاتی که بحث از احیای اموات می کند:

{إِنَّ الَّذِی أحْیَاهَا لَمُحْی الْمَوْتیَ إِنَّهُ عَلیَ کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ}.((1))

آن کس که زمین را زنده کند مردگان را هم زنده گرداند که او بر هر چیز قادر است.

{وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِ الْمَوْتی}.((2))

و هیچ از آفرینش آنها فرو نماند البتّه هم او قادر بر آن است که مردگان را باز زنده کند؟ آری البتّه او بر هر چیز قادر است.

{ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتی}.((3))

قطعاً او مردگان را زنده خواهد کرد.

ص: 525

1- فصلت/39.
2- احقاف/33.
3- حج/6.

در این آیات و آیات فراوان دیگری((1))، بحث از احیای اموات است، بویژه با در نظرگرفتن صدر آیات، دلالت روشن بر جسمانی بودن معاد دارد، چون اگر روحانی بود تعبیر احیای اموات معنی نداشت؛ زیرا روح همیشه باقی است؛ به عبارت دیگر، قبل از قیامت، روح زنده و باقی بود.

9. آیاتی که بر دگرگونی های بدن در دوزخ گواهی می دهند، چنان که می فرماید:

{كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ }.((2))

هرگاه پوست های تن شان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند.

مسأله پوست نو به خاطر آن است که دردِ سوزندگی کم نشود، زیرا پوست بدن به هنگام سوختن خیلی حساس و سبب زجر می شود، ولی هنگامی که پوست سوخت و آتش به استخوان رسید، آهسته آهسته درد کم می شود. قرآن بااین آیه می فرماید: ما با دادن پوست نو جلوی کم شدن درد را می گیریم.

در این آیه بحث از دگرگونی پوست بدن است و می توان گفت، صریح در معاد جسمانی است.

10. وضع درونی؛ قرآن کریم در این باره می فرماید:

{وَ سُقُواْ مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أمْعَاءَهُمْ }.((3))

1- بقره/73؛ قیامت/40؛ روم/50؛ یس/12.
2- نساء/56.
3- محمّد/15.

و از آب جوشان نوشانده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند.

یعنی برای دوزخیان، به جای آب گوارا آب جوشانی داده می شود که همچون اسید، اندرون آنان را قطعه قطعه می کند.

علاوه بر آن، آنچه باید مورد توجّه قرار گیرد این است که در صدر جاهلیّت و عرب جاهلی اعتقاد به بقای روح داشتند، و آن چه آنها تعجّب داشتند و به شدّت انکار می نمودند، مسأله معاد جسمانی و بازگشت این بدن به زندگی بعد از مرگ بوده است. چنانچه می بینیم که قرآن از زبان آن ها چنین می گوید:

{أيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكمُ مُخْرَجُون }.((1))

آیا او (پیامبر) به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می شوید؟

در جای دیگر می خوانیم:

{وَقَالُواْ أَءِذَا ضَلَلْنَا فيِ الأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِيدِ }.((2))

آن ها گفتند: «آیا هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟ !»

هم چنین می گویند:

{وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىَ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ

1- مؤمنون/35.
2- سجده/10.

إِنَّكُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ * أَفْتَرَی عَلیَ اللهِ کَذِباً أَم بِهِ جِنَّهُ بَلِ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاخِرَهِ فیِ الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِید }.((1))

و کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که (مُردید و) سخت از هم متلاشی شدید، (بار دیگر) آفرینش تازه ای خواهید یافت؟!

آیا او بر خدا دروغ بسته یا به نوعی جنون گرفتار است؟! (چنین نیست)، بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، در عذاب و گمراهی دوری هستند و نشانه گمراهی آن ها همین انکار شدید است.

از این آیات استفاده می شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم همه جا سخن از بازگشت این بدن و معاد جسمانی می گفته است. اصولاً کمتر کسی معاد روحانی را انکار می کرده است. در هر صورت جسم و روح همراه یکدیگر و مکمّل یکدیگرند همان طوری که جسم بدون روح ناقص است، روح نیز بدون جسم کمبود دارد و اگر در جهان برزخ این دو از هم جدا می شوند جنبه موقتی دارد و در همان مرحله موقتی نیز فعّالیت های روح محدود است. و لذا زندگی برزخی به هیچ وجه توسعه زندگی عالم قیامت را ندارد. روح برای ادامه فعّالیت های خود بی نیاز از جسم نیست، منتها روح در جهان دیگر چون در سطح بالاتر از این جهان قرار می گیرد، به همان نسبت باید جسم کامل تر و عالی تر در اختیار داشته باشد، و چنین هم خواهد بود. بنابراین معاد نمیتواند تنها جنبه روحانی و یا تنها جنبه جسمانی داشته باشد.

در این زمینه روایاتی وجود دارد بر اینکه اجزای اصلی و تشکیل دهنده بدن

1- سبأ/ 7و8.

انسان که از آن ها به «طینت» یا «عجب الذّنب» تعبیر شده است دست نخورده باقی خواهد ماند از جمله روایت موثّق عمّار است که از امام

صادق علیه السلام سؤال شد که جسد میت در قبر نابود می شود.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ سُئِلَ عَنِ الْمَیِّتِ یَبْلَی جَسَدُهُ قَالَ نَعَمْ حَتَّی لَا یَبْقَی لَهُ لَحْمٌ وَلا عَظْمٌ إِلَّا طِینَتُهُ الَّتِی خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تُبْلَی تَبْقَی فی الْقَبْرِ مُسْتَدِیرَةً حَتَّی یُخْلَقَ مِنْهَا کَمَا خُلِقَ اوّل مَرَّه.((1))

امام علیه السلام فرمود: گوشت و استخوان میت در قبر باقی نمیماند فقط طینت انسان تا روز قیامت در قبر می ماند و بدن آدمی دوباره از آن بوجود می آید.

بنابراین اجزای اصلی بدن عنصری و مادّی نیز همانند نفس باقی است و تنها آنچه که نابود می شود ترکیب و حالات و صورت و هیأت بدن است چنانچه فلاسفه گفته اند: هیچ موجودی معدوم محض نمی شود بلکه حالات موجود است که دگرگون می شود ولذا ممکن است پروردگار عالم همانطور که از آن اجزا بدن انسان را بوجود آورد دوباره جمع آوری کند به آن اجزا صورتی دوباره بخشد و از نو زنده کند((2)) و یقیناً استعداد و قابلیت اجزای اصلی هیچگاه از بین نمی رود.

خلاصه اینکه: بدون هیچ تردید، روزی خواهد آمد که تمام ارواح از اوّلین تا آخرین، با همان جسد اثیری خود که اکنون در جهان اثیری به زندگی برزخی

1- الکافی، ج 3، ص 251. این مضمون در این حدیث نیز وجود دارد. قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : کل ابن آدم یأکله التراب الا عجب الذنب، منه خلق و فیه یرکّب. الفصل ابن حزم، ج 4، ص 69.
2- یس/79.

ادامه می دهند، همه با همان جسد عنصری خود که در دنیا داشتند عود می کنند و مراحلی را در مواقف قیامت طی می کنند و سپس به جایگاه اصلی خود که به بهشت یا دوزخ منتهی می شود رهسپار می گردند.

البتّه می دانید مسئله معاد از پیچیدگی های خاص برخوردار است و امر استبعاد انگیزی به نظر می رسد. از همین جهت است که خداوندمتعال به الفاظ و روش های گوناگون آن را در قرآن مجید مطرح کرده است که بخش مختصری از آن را اشاره نمودیم.

ب) معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوّم

اشاره

از نظر قرآن معاد جسمانی به اعتبار ملاک دوّم - یعنی در عالم رستاخیز که یک سلسله لذّات و آلام و پاداش ها و کیفرها وجود دارد - توسّط بدنی مادّی که مدرک جزئیات است، صورت می گیرد؛ چنانکه در قرآن کریم از پاداش نیکوکاران در بهشت و عذاب کافران و گناهکاران در جهنّم سخن به میان آمده و در این زمینه آیات به قدری زیاد است که نمی توان همه آن ها را ذکر کرد، ما تنها به عنوان نمونه چند آیه، نسبت به هر دو گروه که قرآن آن ها را به نام اصحاب یمین و اصحاب شمال دسته بندی کرده است می آوریم و خوانندگان محترم را به مطالعه سوره «واقعه» حواله می دهیم.

1. لذائذ جسمانی بهشت

اشاره

قبل از ذکر این مطلب، یادآور می شویم که رابطه عالم آخرت نسبت به ما، در این دنیا، مثل رابطه ی میان مادر و کودکی است که در شکم او قرار دارد، اگر رابطه میان مادر و جنین برقرار شود و بتوانند با هم سخن بگویند، آیا مادر قادر

خواهد بود که منظره های لذّت بخش و مسرّت آمیز، لحظه های طلوع و غروب آفتاب و وضعیت ماه و ستارگان و نیز محبّت و عشق و علاقه که در این عالم وسیع و بزرگ وجود دارد، با الفاظ مدرن این دنیا به آن جنین منتقل کند؟! و هم چنین آلام و رنج و مصیبت دنیا را؟! آیا جنینی که جز با یک مقدار خون و گوشت با چیز دیگری سروکار ندارد، می تواند این مفاهیم را که از مادر می شنود درک کند؟! هرگز! تعریف لذّت ها و نعمت های بهشتی و نیز آلام وعذاب های دوزخ برای ما که در این دنیا مانند جنین در شکم مادر زندگی می کنیم، دقیقا همین گونه است. الفاظ و کلماتی که برای زندگی این دنیای محدود وجود دارد ناقص تر و ناتوان تر از آن است که بتوان حقایقی را که بیرون از این عالم است، یعنی عالم جاویدان و همیشگی، تشریح و تعریف کرد؟

بنابراین الفاظ و کلمات دیگر و دید و درک و احساس دیگری لازم است تا بتوان از آنها سخن گفت و یا سخن شنید. چنانکه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی پرمعنا و زیبا می فرماید:

وَفِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.((1))

در آنجا چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتّی از لابلای پرده های خیال هیچ کس نگذشته است.

آیاتی که درباره مؤمنان صالح بشارت ثواب و لذایذ بهشتی را بیان می کند، با آنچه دردنیا وجود دارد، اصلاً قابل مقایسه نیست.

1- من لایحضره الفقیه، ج1، ص295.

در این مورد ما قسمتی از آنها را بازگو، ترجمه و تفسیر می کنیم، خداوند می فرماید:

الف) سایه های درختان بهشتی و چشمه ها:

{وَأَصْحابُ الْيَمينِ ما أَصْحابُ الْيَمينِ فى سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَماءٍ مَسْكُوبٍ }.((1))

و یاران راست، یاران راست کدامند؟ در زیر درختان سِدر بی خار و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده شده است و سایه ای پایدار و آبی ریزان.

در این آیه مبارکه، رساترین توصیفی وجود دارد که برای درختان بهشتی، در قالب الفاظ دنیوی امکان پذیر است؛ درخت سدر، درختی تناور است که بلندی اش گاه تا چهل متر می رسد و می گویند که تا دو هزار سال عمر می کند و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد،تنها عیبش این است که خار دارد، ولی وصف (مخضود) که از ماده (خضد) به معنای بی خار است نشان می دهد که این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده است.

در حدیثی از پیامبر آمده است:

یخضده الله من شوکه - فیجعل مکان کلّ شوکه ثمره - أنّها تنبت ثمراً تفتق الثّمر منها - عن اثنین وسبعین لونا من الطّعام - ما فیها لون یشبه الآخر. ((2))

1-) واقعه/ 27 - 31.
2- المیزان، ج19، ص 128؛ در المنثور، ج6، ص 156.

خداوند خارهای آن درخت را قطع کرده و جای هر خاری، میوه ای قرار داده که هر میوه ای هفتاد و دو نوع ماده غذایی دارد که هیچ یک به دیگری شباهتی ندارد.

امّا طلح؛ غالب مفسّران «طلح» را به معنی «درخت موز» تفسیر کرده اند که برگ هایی بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین دارد، و«منضود» از ماده «نضد» به معنی «متراکم» است که اشاره به خوشه های موز است که روی هم قرار گرفته اند.

بعضی نیز «منضود» را اشاره به تراکم برگ های این درخت می دانند، و با توجّه به اینکه درخت سدر برگ های بسیار کوچک، و درخت موز برگ های بسیار پهن و گسترده دارد ذکر این دو درخت در دو آیه پشت سر هم اشاره لطیفی به تمام انواع درخت های بهشتی است که در میان این دو قرار دارد.((1)) {وَظِلٍّ مَمْدُودٍ} در سایه های دائمی هستند که با حرارت و آفتاب لطافت آن از بین نمی رود، «وَماءٍ مَسْكُوبٍ» در کنار آب جاری زندگی می کند. {مُدْ هامّتان}((2)) برگ های درختان این دو بهشت از شدت طراوت و سبزی، رنگشان مایل به سیاهی می گردد. (مُد هامّه، مُد هامِمَه)؛ اسم فاعل از باب افعیلال از ماده (دَهم) است. و (دُهمه)به رنگ سبزی گویند که از شدت سبزی مایل به سیاهی شود.((3))

1- پیام قرآن، ج6، به نقل از تفسیر فخر رازی، ج29.
2- الرحمن/64.
3- و از همین قبیل است، (فرس ادهم) یعنی اسب مایل به سیاه رنگ. و (اَدْهَمَّ و اِدْهامَّ) از باب (افعِلال و افعیلال)، هر دو به یک معنا است؛ یعنی مایل به رنگ سیاه شدن. اما این رنگ در درختان کمال طراوت رنگ برگ است که از شدت سبزی آن مایل به سیاهی می شود.

علاوه بر این ها هوای لطیف و آهنگ های دلربایی در آنجا است که - به گفته روایات - توسّط حوریان و یا درختان نواخته می شود؛ ولی با مفاهیم عمیق و بسیار بلند عرفانی که شامل حمد و تقدیس خداوند متعال است. این روایات را در جلد هشت بحار ص 196 می توانید بخوانید.

خداوند رازق متعال می فرماید:

{أُكُلُهَا دَائمٌ وَظِلُّهَا }.((1))

مأکولاتش همیشگی و سایه آن برقرار است.

ب) منازل شایسته:

{يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ وَمَساكِنَ طَيِّبَةً فى جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ }.((2))

و شما را در باغ هایی که از زیر درختان آن جویبارها روان است و در سراهایی خوش، در بهشت های همیشگی درآورد. این خود کامیابی بزرگ است.

در وصف منازل اهل بهشت همین بس که قرآن، سی و شش مرتبه فرموده: «جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ» یعنی باغ هایی که شاخههای آن بر هم گردن نهاده و در پای درختانش نهرهای آب زلال جاری است، درختانی که خشک شدن و فاسد شدن و کهنه شدن ندارند، که نام بعضی از آن ها ذکر شد.

1- رعد/ 35.
2- صف/ 12.

ج)غذاهاومیوه های بهشتی:

{فیهِما مِنْ کُلِّ فاکِهَهٍ زَوْجانِ }.((1))

در آن دو بهشت از هر میوه ای دو نوع وجود دارد.

هر یک از دیگری بهتر است. میوه ای که در دنیا بوده، و بهشتیان آن را از قبل می شناخته اند، و دیگری میوه ای است که در آن جا هست و هنوز آن را ندیده اند و حالا به آن دست می یابند.

{... وَ جَنَی الْجَنَّتَیْنِ دانٍ }.((2))

و میوه ی چیده شونده آن دو بهشت نزدیک و در دسترس است.

«جنی» یعنی میوه ی «مجتنی» میوه ای که باید چیده شود و «دانٍ» در اصل دانی بوده است، اسم فاعل از «دنا، یدنو» به معنای نزدیک و قریب است.

در جای دیگری از قرآن می فرماید:

{قُطُوفُها دانِیَهٌ }.((3))

و میوه های چیدنی آن نزدیک است.

«قطوف» جمع «قطف» است و قطف به میوهای گویند که تازه چیده باشند. مانند آیه ی:

{وَدانِیَهً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلیلا }.((4))

1- الرحمن / 52.
2- الرحمن / 54.
3- الحاقه/23.
4- انسان/14.

و سایههای درختان بهشتی بر سر آن ها نزدیک است و میوههای چیدنی آن، رام و در اختیار آن هاست.

{وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ }.((1))

و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند، و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند !

مقدم داشتن میوه بر گوشت به خاطر آن است که میوه از نظر تغذیه بهتر و عالی تر است؛ گذشته از آن خوردن میوه قبل از غذا لذت و لطف دیگری دارد.

گرچه میوه های اهل بهشت، به طوری که از قرآن استفاده می شود متنوع و گوناگون است ودر آیات بسیار، از میوه های بهشتی تحت عنوان «فواکه» و «فاکهه» اسم برده شده است. راغب در مفردات می گوید: «فاکهه» تمام اقسام میوه ها را شامل می شود ولی بعضی از آیات میوه های خاص و معیّنی را نام ب-رده اس-ت، در سوره الرّحمن می فرماید:

{فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّان }.((2))

در آن دو بهشت نیز هر گونه میوه خوش و خرما و انار بسیار است.

فخررازی در اینجا دقّتی به خرج داده و گفته است. بیان این دو میوه به خاطر تفاوت زیادی است که از جهات مختلف در میان آن دو وجود دارد، یکی شیرین و دیگری غیر شیرین، یکی گرم و دیگری خنک، یکی دارای ماده غذایی و دیگری فاقد آن، یکی میوه مناطق گرمسیر و دیگری مناطق سردسیر یکی

1- واقعه/ 20 - 21.
2- الرحمن / 68.

درختش بسیار بلند و دیگری کوتاه، گویی قرآن با این بیان می خواهد به تمام انواع میوههایی

که در میان این دو قرار دارد اشاره کند.((1))

د) نوشیدنی های بهشتی:

درباره ی نوشیدنی های بهشتی آیات زیادی وجود دارد، ما به طور خلاصه به تعدادی از آن ها اکتفا می کنیم:

{فیهِما عَیْنانِ تَجْرِیان}.((2))

در آن دو بهشت دو چشمه است که جاری است.

در آیه ی دیگر می فرماید: {فیهِما عَیْنانِ نَضّاخَتان} در آن دو بهشت، دو چشمه ای است که هر دو می جوشند و از منبع و سرچشمه، فوران می کنند. چون نَضَخَ، یَنضَخُ، نَضَخاً، نَضَخاناً، به معنای اشتداد فوران و جوشیدن آب از چشمه است در جوامع الجامع می نویسد: «نضخ» با (خ) نقطه دار سریع تر از «نضح» با (ح) است چون «نضح» با (ح) مانند آب پاشیدن است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه از ابن عباس آورده است که: «آن دو چشمه بر اولیای خدا ترشح به مشک و عنبر و کافور می کند». جلال الدین سیوطی در «درّالمنثور» می نویسد: «تنضخان بالوان فاکهه؛ آن دو چشمه بهشتی به رنگ های میوه ها فوران و جوشش می کنند».((3))

1- پیام قرآن، ج6، به نقل از تفسیر فخر رازی، ج29.
2- الرحمن/50.
3- ج6، ص150.

البتّه هیچ یک از این نظریه ها دلیل خاصی ندارد و در عین حال ممکن است همه آن ها در آیه جمع باشد. به هر صورت این دو چشمه غیر از دو چشمه ی آیه قبلی است.

در آیه ای دیگر خداوند جایگاه بلند اهل ایمان را این چنین بیان می کند:

{إِنَّ الْمُتَّقِینَ فیِ جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلامٍ ءَامِنِین }.((1))

به یقین، پرهیزگاران در باغها(ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آن ها می گویند:)

داخل این باغ ها شوید با سلامت و امنیّت !

از این آیه استفاده می شود که یک نوع چشمه هم نیست بلکه انواع چشمه های مختلف در آن جوشیدن دارد، چون ذکر (جنّات و عیون) به صیغه جمع، اشاره به باغ های متنوع و چشمه های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذّت تازه ای می آفریند و ویژگی خاصی دارد.((2))

در آیه دیگری اوصاف بیشتری برای نوشیدنی های بهشتی ذکر نموده است.

{مَثَلُ الْجَنَّهِ التی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشّارِبینَ وَأَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَلَهُمْ فیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ }.((3))

توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است: در

1- حجر/ 45 و 46.
2- علل الشرایع، ص 2.
3- محمّد/ 15.

آن نهرهایی از آب صاف و خالص که بدبو نشده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذّت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفّاست، و برای آن ها در آن از همه انواع میوه ها وجود دارد... .

از روایات استفاده می شود که این چهار نهر در کنار هم جاری است بدون اینکه حائلی بین آن ها باشد باهم مخلوط نمی شوند. شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: چگونه این نهرها حرکت می کنند و مخلوط هم نمی شود؟ امام علیه السلام فرمود: نمی بینی که در تخم مرغ بین یک پوسته دو مایع با اختلاف رنگ و مزه و طبع جمع شده اند و مخلوط نمی شوند.

اکنون لازم است فرازی از این آیه مبارکه را مورد بررسی قرار دهیم آنجا که می فرماید: {أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبینَ } نهرهایی از شراب که برای نوشندگان لذت آور است و در جای دیگر می فرماید: همینکه اهل

بهشت از آن میل فرمودند، در پایان بوی مشک در خود احساس می نمایند: {یُسْقَوْنَ مِن رَّحِیقٍ مَّخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْکٌ}((1))؛ آن ها از شراب (طهور) زلال دست نخورده و سربسته ای سیراب می شوند، مُهری که بر آن نهاده اند از مشک است» از این دو آیه مبارکه استفاده می شود که این شراب طهور بهشتی بسیار معطّر و خوشبو است که هم قوّه ذائقه از آن لذّت می برد و هم قوّه شامّه. قرآن مجید در این باره می فرماید: {لایُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلا یُنزِفُون }((2)) یعنی نه صداع و سر درد آور است، نه مستی و گیجی دارد.

1- مطففین/25 و 26.
2- واقعه/ 19.

علاوه بر لذّت های جسمانی یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر به آن ها دست می دهد که تمام وجودشان را در لذّتی بی نظیر فرو می برد. قرآن کریم می فرماید: {وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا}((1)) «و خدایشان آنانرا شرابی پاک و گوارا بنوشاند». شرابی که پروردگار

به آن ها بنوشاند شراب نابی است که به انسان نشاط و طراوتی خاص می بخشد.

مرحوم حاج ملّا مهدی نراقی روایتی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که قابل توجّه می باشد:

قال علیه السلام : انّ لله تعالی شراباً لاوّلیائه، اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا تابوا واذا تابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتّصلوا واذا اتّصلوا لافرق بینهم وبین حبیبهم.((2))

آن حضرت فرمود: خدای قادر متعال برای اولیاء خود از شراب های بهشتی شرابی معیّن نموده است که چون بیاشامند، مست جمال و لقای حضرت احدیّت می گردند؛ و چون مست شوند، به حالت وجد و مسرّت فوق العاده درآیند؛ چون مسرور شوند، پاک و پاکیزه می گردند؛ و چون پاک و پاکیزه شدند، از شدّت محبّت فانی و ذوب می گردند؛ و چون فانی شدند، از بندگان خالص خدا

1- انسان/21.
2- جامع السعادات، ج3، ص122؛ شرح الأسماء الحسنی، ج1، ص 198؛ تفسیر ثعلبی، ج7، ص 168. - البته جمله آخر را به این معنا باید حمل کنیم که آنها نیز دارای صفات الاهی شده و آیینه صفات الاهی می شوند. (محقق)

می گردند؛ و چون از مخلَصین شدند، به دنبال طلب حضرتش برمی آیند؛ و چون طلب کردند، او را می یابند؛ و چون او را یافتند، به مقام وصال او می رسند؛ و چون به مقام وصالش رسیدند، متّصل می شوند؛ و چون متّصل شدند، فرق و جدایی بین آنان و بین حبیب شان نیست.

امّا شراب دنیا انسان را مست می کند و سبب گیجی و سردرد می شود و تند و تلخ است و سبب انواع امراض جسمی و روحی می گردد.

شراب دنیا نجس و به قول قرآن «رِجس» است.

{يَاأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون }.((1))

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید!

امّا درباره شراب بهشت می خوانیم: «شَرَابًا طَهُورًا» شراب دنیا عامل فتنه و دشمنی است و شیطان با شراب و قمار میان مردم دشمنی ایجاد می کند.

{إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلَوهِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتهون }.((2))

شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و

1- مائده/90.
2- مائده/ 91.

کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،)

خودداری خواهید کرد؟!

امّا شراب بهشت هیچ گونه کینه و دشمنی نمی آورد بلکه برادرانه روبروی هم بر تخت ها تکیه زده و شادمانند.

دیگر اینکه شراب دنیا دروغ گویی و یاوه گویی می آورد امّا در بهشت چنین نیست. {لَّا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلا کِذَّابًا}((1)) یعنی به هیچ وجه بیهوده گویی و دروغ در بهشت نیست، در جای دیگر می فرماید: {لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلا تَأْثِیمًا}((2)) در بهشت نه گفته لغوی می شنوند و نه نسبت گناه به یکدیگر می دهند، بر خلاف دوزخیان که یکدیگر را ملامت می کنند و به گفته قرآن هر دسته ای به دوزخ پرتاب می شوند به گروه دیگر نفرین و لعنت می کنند: {کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا}((3)) در آیه مذکور لفظ اخت به کار گرفته شده است شاید دلیلش این باشد که این امّتهای منحرف پیوند فکری با هم داشتند.

البتّه در منابع شیعه و اهل سنّت روایاتی درباره حرمت و زشتی شراب خواری در دنیا ذکر شده است؛ که به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

در روایتی از امام صادق نقل شده است:

مُدْمِنُ الْخَمْرِ یَلْقَی اللهَ یَوْمَ یَلْقَاهُ کَعَابِدِ وَثَن.((4))

1- نبأ/ 35.
2- واقعه/ 25.
3- اعراف/ 38.
4- وسائل الشیعه، ج 25، ص 318.

شرابخوار، در روز قیامت، مانند بتپرست، در پیشگاه خدا حاضر می شود.

بدین ترتیب، امام علیه السلام شراب خوار را بی دین و هم ردیف مشرک و بت پرست معرّفی فرمود. در روایت دیگر از آن حضرت آمده است:

شَارِبُ الْخَمْرِ یَأْتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ مُسْوَدّاً وَجْهُهُ مَائِلًا شَفَتُهُ مُدْلَعاً لِسَانُهُ یُنَادِی الْعَطَشَ الْعَطَش.((1))

در روز قیامت شرابخوار وارد محشر می شود در حالی که رویش سیاه و دهانش کج و زبانش بیرون افتاده و فریاد تشنگیاش بلند است.

در روایتی بدین مضمون آمده است: خداوند شرابخوار را از چرک و کثافاتی که در چاهی در جهنّم جمع شده می نوشاند. در این باره روایات متعدّدی وجود دارد.((2))

ه-) ظرف های بهشتی:

ظرف ها و لیوانهایی که اهل بهشت برای آشامیدن استفاده می کنند طوری است که سرد و خوشبو می کند،

{إِنَّ الأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِن کَأْسٍ کانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا }.((3))

همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است.

1- همان، ص 297.
2- ر.ک: وسایل الشیعه،ج 25، ص296 - 375.
3- انسان/ 5.

در تفسیر المیزان می نویسد: که کافور یک ضرب المثلی است برای خنکی و خوشبویی و کلمه کأس هم به معنای ظرف آب است، بنابر این خود ظرفهای آب مخلوط با ماده ای سرد و خوشبو کننده است و از ظرف های بلورینی از نقره استفاده می نمایند و مأموران پذیرایی به قدر میل آنان از آبهای گوارا در ظرفهای زیبا می ریزند نه کمتر و نه زیادتر {قَوَارِيرَاْ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا }((1)) در جای دیگر می فرماید: ظرف های شراب صاف و خالص و دربسته و مهر خورده است {يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ... }((2)) در آیه ای دیگر، توضیح بیشتری درباره ظرف های بهشتی داده شده، چنین می فرماید: {وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَواريرَا }((3))؛ و در گرداگرد آن ها ظرفهایی سیمین و قدح هایی بلورین می گردانند(پر از بهترین غذاها و نوشیدنی ها)» «آنیهْ» جمع اناء به معنای مطلق ظرف است و «أکواب» جمع «کوب» به معنای ظرف آبی است که دسته نداشته باشد((4)). «قواریر» جمع «قارورهْ» به معنای ظرف بلورین و شیشه ای است که نمی شکند((5)).

از این آیه استفاده می شود که ظرف ها و جام های بهشتی، هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را؛ و نوشیدنی هایی که در آن است، کاملاً نمایان است.

ص: 544

1- انسان/ 16.
2- مطففین/ 25. رحیق به معنای شراب خالص و صاف است.
3- انسان/15.
4- لسان العرب، ج 1، ص 729؛ مفردات، 728.
5- لسان العرب، ج 5، ص 88؛ مجمع البحرین، ج 3، ص 455.

در این رابطه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

{یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّهِ الْجَنَّهِ کَمَا یَنْفُذُ فی الزُّجَاجِ }.((1))

چشم انسان در نقره بهشتی نفوذمی کند آن چنان که در شیشه و بلور دنیایی نفوذ می کند.

ابن عباس می گوید:

لیس فی الجنّه شی ء إلّا قد أعطیتم فی الدّنیا شبهه إلّا قواریر من فضّه. ((2))

همه نعمت های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف های بلورین بهشتی که از نقره است؛ در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست.

و) خادمان همچون مروارید:

خداوند، نعمت ها را بر اهل بهشت تمام کرده و همه چیز به آن ها داده است؛ از جمله خدمتکارانی که از آن ها با عالی ترین صفات توصیف شده است. قرآن مجید درباره آنان می فرماید: «وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا»((3)) و بر گردشان (برای پذیرایی) نوجوانانی جاودانی می گردند که هرگاه آن ها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند!»

در آیه دیگر در سوره طور چنین می فرماید:

{وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّکْنُون }.

1- بحار الأنوار، ج 8، ص 111. مجمع البحرین، ج 10، ص 621.
2- روح المعانی، ج 15، ص 176.
3- انسان/ 19.

و پیوسته بر گردشان نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای درون صدفند!

حسن ظاهر و لطف مأموران پذیرایی و خلق نیکوی ایشان، چنان بهشتیان را به خود مجذوب می کند که همه دردها و رنج هایی را که در دنیا در مسیر اطاعت حق کشیده بودند، فراموش می کنند. قرآن مجید در آیات بسیاری، خادمان بهشتی را به مروارید درون صدف تشبیه کرده؛ زیرا این گوهر به قدری شفّاف و زیبا و تازه است که حدّی برای آن نیست. از این رو، لحظهای که آن را از صدف بیرون می آورند - با این که مروايد همیشه شفّاف و زیبا است - ویژگی خاصّی دارد. خدمتکاران بهشتی نیز آن قدر زیبا و سفیدچهره و باصفا هستند که گویی مرواریدهای در صدف یا تازه بیرون آمده از صدفاند. تعبیر «لهم» نیز نشان می دهد که هر یک از بهشتیان، خدمتگزارانی مخصوص خود دارند و چون بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتکاران نیز از خدمت به این بندگان خاص خدا لذّت می برند. ذکر این نکته لازم است که «غلمان» جمع «غلام» به معنای نوجوان است و نه به معنای برده. بدیهی است افرادی که در این سن و سال هستند، چابک و جدّی و فعّالاند و پر شور و نشاط هستند. البتّه در بهشت - طبق تعبیراتی که در آیات یا روایات آمده - نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند، فوری در اختیارشان قرار می گیرد؛ ولی این خود احترام و اکرام فوق العادهای است که چنین خدمتکارانی از آن ها پذیرایی کنند. گر چه به صراحت در این آیه نیامده که آن ها چه کاری می کنند، آیات دیگری نشان می دهد که برنامه آن ها پذیرایی از بهشتیان با انواع نوشیدنی های گوارا و انواع غذاهای بهشتی

ص: 546

است. در روایتی می خوانیم که از رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد:

یَا رَسُولَ اللهِ الْخَادِمُ کَاللُّؤْلُؤِ فَکَیْفَ الْمَخْدوّم؟ فَقَالَ صلی الله علیه و آله وسلم : وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ فَضْلَ الْمَخْدوّم عَلَی الْخَادِمِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ عَلَی سَائِرِ الْکَوَاکِب.((1))

وقتی خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم (یعنی مؤمن بهشتی) چگونه است؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب فرمودند: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، برتری مخدوم بر خدمتکار در آنجا همچون برتری ماه است در شب چهارده بر سایر ستارگان.

ز) همسران بهشتی:

قرآن مجید بارها درباره همسران بهشتی و ویژگی های آن به الفاظ گوناگون سخن گفته است؛ از آنجمله دو بار چنین آمده است:

{وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِینٍ }.((2))

حورالعین را به همسری آن ها در می آوریم.

«حور» جمع «حوراء» است؛ و حورا زن سیاه چشم را گویند که سیاهیش بسیار و سفیدی آن نیز شدید باشد. «عین» جمع «عیناء» است و آن زن سیاه چشم است که سیاهی چشمش در عین حال درشت باشد. بنابراین حورالعین به کسی گفته می شود که سیاهی چشمش کاملا مشکی و سفیدی آن کاملاً شفّاف باشد و یا به طور کلّی

1- بحار الأنوار، ج8، ص 102.
2- طور/20؛ دخان/ 54.

کنایه از جمال و زیبایی کامل است؛ چرا که زیبایی بیش از همه در چشمان تجلّی می کند. درباره ویژگی های همسران بهشتی، در جایی دیگر می فرماید:

{فيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلا جَانٌّ }.

در آن بهشت زنان زیبای با حیائی است (که به چشم پر ناز جز به شوهرخود ننگرند) و دست هیچ کس از جن و انس پیش از آن ها بدان زنان نرسیده است.((1))

از ابوذر نقل شده که: همسر بهشتی به شوهرش می گوید:

وعزّه ربّی ما أری شیئا فی الجنّه أحسن منک فالحمد لله الّذی جعلنی زوجک و جعلک زوجی.((2))

سوگند به عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو و تورا همسر من قرار داده است.

{وَحُورٌ عينٌ كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ }.((3))

و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهان ! پاداش بدانچه بودند و می کردند.

{كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ }.((4))

گویی از (لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغهایی هستند که (در

1- الرحمن/56.
2- مجمع البیان، ج9، ص208.
3- واقعه/ 22 - 24.
4- صافات/49.

زیر بال و پر مرغ) پنهان مانده (و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است)!

در این آیه شریفه تشبیهی زیبا برای لطافت و ظرافت همسران بهشتی است. این تشبیه قرآن، هنگامی به درستی روشن می شود که انسان در آن لحظاتی که تخم از مرغ جدا می شود، و هنوز دست کسی به آن نرسیده، و زیر بال و پر مرغ قرار دارد، آن را از نزدیک بنگرد؛ در این حال، شفافیت و صفای عجیبی در آن مشاهده می شود. بعضی از مفسران «مکنون» را به معنی محتوای تخم مرغ گرفته اند که در زیر پوست پنهان است؛ اشاره به موقعی که تخم مرغ را بپزند و پوست آن را یک جا جدا کنند، که در این حالت علاوه بر سفیدی و درخشندگی، لطافت و نرمی خاصی دارد. به هر حال تعبیرات قرآن در بیان حقایق به قدری عمیق و پر محتوا است که با یک تعبیر کوتاه مطالب زیادی را با لطافت خاصی بیان می کند((1)). در جای دیگری در قرآن می فرماید:

{كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَان }.((2))

گویی آن زنان بهشتی (در درخشندگی و تابناکی همانند) یاقوت و مرجان اند.

در اینجا خداوند زنان بهشتی را به (یاقوت) و (مرجان) تشبیه کرده است: یعنی آن ها سرخی و صفا و درخشندگی یاقوت و سفیدی و زیبایی شاخه مرجان را

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 56.
2- الرحمن/58.

دارا است، همه می دانند وقتی که این دو رنگ که هر دو شفاف است به هم جمع شوند زیباترین و شفاف ترین و دل انگیزترین رنگ را تشکیل می دهد. هر وقت همسران نزد آنان می آیند آن ها را باکره می یابند. {فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا }((1)) شاید این وصف همیشه برای آن ها باقی باشد، و در روایات نیز به آن اشاره شده است. به طوری که هر بار که همسران ایشان با آنان بیامیزند ایشان را بکر بیابند. آن زنان تنها به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند. «عُرُبًا أَتْرَابًا»((2)) در اینکه می فرماید: آن ها به شوهر خود عشق می ورزند؛ چون از جمله لذاتی که یک انسان می برد آن صفا و صمیمیت و مهر و مودتی است که در ناحیه همسر خودش ببیند. نیز اینکه می گوید «اتراباً» یعنی همه آن ها هم سن و سال همسرانشان هستند تا احساسات یکدیگر را درست درک کنند و زندگی با هم برای آن ها لذت بخش تر باشد. خلاصه صحبت از عجوز و پیردر آن جا نیست. در روایت آمده است: پیرزنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد. [از جمله شوخی های پیغمبر که نقل کرده اند یکی همین است.] عرض کرد یا رسول الله دعا کن خدا مرا به بهشت ببرد. حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پیرزن که به بهشت نمی رود؛ در بهشت پیرزنی وجود ندارد. پیرزن بیچاره گریه کنان برگشت. بلال او را دید و علّت گریهاش را پرسید. آن زن قضیه را باز گفت بلال ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تعریف کرد.

1- واقعه/ 36، بنابر تفسیر المیزان ج 19 ذیل آیه مذکور.

2- واقعه/ 37. عُرُبُ جمع (عَروب) به معنای زنانی است که با شوهر خود مهربان هستند و ناز و کرشمه دارند و عاشق همسر خویش هستند؛ یعنی شوهر دوست. مفردات، ج1، ص557. (اتراب) جمع (تِرب) یعنی همه هم سن و سال و جوانند. مجمع البحرین، ج 2، ص 13.

حضرت فرمودند: سیاه هم به بهشت نمی رود. پس هر دو گریه می کردند که عباس [عموی پیامبر] آن ها را دید. قضیه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرح داد؛ حضرت فرمودند: پیرمرد هم به بهشت نمی رود. او هم دادش بلند شد. بعد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را فراخوانده و فرمودند: خداوند آن ها را به بهترین شکل می آورد. در آن جا که پیری وجود ندارد، اهل بهشت همه جوانانی نورانی اند؛ سپس حضرت فرمودند: «إنّ اهلَ الجنّه جُردٌ مُردٌ مکحّلون»((1)) اهل بهشت جوانان نورسی هستند که هنوز بر عارضشان خط سبزی کشیده نشده است و چشمانشان سرمه کرده باشد. به هر صورت، این همسران علاوه بر اوصاف مذکور محفوظ هستند نه مبتذل؛ {حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فیِ الْخِیَام}؛((2)) حوریه ها در خیمه ها منتظرند. اگر از همه زیبایی های ظاهری که بگذریم از نظر کمالات نیز لایق بهشت و بهشتیان هستند و از هر گونه انحراف و ضعف پاکند: {لَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَه}؛((3)) و همسران پاکیزه برای آن ها خواهد بود. زن ها در دنیا دوران عادت ماهانه را به عنوان دوران آلودگی می گذرانند و... ولی زنان بهشتی پاکیزه و از آلودگی های دنیا مبرایند. البتّه بهترین نعمت های مادّی و جسمی در دنیاو آخرت کامیابی از همسران پاکیزه و زیباست. در این باره روایتی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مَا تَلَذَّذَ النَّاسُ فی الدُّنْیَا وَالآخِرَهِ بِلَذَّهٍ أکْثَرَ لَهُمْ مِنْ لَذَّهِ النِّسَاء ... وَإِنَّ

1- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 410 - 411؛ بحار الانوار، ج 16، ص 294؛ (جُرد) جمع (اَجرَد) و (مُرد) جمع (اَمرَد) است. هردو به معنی بی مو و بدون ریش و محاسن است.
2- الرحمن/ 72.
3- نساء/ 57.

أَهْلَ الْجَنَّهِ مَا يَتَلَذَّذُونَ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْجَنَّهِ أشْهَی عِنْدَهُمْ مِنَ النِّکَاحِ لا طَعَامٍ وَلا شَرَابٍ.((1))

... اهل بهشت از هیچ چیزی، در بهشت مانند نکاح لذّت نمی برند نه غذا خوردن و نه آشامیدن.

همان گونه که بهترین لذّت معنوی تجلّی و رضوان خدا و طرف سخن خدا قرار گرفتن است. اکنون که با ویژگی ها و چگونگی همسران بهشتی و حالات بهشتیان، آشنا شدید، خداوند پیرو هر یک از این ویژگی ها می فرماید:

{فَبِأَیِّ آلَاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ }.

پس کدامین نعمت های پروردگارتان راتکذیب می کنید (شما ای گروه جنّ و انس)؟!

نکته قابل توجّه این که در سوره الرّحمان سی ویک مرتبه آیه شریفه {فَبِأَیِّ آلَاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ } تکرار شده است؛ از جمله در میان آیات وارده درباره بهشت است که ما نیز در چند جا آوردیم و در پایان سوره می فرماید: {تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ} پر خیر و پر برکت است اسم پروردگار تو، که دارای صفت جلال و صفت جمال است. این سوره بیانگر نعمت های گوناگون مادّی و معنوی خداوند بر بندگان است؛ به طوریکه می توان این سوره را سوره رحمت و یا سوره نعمت تعبیر کرد. مطالب زیادی در ذیل این سوره در تفاسیر قرآن و روایات ائمّه معصومین علیه السلام به چشم می خورد که از گنجایش این نوشتار خارج

1- وسایل الشیعه، ج 20، ص 23. الکافی، ج 5، ص320، بحار الانوار، ج 8، ص 139.

است. فقط یک روایت را که از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند، می آوریم:

لِکُلِّ شَیْ ءٍ عَرُوسٌ وَعَرُوسُ الْقُرْآنِ سُورَهُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِکْرُهُ.((1))

از برای هر چیزی عروسی است و عروس قرآن سوره الرّحمن است.

ح) زیورهای اهل بهشت:

اهل بهشت در آن روز شاداب و زیبا با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت داده شده اند، {یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا }((2)) اهل بهشت با دست بندهایی از طلا و مروارید آراسته اند. در آیه ای دیگر علاوه بر طلا و مروارید زیورهایی از دست بندهای از نقره را نیز ذکر کرده است: {وَ حُلُّوا أسَاوِرَ مِن فِضَّه } اهل بهشت با دست بندهایی از نقره آراسته اند. چه کسانی شایسته ی بهره مندی از این زیورهای الهی هستند؟ آیا آن مردانی که با یقین به حرام بودن استعمال طلا، در دنیابر اساس هوس و میل نامشروع، به حکم خداوند دهن کجی کردند و انگشتر طلا در دست و زنجیر طلا بر گردن آویختند به آن آراستگی بهشت نایل می آید؟ آیا آن زنانی که خارج از مرزهای مشروع، جواهرات خود را برای دلربایی از مردان نامحرم به نمایش گذاردند و با نشان دادن زیبائی های خود نسلی را به گناه و تباهی کشیدند از زیورهای اخروی بهره مند خواهند بود؟ قطعاً جواب

1- مستدرک الوسائل، ج 4، ص 351؛ مجمع البیان، ج 9، ص 296. (همین معنا را تفسیر الدر المنثور، در ج6، ص140، از امیر مؤمنان از رسول خدا نیز آورده است.)
2- فاطر 33. (اساوِر) جمع (اسوِرَهْ) و (سِوارٍ) به معنای دستوار و دست بند است.

منفی است. زیرا بهشت و زیورهای آن برای کسانی است که برای اوامر الهی ارزش قائل شده اند و نواهی حق تعالی را با جان و دل گردن نهادند، آن مردی که به احترام حکم الهی از بکارگیری طلا صرف نظر کند در قیامت شایسته اکرام خدا ست آن زنی که زیور و تزئین خود را فقط در انحصار شوهرش بکار گیرد تا کانون خانواده گرم و با نشاط باشد لایق پذیرایی آخرتی و بهشت الهی است.

ط) لباس های اهل بهشت:

در طول تاریخ، لباس از لحاظ جنس و رنگ گرفته تا نوع دوخت آن، نقش اصلی را در زینت انسان ها داشته و هم معرّف طرز فکر و روحیه صاحب آن است، مسلماً لباس های بهشتی برای حفظ از انواع آفات و آسیب ها نیست، زیرا در بهشت همه چیز در حد اعتدال است و آفتی وجود ندارد، بنابراین لباس های بهشتی جنبه تزیینی دارد، از همین جهت است که قرآن به تعابیری مختلف حکایت از زیبایی و جذّابیت لباس های بهشتی دارد، خداوند متعال رنگ لباس بهشتی را سبز معرفی می کند گرچه آن ها هر چه بخواهند و هر رنگی را آرزو کنند مهیا است ولی رنگ سبز مطلوب اولیّه طبع بشری و نشاط روحی را تأمین می کند، لذا می بینیم به اعتبار جایگاه روحی و روانی این رنگ است که در شادی ها از سبز استفاده می شود. قرآن در سوره کهف می فرماید:

{وَ یَلْبَسُونَ ثِیَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ}.((1))

لباس های سبز حریر و دیبا پوشند.

1- همین معنا در آیات 21 انسان و 53 دخان نیز آمده است.

در تعبیر دیگری در سوره حج می فرماید: {وَلِباسُهُمْ فيها حَريرٌ}((1))؛ «و لباسشان در آنجا حریر است». و کلمه «حریر» در نزد مفسّران و اهل لغت پارچه ای است که تار و پود آن ابریشم است و معنای جامعی دارد، اگر بسیار لطیف و نازک باشد، «سندس» و اگر ضخیم باشد «استبرق» نامیده می شود، بدون شک لباس های بهشتی از ابریشم خالص به انواع مختلف و گوناگون است، که این پارچه های ابریشمی به خاطر نرمی و لطافت و جذّابیت و پذیرش رنگ های جالب از بهترین پارچه ها است. آلوسی در روح المعانی، ج15، نقل می کند که لباس های بهشتی به قدری زیبا است که اگریکی از آن ها را در دنیا بگسترانند، اهل دنیا مدهوش می شود.

ی) فرش های نفیس و تخت های بلند:

{مُتَّكِئينَ عَلى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِی حِسانٍ}.

این در حالی است که بهشتیان بر تخت هایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است.((2))

و همچنین در همین سوره الرّحمن در آیه ای دیگر می فرماید: {مُتَّكِئِينَ عَلَىَ فُرُشٍ بَطَائنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ}؛ «در حالتی که بهشتیان بر بسترهایی که آستر آن ها از حریر زخیم است، تکیه زده اند» بطائن جمع بطانه است و به لباس زیر پوش بطانه گویند، در مقابل (ظهارهْ) به لباسی گویند که معلوم باشد و روی لباس می پوشند.

1- همین معنا در آیات 33 فاطر و 12 انسان نیز آمده است.
2- الرحمن/ 76.

قابل توجّه اینکه قیمتی ترین پارچه، آستراین فرشهاست، پس قسمت اصلی و ظاهری این فرش را که از ابریشم بسیار بهتر و با ارزش تر است، نمی توان از لحاظ زیبایی و لطافت توصیف کرد، در این باره حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که آن حضرت فرمود {ظواهرها نور یتلألأ }؛((1)) قسمت اصلی و ظاهری آن فرشها نوری است درخشنده.

قرآن در جملات زیبای دیگری در سوره (یس) می فرماید:

{هُمْ وَ أزْواجُهُمْ فی ظِلالٍ عَلَی الأَرائِکِ مُتَّکِؤُنَ }.

آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی بر تخت هایی تکیه می زنند.

از نمونه های دیگر این نعمت ها که بارها در قرآن از آن سخن به میان آمده است مسأله روبروی هم قرار گرفتن اهل بهشت است، تخت ها و جایگاه آنان طوری است که در حال استراحت که تکیه داده اند یکدیگر را می بینند.

در سوره واقعه می فرماید:

{عَلیَ سُرُرٍ مَّوْضُونَهٍ مُّتَّکِئِینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِین }.

بر تخت هایی زربافت، که روبروی هم بر آن ها تکیه دارند.

این مضمون را در آیه دیگر در سوره دخان می خوانیم:

{یَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِین }((2)) آنها لباس هایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند. در بهشت فرش های بسیار فاخر

1- جامع لاحکام القرآن، ج18، ص 179.
2- دخان/ 53.

گسترده شده است. {وَ زَرَابِىُ مَبْثُوثَه }((1)) در آنجا تخت های بلند و عالی قرار داده شده است: {فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَه }. در بهشت بالش ها و پشتی های مخصوص صف داده شده {وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَه }. در قرآن مجید کراراً از تخت های بهشتی و مجالس دسته جمعی بهشتیان توصیف های جالبی شده که نشان می دهد، یکی ازمهمترین لذّات آن ها همین جلسات انس و انجمن های دوستانه است، امّا موضوع سخن آن ها چیست و نقل محفلشان کدام است، کسی به درستی نمی داند که آیا از اسرار آفرینش سخن می گویند و یا از شگفتی های خلقت خداوند! آیا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند، و یا امور دیگری که ما در شرایط زندگی در این دنیا قادر به درک آن نیستیم، کسی نمی داند. ناگفته نماند که در قرآن مجید پنج آیه درباره اریکه های بهشتی و پنج آیه درباره سریرهای بهشتی آمده است، که در اوصاف زندگی خصوصی و عمومی اهل بهشت ذکر شده است؛ اخبار و روایات زیادی، درباره اوصاف سریرها و اریکه ها وارد شده است؛ ما فقط به ذکر برخی آیات جهت اختصار اکتفا نمودیم.

به هر صورت نعمت های مادّی بهشت، به آنچه گفته شد، خلاصه نمی شود، گرچه این نعمت ها بسیار مهم هستند، ولی طبیعت محدود انسان در این جهان محدود به ما اجازه نمی دهد که تصوّر همه جانبه از نعمت های مادّی و معنوی جهان دیگر داشته باشیم، چون فراتر از فهم و درک ما است. خداوند متعال بعد از ذکر تعدادی از نعمت های بهشتی این آیه ی مبارکه را بیان می فرماید، تا به

1- غاشیه/ 16 - 13.

انسان ها بفهماند که نعمت های بهشتی منحصر به آن ها نیست. {وَفيها ما تَشْتَهيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُن }؛((1)) «در آن هر چه که نفس اشتهایش کند و چشم لذّت ببرد وجود دارد».

طبع انسان تنوع طلب است، انواع مختلف نعمت ها را می طلبد، لذا خداوند که کریم و بخشنده است، به این مسئله توجّه خاصی نموده است.

در جای دیگری از قرآن می فرماید:

{فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ }.((2))

هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمّی که مایه روشنی چشمهاست برای آن ها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می دادند!

اشاره به (قرّهْ أعين) بیانگر عظمت بی حساب این نعمت های الهی می باشد و کنایه لطیفی از نهایت خوشحالی ای است که اشک شوق را از دیدگان فرو می ریزد. حقیقت امر آن است که هیچ کس نمی داند در مقابل اعمال نیکوکاران، چه پاداشهایی که مایه روشنی چشم ها می گردد به آن ها داده می شود؛ خصوصا اگر مفهوم «فلا تعلم نفس» که هیچ کس درک نمی کند را دقّت کنیم، آن وقت با اهمّیت موضوع بهتر آشنا خواهیم شد. اکنون خوب توجّه کنید، خدای تعالی در آیه ای دیگر مطلبی را بیان می کند که تمام وجود انسان را در لذّتی بی نظیر و

1- زخرف/ 71.
2- سجده/17.

وصف ناپذیر فرو می برد. {وَ هُمْ فی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُون }((1))؛

«و در آنچه دل شان بخواهد، جاودانه متنعّم هستند».

این بالاترین و جامع ترین تعبیری است که در باره ی مواهب و نعمت های بهشتی ممکن است گفته شود، مرحوم طبرسی می گوید: اگر تمام جهانیان جمع شوند تا توصیف نعمت های بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهد بود چیزی بر آنچه در این آیه آمده است بیفزایند((2))؛ اینجا حقیقت بهشت و نعمت های بهشت مظهر کامل و نمونه اَتَم قدرت و لطف پروردگار است. و چون قدرت و لطف او را نهایتی نیست مواهب بهشتی را نیز نهایتی نمی باشد. نعمت هایی که در این آیات ذکر شده اند از لذایذ جسمانی هستند. لذا می توان گفت؛ این آیات به صراحت دلالت بر معاد جسمانی مادّی دارند و نه مثالی و یا روحانی.

2. آلام و عذاب های جسمانی دوزخ

اشاره

بدون هیچ تردیدی گروهی از خلق خدا هستند

که خدای تعالی دوزخ را برای آنان آماده کرده و حقّاً شایستگی آن ها از نتیجه کار و کردارشان، عذاب جهنّم در دار آخرت است. ناگفته نماند، اصحاب دوزخ به سلسله مراتب عبارتند از: مشرکان و کافران، اهل نفاق و ظلم و ستم، اهل جرم و عصیان، اهل فساد و طغیان، بدعت گزاران و منحرف کنندگان خلق از راه هدایت و رستگاری. البتّه نمیخواهم به طور کلی وارد این بحث شویم، زیرا اگر آیاتی که در قرآن مجید

1- انبیاء/ 102.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 56.

درباره دوزخ و اهل دوزخ آمده است، را یادآور شویم خود تفسیر مفصّلی خواهد شد و کتابی جداگانه را در بر می گیرد. ولی در این باره به عنوان نمونه دو آیه را با ترجمه، جهت اختصار بدون تفسیر یادآور می شویم؛ سپس به اصل بحث می پردازیم، که همان عذاب جسمانی اهل دوزخ است.

{لأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أجْمَعينَ }.((1))

... حتماً و یقیناً دوزخ را (از افراد بی ایمان و گنهکار) از جنّ و انس همگی پر کنم !

{وَعَدَ اللهُ الْمُنافِقينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکفّار نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ }.((2))

خداوند به مردان و زنان منافق و کفّار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند - همان برای آن ها کافی است ! - و خدا آن ها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آن هاست !

چنانچه در آیه اوّل مشاهده می کنید، اهل دوزخ از جنّ و انس می باشند و در آیه دوّم، منافقین و کفّار را از اهل دوزخ می دانند. در حالی که منافقین را مقدم بر کفّار ذکر نموده و این اشاره لطیفی به این مطلب است که منافقین، به خاطر ایمان ظاهری و انکارباطنی، بدترین مخلوقات در روی زمین هستند.

آیاتی که نسبت به کافران و گناهکاران وعده دوزخ می دهد، که از نوع آلام و عذاب جسمانی است، به برخی از آن ها ذیلاً اشاره می شود:

1- سجده/13.
2- توبه/68.

الف) بادهای کشنده و سایه های سوزان:

{وَأصْحابُ الشِّمالِ ما أصْحابُ الشِّمالِ فى سَمُومٍ وَحَميمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لابارِدٍ وَلا كَريمٍ}.((1))

و یاران چپ کدامند یاران چپ؟ در [میان] باد گرم و آب داغ. و سایه ای از دود تار. نه خنک و نه خوش.

ب) غذا و نوشیدنی های ناگوار:

قرآن در بیان غذای دوزخیان، از تعابیری مانند «زقّوم» (گیاهی بسیار بد طعم و بدبو که ظاهری هولناک دارد) «غسلین» (خونابه بدن دوزخیان) «ضریع» (گیاهی بسیار تلخ و بدبو و سوزان) و در توضیح نوشیدنی های

آنان از واژه هایی مانند: «حمیم» (آب سوزان) «غساق»((2)) و «صدید»((3)) (خونابه) بهره گرفته است که هر یک به گونه ای بر ناگواری خوراک و آشامیدنی دوزخیان دلالت دارد.

{وَأمَّا إِن كاَنَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ. فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ. وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ}.((4))

امّا اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد، با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شوید! و سرنوشت او ورود در آتش جهنّم است.

1- واقعه/ 41-44.
2-) نبأ/ 24 و 25؛ {لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا}.
3- ابراهیم/16.
4- واقعه/ 92 - 94.

آیه دیگری می فرماید:

{وَلا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ لَّا یَأْکُلُهُ إِلَّا الْخاطِئُون }.((1))

و طعامی غیر از غِسلین (چرک و پلیدی دوزخیان) نصیبش نیست. و آن طعام را کسی جز اهل دوزخ نمی خورد.

واژه (غِسلین) یک بار در قرآن آمده است غِسلین از ماده (غَسل) به معنای شستشو است، راغب در مفردات می گوید (غِسلین) آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ می ریزد، ولی اکثر مفسّران و اهل لغت گفته اند که (غِسلین) خونابه ای است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد و چون شبیه آبی است که انسان به آن شستشو می کند (غِسلین) نامیده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

والذی نفسی بیده، لو أن قطره من الغسلین قطرت علی جبال الأرض لساخت إلی أسفل سبع أرضین، ولما أطاقته، فکیف بمن هو شرابه.((2))

قسم به خداوندی که جانم در دست اوست، اگر قطره ای از غسلین بر کوه های زمین ریخته شود؛ تا طبقه هفتم زمین می رود و چگونه تحملش را دارد کسی که غسلین شراب او باشد!

باز در وصف طعام جهنمیان فرمود:

{وَطَعاماً ذا غُصَّهٍ وَعَذاباً ألیماً }.((3))

1- حاقه/ 36 - 37.
2- تفسیر برهان، ج 3، ص 82.
3- مزمل/13.

و طعامی که گلوگیر باشد و به آسانی پایین نرود و عذابی دردناک برای آن ها مهیّا است.

درباره طعام جهنمیان در آیه ای دیگر چنین می فرماید:

{إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوم طَعَامُ الأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلي فى الْبُطُونِ كَغَلْيِ الحَميم }. ((1))

مسلّماً درخت زقّوم غذای گنهکاران است، همانند فلز گداخته در شکم ها می جوشد جوششی همچون آب سوزان!

واژه زقوم سه بار در قرآن آمده، بعضی از مفسّران و اهل لغت می گویند: (زقوم) نام گیاه تلخ و بدبو می باشد که دارای برگ های کوچکی است، در سرزمین تهامه از جزیرةُ العرب می روئیده و مشرکان با آن آشنا بوده اند، گیاهی که شیره اش بسیار تلخ و تنداست، به قسمی که وقتی به بدن تماس پیدا کند متورم می شود.((2))

آیه دیگری در قرآن است که توضیح بیشتری درباره اوصاف (زقّوم) بیان می دارد، می فرماید: «آیا این (نعمت های جاویدان بهشتی) بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) زقّوم؟! ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم! آن درختی است که از قعر جهنّم می روید! شکوفه آن مانند سرهای شیاطین است! آن ها [مجرمان] از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند!»((3))

وقتی این خبر به ابوجهل رسید از روی استهزاء و سخریه می گفت: مگر

1- دخان/ 43-45.
2- تفسیرهای روح البیان، و روح المعانی و مجمع البحرین.
3- {أذَالِکَ خَيرْ نُّزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّوم إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِين إِنَّهَا شَجَرَةٌ تخَرُجُ فيِ أَصْلِ الْجَحِيم طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِين فَإِنَّهُمْ لاَكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِونَ مِنْهَا الْبُطُونَ }. (صافات/ 62-66)

درخت در آتش می روید؟ آتش دشمن درخت است، آن رانمی سوزاند؟ ولی این ظالمان مغرور از این نکته غافل بودند که اصول حاکم بر زندگی جهان آخرت، با اصول حاکم بر این جهان تفاوت بسیار دارد، گیاه یا درختی که از قعر جهنّم می روید، در شرایط دوزخی پرورش می یابد، نه هم چون گیاهی که در دنیا می روید، حتّی در زندگی دنیا دیده شده که موجودات زنده ای در طبقات یخ و برف پرورش می یابند که نشان می دهد شرایط حیات موجودات زنده لازم نیست مانند موجودات زنده اطراف ما باشد، اصولاً مگر زنده ماندن انسان دوزخی در دوزخ عجیب نیست، چه تفاوتی میان انسان و گیاه است؟

{تَصْلی ناراً حامِیَهً تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاَّ مِنْ ضَریعٍ لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنی مِنْ جُوع }.((1))

[ناچار] در آتشی سوزان درآیند. از چشمه ای داغ نوشانیده شوند. خوراکی جز خارِ خشک ندارند [که] نه فربه

کند و نه گرسنگی را باز دارد.

واژه «ضَریع» که در این آیه آمده است مفسّران و اهل لغت معانی مختلفی کرده اند، بعضی گفته اند: ضریع نوعی خار است که به زمین می چسبد، و گیاهی است سمی که هیچ حیوانی به آن نزدیک نمیشود.((2)) برخی می گویند: گیاه سبز بدبویی است که از دریا بیرون می افتد، بعضی آن را از ماده «ضَرع» که به معنای (ضعف و ذلّت) است می دانند و می گوید: طعامی است ذلّت بار که اهل جهنّم

1- غاشیه/ 4-7.
2- تفسیر قرطبی، ج 10، ص 7119.

جهت رهایی از آن به درگاه خداوند تضرّع می کند.((1)) در این مورد حدیثی از پیامبر گرامی اسلام است:

الضَّرِیعُ شَیْ ءٌ یَکُونُ فی النَّارِ یُشْبِهُ الشَّوْکَ أَمَرُّ مِنَ الصَّبِرِ وَأَنْتَنُ مِنَ الْجِیفَهِ وَأَشَدُّ حَرّاً مِنَ النَّارِ سَمَّاهُ اللهُ

الضَّرِیعَ.((2))

ضریع چیزی است که در آتش دوزخ می روید، شبیه خار، تلخ تر از صَبر (صَبر گیاهی است که دارای گل زردرنگ بسیار تلخی است) و بد بوتر از مردار و سوزان تر از آتش، که خداوند آن را ضریع نام نهاده است.

در بین مفسّرین اشکالی مطرح است و آن این که در یک جا آمده که غذای جهنّمیان فقط «ضریع» است و در دو جای دیگر آمده است که غذای دوزخیان «زقوم» و «غِسلین» است. آیا جمع امکان دارد یا خیر؟

جواب های داده شده به ترتیب زیر است:

1. کلمات «غِسلین» و «زقّوم» و «ضریع» به یک معنا است، و آن گیاهی پر خار، بدبو و بد طعم است که در جهنّم می روید.

2. بعضی گفته اند که «زقّوم» و «ضریع» به یک معنا است، که قبلاً اشاره شد که غذای دوزخیان است، ولی «غِسلین» نوشیدنی آن ها می باشد. امّا اینکه یک جا به طعام اسم برده شده و این تعبیر بی سابقه نیست؛ چون گاهی نوشیدنی را به طعام تعبیر می کنند.

1- همان، ص 712.
2- بحار الانوار، ج 7، ص 169. مجمع البیان، ج 9 و 10، ص 479، ذیل آیه مذکور.

3. بعضی گفته اند که «غِسلین» و «زقّوم» و «ضریع» هر کدام غذای گروه خاصی از دوزخیان است، که در یک طبقه ای از جهنّم قرار دارند.

4. ممکن است گفته شود: که در جهنّم نیز غذاهای متنوّع جهنّمی وجود داشته باشد که اهل جهنّم گاه از یک غذا و گاهی از غذای دیگر به آن ها داده شود که یکی از دیگری رنج آورتر است.

ج) آتشِ سوزان:

{وَيَتَجَنَّبُهَا الأَشْقَى الَّذى يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى ثُمَّ لا يَمُوتُ فيها وَلا يَحْيى}. ((1))

و نگون بخت، خود را از آن دور می دارد همان کس که در آتشی بزرگ درآید آن گاه نه در آن می میرد و نه

زندگانی می یابد!

در رابطه با همین معنا خدای متعال در جای دیگر می فرماید:

{وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكاَنٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِن وَرَائهِ عَذَابٌ غَلِيظ}.((2))

مرگ از هر جا به سراغ او می آید ولی با این همه نمی میرد! و بدنبال آن، عذاب شدیدی است.

در جای دیگر خداوند عالم در مورد شدت آتش جهنّم می فرماید: {وَهِیَ تَفُور}((3)) آتش دوزخ فوران دارد. هر گاه آتش به سوی خاموشی برود خداوند آن

1- اعلی/ 11-13.
2- ابراهیم/ 17.
3- ملک/ 7.

را شعله ور می کند: {کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا }((1)) در جای دیگر می فرماید: {إِنَّهَا لَظَى }((2)) آتش جهنّم شعله می کشد. باز در رابطه به این معنا خداوند عالم درباره منکران معاد و گنهکاران بی ایمان بر وجه بسیار کوبنده ای می فرماید: {تَلْفَحُ

وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُون }((3)) آتش دوزخ صورت های آن ها را می سوزاند و در جهنّم، زشت منظر خواهند زیست. برخی در ذیل این آیه مبارکه گفته اند: از سوز آتش پوستهای صورت دوزخیان جمع و لب ها از هم باز و دندان ها آشکار می گردد، مانند سر گوسفندی که آن را روی آتش می گیرند تا موهای او از بین برود.((4))

در آیه دیگر خدای تعالی با بیان تکان دهنده ای چنین می فرماید: {الَّتيِ تَطَّلِعُ عَلىَ الأَفئِدَه }((5)) آتشی که از دلها سرمی زند! آتش دنیا اوّل بیرون و پوست را می سوزاند بعد گوشت و استخوان را، ولی آتش جهنّم باطن را هم چون ظاهر می سوزاند، چنانکه در جای دیگر از قرآن چنین می فرماید:

{يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَميمٍ آن }.((6))

میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند.

ص: 567

1- اسراء/ 97.
2-) معارج/ 15.
3- مؤمنون/ 104.
4- اقتباس از تفسیر مجمع البیان، ج 17، ص 84.
5- حمزه/ 7.
6- الرحمن/ 44.

(آن) در اینجا به معنای آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد به این ترتیب، اهل دوزخ از یکسو در میان شعله های سوزان جهنّم می سوزند و تشنه می شوند و تمنّای آب می کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آن ها داده می شود و این مجازاتی است بس درد ناک. و در تأکید این معنا در جای دیگر بر وجه شدیدتری می فرماید:

{وَ سُقُواْ مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُم }.((1))

از آب جوشان نوشانیده می شوند که اندرونشان را از هم متلاشی می کند.

از همین جهت است که قرآن مجید می فرماید:

{لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيق }.((2))

دوزخیان آه و زوزه می کشند.

آیات قرآن و روایات در این باره زیاد است، می ترسم که نقل آن ها نگارنده و خواننده را از خط تعادل خارج کند، ولی این قدر می گوییم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در دعای «مجیر» هشتاد و شش مرتبه با تکرار این جمله:

اَجِرنا مِنَ النّارِ یا مُجِیر.

یعنی پناهم بده از آتش ای خدای پناه دهنده.

به مسأله آتش دوزخ توجّه داده اند.

1- محمّد/ 15.
2- هود/ 106. (زفیر) یعنی با صدا نفس را بیرون دادن، (شهیق) با صدا نفس را درون دادن.

د) اسارت در غل و زنجیر:

در قرآن مجید مسأله غل های جهنّمی که بر گردن مجرمان انداخته می شود در موارد متعدّد بیان شده است. ما از ذکر همه آیات صرف نظر می کنیم؛ تنها به ذکر نمونه ای از آن اکتفامی کنیم.

قرآن درباره کسانی که انبیا و کتاب های آسمانی را نمی پذیرند و همچنین به مجادله و لجاجت ادامه می دهند، اعلام خطر کرده و می فرماید:

{إِذِ الأَغْلال فی أَعْناقِهِمْ وَالسَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ فی الْحَمیمِ ثُمَّ فی النّارِ یُسْجَرُونَ }.((1))

هنگامی که غُل ها در گردن هایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشانیده می شوند در میان جوشاب [و] آن گاه در آتش برافروخته می شوند.

یعنی آن ها باید به یاد آورند روز قیامتی که غل ها در گردن شان انداخته شود و با بدترین نوع ذلّت و حقارت به دوزخ کشانده می شوند.

همچنین برای بردن مجرمان به دوزخ، خطاب می رسد:

{خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ }.((2))

ای مأموران عذاب این جنایتکار را بگیرید و زنجیرش کنید! سپس او را به دوزخ بیافکنید.

ممکن است این سؤال در ذهن مطرح شود که از خدای رحیم این قهر و

1- غافر/ 71 و 72.
2- حاقه/ 30 -31.

غضب باورکردنی نباشد. ولی آیا وقتی هواپیماهای شرق و غرب بر سر مردم مظلوم و بی دفاع مسلمان ما در افغانستان و لبنان و فلسطین و ... بمب های شیمیایی و خوشه ای می ریزند و زن و بچه و طفل شیرخوار بی گناه را به دامن مادرش به خاک و خون می کشند و صدها بلکه هزاران انسان بی گناه را دسته جمعی زنده به گور می کنند؛ جزای این جنایتکاران چیزی جز آتش است؟ و نباید آن ها را به غل و زنجیر بکشند؟ آیا در جزای پرتاب موشک، او را به دوزخ نیفکنند؟

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تاوقت دگر

ه-) لباس دوزخیان:

در دوزخ همه نوع عذاب و جزا وجود دارد، حتّی (لباس) که پوششی است در مقابل گرما و سرما، و مانعی است در برابر انواع آسیب هایی که ممکن است به بدن برسد، و وسیله ای است برای زینت و زیبایی، ولی همین لباس در جهنّم یکی از اسباب درد و رنج و کیفر و عذاب است. خداوند قهار در قرآن کریم به این نکته اشاره می کند {فَالَّذينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نار}؛((1)) «کسانی که کافر شدند، لباس هایی از آتش برای آن ها بریده شده». برخی گفته اند؛ مفهوم این آیه این است که آتش از هر سوی آن ها را مانند لباس احاطه می کند، بیشتر مفسّرین تفسیر دیگری نموده و می گویند: که براستی قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آن ها بریده و دوخته می شود. همه می دانیم این گونه مجازات های دردناک و

1- حج/ 19.

حتّی کمتر از آن در دنیا باعث مرگ هر انسانی می شود، امّا ساختار وجود انسان های مجرم در دوزخ چنان است که این مجازات ها آن ها را از پای درنمی آورد، تا اینکه کیفر سنگین اعمالشان را ببینند، این وضعیت نشان می دهد که قوانین حاکم بر زندگی آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است.

در آیه ای دیگر تعبیری جدید درباره لباس های دوزخیان شده است. {سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النّارُ}؛((1)) «لباس هایشان از قطران [ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است و صورت هایشان را آتش می پوشاند...». سرابیل جمع (سربال) بر وزن مثقال، به معنای پیراهن است از هر جنسی که باشد، بعضی نیز آن را به معنی هر گونه لباس تفسیر کرده اند((2))، امّا (قطران) در لغت گاهی (قَطران) و (قِطران) نیز تلفظ می شود. به معنی ماده ی سیاه رنگ که قابل اشتعال است و بوی بسیار بدی دارد.((3)) به هر صورت از آیه چنین استفاده می شود که به جای لباس، بدن های دوزخیان را با ماده ای سیاه رنگ قابل اشتعال می پوشانند که همه چیز بر ضد انتظاری است که انسان از لباس دارد، لباس برای انسان زینت است، و از گرما و سرما و خطرات حفظ می کند، ولی این لباس دوزخی هم زشت و هم بدمنظر است و هم بدبو است و هم ماده ای است که در آتش دوزخ شعله ورتر می گردد.

1- ابراهیم/ 50.
2- صحاح اللغه، مفردات راغب، لسان العرب.
3- فرهنگ معین، ماده ی قطران.

قرآن مجید درباره لباس های دوزخیان به عبارت جالب تری در آیه ای دیگر چنین می فرماید:

{لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاش وَكَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِين }.((1))

برای آن ها بستری از جهنّم و از رویشان لحاف های آتش است و این گونه بیدادگران را سزا می دهیم.

یعنی برای کفّار معاند و لجوج تُشک و لحافی از آتش قرار داده ایم.

و) زندان های انفرادی دوزخ

یکی دیگر از عذاب های دوزخیان، زندان های انفرادی است. {وَ إِذا أُلْقُوا مِنْها مَکاناً ضَيِّقاً }؛((2)) «و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شوند».

این عذاب تجسّمی است از اعمال آن ها که در این جهان بیگناهان را به سلّول های انفرادی می فرستادند، و یا در زندگی اجتماعی و فردی چنان محدودیتی برای آن ها ایجاد می کردند که مانند افراد زندانی و در بند قدرت حرکت از آن ها سلب می شد.

از مجموع این آیات به روشنی به دست می آید که مجازات ها و کیفرهای دوزخیان نه آنچنان است که به وصف بگنجد؛ و نه برای قویترین افراد قابل تحمّل باشد، مجازات هایی است بسیار شدید و دردناک. خداوند متعال در جای جای قرآن به برخی از این مجازات ها اشاره کرده است، ما برای رعایت اختصار به یک

1- اعراف/ 41.
2- فرقان/ 13.

آیه که از اهمیّت ویژه ای برخوردار است اشاره می کنیم؛ خداوند تعالی می فرماید:

{إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلیهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللهَ كانَ عَزیزاً حَكیماً}.((1))

کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آن ها را در آتشی وارد می کنیم که هر گاه پوست های تنشان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوستهای دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند. خداوند،توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می دهد).

جمله ی اخیر یعنی {إِنَّ اللهَ كانَ عَزیزاً حَكیماً} در حقیقت پاسخی است به این سؤال، آیا چنین عذابی امکان دارد؟ و اگر امکان دارد آیا عادلانه است؟! قرآن می گوید: این کار در برابر قدرت خداوند آسان است، و هم با حکمتش سازگار می باشد.

در اینجا سؤال معروفی در میان مفسّران به وجود آمده و آن اینکه اگر آن پوست ها به پوست های دیگری تبدیل شود، گناه پوست های تازه چیست که آن ها بسوزند؛ مفسّران بزرگ پاسخ های متعددی به این سؤال داده اند که از همه بهتر پاسخی است که عیناً در حدیث امام صادق علیه السلام در جواب (ابن ابی العوجاء مادّی) آمده است.

حفص بن غیاث می گوید: من در مسجد الحرام حاضر بودم که (ابن ابی العوجاء) پس از تلاوت آیه ی فوق از امام صادق علیه السلام سؤال کرد «ماذنب الغیر» (گناه آن پوست های دیگر چیست؟)

1- نساء/ 56.

امام در پاسخ کوتاه و پر معنی فرمود: «هی هی و هی غیرها»: «پوست های نو همان سابق است و در عین حال غیر آن است».

ابن ابی العوجاء چون نتوانست به عمق این سخن برسد تقاضای توضیح بیشتری با ذکر مثال کرد، امام فرمود: این مانند آن است که کسی خشتی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه ای درآورد، این خشت دوّم همان خشت اوّل است و در عین حال خشت تازه ای است((1)).

طبق این روایت، پوست های جدید از همان مواد پوست های گذشته تشکیل می شود که در عین تازه بودن صورت، وحدت ماده محفوظ است.

به هر حال شکّی نیست که روح در عالم قیامت دچار تحوّلات جدیدی می شود و بدن فیزیکی نیز در عالم آخرت با بدن فعلی در کره زمین تفاوتهایی پیدا خواهد نمود.

تمام عذاب هایی که در آیات ذکر شدند از آلام جسمانی اند. این آیات دلیل روشنی بر تحقّق انواع لذت ها و دردهای حسّی و جزئی است که در روز رستاخیز صورت می گیرد.

در نتیجه می توان گفت آیات و روایتی که در ذیل آیه فوق وارد شده است

ص: 574

1- حدیث این است: حفص بن غیاث شهدت المسجد الحرام و ابن ابی العوجاء یسأل أبا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزّ وجل: «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ» ما ذنب الغیر؟ قال: ویحک هی هی وهی غیرها، قال: فمثل لی فی ذلک شیئا من امر الدّنیا. قال: نعم أرأیت لو ان رجلا أخذ لبنه فکسرها ثم ردها فی ملبنها فهی هی و هی غیرها» نور الثقلین، ج اول، ص494، حدیث 314 ؛ احتجاج طبرسی، ج2، ص104. روایت دیگری با این مضمون در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، ج1، ص 141 نقل شده است.

با بیانی بسیار روشن معاد جسمانی عنصری را توضیح می دهد.

در پایان لازم دانسته شد سؤال دیگر که بسیار مورد توجّه بوده و مورد استدلال هم قرار گرفته است، مطرح شود؛

سؤال: منظور از آیاتی که می فرماید: بدن اخروی مثل بدن دنیوی است، نه عین بدن دنیوی، چیست؟

1. {أوَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلیَ أن یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلیَ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیم }.((1))

آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که [پس از مرگشان] همانند آنان را بیافریند؟ چرا قدرت دارد زیرا اوست که آفریننده بسیار داناست.

2. {أوَ لَمْ یَرَوْاْ أنَّ اللهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ قَادِرٌ عَلیَ أَن یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ }.((2))

آیا ندانستند خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید، می تواند مانند آنان را [پس از پوسیده شدن] بیافریند؟

می گویند این آیات می رساند که بدن اخروی، بدن غیر مادّی است، امّا مثل بدن دنیوی. بنابراین معاد جسمانی است، امّا جسم مثالی، همانند عالم برزخ.

در پاسخ به این سؤال چند جواب می توان ارائه کرد:

اوّل: به فرض اینکه این دو آیه چنین مفادی داشته باشد. باید به قرینه سایر

1- یس/81.
2- اسراء/99.

آیات، که دلالت شان صریح و روشن بر جسم مادّی است این دو آیه را طوری تفسیر کرد که با آن ها مخالفت نداشته باشد.

دوّم: روایتی که قبلاً در ذیل آیه «نضجت جلودهم» یاد کردیم، پاسخ این سؤال را داده است که هم عین بدن دنیوی است و هم غیر و هم مثل آن. و در عین حال جسمانی است. آن هم جسم مادّی؛ چون حضرت امام صادق علیه السلام به خشتی که خاک شود و نرم گردد و دو مرتبه ساخته شود، مثال زدند. و این می رساند که اگر جسم مادّی نباشد و مثالی باشد این تشبیه به هیچ وجه صحیح نخواهد بود. چون تشبیه بلاغت خود را از دست می دهد.

سوّم: بعضی اوقات کلمه «مثل»، به طور کنایه استعمال می شود، یعنی مثل منظور نیست بلکه خود او منظور است مثلاً به یک نفر و یایک اهل علم گفته می شود: «یقبح من مثلک الکذب» منظور این نیست که از مثل او قبیح است، بلکه کنایه از این است که کذب از او قبیح می باشد. گاهی در زبان عربی گفته می شود: «مثلک لا یبخَل» یعنی شما نباید بخل داشته باشید.

هرچند مرحوم طباطبائی در این جواب اشکال کرده اند که این طرز استعمال جایی است که بتوانیم کلمه مثل را برداشته و حذف کنیم؛ مثلاً در «مثلک لایبخل» می توانیم «لا تبخل» بگوییم. ولی در این آیات نمیتوانیم به جای «یخلق مثلهم»، بگوییم: «یخلقهم» چون معاد خلقت نیست، بلکه اعاده است.

امّا این اشکال وارد نیست، زیرا در خود آیات معاد، تعبیر به «خلق جدید» در چند آیه در قرآن مجید آمده است.((1))

ص: 576

1- رعد/5 - اسراء/49 - سجده/10 - سبأ/7 - ق/15.

جواب های دیگری نیز به این سؤال داده شده است، جهت اختصار از ذکر آن ها صرف نظرنمودیم.((1))

ممکن است سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح گردد، و آن اینکه: از آیات مذکور و هم چنین آیات دیگر دانسته می شود خداوند روز حشر بدن را خلق می کند که اسم این بدن، مادّی و عنصری است که روح به این بدن تعلق گرفته و محشور می گردد. از جمله آیات این آیه است: {عَلَی أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَکُمْ وَنُنشِئَکُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ}((2))؛ «[و می توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت] آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم».

و از جمله این آیه:

{نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِیلاً}.((3))

ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن ها را استوار کرده ایم، و چون بخواهیم، [آنان را] به نظایرشان تبدیل می کنیم.

در این آیات امثال عبارت است از بدن عنصری دیگری که خداوند می آفریند و مورد بازخواست قرار می دهد.

در پاسخ به این سؤال نیز می توان جواب های زیر را ارائه نمود:

اوّلاً: بی تردید این آیات در ردّ منکرین معاد و حشر روز قیامت آمده است. آنان منکر خلقت این بدن های مادّی بوده اند؛ نه مثل آن ها، و قرآن برای دفع انکار

1- ر.ک. المیزان، ج17.
2- واقعه/ 61.
3- انسان/ 28.

آنان می فرماید که خلقت امثال آنان برای خداوند سخت و مشکل نیست:

{أَوَ لَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلىَ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلىَ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيم }.((1))

یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن ها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا.

مراد از امثال در آیه مبارکه خود انسان است که قبلاً هم اشاره شد. چنانچه خود انسان نباشد، حجّت بر منکران حشر تمام نیست. زنده کردن این بدن مرده تعجب دارد، ولی ایجاد مثل نمودن و روح را به بدن دیگری تعلّق دادن مورد تعجّب نیست. قرآن می گوید این بدن زنده می شود:

{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى }.((2))

از این [زمین] شما را آفریده ایم، در آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم.

ثانیاً: این بدن، در دنیا طاعت و معصیت کرده است؛ در قیامت باید همین بدن محشور شود و مورد بازخواست قرار گیرد. نمی شود این بدن آسوده بیارامد و بدن دیگری مورد سؤال و بازخواست واقع گردد.

اگر چنین باشد، مصداق این شعر قرارخواهد گرفت:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

1- یس/ 81.
2- طه/ 55.

پس مراد از امثال در این آیات همین بدن است ولی با اطوار و احوال عالیه که کثافات و قذورات جهان طبیعیه را ندارد. بدن در آن جا روشن و نورانی است؛ زیرا قوانین و احکام دو جهان با هم تفاوت اساسی دارند. قرآن مجید در این باره با صراحت می گوید:

{أوَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّ اللهَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدِرٍ عَلَی أَن یُحْیِیَ الْمَوْتَی بَلَی إِنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر }.((1))

آیا آن ها نمی دانند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده و از آفرینش آن ها ناتوان نشده است، می تواند مُردگان را زنده کند؟! آری او بر هر چیز تواناست!

ثالثاً: در قرآن شریف «مثل» به معنای «خود» نیز آمده است؛ چنانچه در این آیه مبارکه مشاهده می کنید:

{لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ء}((2))؛ «... مثل او [خداوند] هیچ چیز نیست» نه این که مثلِ مثلِ خداوند چیزی نیست.

البتّه در اینجا دو مطلب را قابل یادآوری می دانیم:

الف) قرآن کریم در کنار هر آیه ای از دوزخ آیه ای از بهشت و در کنار سیمای مجرمان، سیمایی از مؤمنان را بیان می کند. چنانکه برخی از آیات مربوط به بهشت را نقل نمودیم.

ب) هر یک از آیات مذکور، شأن نزولی دارد، که درباره معاندین و منکران

1- احقاف/ 33.
2- شوری/ 11.

معاد و بعضی از لجوجان سرسخت همچون ابوجهل ها و ... که با رسول خدا عناد می ورزیدند، آمده است ولی جنبه عمومی آن هم چنان محفوظ و باقی است.

پایان بحث:

خوب است در پایان این بحث با استناد به آیات قرآن مجید این مطلب را یاد آور شویم که در دنیا و آخرت، دو گروه وجود دارند که حرکت و خط سیرشان در همه جا و همه چیز جداست. 1. گروه سعدا 2. گروه اشقیا.

خدای تعالی درباره گروه اوّل می فرماید:

{وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفى الْجَنَّهِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ }.((1))

امّا آن ها که خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی!

و در جای دیگر می فرماید:

{اولئِکَ أصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ }.((2))

امّا نسبت به گروه اشقیا در دوزخ می فرماید:

{فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُواْ فَفِى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا

1- هود/108.
2- بقره/82.

دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ }.((1))

اما آن افرادی که راه شقاوت را پیموده باشند، برای همیشه اهل دوزخ می شوند. ایشان در دوزخ دارای آه و ناله هائی خواهند بود. جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می دهد!

هم چنین می فرماید:

{اول-ئِکَ أصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ }؛ حال که چنین است، چه خوب است اکنون که قدرت عمل داریم و اختیار ما به دست خود ماست، مسیر را مشخّص نموده و خط صحیح را از ناصحیح تشخیص داده، راه درست ومناسب را انتخاب کنیم. در این باره خداوند تعالی، به جامعه بشری هشدار داده، چنین می فرماید:

{لایَسْتَوی أصْحابُ النَّارِ وَأصْحابُ الْجَنَّهِ أصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ }.((2))

هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند اصحاب بهشت رستگار و پیروزند!

معاد روحانی بر اساس هر دو ملاک در قرآن

اشاره

تا این جا نظر قرآن را درباره معاد جسمانی به هر دو ملاک بیان کردیم، اکنون وقت آن رسیده است که معاد روحانی به طور خلاصه از نظر قرآن بررسی گردد، البتّه لازم به یادآوری است اگر می گوییم معاد جسمانی،به این معنا نیست که فقط معاد جسمانی است نه روحانی، بلکه اثبات معاد جسمانی همان نظریه ای

1- هود/ 107.
2- حشر/20.

است که جسم مادّی دنیوی نیز به ضمیمه روح که تدبیر بدن را به عهده دارد محشور می شود؛ هم چنین اگر گفته می شود معاد روحانی است، مقصود این است که علاوه بر روح، جسم مادّی دنیوی نیز برانگیخته می شود. قبلاً این مطلب بیان شد که انسان در روز رستاخیز علاوه بر لذّات و آلام و پاداش و کیفر که نیاز به جسم دارد، لذّات و آلام روحی و عقلی نیز وجود دارد که تنها توسّط روح درک می شود.

1. لذّات روحانی و معنوی

تا اینجا آنچه از منازل و تخت، باغ و میوه ها، غذا و نوشیدنی ها، همسر و لباس و ... گفتیم گوشهای از لذایذ مادّی و جسمانی بود، ولی با توجّه به اینکه روح به مراتب اعلی و اشراف از جسم است، نعمت های روحانی و معنوی بهشت نیز به مراتب از نعمت های مادّی و جسمانی بهشت برتر و والاتر و پرشکوه تر است: در دنیا هم این چنین است. فهمیدن مسائل علمی لذت دارد، گفتگو با بزرگان لذّت دارد، گاهی عکس گرفتن در کنار بزرگان سرور آور است و گاهی معرفت و آشنایی با یکدیگر لذّت بخش است. امّا لذّت درک معرفت الله، و جذبه های جلال و جمال او، آن چنان نشاط آفرین است که یک لحظه از آن از تمام نعمت های مادّی جهان برتر است.

گاهی نمونه های بسیار محدود این مطلب در این دنیا تجربه شده است. مثلاً وقتی حالی برای عبادت و خلوت با پروردگار عالم دست می دهد و انسان غرق مناجات و راز و نیاز با قاضی الحاجات می گردد، دنیا و آنچه در آن است به فراموشی سپرده شده، و در لحظات کوتاهی محو جمال بی مثال او می گردد.

مخصوصاً اگر این امر در دل شب تاریک در حالت تنهایی توأم با حضور قلب و عشق باشد، آنچنان نشاط و لذّتی به انسان دست می دهد، که با هیچ قلم و بیانی قابل شرح و تقریرنیست. توجّه کنید اگر این حالت دائمی باشد، چگونه خواهد بود؟ چه اینکه در بهشت عوامل غفلت و بی خبری از خداوند و گرفتاری هایی که حضور قلب را بر هم می زند وجود ندارد، و حجاب ها و موانع معرفت از مقابل دیدگان دل کنار رفته، درک و دید انسان به مراتب قوی تر می گردد و از وسوسه های شیطانی که همیشه مزاحم رهروان این راه است مطلقاً خبری نیست. اهل بهشت با قلب پاک و دور از هرگونه کینه و کدورت زندگی می کنند.

{وَ نَزَعْنا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِل }.((1))

و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند بر می کنیم.

ببینید تعبیر قرآن در اینجا چقدر لطیف و زیبا است و به سرنوشت مسرّت بخش و روح پرور پرهیزکاران اشاره کرده چنین می فرماید: {إِنَّ الْمُتَّقِينَ فيِ جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ}؛((2)) «یقیناً پرهیزگاران در باغ ها و نهرهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!» گر چه ما در هر حال در حضور خدا و سر سفره نعمت های او هستیم، ولی حضوری که در قیامت است از ویژگی خاصّی برخوردار است، بنابر گفته مفسّران چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران صورت گرفته که همه امتیازات در آن

1- اعراف/ 43.
2- قمر/ 55.

جمع شده است، خصوصاً جمله اخیر که می فرماید: {عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ} که اشاره ی آیه به نهایت قرب و نزدیکی معنوی است نه جسمانی. راستی خداوندی که هم مالک است و هم قادر، تنها خودش می داند چه نعمت ها و مواهبی برای مهمانان خود آماده ساخته است.

آن گاه می توان تصوّر کرد که در آنجا چه خبر است؟ چه غوغائی از نعمت های معنوی بر پا است؟ و چه جذبه های نیرومندی روح را به جوار قرب حق می کشد، او را در انوار ذاتش مستغرق می سازد، و از خویشتن خویش غافل می کند و کارش به جائی می رسد که جز او نمی بیند، و جز او نمی خواهد، و هر چه دلش می خواهد همان می بیند، و هر چه ببیند دلش همان را می خواهد! بدیهی است ما نمیدانیم در روز رستاخیز برای بهشتیان چه لذّات روحی و معنوی وجود دارد، زیرا ما همه چیز را در این جهان با معیارهای محدود و کوچک خودمان می نگریم، قطعاً نعمت های روحی و معنوی در قیامت طوری است که حتّی تصوّرش برای ما در این جهان غیر ممکن است. به همین دلیل می بینیم که بزرگان، حکما و گروهی از متکلّمین و علمای امامیه به همین ملاک معاد را بررسی کرده اند.

شیخ ملا هادی در بحث معاد می گوید: انسان دارای معاد روحانی نیز هست. و بعد می گوید اگر انسان در دنیا نفسش از نظر معرفت تکامل یافته باشد، در سرای دیگر در عالم عقول و موجودات نوری ملحق می گردد بلکه بالاتر از این هم می تواند ارتقا پیدا کند. یعنی به لقاء ذات و صفات الاهی نائل شود؛ در این

مورد چنین گفته؛

فَجَنّه اللقاء وجنّه الصِّفه یثمِرُ لِلکَمَّل غَرسُ المَعرفَه((1))

بهشت که لقاء ذات و صفات الاهی است میوه درخت معرفت کاملان می باشد.

گر چه لذّات روحی و معنوی در قرآن و روایات بیش از آن است که در این مختصر بگنجد امّا ما در این جا چند نمونه از آیات قرآن کریم و سخنان ائمّه معصومین علیه السلام را برای اثبات معاد جسمانی و روحانی انسان های مؤمن و منافق، می آوریم:

1. قرآن مجید پس از یادآوری یک رشته لذّت های جسمانی، موضوع خشنودی خدا را، که از لذّت های روحانی و معنوی است، مطرح می کند و آن را بالاتر از لذّت های جسمانی توصیف می کند و به عنوان پاداش اکبر و بزرگ که به بندگان شایسته الاهی داده می شود، یاد می نماید چنان که می فرماید:

{وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ }.((2))

خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت هایی را وعده داده است که جوی ها در آن جاری است، و بهشتیان همواره در آنجایند و نیز خانه هایی نیکو در بهشت جاوید. ولی خشنودی خدا از همه برتر است که پیروزی بزرگ، خشنودی خداوند است.

1- شرح منظومه سبزواری، ص339.
2- توبه/72.

در این آیه همان طور که روشن است، نخست لذّت های جسمانی را مطرح نموده که همان نهرهای جاری و خانه های پاک و زیبای بهشتی است و آن گاه رضا و خشنودی خدا را یادآور شده و آن را بالاتر از لذّت های پیشین دانسته است. گویی آن گاه که بنده خدا احساس می کند که معبود او از او راضی است آنچنان به خود می بالد و غرق سرور و نشاط می شود که لذّت های مادّی را به دست فراموشی می سپارد.

امام سجّاد علیه السلام در توضیح این آیه بیانی دارد که روشنگر عظمت این سعادت و لذّت عقلی و معنوی است. چنان که می فرماید:

قَالَ: إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ وَدَخَلَ وَلی اللهِ إِلَی جِنَانِهِ... فَیَقُولُ لَهُمْ: اوّلیَائِی وَأَهْلَ طَاعَتی وَسُکّانَ جَنَّتی فی جِوَارِی ألا هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِمَّا أَنْتُمْ فِیهِ؟ فَیَقُولُونَ: رَبَّنَا وَأی شَیْ ءٍ خَیْرٌ مِمَّا نَحْنُ فِیهِ فِیمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُنَا وَلَذَّتْ أَعْیُنُنَا مِنَ النِّعَمِ فِی جِوَارِ الْکَرِیم. قَالَ: فَیَعُودُ عَلَیْهِمْ بِالْقَوْلِ. فَیَقُولُونَ: رَبَّنَا نَعَمْ، فَأْتِنَا بِخَیْرٍ مِمَّا نَحْنُ فِیهِ. فَیَقُولُ لَهُمْ تَبَارَکَ وَتَعَالَی: رِضَای عَنْکُمْ وَمَحَبَّتی لَکُمْ خَیْرٌ وَأعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِیهِ. قَالَ: فَیَقُولُونَ: نَعَمْ یَا رَبَّنَا ! رِضَاکَ عَنَّا وَمَحَبَّتُکَ لَنَا خَیْرٌ لَنَا وَأَطْیَبُ لأَنْفُسِنَا. ثُمَّ قَرَأَعَلِی بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام هَذِهِ الآیَهَ {وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَمَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ }.((1))

آن گاه که اولیاء خدا وارد بهشت می شوند، ... از جانب خدا خطاب

1- تفسیر برهان، ج 4، ص 145؛ بحار الانوار، ج8، ص141، ح57.

می آید: ای دوستان من و اهل طاعتم و ساکنان بهشت در جوار من! آیا می خواهید شما را از پاداش و لذّتی برتر از آن چه که در اختیار دارید آگاه سازم؟

آنان [با شگفتی] می گویند: پروردگارا! کدام پاداش از آنچه که در اختیار داریم بالاتر و برتر است؟

باز همان خطاب تکرار می شود و بندگان خدا می گویند خدایا، ما را از آن آگاه ساز، آنچه نفس ما خواهش کند و چشمان ما لذت برد، از انواع نعمت ها داریم! خطاب می آید: بالاترین لذّتها، خشنودی من از شما و محبّت و دوستی من به شما است که از همه نعمت های بهشتی برتر و بهتر است. آن گاه اهل بهشت این سخن را تصدیق نموده و اقرار می کنند که خشنودی و دوستی خدا گواراتر از همه لذّت ها است.

راوی می گوید: امام این سخن را گفت، سپس این آیه را تلاوت کرد:

{... وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ }.

چنانچه توجه نمایید، در صدر آیه لذت جسمانی و در ذیل آن لذت روحانی به وضوح دانسته می شود.

در اینجا لازم دانستم دو بیت از ابیات عارفانه حافظ که این مضمون را به شعر مترنم شده است، یاد آور شوم:

از درِ خویش خدایا به بهشتم نفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من عشق تو سرشت من، راحت من رضای تو

آنچه قابل توجّه است این است که خداوندمتعال در جای دیگری از قرآن

بعد از ذکر نعمت های مادّی بهشت و لذّت های جسمانی به مسأله رضا و خشنودی به صورت طرفین، یعنی خلق و خالق اشاره کرده می فرماید:

{...رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیم }.((1))

خدا از آن ها خشنود و آن ها از خدا خشنودند. این است فیروزی و سعادت بزرگ.

پیروزی فراتر از این نیست که انسان احساس کند مولا و محبوب عزیز و معبودش از او راضی است، و نشانه این رضا و خشنودی آن است که هر چه از مواهب در تصوّر می گنجد یا نمی گنجد به او عنایت فرموده است. این جا است که هم او از خدا خشنود است و هم خدا از او.

لذا می بینیم که امیر المؤمنین علیه السلام در دعای معروف و مشهور کمیل که دارای محتوا ومضامین عالی می باشد می فرماید: «[الهی] اورادی کلّها ورداً واحداً، خدایا گفتارم همه در یک جهت برای تو باشد».

یعنی هیچ وردی غیر از رضای او، ورد نباشد.((2))

یکی دیگر از نعمت های روحی این است که بستگان مؤمن و نیکوکاران که در دنیا با هم بودند در آن جا نیز به هم ملحق می شوند:

1- مائده/ 119.
2- طبق روایتی که سید بن طاوس نقل می کند، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: این دعای حضرت حضر است، اگر این را یاد گرفتی، در هر شب جمعه و یا ماهی یک بار و یا لااقل در هر سال یک مرتبه وحتی در تمام عمرت یک بار، آن را بخوان که برای کفایت از شرّ دشمنان و کسب روزی و آمرزش گناهان مفید خواهد بود. (اقبال سید بن طاووس، ص706).

{وَالَّذينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَىْ ءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهين }.((1))

کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم و از (پاداش) عملشان چیزی نمی کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است.

یکی از لطفهای خدا به مؤمنان در قیامت این است که فرزندان با ایمان و مورد علاقه آن ها را به آنان ملحق می کند تا چشم ایشان روشن گردد. این فرزندان اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آن ها را می بخشد و مقامشان را بالا می برد.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم که:

إذا دخل الرجل الجنه سأل عن أبویه وزوجته وولده فیقال: إنهم لم یبلغوا درجتک فیقول: یا رب قد عملت لی ولهم فیؤمر بإلحاقهم به.((2))

هنگامی که انسان وارد بهشت می شود، سراغ پدر و مادر و همسر و فرزندانش را می گیرد. به او گفته می شود: آن ها به درجه و عمل تو نرسیده اند. عرض می کند: پروردگارا، من برای خودم و آن ها عمل کردم. پس فرمان داده می شود که فرزندان به ایشان ملحق شوند.

ارتقای این فرزندان به درجه پدران، ممکن است این توهّم را به وجود آورد

1- طور/ 21.
2- روح المعانی، ج 2، ص 437؛ تفسیر نمونه، ج 22، ص 430؛ المیزان، ج 19، ص 16.

که از اعمال پدران برمی دارند وبه فرزندان می دهند، به دنبال آن آمده است «ما چیزی از اعمال آن ها نمی کاهیم» و در پایان می فرماید: «هر کس در گرو اعمال خویش است». بنابر این تعجب ندارد که از اعمال مؤمنان و پاداش آن ها چیزی کاسته نشود؛ چرا که این اعمال همه جا با انسان است و اگر خداوند لطف و تفضلی درباره فرزندان ایشان می کند و آن ها را به پرهیزگاران در بهشت ملحق می کند، این به معنای آن نیست که از پاداش اعمال آن ها چیزی کاسته شود. مسأله ی زندگی در کنار هم از ویژگی خاصّی برخوردار است، شاید بتوان با مثالی هر چند نارسا مسئله را به ذهن نزدیک کرد؛ گاهی مهاجرانی که به کشوری هجرت می کنند همین که یکدیگر را دیدند و یا در کنار یکدیگر منزل گرفتند، هجرت و غربت را فراموش کرده و گویا در کشور خودشان هستند این خود یک نوع لذّت روحی و عاطفی است. همان طور که گفتیم این مثال نارسا است؛ زیرا زندگی این دنیا با عالم قیامت قابل مقایسه نیست، به قول مولوی:

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من با ذکر یک مورد دیگر از لذّات روحی و معنوی به این بحث خاتمه می دهیم. یکی از بهترین لذّت های روحانی، قرار گرفتن در کنار دوستان باصفاست، رفیقانی که به نور ایمان و اخلاق انسانی آراسته باشند، و عشق و محبّت در وجودشان موج زند، کسانی که یک لحظه نشستن در کنار آن ها آن چنان نشاط انگیز و سرورآور است که با هیچ بیانی قابل توصیف وبا هیچ قلمی قابل تحریر نیست، مثل معروفی است که می گوید: «سَنَةُ الوِصالِ سِنَةٌ وسِنَةُ الفراقِ سَنَةٌ» یک

سال در کنار دوست همانند لحظه می گذرد و یک لحظه در فراق دوست مانند یک سال رنج آور است.

از قرآن کریم چنین استفاده می شود، که اهل بهشت در کنار یاران با صفا می نشینند و با هم سخن می گویند، امّا اینکه چه می گویند؟ از مسائلی است که درک آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی به طور مسلّم حرف و سخن آنان روح پرور و لذّت بخش است.

خداوند متعال می فرماید:

{وَمَن يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاولئکَ مَعَ الَّذِينَ أنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّنَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اولئکَ رَفِيقًا ذَلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَکَفَى بِاللهِ عَلِيمًا }.((1))

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند! این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حالِ بندگان، و نیّات و اعمالشان) آگاه است.

آری چه همنشینی و چه همسخنی و در چه عالمی؟ پیامبران بزرگ الاهی، راستگویان، شهیدان و صالحان که بهترین افراد جهانند. کلمه (ذلک) اشاره به دور است؛ این نوع اشاره به عظمت این نعمت الاهی است. گویا آن قدر بزرگ و والا است که از دسترس ما به دور است و تعبیر به «الفضل من الله» نیز تأکید بر این

1- نساء/ 70 - 69.

معنا می باشد که این موهبت و نعمت را تنها با عمل نمیتوان به دست آورد، بلکه با لطف و فضل الاهی می توان به آن رسید.

نکته قابل توجّه اینکه مفسّران در شأن نزول این آیه روایتی را نقل کرده اند که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که عاشق دیدار او

بود روزی پریشان حال خدمت آن حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سبب ناراحتی او را سؤال فرمود، در جواب عرض کرد: وقتی از شما دور می شوم شدیداً احساس ناراحتی می کنم، امروز ناگهان در این فکر فرو رفتم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت هم باشم مسلّما در جایگاه شما نخواهم بود، بنابر این از دیدار شما برای همیشه محرومم! (و اگر اهل دوزخ باشم تکلیفم روشن است) با این حال چرا افسرده نباشم؟ آیه فوق نازل شد و به او و امثال او بشارت داد که افراد با ایمان و مطیع فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت هم نشین اوّلیاء الله و پیامبران خواهند بود.((1))

2. عذاب روحانی و معنوی

احساس خشنودی معبود، مایه لذّت است، در برابر آن احساس دوری از رحمت او برای کسانی که از رحمت واسعه او آگاه باشندعذابی است جانکاه و روح آزار، چنانچه معروف است: (تعرف الاشیاء باضدادها) شناخت هر چیزی در مقابل ضدش است. هم چنین قبلاً گفته شد که در بهشت، نعمت های لذّت بخش جسمی و روحی هر دو وجود دارد، درباره دوزخ نیز مجازات هایی که سبب رنج

1- تلخیص از پیام قرآن، ج 6، به نقل از تفسیر مجمع البیان، فخر رازی، قرطبی و مراغی و روح المعانی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مذکور.

و عذاب جسم و روح می شود، وجود دارد که عذاب های جسمی قبلاً بیان شد، اینک نوبت آن رسیده است که عذاب های روحی در روز رستاخیز را بیان کنیم، و شاید همه انسان ها در روز رستاخیز، به خاطر کنار رفتن حجاب ها، از چنین رحمت واسعه ای آگاه شوند، چنان که خداوند حکیم می فرماید:

{وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقاَتِ وَالْكفّار نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هى حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ }.((1))

خدا به مردان و زنان منافق و کافر وعده آتش دوزخ داده که پیوسته درآن جا هستند و این عذاب برای آنان کافی است و آنان را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان عذاب پایداری است.

شاهد سخن این است که در آیه پیشین، از «مؤمنین» و «مؤمنات» سخن گفته و در این آیه از منافقین و منافقات و کافران.

در آیه قبل نخست نعمت ها و لذّت های جسمانی را یاد آور شده آن گاه نعمت لذّت خشنودی خدا را یاد آور شده است. در این آیه نیز نخست آتش دوزخ را یادآور شده آن گاه عذاب و تلخی احساس دوری از رحمت خدا را که احساس آن جانکاه است، مطرح نموده است.

در حقیقت این دو آیه از نظر وعده و وعید و کسانی که آن ها را دریافت خواهند کرد، حالت لفّ و نشر مرتّب دارند، و قطعاً دوری از رحمت خدا کیفری غیر از آتش دوزخ است. زیرا در غیر این صورت لازم است جمله «و لعنهم الله»

1- توبه/ 68.

تکرار جمله پیشین باشد و این برخلاف ظاهر متبادر از آیه است.

گذشته از این، در پایان آیه از عذاب پایدار (عذاب مقیم) سخن می گوید و این جمله همان طور که می تواند به خلود در آتش ناظر باشد می تواند بیانگر پیوستگی عذاب دوری از رحمت خدا به شمار آید، ولی با توجّه به این که خلود در آتش قبلا به طور صریح ذکر شده است بهتر آن است که آن را ناظر به پایداری و خلود عذاب دیگری غیر از آتش دوزخ بدانیم.((1))

آلام و کیفرهای روحانی یک سلسله اموری است که روح و جان انسان را فشار می دهد، هرچند در ظاهر تأثیری در جسم نداشته باشد، قرآن کریم در موارد زیادی بیان می کند که عذاب ها و آلام اهل جهنّم، به انواع اهانتها، تحقیرها، غم و اندوه ها، حسرت ها و شنیدن صدای وحشتناک و خشم آلود آمیخته و همراه است به گونه ای که عذاب های روحی قیامت دردناک تر از عذاب های جسمی است. برای نمونه چند مورد آن را یادآور می شویم:

حالت حسرت و پشیمانی: از آیات استفاده می شود که روز قیامت برای مجرمان، صحنه ی حسرت و پشیمانی است. قرآن در این باره چنین می فرماید:

{وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً}. ((2))

و روزی که ستمکار (مشرک) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با پیامبر همراه می شدم.

ص: 594

1- منشور جاوید، ج9،ص 120.
2- فرقان/ 27.

چون جهنّمیان در دوزخ مأوا بگیرند، پروردگار عالم امر می کند تا دری از بهشت به سوی دوزخ باز کنند. کافران وقتی بهشت را ببینند، انگشت حسرت به دندان می گیرند.

در این باره روایتی است از پیامبر بزرگوار اسلام که می فرماید:

ما من عبد مؤمن یدخل الجنّه الا اری مقعده من النّار لو اساء لیزداد شکرا وما من عبد یدخل النّار الّا اری مقعده من الجنّه لو احسن لیزداد حسره. ((1))

روز قیامت هیچ بنده مؤمنی نباشد که او را به بهشت ببرند مگر اینکه جایگاه دوزخیاش را نشان وی دهند. (اگر زشتی می کرد این جایگاهش بود) تا بدین وسیله شکر الهی بیشتر کند، و هیچکس را به دوزخ وارد نکنند مگر اینکه جایگاه وی را در بهشت نشانش دهند (اگر خوبی می کرد این جایگاهش بود) تا حسرت وی زیاد گردد.

خداوند تعالی در آیه ای دیگر ندامت اهل جهنم را این چنین بیان می کند:

{یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلاً}.((2))

ای وای بر من ! کاش فلانی را دوست خود نمی گرفتم.

یکی از مجازات های شدید روحی در قیامت، پشیمانی از دوستی با دوستان نااهل می باشد. از آیه یاد شده به خوبی استفاده می شود که سبب اصلیِ گمراهیِ

1- جامع الاخبار، ص 183؛ تفسیر کشف الاسرار، ج 10، ص 129.
2- فرقان/ 28.

گمراهان، دوستی با هوی پرستان ودوستان شیطان صفت است. انسان خواه و ناخواه تأثیر پذیر است و بخش مهمّی از افکار و رفتار خود را از طریق دوستانش می گیرد. تجربه نیز این مطلب را تأیید می کند؛ این تأثیر پذیری از نظر اسلام به اندازه ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

فَمَنِ اشْتَبَهَ عَلَیْکُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِینَهُ فَانْظُرُوا إِلَی خُلَطَائِهِ فَإِنْ کَانُوا أَهْلَ دِینِ اللهِ فَهُوَ عَلَی دِینِ اللهِ وَ إِنْ کَانُوا عَلَی غَیْرِ دِینِ اللهِ فَلا حَظَّ لَهُ مِنْ دِینِ الله.((1))

هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید، به دوستانش توجّه کنید؛ اگر دوستانش اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست و اگر دوستانش بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره ای از آیین حق ندارد.

به راستی، گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهم تر است؛ گاه او را تا سرحد فنا و نیستی پیش می برد و گاه او را به اوج افتخار می رساند.

در روایتی از امام جواد علیه السلام می خوانیم:

إِیَّاکَ وَمُصَاحَبَهَ الشَّرِیرِ فَإِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسلّول یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَیَقْبُحُ أَثَرُهُ.((2))

از هم نشینی با فرد بد بپرهیز که هم چون شمشیر برهنه است؛ ظاهرش زیبا و تأثیرش بسیار زشت است.

1- بحار الانوار، ج 71، ص 197

2- همان، ص 198.

مؤمنان اهل بهشت به کافران اهل دوزخ می خندند، {فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكفّار يَضْحَكُونَ }((1))؛ «پس امروز همواره مؤمنان به کافران می خندند». آری جواب خنده کفّار در دنیا جز خندیدن به آنان در قیامت نیست. بدکاران در دنیا پیوسته به مؤمنان می خندیدند و هنگامی که از کنارشان می گذشتند، آنان را با اشاره تمسخر می کردند.((2))

گاهی به او خطاب می شود: {ذُقْ إِنَّکَ أنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ }؛ «بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری!!» و عمری در شخصیّت موهومی زندگی کردی و خود را انسانی نمونه و کم نظیر می پنداشتی! آری تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی تو بودی که با آن همه غرور، هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون نتیجه اعمالت را بچش. همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و بیرونت در آتش قهر الهی و به آب سوزان می سوزد.

صحبت و گفتگوهایی میان اهل بهشت و اهل

دوزخ ردّ و بدل می شود، و روح دوزخیان را سخت آزار می دهد، قرآن کریم می فرماید:

{وَ نَادَی أصْحَابُ الْجَنَّهِ أصْحَابَ النَّارِ أن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا }.((3))

اهل بهشت اهل آتش را ندا کنند که ما وعده پروردگارمان را درست یافتیم آیا شما هم وعده پروردگارتان را درست یافتید؟

1- مطففین/ 34.
2- {إِنَّ الَّذينَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذينَ آمَنُوا يَضْحَکُونَ؛ وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ } (مطففين/ 30 - 29)
3- اعراف/44.

و آن ها با یک دنیا شرمندگی و سر افکندگی جواب می دهند: {قَالُواْ نَعَم } آری، همه حق بود. افسوس که ما گرفتار غرور و غفلت بودیم، در این هنگام ندا دهنده ای در میان آن ها ندا می دهد که لعنت خدا بر ظالمان باد. {فَأذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أن لَّعْنَةُ اللهِ عَلىَ الظَّالِمِين } این سخن هم چون نمک بر جراحات و زخم های دل دوزخیان می نشیند و شعله های آتش درون آن ها را افروخته تر و شعله ورتر می کند! در این که این موذن (ندا دهنده) کیست که سیطره بر بهشت و دورخ دارد، از سوی خدا سخن می گوید و همگان صدای او را می شنوند. در بسیاری از روایاتی که شیعه((1)) و سنّی((2)) نقل کرده اند، آمده است که او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در تمام عمرش با ظالمان و ستمگران مبارزه کرده و از آغاز بعثت پیامبر اسلام تا پایان عمر آن حضرت در کنارش بوده و از اسلام و آورنده اسلام دفاع نموده است. متأسفانه بعضی کوشیده اند که این فضیلت را کم اهمیت و کم رنگ نشان دهند و گفته اند معلوم نیست این کار برای علی فضیلتی باشد!. ولی این حقیقت بسیار واضح و روشن است، این مؤذن الاهی که بر بهشت و دوزخ سلطه دارد و پیام

خدا را در آن روز، به همگان می رساند باید مقامی بسیار والا و بالا داشته باشد.

در آیه دیگری تعبیر تازه ای از عذاب روحی دوزخیان در مورد تحقیر، سرزنش

1- البرهان فی تفسیر القرآن، ج2، ص 734. و المیزان، ج8،ص140.
2- ... قال: حدثنا مصعب بن سلام، عن عبد الأعلی التغلبی عن محمّد بن الحنفیه عن علی قال فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِينَ فأنا ذلک المؤذن. (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسکانی، ج1، ص 267).

و اهانت به دوزخیان که نوعی عذاب دردناک روحی است بر خورد می کنیم:

{رَبَّنَا أخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَاَلِمُون }.((1))

پروردگارا ما را از آتش خارج کن، اگر بکار زشت برگشتیم، ظالمانیم.

ولی از سوی پروردگار به آن ها گفته می شود. دور شوید در دوزخ! و با من سخن مگویید! {قَالَ اخْسُواْ فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون }.

تعبیر به (اخسأ) تعبیری است که در موقع دور ساختن سگ به کار می رود، به کار گیری آن لفظ در این جا برای تحقیر ظالمان گنهکار و مستکبر است. این تعبیر همچون تازیانه ای بر روح آن ها نواخته می شود، وآن ها را شکنجه می دهد، بلکه می توان گفت جمله (لا تکلمون) با من سخن نگویید، از آن دردناکتر و غم انگیز تر است که مولای کریم و رحیم بنده ای را از خود براند و به او بگوید هرگز با من سخن نگو!

آری این مجرمان بدبختِ شرمنده و از همه جا مأیوس چه حسرت ها و چه ناله ها و چه گریه ها دارند، ولی دیگر فایده ندارد و وقتش گذشته است. هر چند هر انسانی در پایان هر مطلب و مشکلی از خدا استمداد می کند، ولی دیدید که چگونه دست رد به سینهاش زده می شود و خداوند با آن ها حرف نمیزند و این خود بزرگترین شکنجه است.((2))

1- مومنون/ 107- 108.
2- {وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ }. (بقره/ 174)

این همان چیزی است که در تعبیر بسیار لطیفی در دعای کمیل به آن اشاره شده است. قابل توجّه اینکه در دعای کمیل به هر دو نوع آلام جسمی و روحی اشاره شده آنجا که می فرماید:

فهبنی یا الاهی... صبرت علی عذابک فکیف أصبر علی فراقک.

گیرم که برعذاب تو صبر نمودم، چگونه جدایی تو را تحمّل کنم؟

در این دعا، منظور امام از صبر بر عذاب، الم جسمی است و صبر بر فراق خداوند، الم روحی را شامل می گردد.

روایتی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام با مضامین بسیار بلند و مفاهیم ارزنده و گسترده عرفانی وارد شده است که به الم و لذّت جسمی و روحی اشاره می کند و می فرماید:

الاهی ما عبدتک شوقا إلی جنتک ولا خوفاً من نارک بل وجدتک أهلا للعباده فعبدتک.((1))

پروردگارا ! من تو را عبادت نمیکنم به خاطر علاقه به بهشت تو، و

1- (عوالی اللآلی، ج2، ص11 و بحار الانوار، ج67، ص186) معاد باوران در عبادت خدا سه گروهند: دسته ای کوشش و تلاش آنان نجات از دوزخ است. این گروه «خوفا من الله» عبادت می کنند، که بهره ی این گروه از اسلام «خائفانه» است. دسته دیگر کسانی هستند که همه ی سعی خود را در به دست آوردن نعمت های مادی بهشت به کار می گیرند. این طایفه «شوقاً الی الجنه» خدا را عبادت می کنند. بهره ی این گروه از اسلام طامعانه است. گروه سوّم کسانی هستند که مشتاق خشنودی پروردگار خویشند. این گروه «حباً لله» به عبادت می ایستند. بهره ی این گروه فوق بهره ی دیگران و مقام آنان شکوهمند است. {یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً } (حشر/8) «در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند»

نه ترس از جهنّم تو، بلکه تو را لایق و سزاوار بر پرستش و عبادت می دانم.

منظور حضرت از شوق به جنّت، شوق به لذّت جسمانی و نعمت های بهشت و ترس از آتش جهنّم، نیست و آنجا که حضرت می فرماید: «وجدتک اهلا للعباده فعبدتک» اشاره به لذّت روحی و اشتیاق ناشی از آن به عبادت حضرت حق دارد.((1))

در پایان آن چه می توان گفت این است که اصل معادِ جسمانی و روحانی، امری است قطعی و مسلّم، و قرآن مجید بر آن گواهی می دهد هر چند ما نتوانیم به همه خصوصیات آن واقف گردیم. معاد از ضروریات دین است و ایمان و و اعتقاد به اصل جسمانی و روحانی آن واجب و لازم است نه کیفیت و خصوصیات آن؛ یعنی اگر انسان عقیده به معاد جسمانی داشته باشد، امّا منظور از جسمانی برایش روشن نباشد که جسم مادّی و عنصری یا مثالی و یا انشائی است همین که بگوید هر چه در واقع و عند الله است، قبول دارم؛ کافی است.

در پایان دست دعا به درگاه قادر متعال برداشته و عرض می کنیم:

پروردگارا! برای پیروان راستین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عالم برزخ را روضه ای از روضات بهشت خود قرار ده.

خداوندا! اضطراب و ترس ما را جز لطف تو برطرف نمی کند؛ این پریشانی ما را به احسان و نور هدایت خود برطرف فرما.

1- منظور این است که آنچه که موجب عبادت حضرت است همان صفات عالیه ای است که بنده حقیقی بخاطر آن مجذوب خدای تعالی می شود. (محقق)

خدایا، معبودا! به حقّ محمّد و آل محمّد در روز رستاخیز که روز پاداش و کیفرهاست، به پویندگان راه حق و حقیقت، لقاء ذات و صفات خود را از باب لطف عنایت فرما.

پروردگارا! به ما شایستگی حیات جاویدان در جوار رحمتت کرامت نما.

پروردگارا! اموات ما را مشمول مغفرت و عنایت خود بفرما.

پروردگارا! به ما توبه قبل الموت، راحت عند الموت و مغفرت بعد الموت را عنایت بفرما.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

محمد عظیم محسنی دایکندی

تاریخ: 28/1/1390ه-.ش

مصادف با ایام جانسور فاطمیه

13/جمادی الاول/1432 ه-.ق

ص: 602

فهرست منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- صحیفه سجادیه

- مفاتیح الجنان

1. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، انتشارات سید الشهداء علیه السلام قم، 1405 ه- ق؛ چاپ اول

2. ابن شهرآشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب علیه السلام ، مؤسسه انتشارات علامه قم، 1379ه-.ق

3. ابن محمد علی بن احمد بن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النّحل، دار الندوه الجدیده، بیروت، لبنان.

4. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ص: 603

5. القرطبی، محمد بن احمد بن ابی بکر، التذکرهْ فی احوال الموتی و امور الآخرهْ، دار الفکر بیروت، لبنان، بی تا.

6. احمد بن حنبل، مسند، مؤسسهْ الرسالهْ، بیروت، بی تا.

7. اردبیلی، عبد الغنی، تقریرات فلسفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1385ش، چاپ دوم.

8. اسدی، علی محمّد، حیات پس از مرگ، مؤسّسه بوستان کتاب، قم، چاپ دوازدهم، 1386

9. اشتهاردی، محمد محمدی، عالم برزخ در چند قدمی ما، انتشارات نبوی، چاپ ششم، 1376.

10.اشعری، ابوالحسن، الابانه عن اصول الدیانهْ، دمشق، بیروت، مکتبهْ

1. دارالبیان، چاپ پنجم، 1424ق، 2004م

11. اصفهانی (مشهور به عماد زاده)، عماد الدین حسین، تاریخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، کتاب فروشی السلامی، بازار اربعین بین الحرمین، چاپ اتحاد، بی تا.

12. آلوسی بغدادی، ابوالفضل شهاب الدین سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1415ه-.ق.

413. امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعهْ، مؤسسهْ الأعلمی للمطبوعات، 1400ه-.ق؛ چاپ اول.

ص: 604

14. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری، دار الكتب الإسلامیهٔ تهران؛ چاپ سوم

15. بابایی احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، دار الكتب الاسلامیه - تهران، چاپ سیزدهم، 1382 ه-.ش.

16.بحرانی سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت - تهران، چاپ اول،1. 1416ه-.ق.

17. البحرانی، الشیخ علی، منار الهدی فی النص علی إمامهٔ الإثنی عشر علیه السلام ، تنقیح وتحقیق وتعلیق: السید عبد الزهراء الخطیب، دار المنتظر للطباعهٔ والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، چاپ: اول، 1405 - 1985 م.

18. البخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ادارهٔ الطباعهٔ المنیریهٔ، مصر.

19. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلامیهٔ قم، 1371ه-.ق؛ چاپ دوم

20. تاج الدین شعیری، جامع الأخبار، انتشارات رضی قم، 1363 ه-.ش.

21. الترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، تحقیق وتصحیح: عبد الوهاب عبد اللطیف، دار الفكر للطباعهٔ والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، چاپ دوم، 1403 - 1983 م.

ص: 605

22. التفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، دار المعارف النعمانیهْ، پاکستان، چاپ اول، 1401 - 1981م.

23. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، 1366 ه-.ش؛ چاپ اول

24. تویسرکانی، محمد نبی، لئالی الاخبار، مکتبهْ المحمدیه، قم، بی تا.

25. ثعلبی نیشابوری ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، دار إحیاء التراث العربی - بیروت، چاپ اول، 1422ه-.ق.

26. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، معاد در قرآن، مرکز نشر اسرا، قم، 1380.

27. حائری، شیخ محمدمهدی، شجره طوبی، منشورات المکتبهْ الحیدریه، 1385، چاپ پنجم.

28. حسکانی عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، (1411ه-.ق).

29. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، دارالفکر - بیروت، بی تا.

30. راجی، علی، ابعاد تربیتی معاد (جهان پس از مرگ)، زائر، قم، چاپ چهارم، زمستان، 1388.

31. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن المفضل، مفردات، مکتبهْ مرتضویه لإحیاء آثار الجعفریه، تهران.

ص: 606

32. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، مؤسسهْ الإمام الصادق علیه السلام ، قم.

33. ------------، منشور جاوید، مؤسسه سید الشهدا، قم، 1369، چاپ اول.

34.السجستانی، ابن الأشعث، سنن أبی داود، تحقیق وتعلیق: سعید محمد اللحام، دار

1. الفکر للطباعهْ والنشر والتوزیع، چاپ اول، 1410-1990م .

35. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، قم، انتشارات اسلامی، 1411 ه-.ق.

36. سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیهْ الله مرعشی نجفی - قم، 1404ه-.ق.

37. شاه آبادی، شیخ محمد علی، شذرات المعارف، زنان مسلمان، 1360.

38. شبر سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم(شبر)، دار البلاغهْ للطباعه و النشر - بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

39. شریعتی سبزواری، محمد باقر، معاد در نگاه وحی و فلسفه، انتشارات دانشگاه تهران، 1361.

40. شیخ الرئیس ابن سینا، الشفاء(الالهیات)، مکتبهْ آیهْ الله المرعشی - قم، چاپ 1404 ه-. ق.

41. ------------، المبدأ و المعاد، موسسه مطالعات اسلامی - تهران، چاپ: اول، 1363 ه-. ش.

42. ------------، النجاهْ من الغرق فی بحر الضلالات، انتشارات دانشگاه تهران - تهران، چاپ دوم، 1379 ه- ش

ص: 607

43. شیخ بهایی، جبعی عاملی، محمد بن حسین، اربعین، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، قم، 1415 ق.

44. شیخ حر عاملی، الفصول المهمهْ فی أصول الأئمهْ تحقیق وإشراف: محمد بن محمد الحسین القائینی، مؤسسهْ معارف إسلامی إمام رضا علیه السلام ، چاپ أول، 1418 - 1376ه-.ش.

45. ------------، محمد بن حسن، الایقاظ من الهجعهْ بالبرهان علی الرجعهْ، قم، دارالکتب العلمی، بی تا.

46. ------------، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت علیه السلام قم، 1409ه-.ق؛ چاپ اول.

47. شیخ صدوق، ابی جعفر، محمد بن علی بن حسین، الاعتقادات فی دین الإمامیهْ، تحقیق : عصام عبد السید، دار المفید للطباعهْ والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، چاپ دوم، 1414 - 1993 م.

48. ------------، الاعتقادات، تحقیق: غلامرضا مازندرانی، نشر: محقق، قم، 1412ه-.ق.

49. ------------، الأمالی، انتشارات کتابخانه اسلامیه، 1362ه-.ش؛ چاپ چهارم

50. ------------، التوحید، انتشارات جامعه مدرسین قم، 1398ق،1357ش، چ دوم.

51. ------------، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین قم،1403ه-.ق؛ چاپ دوم

52. ------------، علل الشرائع، انتشارات مكتبة الداوری قم.

53. ------------، عيون أخبار الرضا عليه السلام ، انتشارات جهان، 1378ه-.ق.

54. ------------، معانی الأخبار، انتشارات جامعه مدرسين قم، 1361ه-.ش.

55. ------------، من لا يحضره الفقيه، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1404 ه-.ق.

56. شيخ مفيد، محمد بن نعمان، الإختصاص، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چاپ اول.

57. ------------، الإرشاد، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چ اول.

58. ------------، المسائل السرويه، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چاپ اول.

59. ------------، النكت الاعتقادية، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چاپ اول.

60. ------------، أوائل المقالات، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چاپ اول.

61. ------------، تصحيح الاعتقاد، انتشارات كنگره جهانی شيخ مفيد قم، 1413ه-.ق؛ چاپ اول.

62. ------------، علم اليقين

63. -----------، الجمل و النصرهْ فی حرب البصرهْ، مکتبه الداوری - قم - ایران، چاپ دوم، بی تا.

64. صحاح اللغه

65. صدر المتألهین، الحکمهْ المتعالیهْ فی الاسفار العقلیهْ الاربعه، دار احیاء التراث - بیروت، چاپ: سوم، 1981 م.

66. ------------، الشواهد الربوبیهْ فی المناهج السلوکیه، المرکز الجامعی للنشر - مشهد، چاپ: دوم، 1360.

67. ------------، المبدأ و المعاد، انجمن حکمت و فلسفه ایران - تهران، 1354 ه. ش.

68.صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی

1. قم، 1404ه-.ق؛ چاپ دوم.

69. طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ پنجم، 1417ه-.ق.

70. ------------، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، نشر فرهنگی رجاء، 1363.

71. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، الإحتجاج، نشر مرتضی مشهد مقدس، 1403ه-.ق.

72. طبرسی، ابن علی النفضل ابن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دار المعرفهْ، بیروت، لبنان، 1402ق، چاپ اول.

ص: 610

73. طریحی فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی - تهران، چاپ سوم، 1375ه-.ش.

74. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الغیبهْ، مؤسسه معارف اسلامی قم، 1411ه-.ق؛ چاپ اول.

75. -----------، التهذیب الاحکام، دارالکتب الإسلامیه تهران، 1365ه-.ش؛ چاپ چهارم.

76. طوسی، ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن، نقد المحصل، دار الأضواء چاپ دوم، بیروت، 1405 ق.

77. طوسی، خواجه نصیر الدین محمد بن حسن، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح: حسن حسن زاده آملی، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین قم. چاپ پنجم.

78. طیب سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام - تهران، چاپ دوم، 1378ه-.ش.

79. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تصحیح رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، 1415ه-.ق.

80. علامه امینی، عبد الحسین، الغدیر، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان. 1397 - 1977 م، چاپ چهارم.

81. علامه مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسهٌ الوفاء بیروت - لبنان، 1404ه-.ق.

82. ------------، مرآةْ العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح سید هاشم رسولی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، 1404 ق.

83. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی،چاپخانه علیمه، تهران، 1380 ه-.ق.

84. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضةْ الواعظین، انتشارات رضی قم

85. فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، چاپ سوم، 1420ه-.ق.

86. الفراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، تحقیق: مهدی فخر ولی، ابراهیم سامرائی، دارالهجرةْ، قم، 1364.

87. فربودی، مهدی، برزخ، پس از مرگ بر ما چه می گذرد؟، قم، نشر دیوان، 1386.

88. فرهنگ معین

89. فروید؛ اصول روانکاوی

90. فلسفی، محمّد تقی، گفتار فلسفی معاد از نظر روح و جسم، هیأت نشر معارف اسلامی، تهران، 1360.

91. فلوطین، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسین لطفی، خوارزمی، 1366.

92. الفیروز آبادی، القاموس المحیط، بی چا، بی تا.

93. فیض کاشانی، محمد محسن، علم الیقین، انتشارات بیدار، قم، 1400 ق.

94. ------------، المحجّةْ البیضاء، مؤسسه النشر الاسلامی،

ص: 612

95. قاسمی، علی محمد، برزخ، پژوهشی قرآنی و روایی، مؤسسه امام خمینی، قم، 1384.

96. قاضی ابی الحسین محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابله، دار المعرفةٌ، بیروت، لبنان، 526 ه-.ق.

97.قاضی عبد الجبار، شرح اصول خمسه، دار

1. احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، طبع جدید.

98. قرشی، سید علی اکبر، سیری در عالم برزخ، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1371.

99. قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ اول، 1364ه-.ش.

100. القرطبی الانصاری، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1405.

101. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجّاج، صحیح مسلم، دارالفکر، چاپ بیروت، 1408ه-.ق.

102. قمی، ابی الحسن علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مکتب المهدی، نجف، 1387ه.ق.

103. کارل، آلکسیس، راه و رسم زندگی، ترجمه دکتر پرویز دبیری، تأیید اصفهان، چاپ پنجم، 1354.

ص: 613

104. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامیهْ تهران، 1365 ه-.ش؛ چاپ چهارم.

105. لئون دنی؛ عالم پس از مرگ

106. محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، 1408ه-.ق؛ چاپ اول

107. محسنی، محمّد عظیم، رجعت در عصر ظهور، مرکز تخصصی مهدویت، چاپ دوم، 1390.

108. محسنی، محمّد آصف، روح از نظر دین، عقل و علم روحی جدید، چاپ مهر، 1376.

109. المحقق السبزواری، شرح المنظومه، نشر ناب - تهران، چاپ: اول، 1369- 1379 ه ش

110. مراغی احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، داراحیاء التراث العربی - بیروت.

111. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن، قم، موسسه در راه حق، 1373.

112. مطهری، مرتضی، عدل الاهی، انتشارات صدرا، تهران، چاپ بیست و دوم، 1384.

113. معجم احصایی قرآن کریم

114. مقداد (شیخ فاضل مقداد) بن عبد الله السیوری الحلّی، جمال الدین، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، تحقیق: السید مهدی الرجایی، منشور مکتبهْ آیهْ الله مرعشی، بی تا.

115. مکارم شیرازی (آیت الله)، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ اول، 1374ه-.ش.

116. ------------، عود ارواح، انتشارات نسل جوان، قم.

117. ------------، معاد و جهان پس از مرگ، مطبوعات هدف، قم، چاپ سیزدهم، 1376

118. ------------، پیام قرآن، نشر مدرسه امیر المؤمنین، چاپ صدر، 1374.

119. ------------، با همکاری جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم،1362، چاپ دوم.

120.ملا عبد الرزاق لاهیجی، سرمایه

1. ایمان، بی جا، 1304 ه-.ش.

121. المناوی، محمد عبد الرؤف، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تصحیح أحمد عبد السلام، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت، چاپ اول، 1415 - 1994 م

122. منتظری (آیت الله)، حسینعلی، از آغاز تا انجام، سرایی، تهران، چاپ چهارم، 1385.

123. ------------، اسلام دین فطرت، نشر سایه، چاپ سوم، قم، 1387.

124. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ پنجم، 1374ه-.ش.

125. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، با همکاری مهدی آذر یزدی، مطابق با نسخه نیکلسون، انتشارات پژوهش، تهران، 1378 ش.

126.میر محمد عبد الحسیب، سبط ثالث

1. میر داماد، مناهج الشّارعین، چاپ ارمغان، بی تا.

127. النسائی، سنن النسائی، چاپ اول، دارالفکر للطباعۀ والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان، 1348- 1930 م.

128. نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینۀ البحار، تحقیق وتصحیح: الشیخ حسن بن علی النمازی، مؤسسۀ النشر الإسلامی التابعۀ لجماعۀ المدرسین بقم المشرفۀ، 1418.

129. وجدی، فرید، علی اطلال المذاهب المادّی.

130.ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، انتشارات مکتبۀ الفقیه قم.

ص: 616

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109